

انتشارات دانشگاه تهران

۳۷۶

337

تاریخ دیپلماسی عمومی

بعد از جنگ جهانی اول

جلد اول

روابط آلمان و فرانسه

از پیمان ورسای تا قرارداد مونیخ

(۱۹۱۹ - ۱۹۳۸)

تألیف

دکتر محسن عزیزی

استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی واقتصادی

۱۳۳۶

چاپخانهٔ دانشگاه

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

صبح مه آلود و سرد روز یازدهم ماه نوامبر ۱۹۱۸ با بطوء و کندی که خاص روزهای پائیز اروپای باختری است نرم نرمك طلوع میکرد و آفتاب پریده رنك پائیزی از پس ابرهای متراکم کم کم کمك در افق بالا میرفت و اشعهٔ سپید رنك آن از خلال ابرهای انبوه برسرزمین (وردن) فرانسه که مدت چهار سال و نیم میدان جنگهای شدید تن بتن و صحنه خونین کشتارهای فجیع فرزندان آدم بود بتدریج درخشیدن میگرفت در این پایان سال ۱۹۱۸ میلادی سلحشوران و جنگجویان دو طرف متحارب چه متفقین و چه متحدین جمله خسته و فرسوده‌اند و آرزوی روزی نو و روزگاری تازه دارند و همچون گوته خردمند فیلسوف و شاعر بنام آلمان که پایان نبرد (والمی) را بهنگام انقلاب فرانسه شروع عصر جدیدی میپنداشت همه در انتظار وصول خبر متارکه جنك که چون سرودی خوش وروح افزاست وفرا رسیدن عصر جدید ودوران صلح وسلم را نوید میدهد میباشند همگی بفکر کاشانهٔ خویش ودیدن زن وفرزند وتمتع از مواهب طبیعت در زمان صلح وصفا هستند که خدای لایزال برایگان در دسترس جملهٔ آدمیان گذارده و آنان چه بسا از روی جهل وغفلت بجای استفاده از آن همه نعمات الهی در مقام تجاوز و تطاول بحقوق و حدود یکدیگر برمیآیند و سرانجام بدست خود شعلهٔ آتش جنگیرا که نزدیك بود هستی نوع بشر را یکسر درهم سوزاند برافروختند. خبر متارکه جنك همهٔ آنان از پیر و جوان، غنی و فقیر و غالب و مغلوب از هرملت و نژادی را در مسرت و شعف و شادی و سرور زایدالوصفی فرومیبرد زیرا جمله بفکر برگشتن باوطان خویش وفرا رسیدن دوران زندگی شیرین و جان بخش روزهای صلح میباشند.

آنان و میلیونها افراد بشری که در مدت چهارسال و نیم جنگ چشم از جهان فرو بسته‌اند و هم اکنون در سینهٔ این سرزمین‌های پهناور از دریای شمال تا مرز سوئیس خفته‌اند بهنگام عزیمت بمیدان جنگ از آغاز نبرد عظیم سال ۱۹۱۴ تاپایان آن فقط یك مقصود داشته و در یك اندیشه بوده‌اند چنانکه همه باخود میگفتند عازم جنگی میشویم که امیدواریم آخرین جنگ باشد زیرا میخواهیم بکمك آن جنگ را برای ابد از بین ببریم سرباز انگلیسی میگفت The last war we fight وافسر فرانسوی زمزمه میکرد Nous faisons cette Guerre pour tuer la guerre لیکن سرنوشت چنین مقدر نکرده بود.



زیان و خسران این جنگ بیشمار بوده چه از لحاظ کثرت و عده افرادیکه بنحوی از انحاء در این جنگ خواه در میدان نبرد و خواه در پشت جبهه مداخله داشته‌اند وچه از حیث تلفات عظیمی که نصیب آدمیان شده زیرا پیروزی در این جنگ بهائی بس گران بدست آمده است نظری بآماری که متخصصین در این خصوص تنظیم کرده‌اند بر صدق این مطلب شاهدی بس میباشد اگرچه در ابتدای جنگ سه ربع از مردم کشورهای اروپا در این معرکه جانفرسا وارد شده بودند ولی بزودی آتش آن همه‌جا را فرا گرفت و جنگ ۱۹۱۴ جنبه جهانی پیدا کرد بیجانیست که آن را جنگ بزرگ (La Grande Guerre) نامیدند در حدود ۱۴ میلیون آلمانی و بیش از هشت میلیون فرانسوی از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ بسیج شدند علاوه براین قسمت اعظم افرادقوا در بکار و تندرست این کشورها فقط برای امور مربوط بجنگ کار میکردند. در حقیقت این جنگ فقط جنگ بین ارتش ها نمیباشد بلکه نبردی است بین کلیه افراد ملتهائی که در اقطار و اکناف جهان اززن و مرد و پیر و برنا برای جنگ فعالیت میکنند و برای بدست آوردن پیروزی در زمان نامعلومی تلاش و کوشش مینمایند سر انجام پیروزی فرا رسید ولی آنهم آسان بدست نیامد بلکه ببهاء گرانی این امر صورت تحقق بخود گرفت واگر شك دارید بآمار این جنگ توجه نمائید وقضاوت کنید : تلفاتی که بفرانسه خواه از لحاظ افراد جنگجو و خواه از حیث اتلاف سرمایه وارد

شد از کلیهٔ متجاوزین سنگینتر بوده است شماره تلفات ارتش فرانسه در پایان جنگ به (۱۳۹۳۰۰۰) کشته رسید که ۶۶ هزار از آنان شامل قوای بومی یعنی مردم مستعمرات بوده است و بیش از ۳ میلیون مجروح شدند که ۷۴۰۰۰۰ نفر از آنان بکلی ناقص‌الاعضاء گردیده‌اند و این تلفات نسبت بمجموع مردم فرانسه بمیزان یکنفر در ۲۹ نفر است بطبق آمارهای رسمی دیگر تلفات آلمانها ۱۸۲۷۰۰۰ کشته یعنی بنسبت ۱ نفر به ۳۸ نفر مردم این کشور است و تلفات انگلیسها ۷۴۳۰۰۰ نفر (۱ در ۶۳ نفر کل نفوس آن) و تلفات امپراطوری اطریش و هنگری و روسیه و ایتالیا هم بهمین منوال است درمورد روسیه (بدون در نظر گرفتن تلفات ناشی از جنگهای انقلابی که از ۱۹۱۷ ببعد روی داد) ۱۷۰۰۰۰۰ نفر کشته و تلفات ارتش اطریش بیش از یک میلیون و تلفات ارتش ایتالیا ۷۰۰۰۰۰ نفر بوده و اگر تلفات ارتش‌ها ازو بی آمریکا (۱۱۵۰۰۰ نفر) و بلژیک و کشورهای بالکان وغیرهم را نیز محاسبه میکنیم ملاحظه میکنیم که مجموعا ۷ تا ۸ میلیون نفر در جنگ جهانی اول کشته شده‌اند.

خسارت مالی دول در این جنگ بسیار زیاد و هزینه این فاجعهٔ عظیم نیز بس سنگین بوده است زیرا متجاوز از ۱۴۳ میلیارد فرانک آنزمان یعنی بمیزان ۷۱۵ میلیارد فرانک قبل از جنگ جهانی اخیر بالغ شده است.

زیان و خساراتی که درنتیجهٔ تجاوز متجاوزین بخاک کشورها حاصل گردیده بیشمار ودر بعضی موارد غیرقابل ترمیم بوده‌است مثلا درمنطقهٔ نبرد دهات و قصبات زیادی بکلی از بین رفته است بدون اینکه کوچکترین اثری از آن باقی مانده باشد و شهرهای بزرگی در فرانسه مانند رنس - آراووردن در پایان جنگ فقط بصورت تلهای خاک‌وویرانه‌ای جغد نشین در آمده بود دریک قسمت از نواحی اشغال شده بوسیلهٔ ارتش آلمان درفرانسه قبل‌از تخلیه وعقب‌نشینی قوا که در ۱۹۱۸ پیش آمد عملیات تخریبی بطور منظم صورت گرفت بدین‌طریق که کلیهٔ وسائل و ماشین‌های کارخانها بغارت برده‌شد ومعادن را بکلی خراب کردند یاپراز آب نمودند ودرختان مثمره راقطع کردند اگر فقط بذکر ارقام آماری که ازطرف دولت‌فرانسه و بسعی کارکنان وزارت مأمور رسیدگی بامور نواحی آزادشده تنظیم گردیده قناعت نمائیم

آنان و میلیونها افراد بشری که درمدت چهارسال و نیم جنگ چشم از جهان فرو بسته‌اند و هم اکنون در سینهٔ این سرزمین‌های پهناور از دریای شمال تا مرز سوئیس خفته‌اند هنگام عزیمت بمیدان جنگ از آغاز نبرد عظیم سال ۱۹۱۴ تا پایان آن فقط یك مقصود داشته و در یك اندیشه بوده‌اند چنانکه همه با خود میگفتند عازم جنگی میشویم که امیدواریم آخرین جنگ باشد زیرا میخواهیم بکمك آن جنگ را برای ابد از بین ببریم سرباز انگلیسی میگفت The last war we fight وافسر فرانسوی زمزمه میکرد Nous faisons cette Guerre pour tuer la guerre لیکن سرنوشت چنین مقدر نکرده بود!

* *

زیان و خسران این جنگ بیشمار بوده چه از لحاظ کثرت وعده افرادیکه بنحوی از انحاء در این جنگ خواه در میدان نبرد و خواه در پشت جبهه مداخله داشته‌اند و چه از حیث تلفات عظیمی که نصیب آدمیان شده زیرا پیروزی در این جنگ ببهائی بس گران بدست آمده است نظری بآماری که متخصصین در این خصوص تنظیم کرده‌اند بر صدق این مطلب شاهدی بین میباشد اگرچه در ابتدای جنگ سه ربع ازمردم کشورهای اروپا در این معرکه جانفرسا وارد شده بودند ولی بزودی آتش آن همه‌جا را فرا گرفت و جنگ ۱۹۱٤ جنبه جهانی پیدا کرد. بیجانیست که آن را جنگ بزرگ (La Grande Guerre) نامیدند . در حدود ۱٤ میلیون آلمانی و بیش از هشت میلیون فرانسوی از سال ۱۹۱٤ تا ۱۹۱۸ بسیج شدند علاوه بر این قسمت اعظم افراد قادر بکار و تندرست این کشورها فقط برای امور مربوط بجنگ کار میکردند. درحقیقت این جنگ فقط جنگ بین ارتش ها نمیباشد بلکه نبردی است بین کلیه افراد ملتهائی که در اقطار و اکناف جهان از زن و مرد و پیر و برنا برای جنگ فعالیت میکنند و برای بدست آوردن پیروزی در زمان نامعلومی تلاش و کوشش مینمایند سر انجام پیروزی فرا رسید ولی آنهم آسان بدست نیامد بلکه ببهاء گرانی این امر صورت تحقق بخود گرفت واگر شك دارید بآمار این جنگ توجه نمائید وقضاوت کنید : تلفاتی که بفرانسه خواه از لحاظ افراد جنگجو و خواه از حیث اتلاف سرمایه وارد

شد از کلیهٔ متجاوزین سنگینتر بوده است شماره تلفات ارتش فرانسه در پایان جنگ به (۱۳۹۳۰۰۰) کشته رسید که ۶۶ هزار از آنان شامل قوای بومی یعنی مردم مستعمرات بوده است و بیش از ۳ میلیون مجروح شدند که ۷۴۰۰۰۰ نفر از آنان کلی ناقص‌الاعضاء گردیده‌اند و این تلفات نسبت بمجموع مردم فرانسه بمیزان یکنفر در ۲۹ نفر است. طبق آمارهای رسمی دیگر تلفات آلمانها ۱۸۲۷۰۰۰ کشته یعنی بنسبت ۱ نفر به ۳۸۹ نفر مردم این کشور است و تلفات انگلیسها ۷۴۳۰۰۰ نفر (۱ در ۶۳ نفر کل نفوس آن) و تلفات امپراطوری اطریش و هنگری و روسیه و ایتالیا هم بهمین منوال است درمورد روسیه (بدون در نظر گرفتن تلفات ناشی از جنگهای انقلابی که از ۱۹۱۷ ببعد روی داد) ۱۷۰۰۰۰۰ نفر کشته و تلفات ارتش اطریش بیش از یک میلیون و تلفات ارتش ایتالیا ۷۰۰۰۰۰ نفر بوده و اگر تلفات ارتش امازونی آمریکا (۱۱۵۰۰۰ نفر) و بلژیک و کشورهای بالکان وغیرهم را نیز محاسبه میکنیم ملاحظه میکنیم که مجموعاً ۷ تا ۸ میلیون نفر در جنگ جهانی اول کشته شده‌اند.

خسارت مالی دول در این جنگ بسیار زیاد و هزینه این فاجعهٔ عظیم نیز بس سنگین بوده است زیرا متجاوز از ۱۴۳ میلیارد فرانک آنزمان یعنی بمیزان ۷۱۵ میلیارد فرانک قبل از جنگ جهانی اخیر بالغ شده‌است.

زیان و خساراتی که در نتیجهٔ تجاوز متجاوزین بخاك کشورها حاصل گردیده بیشمار ودر بعضی موارد غیرقابل ترمیم بوده‌است مثلا درمنطقهٔ نبرد دهات و قصبات زیادی بکلی از بین رفته است بدون اینکه کوچکترین اثری از آن باقی مانده باشد و شهرهای بزرگی در فرانسه مانند رنس - آراووردن در پایان جنگ فقط بصورت تلهای خاك وویرانه‌ای جغد نشین در آمده بود دریک قسمت از نواحی اشغال شده بوسیلهٔ ارتش آلمان درفرانسه قبل‌از تخلیه وعقب‌نشینی قوا که در ۱۹۱۸ پیش آمد عملیات تخریبی بطور منظم صورت گرفت بدین‌طریق که کلیهٔ وسائل و ماشین‌های کارخانها بغارت برده‌شد ومعادن را بکلی خراب کردند یا پر از آب نمودند ودرختان مثمره راقطع کردند اگر فقط بذکر ارقام آماری که ازطرف دولت‌فرانسه و بسعی کارکنان وزارت مأمور رسیدگی بامور نواحی آزادشده تنظیم گردیده قناعت نمائیم

بدرجهٔ زیان و خسارات سنگینی که در نتیجهٔ جنگ باین کشور وارد شده پی میبریم مثلاملاحظه میکنیم که ۳۱۲۷۴۰ خانه بکلی خراب شده و ۵۱۱۴۵۶ خانه خسارت دیده است و۵۳۹۷۶ کیلومتر راه و۷۹۸۵ کیلومتر خط آهن و ۴۸۷۵ پل و۱۱۱۲ کیلو متر طرق آبی را میبایست طوری مرمت کنند که امکان استفاده از آنها میسر ومقدورشود همچنین... ۳۳۳۷۰۰هکتار اراضی رامجبور بودند در خاتمهٔ جنگ ترمیم واصلاح نمایند تاقابل کشت وزرع شود امانه فقط درفرانسه بلکه درسایر نواحی که میدان جنگ وصحنه نبرد قرار گرفت میزان ضرر وزیان بهمین نسبت بوده و بهمین سرنوشت دچار شده است

در حقیقت جنگ جهانی اول چنان فاجعهٔ عظیمی بوده که فقطامروز یعنی پس از گذشت چهل واندی سال ازوقوع آن میتوان قضاوت شایسته وبجائی در آن باره نمود ودر تحولات وتغییرات وتأثیراتی که در اقطار واکناف دنیا داشته است غور و تعمق کرد و گفت دوران جدیدی یعنی سالهای پس ازجنگ رابوجود آورده که آنهم بدون ثبات وآرامش وبکلی متغایرومتفاوت بادوره گذشته بوده است. گوئی این جنگ منظره جهان را تغییرداده وتعادل آنرا از بین برده است و برای اینکه بگزافه گوئی متهم نشویم بجاست که دراین مقام فقط از خصوصیات کلی دوران پس ازجنگ که آنرا جنات عدن پنداشته بودند سخن گوئیم تا برصحت آنچه در پیش رفت بهتر آگاه شویم

مهمترین مشخصات جنگ جهانی اول اینست که سراسر دنیا وبالاخص قاره اروپارا دستخوش بحران ووضع آشفته وپریشان و عدم ثبات خاصی ساخت بعبارهٔ اخری یك نوع عدم تعادل وآشفتگی را جایگزین ثبات وآرامش ایام قبل از جنگ نمود. واین عدم تعادل هم جنبهٔ معنوی وروحی داشته وهم در نظام سیاسی واقتصادی واجتماعی دنیا تأثیرات شگرف بخشوده است در حقیقت میتوان گفت که تاریخ دوران پس از جنگ بطور خلاصه دورنمائی از فعالیت‌های مداوم ابناء بشر است که درمیان انواع اغتشاشات واختلافات و بحرانهای گوناگون (که درزیر ببعضی از آنها اشارت خواهد شد) بمنظور بدست آوردن تعادل ازدست رفته جهان ودرجستجوی بهشت مفقو دتلاش

میکشند بدون اینکه بسرمنزل مقصود وارض موعود راه یابند.

نخست عدم تعادل اقتصادی: که تأثیر آن در حیات اقتصادی و فعالیت ملی و بین المللی از همه بیشتر است زیرا جنگ کلیهٔ اجزاء و چرخهای دستگاه اقتصادی را که در عصر و زمان معاصر تااین درجه کسب اهمیت کرده ولی درعین حال گردش آن بسیار دقیق است و حفظ آن بستگی بمواظبت و کوشش مستمر دارد مختل و فاسد نموده و یااز مسیر خود آن رامنحرف کرده است، از جمله جنگ جهانی تعادلی را که در سراسر گیتی تحت تأثیرات بازرگانی بین المللی بالاخص بین تولید ومصرف برقرار شده بوداز بین برد دردوران محاربه مردم کشورهای متخاصم اروپا که بدرجات متفاوت ازسایر نقاط دنیا جدا شده و بدون ارتباط با آن بودند تمام سعی و کوشش خویشرا مصروف عملیات نظامی وامور جنگ مینمودند و بالاجبار فقط ازوسائل و منابع وامکانات خویش کمك طلبیدند وآنها را بمورد استفاده تام وتمام گذاردند پس در فعالیت تولیدی آنان که مشمول مقرراتی که دولتها تنظیم کرده بودند گردید بسط و توسعهٔ زیادی حاصل شدولی بکلی جنبهٔ ملی بخود گرفت در حقیقت فعالیت هریك ازدولتها مصروف آن میشود که خود کفاف احتیاجات خودرا بنماید. بنابراین یکی از نتایج جنگ تقویت و تحکیم اساس اقتصاد ملی و برقرار کردن موانع وسدهای گمرکی برای تولید و حمایت کالای داخلی بوده است وهمین موانع وسدهای گمرکی است که پرزیدنت ویلسن رئیس جمهوری وقت اتازونی آمریکا درمواد چهارده گانهٔ خود بدان اشاره کرده و کاستن و کم کردن ازتأثیرات آن را وجهه همت خود قرارداد هر یک از اولیاءدولتهای تولید کننده برای جلوگیری از انهدام صنایع کشوردرصدد بر آمدند که ازورودمحصولات خارجی ببازار داخلی ممانعت بعمل آورندو حتی بریتانیای کبیر که مردم آن طبق سنت دیرین ازدیر بازدراین مهد آزادی موافق باپیروی ازسیاست اقتصادی (معاوضه آزاد) بودند کم کم سیاست حمایت گمرکی را در پیش گرفتند ازطرف دیگر اولیای صنایع بزرك هم که ظرفیت تولید آن دائم التزاید وروز افزون بود برای فروش کالا واشیاء ساخته شده بحد کفایت بازار فروش بدست نیاورده بودند وبهمین مناسبت تقریباً مردم همهٔ کشورهای جهان دچار بحران اضافه تولید وبیکاری شده اند.

اما مشهودترین نشانهٔ عدم تعادل اقتصادی بحران پولی است که پس از جنگ درهمه‌جا مشاهده شده وتورم (انفلاسیون) یعنی انتشار مقادیر عظیمی اسکناس که بزرگترین و مهلکترین حادثه برای هر قوم و ملتی است در اغلب کشورهای اروپا بروز کرد ونتایج وتأثیرات عادی آن نیز چون کاهش ارزش پول وضعیف شدن قوه و بنیهٔ خرید افراد و گران شدن وافزایش هزینهٔ زندگانی و توسعه و تقویت عملیات سفته بازی شدت ورونق خاصی گرفت وعلاوه براین موجب نوسانات وتغییرات زیادی در ارز گردید مثلا در آلمان در پایان سال ۱۹۲۳ مقدار اسکناس منتشر شده ۴۹۶۵۰۷۹ میلیارد میلیون مارك بالغ شد بحران تورم پول در کشورهائی که در جنگ مغلوب شده بودند مانند اطریش وهنگری و آلمان باوج شدت خود رسید و بصورت مصیبت وبلیه وفاجعهٔ ملی در آمد بطوریکه بجای پول دیرین آلمان که مارك بوده است لاعلاج پول دیگری معمول شد زیرا ارزش مارك بکلی از بین رفته بود و نیز در قیمتها در هر ساعت روز افزایش صورت میگرفت در این زمان مردم آلمان شاهد وقایعی می شدند که از این لحاظ اندیشه آنرا هم در مخیلهٔ خود خطور نمیدادند و برای آنکه تصور نرود که در بیان این مطلب راه مبالغه واغراق پوئیده و گزافه گوئی نموده‌ایم بجاست بدانیم که فی-المثل نرخ دلار که درماه اوت ۱۹۲۳ - ۴ میلیون و ۶۰ هزار مارك بود در ماه دسامبر همان سال به ۲۰۰ میلیارد مارك میرسد وحتی مجموع اسکناسی که در ژانویهٔ سال بعد (۱۹۲۴) درجریان گذارده شده و میلیاردها بالغ می گردد یازده ماه بعد حتی برای خرید یک خوراك (کوتلت) کافی نیست، همچنین تمبر پستی که سابقا فقط پنجفنیگ یعنی چندشاهی ارزش داشت در دوران تورم و انتشار اسکناس بمقدار زیاد ابتدا بچند صدمارك وسپس بچندصدهزار مارك وبعداً بچند صد میلیون مارك و بالاخره بملیاردها مارك رسید و درباره افزایش بهاء سایر وسائل زندگی ومایحتاج مردم آلمان بقرینه میتوان دریافت که چه مصیبت عظیمی دامنگیر افراد این کشور شده است. همچنین فرانک فرانسه که پول رایج دولت غالب و پیروز جنگ جهانی اول بوده است در ابتدا بخمس ارزش قبل از جنگ خود در ۱۹۲۸ تثبیت شد و سپس دچار کاهش مجددی در ۱۹۳۶ گردید که بمیزان یک ثلث بود. همچنین لیره انگلیسی که تا سپتامبر ۱۹۳۱ دچار

تنزلی نگردیده بود از آن تاریخ ببعد متدرجا یک ثلث ارزش خود را از دست داد.

دوم عدم تعادل اجتماعی: که تأثیرات آن در قلمرو اجتماع بمراتب کمتر از محیط اقتصادی مشهود شد باستثنای کشور روسیه که دستخوش انقلاب کبیر اکتوبر و اغتشاشات عظیم بعدی گردید و هیئت حاکمهٔ وقت آن بکلی از بین رفت. معهذا در کلیهٔ کشورهای اروپا که وارد جنگ شده بودند تحولات اجتماعی شدیدی نیز صورت گرفته است

یکی از تأثیرات عمده اجتماعی جنگ انحطاط نسبی طبقات متوسط ودر مقابل بوجود آمدن طبقهٔ ثروتمندان جدیداست که درضمن جنگ توانسته‌اند ثروتی باد آورده بدست آورند دیگر کاسته شدن از ارزش امور معنوی و آثار فکری و قلمی و احراز قدرت فائقه وسلطهٔ تام وتمامی است که طبقهٔ اغنیاء و پولداران که بآریستکراسی پول معروف شده‌اند بدست آورده‌اند

درحقیقت پس از خاتمهٔ جنگ چنانکه درپیس گذشت بحران‌های پولی در کشورهای اروپا روی داده ووضع مالی عمومی و خصوصی را دستخوش انقلاب و پریشانی وهرج ومرج نمود ونتیجهٔ آن باصطلاح «جابجاشدن» وتغییر مکان ثروت بوده یعنی ثروت از دست طبقهٔ بیرون آمد ویکبطبقات دیگری درون شد ودراین مقام برای روشن شدن موضوع بجاست که بخاطر آوریم که کلیهٔ طبقاتی که عایدی معین و ثابتی داشتند یاعایدی آنها کمتر ممکن بود با افزایش سریع قیمت‌ها افزون شود مانند افرادی که عایدی سالیانهٔ ثابتی داشتند یا کارمندان دولت وصاحبان مشاغل آزاد و نویسندگان وهنرمندان ومالکین مستغلات ویاصاحبان اراضی که آنرا باجاره میدادند همه باین سرنوشت دچار شدند.

برخلاف تورم مفید بحال وموقعیت کلیهٔ معامله کنندگان احتیاجات و امور مربوط بجنگ از صاحبان صنایع فلزکاری گرفته تا تجار وسوداگران مناطق اقامت ارتش وصنعتکاران ودلالان وسفته بازان که ازعملیات خود استفاده سرشاری برده‌اند وبالاخص صاحبان بانکهای بزرک بوده است.

دیگر از نتایج اجتماعی جنگ جهانی آنست که چون تلفات و آسیب دیدگان اعم از کشته و مجروح و ناقص الاعضاء که بمیلیونها میرسید فقط متوجه طبقهٔ ذکور گردید در اهمیت نسبی ذکور باناث کشورهای اروپا تغییر شگرفی حاصل شده است و در نتیجه از این نظر در تعداد نفوس زنها افزایش صورت گرفت هر چند قبل از بروز جنگ نیز این موضوع تحقق یافته بود بطوریکه بتعداد پنج میلیون نفر اناث بیش از ذکور بودند وحتی قبل از جنگ جهانی دوم یعنی بسال ۱۹۳٤ این رقم به ۱۵میلیون رسید درضمن چون افراد طبقهٔ ذکور از پیر و برنا بصفوف جنگجویان پیوسته بودند افراد طبقهٔ اناث بجای آنها در کارخانها وسرویس‌های حمل و نقل و ادارات عمومی یا خصوصی مشغول کار شدند و توانستند در تمام حرف و کلیهٔ شئون اقتصادی واجتماعی مقامی را که شاسته آن بودند بدست آورند و دراغلب کشورها از لحاظ سیاسی با مردها تساوی پیدا کردند درهرصورت این امر بمنزلهٔ انقلابی است که در عادات و اخلاق وسنن ورسوم این کشورها حاصل شده است.

سوم عدم تعادل سیاسی : نتیجهٔ آنی و فوری جنگ در نظام سیاسی سقوط پادشاهان وسلسله‌های سلطنتی که درمیان آنها بعضی ازقدیمی ترین وقوی‌ترین سلسله های اروپا بشمار میرفتند چون خانوادهٔ هاسبورك وهوهانزلرن و رومانف بوده و حکومت جمهوری در کلیهٔ کشورهای اروپا سلطه یافت بطوری که ازخانوادهٔ شاهزادگان بزرگ و قدیمی اروپا فقط خانواده هانور در انگلستان و خانواده ساووآ در ایتالیا باقی ماند .

پیروزی متفقین در پایان جنگ در بدو امر بمنزلهٔ پیروزی اصول آزادیخواهی ودموکراسی که رئیس جمهور وقت ایالات متحدهٔ آمریکا (وودروویلسن) مروج ومبلغ آن بشمار میرفت متجلی شد درعمل هم این امر باعث توسعه وبسط رژیم آزادی و دموکراسی وپارلمانی در آلمان وچندین دولت دیگر که درنتیجهٔ شکست متحدین وتجزیه وازهم پاشیدن امپراطوری اطریش هنگری در اروپای مرکزی بوجود آمدند مانند چکواسلواکی گردید . لیکن جریان تحول و تطور سیاسی بالاخص تحت تأثیرات اختلال امور اقتصادی واجتماعی قرار گرفت وتغییرات زیادی در آن

حاصل شد چنانکه در اغلب دولت ها حکومت دیکتاتوری توفیق یافت که اصیل ترین آن بشکل رژیم (ساویت) در روسیه و (فاشیسم) در ایتالیا و (نازیسم) در آلمان در آمد و پیروز شد.

فتح و غلبهٔ متفقین همچنین باعث پیروزی اصل ملیتها گردید بدین معنی که براساس حق آزادی ملت ها در تعین سرنوشت خود قراردادهای صلح تنظیم شد و بالنتیجه میتوان گفت جنگ جهانی ودوران صلح مدرب تازهٔ بطرفداران کلیهٔ دعاوی ملی خواه دراروپا و خواه خارج از آن قاره بخشیده است. چنانکه گذشته از ملت های بزرك اروپای مرکزی (حکو اسلوا کهاو یو گو- اسلاوها) که در نتیجهٔ شکست و از هم پاشیدن امپراطوری اطریش هنگری تجدید حیات نمودند انگلستان مجبور شد به ایرلند و مصر خودمختاری دهد و مردم هندوستان نیز برای بدست آوردن آزادی خود بانقلاب و اعتشاش عظیمی دست زدند

لیکن عدم تعادل سیاسی مخصوصاً بصورت خصومت‌های شدید و تصادمات خونین بین ملت‌ها در آمد بدین معنی که پایان جنك و تصفیهٔ مسائل مربوط بآن موضوعاتی را بمیان آورده که حل اغلب آنها بی نهایت صعب و مشکل بوده است مانند مسئلهٔ غراماتی که آلمان یعنی کشور مغلوب باید بمتفقین بپردازد و در مسئلهٔ روابط فرانسه و آلمان وسایردول بزرك اروپا تأثیر بسزائی داشته است و موضوع قروض بین المتفقین و مخصوصاً وامی که اولیاء اتازونی آمریکا بدول اروپا پرداخته اند یامسائل دیگری چون موارد اختلاف دول برسر سرحدات (فیوم) و نواحی که مورد ادعای چند دولت میباشد (سیلزی علیا و پروس شرقی) و موضوع اقلیت‌های ملی و روابط دول متفق باروسیه بلشویك وغیرهم وخودپسندی و خودخواهی دول و مشکلات و مصائبی که از این تصادمات بوجود آمده از فعالیت‌هائی که برای ایجاد آرامش و صلح و صفا و خلع سلاح صورت میگرفته جلوگیری کرده ویااز تأثیرات آن کاسته است

بالاخره باید در نظر داشت که جنك بالاجبار اهمیت نسبی دولت‌ها و بلکه بهتر است بگوئیم اهمیت نسبی قاره‌ها را تغییرداده است بدین معنی که یکی از نتایج آن تغییر مکان و جابجاشدن ثروت و کاسته شدن از قدرت سیاسی اروپا بنفع اتازونی آمریکا

بنسبت زیادی بوده بطوریکه ایالات متحده آمریکا بزرگترین کشور صاحب طلاو وام‌دهند بدنیا منبعد بشمار رفت وقاره اروپا که بعلت جنگ جهانی چه ازلحاظ نفوس و چه ثروت و پول فقیر شده وقروض سنگینی نیز بردوش اولیاء دولت‌های آن قاره قرار گرفته بوداز قدرت تولید آن کاسته گردید و بطور قطع و یقین بزرگترین قربانی جنگ ۱۹۱۴ ۱۹۱۸ بشمار میرود چنانکه درمدت ۱۵ماه جنگ اضافهٔ صادرات آتازونی نسبت به واردات آن کشور قریب یازده میلیارد دلار بوده و بنابراین مقدار زیادی طلااز اروپا بایالات متحده آمریکا ارسال شده وذخیره طلای آمریکادر ۱۹۱۸ به ۱۸۸۷ میلیون دلار یعنی تقریباً بیك ثلث ذخیره طلای جهان رسیده است بدین ترتیب اولیای ایالات متحده آمریکا توانسته‌اند نه تنها قروض خودرا بپردازند بلکه مقادیر عظیمی هم دلار بکلیه کشورهای گیتی وام‌دهند از جمله‌درسال ۱۹۱۴ بیش از ۲ میلیارد دلار اتازونی بدولت‌های بیگانه مقروض بود ودر ۱۹۲۵ وضع درست برعکس شده‌است زیرا ۱۸ میلیارد دلار آنها از آمریکاوام گرفته‌اند

مسائل بین المللی پس از جنگ جنگ وصلح چنانکه ملاحظه میشود **و اهمیت روابط آلمان وفرانسه:** مسائل بیشماری را بمیان آورده و بر سیاستمداران دوران بعد از جنگ فرض و واجب بوده است که برای یافتن راه حلی جهت آن صبر و بردباری را پیشه کنند وسعی و کوشش جمیل مبذول دارند بنابراین حل مسائل ناشی ازجنگ ۱۹۱۴ واجرای قراردادهای صلح هدف اساسی و عمده سیاست بین‌المللی ازسال ۱۹۱۹ ببعد بوده‌است ولی فعالیت و کوششی که‌دراین راه بکار برده شده مصادف میشود بابزرگترین مشکلات که ازیکطرف ناشی ازمقاومت دولت‌های مغلوب درقبول تحمیلات وقیودوشرایطی است که‌دول غالب درقراردادهای صلح گنجانیده‌اند واین مقاومت بدون شك اجتناب ناپذیر بوده وازطرف دیگر بعلت از بین رفتن اتفاق و پیوستگی وروح همکاری ومعاضدت بین دولت‌های معظم تفرقه‌در صفوف متفقین پس از جنگ جهانی بوجود آمده‌است

مشکل دیگر آنست که اولیاء ایالات متحده آمریکااز تصویب قرارداد ورسای ودخول در جامعهٔ ملل امتناع نمودند وجانشینان ویلسن درپست ریاست جمهوری اتازونی

رویهٔ اعتزال وعدم مداخله‌درامور اروپارا در پیش گرفتند ولیکن کثرت واهمیت سرمایه‌هائی که آمریکائیهادر قاره‌اروپا در معرض استفاده گذارده بودند ایجاب میکرد که این‌دولت ازعدم‌مداخله کامل‌درامور این‌قاره خودداری واجتناب نماید وبهمین مناسبت بکلیه کنفرانس‌های بین‌المللی نماینده گانی گسیل‌داشت وبانکهای بزرك‌اتازونی کوشش زیادی درترمیم وتقویت بنیه‌اقتصادی‌مردم کشورهای اروپاو بالاخص آلمان مبذول داشتند.

بین‌دول‌عمده ومتفق اروپا هم‌توافق و اتحاد عقیده مدت‌مدیدی پس از خاتمهٔ جنك دوام‌نیاورد وبزودی اختلاف‌نظر شدیدی جایگزین آن شد زیرا دولت فرانسه معتقد است که‌حداقل برای‌تقویت آن کشوروترمیم خرابی‌های جنك بدست آوردن غرامات‌مالی وضمانت‌هائی لازم‌میباشد که درقرارداد ورسای بدان‌اشاره شده است. بنابراین بدیهی‌است که رعایت‌قراردهای‌صلح‌میبایداصل‌عمده سیاست‌فرانسه قرارگیرد. برعکس درنظر دولت انگلستان موضوع‌عمده وحیاتی آنست که برای بحران صنعتی واجتماعی‌که درآن کشور بروز کرده علاج ودرمانی جستجو نماید بس با شتابزدگی وعجله هرچه‌تمامتر اولیاء آن‌دولت‌مایل‌اند که مشتریان تجارت خودرا بدست‌آورده وتقویت نمایند بعبارت‌اخری باید مراعات مغلوبین جنك‌ودردرجه‌اول آلمان‌را بنمایندوچنانکه‌ملاحظه‌میشود همین اختلاف‌نظر بزرگترین مشکلات را در روابط بین فرانسه وآلمان و انگلیس پیش‌میاورد؛ بالاخره حکومت ایتالیانیزازسهمی که در کنفرانس‌صلح‌برای او تعین نموده‌اند ناراضی‌است وبالنتیجه مستقلاسیاستی‌را که مقتضی‌میداند برای‌تأمین منافع‌آن دولت‌درحوزه مدیترانه‌ٔدرپیش‌میگیرد.

البته بعلت‌اهمیت وکثرت‌مواد قرارداد ورسای اجرای آن‌بسیارمشکل بوده و بیشتر فعالیت سیاستمداران‌دراین‌راه بکار رفته چنانکه‌مدت‌ده‌سال‌مذاکراتی‌برای تنظیم طرق‌اجرای آن لازم گردیده وچه‌بسا اختلافات وتصادماتی شدید که‌بین دول غالب‌و ومغلوب دراین‌طریق پیش‌آمده‌معذلك بسیاری‌ازمواد‌آن یااصلا اجرانگردید(چون مواد قضائی) وخلع‌سلاح آلمان‌نیزبمقاومت شدیدی برخورد واجرای موادمالی آن قرارداد نیز بنظرغیر قابل حل‌میامد زیرا هرج‌ومرج‌واختلافی که‌درشئون‌اقتصادی

آلمان روی داده است و عدم تثبیت ارزش پول مشکلاتی در این راه ایجاد کرده و باید دولت مجال میداد نشان دهد که تقاضاهای متفقین خارج از حدود بنیه پرداخت ملت آلمان است. بعضی از مواد آنهم پوچ و باطل گردید زیرا اختلاف نظر و تفرقه و تشتتی که بین متفقین پیش آمده بود باعث تسهیل پیشرفت تاکتیك دولت آلمان که مبنی بر (ابسترو کسیون) یعنی ممانعت و جلوگیری از بنتیجه رسیدن مذاکرات است میگردید. از طرف دیگر اگر در نظر آوریم که کشور آلمان در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیستم بخصوص در ۱۹۱٤ در زندگانی اقتصادی گیتی نقش اساسی داشته و صنایع این کشور بالاخص پس از ۱۸۹۳ بچنان قدرت عظیمی نائل شد که بلافاصله قبل از جنك جهانی اول از لحاظ استخراج ذغال سنك با توجه بمیزان محصول بریتانیای کبیر آلمان در قاره اروپا مقام اول را احراز نمود و در ضمن یکی از بزرگترین دول صادر کننده محصولات صنعتی گردید. بهمین مناسبت اولیاء آن کشور تحت تلقین و هدایت قیصر ویلهلم دوم سیاست خاصی را که به (ولت پلتیاك) یعنی سیاست دنیائی موسوم است و بصورت تصرف مناطق نفوذ و بدست آوردن بازارهای صدور کالا در آمده (نه تصرف مستعمرات چون در این تاریخ مدت مدیدی است که تقسیم و تصرف نقاط بی صاحب گیتی خاتمه یافته) اعمال می نمایند.

همچنین میدانیم که این کشور در ۱۹۱٤ بصورت بزرگترین قدرت نظامی در جهان در آمده بود و صاحب قویترین ارتش دنیا از لحاظ سازمان و تجهیزات میباشد و در بین مردم آلمان نیز این ارتش از شهرت و حیثیت و اعتبار خاصی برخوردار است. امپراطوری آلمان هرچند مستعمرات وسیع و پر استفاده ندارد ولی در عین حال از لحاظ قوای بحری مقام مهمی را بدست آورده چنانکه از سال ۱۸۹۷ ببعد دولت آلمان تصمیم بساختن بحریه عظیم جنگی خود گرفت و در این راه چنان کوششی مبذول داشتند که در حوالی سالهای ۱۹۰۷-۱۹۰٦ انگلستان از پیشرفت و افزایش بحریه آلمان بوحشت افتاد.

با در نظر گرفتن جهات بالا و اهمیت موقعیت مرکزی آلمان در اروپا (میتل اروپا بقول آلمانها) و نقش فائقی که این کشور در سراسر دوران جنك داشته و در

حقیقت ستون فقرات متحدین بشمار میرفته بهمین جهت تمام فعالیت متفقین هم از نظر نظامی و دیپلماسی معطوف بدرهم شکستن آلمان شد و در معاهدات صلح نیز بادقت تام و تمامی در ابتدا سعی کردند که راه حلی برای موضوع آلمان پیدا کنند بنحوی که از تجدید وقایع ناگواری که اروپا بخود دیده بود در آتیه جلوگیری بعمل آید.

بنا بر این عمده ترین مسائل پس از جنگ اجرای قرارداد ورسای و مسئله روابط آلمان و فرانسه میباشد که در این کتاب به تفصیل بدان اشاره شده است زیرا فرانسه هم بعلت کثرت سرمایه قابل استفاده در امور اقتصادی و هم از نظر قدرت نظامی در خاتمهٔ جنگ قویترین دولت اروپا بشمار میرود. چنانکه باوجود افزایش سریع نفوس آلمان و علیرغم قلت جمعیت فرانسه درمقابل آلمان فرانسه توانسته است بهمان میزان قوای آن کشور نفرات بمیدانهای جنگ گسیل دارد.

حال که معلوم شد مهمترین موضوع دوران پس از جنگ همانا حل مسئله آلمان است بایدید ایندولت پس از خاتمهٔ جنگ ۱۸-۱۹۱٤ بچه سرنوشتی دچار شد و تحولات و تغییرات داخلی آن کشور تاچه حدودی در حل این موضوع معضل بین المللی و در روابط آلمان بافاتحین جنگ جهانی تأثیری داشته است و آیا روابط فرانسه و آلمان تحت الشعاع وقایع داخلی آن کشور قرار گرفته و یابرعکس آن بوده؟

وحدت ملی اساس متین و رکن رکین حیات اجتماعی آلمان است و بهمین مناسبت علیرغم مصائب ناشی از جنگ جهانی در بنای آن ضعف و فتوری روی نداد لیکن شکست ارتش آلمان موجب بروز انقلاب و سقوط سلسله هوهانزلرن و کلیهٔ سلسله های سلطنتی که دردول مختلف آلمان حکمفرمائی میکردند شد.

بهنگام متارکه جنگ ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸ شبح انقلاب برسراسر آلمان سایه مخوف خودرا افکنده بود یعنی به تقلید ساویت روس شوراهای انقلابی کارگران و سربازان درهمه نقاط این کشور تشکیل شد چنانکه در ۸ نوامبر درمونیخ و روز بعد (۹ نوامبر) در برلن حکومت جمهوری اعلام گردید و میتوان گفت درهیچ نقطه ای این عمل بمقاومت شدیدی برنخورد. قیصر گیوم معروف به ویلهلم دوم نیز در این روز (۹ نوامبر) از محل اقامت ستاد کل ارتش دراسپا (Spa) استعفاداد و بهلند فرار نمود بطوریکه نمایندگان آلمان

که برای امضای متارکه جنگ ۱۱ نوامبر نزد متفقین رفتند بنام رئیس حکومت موقتی که یکی از نمایندگان سوسیالیست رایشتاخ باسم ابرت بود برای این امرمهم اعزام شدند.

در ابتدای انقلاب بنظر میرسد که امیدواری های اولیاء حزب بلشویک روسیه در باره هدف و پیشرفت های انقلابیون آلمان موجه ومنطقی بوده است وحداقل سیر وقایع چنین نشان میداد زیرا شوراهای انقلابی مرکب از سربازان و کارگران و یک کمیته اجرائیه و یک شورائی هم از کمیسرهای ملت که دو نفر سوسیالیست باسم ابرت و هازدر رأس آن قرار داشت بسرعت تشکیل شد لیکن برخلاف روسیه در آلمان عناصر وافرادی که معتقد بانضباط و نظم بودند وجود داشت مانند طبقه بورژوازی که اهمیت وقدرت زیادی کسب کرده بود وطبقات کارمندان دولت وافسران ودرجه داران که ازمدافعین سنن و آئین ملی و انضباط اجتماع میباشند و بالاخره باید بخاطر داشت که روح و خصائل ملی آلمانها هم بالذات مخالف باهرج ومرج است. ازطرف دیگر در بین سوسیالیست های آلمان نیز در ضمن جنگ اختلاف وانشعابی روی داده بود یعنی دسته های چپ افراطی معروف باسپارتاکوس (۱) موافق بامسلک و مرام بلشویکها و جناح راست آنها باسم سوسیال دوموکرات ها معتقد باصول دموکراسی بودند و بین این دو سوسیالیستهای مستقل (انده باندان) درطریقی که باید در پیش گرفت دراین تاریخ مرددند.

اما سوسیال دموکراتها که دارای سازمانی بمراتب محکمتر ومجهزتر بودند در شوراهای انقلابی اکثریت را بدست آوردند وتحت تلقین و توجه آنان مجلس مؤسسان تشکیل شد وضمنا بافرمانده عالی ارتش و نفراتی که از جبهه جنگ برگشته بودند برای جلوگیری از شورش افراطیون چپ همرای و همداستان شدند وسرانجام بوسیله قوه قهریه انقلابیون را منکوب وروؤسای بنام آنان را چون کارل لیبنخت و روزالوکزامبورک درژانویه و مارس ۱۹۱۹ مقتول نمودند واحزاب متوسط و بورژوازی قوت قلب گرفتند واطمینان خاطر بیشتری یافتند وبتجدید سازمان خودهمت گماشتند.

مجلس مؤسسان نیز درشهر کوچک وایمار یعنی موطن گوته ومهد آزادی

---
(۱) Spartacus

آلمان تشکیل گردید و کلاء این مجلس طبق اصول دموکراسی یعنی انتخابات عمومی که در آن زنان هم حق رأی داشتند تعین گردیدند و به ۴۳۲ نفر بالغ شدند که از این عده ۳۹ نفر نماینده اناث بودند. در این مجلس مانند مجلس رایشتاخ حزبی که از سایرین بیشتر نماینده داشت حزب سوسیال دموکرات و سانتر کاتولیك و پس از آندو اکثریت با حزب جدیدی که از آزادیخواهان طبقه بورژوازی مرکب شده وموسوم به حزب دموکرات بود میباشد.

مجلس مؤسسان بیش از یکسال (فوریه ۱۹۱۹ - مه ۱۹۲۰) بکار ادامه داد و قراردادهای صلح (ژوئن ۱۹۱۹) و بعداً قانون اساسی آلمان را که بقانون اساسی وایمار معروف شد درژویه ۱۹۱۹ تصویب کرد احزابی که در این مجلس اکثریت داشته‌اند بنابراین بهیچوجه مایل بصرف نظر کردن از گذشته پرافتخار امپراطوری آلمان نبودند و بهمین مناسبت بدولت فدرال اسم رایش (Reich) دادند واساس وحدت این کشور را تقویت نمودند بموجب قانون اساسی وایمار دولت آلمان اختیارات وسیعتری از آنچه در قانون اساسی ۱۸۷۱ بدو داده بودند داراشد بدین معنی که دولتهای فدرال قدیم آلمان که به لندر Länder (کشور) معروف شدند فقط حاکمیت محدودی داشتند وهمه تبدیل بجمهوریهائی شدند که طبق اصول دموکراسی اداره میگردند.

دولت آلمان بصورت جمهوری پارلمانی ودموکراسی در آمد وقدرت مقننه کماکان بدو مجلس تعلق داشت یکی رایشتاخ که از نمایندگان ملت آلمان تشکیل میگردد برای مدت چهار سال و بوسیلهٔ انتخابات عمومی . دیگر مجلس رایشسرات Reichsrat که از نمایندگان کشورهای جزء آلمان بهراریك نفر نماینده از طرف یك میلیون نفوس مرکب میشود. لیکن در اختیارات واهمیت هریك ازدو مجلس پس از جنك تغییرات زیادی روی داده‌است چنانکه از نظر مقننه رایشسرات فقط حق (وتوئی) دارد که باعث تعویق امر میشود و نظارت در اقدامات دولت در دست رایشتاخ میباشد که قدرت فائقه را داراست .معهذا قوه مجریه نضج و قدرت بیشتری بدست آورد زیرا در دست رئیس جمهوری است که برای مدت هفت سال بوسیلهٔ انتخابات عمومی تعین میشود باحق

تجدید انتخاب و بکمک شانسلیه یعنی صدراعظمی که درمقابل رایشتاخ مسئول است حکومت میکند رئیس جمهوری آلمان حق دارد قانونی را که رایشتاخ تصویب کرده فقط پس از آنکه درمعرض آراء عمومی قرار گرفت توشیح کند. درمقابل بنابه پیشنهاد رایشتاخ ودر نتیجه رأی افراد ملت رئیس جمهوری ممکن است خلع شود و بدین ترتیب درصورت بروز تصادم بین قوای عمومی کشور تصمیم با ملت است که حاکم میباشد پس، چنانکه ملاحظه میشود قانون اساسی آلمان تألیف و ترکیبی است از حکومت پارلمانی و حکومت مستقیم.

اما تحول سیاسی داخلی آلمان جدید بسهولت صورت نگرفته است زیرا قبل از جنك هیچگونه نهضت جمهوریخواهی در آن وجود نداشت و برحسب تصادف حکومت جمهوری دراین کشور برقرار شد و بالنتیجه بدیهی بود که عمر کوتاهی خواهد داشت بخصوص که دولت جمهوری و ایمار وارث اوضاع آشفته و پریشان و مجبور بحل مشکلات اقتصادی و اجتماعی بزرك بوده است بهمین مناسبت در تمام دوران بعد از جنك اختلاف و اغتشاش از این کشور هیچگاه رخت بر نبست چنانکه درسال ۱۹۲۰ یکی از تیمساران ارتش باسم لودندورف و دکتر کاپ درصدد اجرای کودتائی در برلن بر علیه حکومت جمهوری بر آمدند لیکن درمقابل مقاومت سندیکاهای کارگران مواجه با عدم موفقیت گردیدند. همچنین در انتخابات ۱۹۲۰ احزاب سلطنت طلب مانند ملیون آلمان و پوپولیست ها و محافظه کاران قدیمی و ملیون آزادیخواه تقریباً آرائی مساوی با مجموع آراء احزاب دست چپ بدست آوردند ودر ناحیه باویر قدرت را در دست گرفتند و افراد آن دسته که از سایرین متعصب تر و در جمعیت های مخفی گرد آمده بودند دوران ترور سفید را در آلمان ایجاد کردند که منتهی به قتل چندین نفر از زعمای احزاب سوسیالیست چون کورت ایزنر kurt Eisener (۱۹۱۹) و هاز (۱۹۲۰) وارزبرگر Erzberger (۱۹۲۱) که از نمایندگان حزب سانتر کاتولیك بود و (والتر راتنو) که از زعمای صنایع آلمان ولی ازدموکرات ها بود در ۱۹۲۲ شد. در ۱۹۲۵ بهنگام مرك ابرت که از حزب سوسیالیست ها بود موقع تجدید انتخاب رئیس جمهوری فرارسید و در انتخابات عمومی که برای تعیین رئیس جمهوری جدید صورت گرفت فرمانده سابق ارتش آلمان در جبهه جنك باختر فلدمارشال

فن‌هیندنبورك بجای او برقرار گردید.

در دوران هیندنبورك چندسالی حکومت جمهوری وایمار بالنسبه اقتدار و اعتباری یافت و بالاخص ترمیم واصلاح وضع اقتصادی در آلمان رجعت بدوره نظم و آرامش وزندگانی عادی‌را نویدمیداد لیکن بحران اقتصادی که ازسال ۱۹۲۹ شروع‌شد باعث تجدیداختلافات واغتشاشات‌داخلی گردید که سرانجام‌منتهی بحکومت دیکتاتوری انقلابی حزب ناسیونال سوسیالیست شد. بدین طریق که توده عظیم ناراضی‌ها و بیکاران وطبقه بورژوازی که ورشکسته وتباه‌شده بودند ومیهن‌پرستان افراطی همه دراین‌حزب بریاست آدولف‌هیتلر گردآمدند و ازروشهای تبلیغاتی و طرقی که فاشیسم در ایتالیا بکار بسته بود پیروی‌نمودند ودر انتخابات سال ۱۹۳۱و ۱۹۳۲ به پیشرفت‌های بزرگی نایل شدند ولی البته در انتخابات ریاست جمهوری آلمان‌در۱۹۳۲پیروزی‌نیافتندو نتوانستندهیتلر رادرمقابل هیندنبورك انتخاب‌نمایند. هیندنبورك‌هم در ابتدا در برابرفشار حزب ناسیونال‌سوسیالیست مقاومت‌نمود ولی‌در پایان‌امر تسلیم آنهاشدو هیتلررا بصدارت‌عظمای آلمان برقرار کردواوتوانست‌اختیارات وسیعی‌را از تصویب مجلس رایشتاخ در۱۹۳۳ بگذراند. پس ازمرگ‌هیندنبورك در ۱۹۳٤ هیتلر به‌پیشوائی وریاست (فوهرر) رایش‌وملت آلمان نایل گردید و چنانکه به‌تفصیل دراین کتاب خواهدگذشت عروج‌حزب ناسیونال‌سوسیالیست‌و آدلف‌هیتلر بحکومت ودر دست گرفتن‌زمام‌قدرت آلمان‌در **۳۰ ژانویه ۱۹۳۳** در ظاهر امر بنظر میرسد موضوعی است که فقط مربوط به کشور آلمان میباشددرصورتیکه‌در حقیقت ونفس‌الامر بندرت وقایع تاریخی تااین درجه انعکاسات بین‌المللی که قابل مقایسه با نتایج آن‌حوادث باشد داشته است بهرصورت نباید فراموش کرد که‌تحولات‌سیاسی آلمان تاحدود زیادی بستگی باتغییرات وتطورات اقتصادی داشته که در این کشور روی‌داده‌است زیرا بلافاصله پس ازخاتمه‌جنگ، آلمان چنانکه‌در پیش گذشت‌ازنظر پولی‌دچار انقلاب‌ووضع پریشان‌وناگواری‌شد که اوج‌وشدت آن‌درسال۱۹۲۳ یعنی‌در دوران‌اشغال‌روهر بوسیلهٔقوای فرانسه بوده‌است دراین‌تاریخ‌تورم‌اسکناس بچنان‌مقدار عظیم‌وغیرقابل‌تصوری‌رسیده بود که‌ارزش‌پول‌رایج آلمان یعنی‌مارك‌را بهیچ‌رسانید.

از نکات و ملاحظاتی که در پیش گذشت بخوبی میتوان قضاوت نمود که روحیه و طرز زندگانی مردمی که بدین بلیه خانمانسوز که تورم پولی است دچار شدند چه خواهد بود فقط کافیست بگوئیم که دولت آلمان دچار ورشکستگی و عده زیادی از افراد طبقات متوسط که عایدی ثابتی داشتند بچنان فقر و فاقه و بدبختی و وحشتناکی دچار شدند که اغلب بزندگی پر رنج و محن خویش بدست خود خاتمه دادند و سرانجام بحران فقط بکمک سرمایه داران خارجی و آلمانی خاتمه پذیرفت و پول جدیدی باسم رایشمارك که بر اساس محکمی تضمین و تثبیت شده بود جای مارکی را که از نظر ارزش پولی بهیچ رسیده بود گرفت.

بدون شک در ابتدای امر باازبین رفتن ارزش پول آلمان صاحبان صنایع بزرك استفاده های شایانی کرده اند زیرا توانستند بقیمت بسیار ارزانی کالا تولید نمایند و بازارهای فروش خارجه را که درضمن حوادث جنگ از دست داده بودند مجدداً بکف آورند و بهمین مناسبت است که درسازمان صنعتی کشور آلمانها باشهامت و جرأت زیادی از روش راسیونالیزاسیون یعنی طریق عقلائی تولید پیروی کردند و دستگاه تولید وسازمان فنی آن را تکمیل نمودند و درنتیجه بازده کار کارگر افزایش یافت و تمرکز در کارخانه ها بحد کامل خود رسید وشرکت های عظیم معروف بکارتل بوجود آمد و همه تصور کردند که اوضاع اقتصادی آلمان بهبود یافته و باصلاح گرائیده است. لیکن بعلت عدم کفایت فروش در بازارهای داخلی وجهانی اضافه تولید و پیروی از روش عقلائی تولید در ۱۹۳۱ منتهی ببحران جدیدی که فوق العاده شدید بوده است گردیده چنانکه در ابتدای سال ۱۹۳۳ تعداد بیکاران آلمانی به شش میلیون نفر رسید.

کلیه این نکات بخوبی علل پیشرفت سریع حزب ناسیونال سوسیالیست و زمامداری آدلف هیتلر را که پیوسته در برنامه تبلیغاتی خود وعده میداد که نان و کار برای افراد آلمانی تهیه کنند نشان میدهد و تأثیری را که وقایع داخلی در سیاست خارجی این کشور در برداشته بیان میکند.

البته حکومت ناسیونال سوسیالیست بوسایل اجباری بفعالیت اقتصادی این کشور سروسامانی داد یعنی بیکاری را بحد اقل ممکن رسانید و در عمل هم از ۱۹۳۳

ببعد تقریباً کلیه فعالیت صنعتی این کشور و منابع موجود آن بمصرف تجدید تسلیحات و تجهیزات آلمان رسید و تا حدودی هم عدم تعادل اقتصادی در اوضاع این کشور مشهود میگردید.

****

باید دانست که در تألیف و تدوین این رساله که قسمتی از آن مشتمل بر تقریرات مؤلف در شعبه سیاسی دانشکده حقوق است علاوه بر یادداشت هائی که در دوران تحصیل در مغرب زمین گردآورده از نکات و ملاحظاتی که در نتیجه مطالعه کتب و مآخذ تازه و نو در سنوات تدریس جمع آوری و اندوخته گردیده و تحقیقات استاد بزرگوارم پیر رونوون که بهنگام تحصیل در مدرسه علوم سیاسی پاریس و دانشکده سوربن بدست آوردم استفاده شده و با تغییراتی که گذشت و مرور ایام ایجاب مینمود همان مواضیع و همان سبک و اسلوب را در بیان پاره‌ای مطالب بکار بستم و نیز در بخشی از این کتاب مخصوصاً از اثر ذیقیمت این استاد بنام تاریخ روابط بین‌المللی از ۱۹۱٤ تا ۱۹٤۵ که بسال ۱۹۵۳ نگاشته و کتب دیگری که در فهرست مآخذ این کتاب ملاحظه میشود مطالب بسیاری اقتباس گردیده است ولی حقیقت امر اینست که این استاد بزرگوار با نوشته‌های خویش چراغی فرا راه ما داشته‌اند و در این راه صعب و دشوار بسر منزل مقصود ما را هدایت کرده‌اند چون غرض اصلی مؤلف از گردآوردن این یادداشت‌ها آن بوده است که دانشجویان از مراجعه ببعضی کتب خارجی که در دسترس آنها نمیباشد و تهیه یادداشت بی نیاز و مستغنی شوند و از طرفی بزبان پارسی تا آنجا که مؤلف بخاطر دارد در باره این مطالب کتابی بدین نسق تألیف و طبع و نشر نشده ممکن است اهل فن در تعبیرات و اصطلاحات علمی خاص مربوط باین رشته بخصوص که در طبع آن نیز بمنظور آنکه زودتر کتاب در دسترس متعلمان قرار گیرد تعجیل شده بنواقصی یا اغلاطی برخورند که در غلطنامه بدانها اشارت رفته یا فی المثل برای اصطلاحات علمی که متخذ از دنیای غرب میباشد معادلهائی پیدا کنند که استعمال آن ارجح بنظر میاید امید مؤلف آن است که

اهل فن و معلمان دانشمند نقائصی را که در طی تدریس این کتاب پی ببرند محض خدمت بعلم و ادب برای مصنف یادداشت نمایند تا بهنگام تجدید طبع باصلاح این نواقص همت گمارده شود .

تهران اسفندماه ۱۳۳۵

محسن عزیزی

فصل اول

نکاتی چند در بارهٔ تنظیم مقررات صلح اروپا (۱۹۱۹)

باید قبلاً در نظر گرفت که سازمان جدید اروپا پس از معاهدات صلح ۲۰-۱۹۱۹ بر چه پایه‌ای استوار شده. مقصود از معاهدات صلح در این مقام معاهده ورسای است که با آلمان در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ منعقد شد و معاهده سن ژرمن با اطریش که انعقاد آن در ژوئن ۱۹۲۰ صورت گرفت. البته در این محل مقصود تبیین و تشریح مواد معاهدات صلح نیست بلکه تذکر نکات کلی و ملاحظات چندی در باره کیفیت سازمان اروپا در ۱۹۱۹-۱۹۲۰ میباشد.

دول فاتح در ۱۹۱۸ در مقابل مشکلترین مسائل قرون خالیه قرار گرفتند بدین معنی که مجبور بحل مسائلی بودند که حتی از مقررات مربوط بحدود و ثغور دولتهائی که در کنگره وین در ۱۸۱۵ تنظیم شد مشکلتر و درهم‌تر بود. بدون شك دول مغلوب نمیتوانستند در مقابل شرایط سختیکه متفقین بانها تحمیل کردند مجدداً نبرد را شروع نمایند زیرا از یکطرف شیرازه امپراطوری اطریش - هنگری ازهم گسیخته شده و حتی قبل از انعقاد متارکه جنك بامتفقین این دولت تجزیه گردیده بود. آلمان هم ازطرف دیگر درموقع امضای موادمتارکه جنك روتوند (در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸) مجبور بقبول شرایطی شده بود که امکان تجدید مبارزه را باو نمیداد واز جمله مجبور به تحویل دادن پنجهزار توپ ۲۵۰ هزار مسلسل وقسمتی از وسائل خطوط آهن خود و قبول اشغال ساحل چپ رودخانه رن و سر پلهای واقع درساحل راست رودخانه مزبور بوسیله‌قوای انگلیس وفرانسه وآمریکا گردیده بود برای روشن شدن این مطالب باید بدواً ازموانعی که در مقابل دول فاتح برای تنظیم واجرای مقررات صلح پیش آمده بود گفتگو کرد وثانیاً ملاحظه نمود بعداً چه شرایط وچه‌طرق حلی برای‌این

مسئله‌مهم موردقبول متفقین قرار گرفت و بالاخره دیدبرای حفظ و نگاهداری سازمان ارضی که بوسیله این معاهدات برقرار شده بود تنظیم کنندگان مقررات صلح چه تصمیاتی اتخاذ نمودند؟

۱ ـ موانعی که در راه تنظیم معاهدات صلح وجود داشت

برای اینکه بادقت باهمیت این موانع آگاه شویم باید بخاطر آورد که کمی قبل از امضاء متارکه جنك در روتوند رئیس جمهور آمریکا ویلسن از حکومت آلمان استفسار کرده بود که آیا آلمان قبول میکند که مذاکرات برای صلح براساس ۱٤ ماده‌ایکه وی در پیغام خود بکنگره آمریکا در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ بتفصیل بیان کرده‌است مستقر شود؟ و دولت آلمان در ۲۹ سپتامبر ۱۹۱۸ از ویلسن تقاضای برقراری صلح‌را براساس‌مواد ۱٤ گانه نمودا گرچه‌حکومت آلمان‌هم‌آنراقبول کرده بود ولی دربین این ۱٤ ماده علاوه‌بر اصول کلی (مانند منع دیپلماسی مخفی‌وازبین بردن موانع گمرکی واقتصادی تاحدود امکان‌وتحدید تسلیحات و آزادی کشتیرانی در دریاها) بعضی توضیحات درباره اساس‌صلح آتیه داده شده بود ازجمله استرداد خاك بلژیك که باشغال ارتش آلمان درآمده بود با استقلال کامل آن ـ برگشت الزاس‌ولرن بفرانسه ـ ایجاد دولت لهستان مستقل که شامل کلیه مردمی که بدون‌شك وتردید از نژاد لهستانی هستند باید بشود واین دولت باید راهی بدریا داشته باشد. تغییرات سرحدی بنفع ایتالیا برحسب خطوطی که بطور واضح حدود وثغور ملیتها را نشان میدهد وبالاخره مسائل بالکان که بوسیله تعاطی‌افکاردوستانه بایدحل‌شود. البته‌راجع‌بتغییرات‌مربوط بامپراطوری‌اطریش وهنگری‌اشارهٔ درآنجا نمیشود زیرا خود موضوع جداگانهٔ بوده است ـ ولی اجرای چند نکته ازمواد ۱٤ گانه عملاً بسیار مشکل بود زیرا منطبق براوضاع حقیقی اروپا نبود وباعث تفسیرات متغایرو مختلفی درباره این‌مواد میشد بدینقرار

اولین مانع همانا اجرای‌امر تغییرات‌ارضی‌براساس‌اصل‌ملیتهاست که براین اساس مواد۱٤ گانه ویلسن انشاد شده بود زیرا باعث تصادم بین نهضتهای مختلف

ملیت ها میگردید و دول فاتح در مقابل دعاوی شدید و جوش و خروش ملل کوچکی که‌در پیروزی مشترك متفقین سهیم‌بودند قرار میگرفت بالاخص که اغلب وعد و وعید ها و قول و قرار هائی در ضمن جنك و بهنگام جلب کمك این ملل بآنها داده شده بود ولی این ملیتها قانع بآنچه در مواد ۱٤ گانه ویلسن گنجانیده شده است نبودند وعلاوه بر پیروی از اصل‌ملیتهااز حقوق تاریخی‌ومنافع استراتژیکی یا منافع اقتصادی خود الهام میگرفتند واز جمله طرز تفکر لهستانیهاو چکها بدین قرار بود . ازطرف دیگر اغلب این ملیتها اختلافات ضمنی بایکدیگر داشتند زیرا دریك رشته نقاط اروپادعاوی متقابل داشتند

مانع‌دوم‌موضوع آلمان‌بود: بدون شك‌دولت آلمان مغلوب شده بودومواد ۱٤ گانه ویلسن‌رابعنوان اساس‌مذاکرات صلح‌قبول کرده بودیعنی‌مثلاً‌از نگاهداشتن وادامه اشغال اراضی که از نژادهای غیرآلمانی مسکون شده بود درآتیه خودداری خواهدکرد مانند الزاس‌ولرن وقسمت شمال اشلسویك وایالات پروس که لهستانیها در آنجا مستقر شده‌بودند ولی‌همین مواد ۱٤ گانه ویلسن آلمان را درمقابل‌دعاوی وطرحهای‌دیگر متفقین حمایت مینمود از جمله ویلسن بصراحت اعلام داشته بود که باتجزیه آلمان مخالفت خواهدنمود . بالاخره‌بایددر نظر داشت که‌آلمانهامیتوانستند از این مواد ۱٤ گانه بنفع‌خود نیز استفاده کنند واز اصل‌ملیتها در یکی‌از موارد مهم یعنی الحاق آلمانیهای اطریش بآلمان پشتیبانی نمایند زیرا پس از تجزیه امپراطوری اطریش وهنگری جمهوری آلمانهای اطریش با٦ ملیون‌ونیم‌نفوس که پایتختی مانند وین با دوملیون جمعیت‌داشت تشکیل شده‌بودو همه میدانستند(حتی خود اطریشیها) که چنین دولت کوچکی برای ادامه حیات واستقلال خود مواجه باموانع زیادی خواهد شد ودر تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۱۸ یعنی روز بعد از متارکه جنك جهانی مجلس ملی جمهوری اطریش تمایل خود را در الحاق بدولت آلمان اعلام نمود و البته این الحاق موافق ومنطبق‌برحق آزادی ملل در تعیین سرنوشت خود واصل ملیتها که پرزیدنت ویلسن بمیان آورده بود میبود . بنابراین بس لازم

وبجاست پی ببریم بچه نحو و چگونه دول فاتح ١٤ ماده ویلسن را نسبت بآلمان اجرا خواهند نمود،

مانع سوم موضوع روسیه بود: آیا کسی میتوانست ادعا نماید که تجدید سازمان اروپا بدون در نظر گرفتن و بحساب آوردن روسیه امکان پذیر خواهد بود؟ زیرا روسیه تاقبل از جنك ١٩١٤ یکی از عوامل اساسی تعادل و موازنه قوا دراروپا بشمار میرفت . در خاتمه سال ١٩١٨ کشور روسیه در بحبوحه جنك داخلی است که ابتدا در جنوب روسیه از اواخر ماه نوامبر ١٩١٧ شروع شده و بعد در تابستان ١٩١٨ توسعه بیمانندی یافته بود . متفقین یعنی فرانسه وانگلیس در این جنك داخلی عملاً دخالت نموده و برعلیه حکومت بلشویك قوائی مرکب از سربازان انگلیسی وفرانسوی بسواحل شمالی روسیه در تابستان ١٩١٨ فرستاده بودند بعلاوه دسته قوائی دیگر از کلیه سربازان متفقین که مخصوصاً ژاپونیها در آن بیشتر بودند در این هنگام وارد سیبری شدند ودر حدود چهل هزار نفر هم سپاهی تحت فرماندهی سرداران فرانسوی که گذشته از سربازان فرانسوی مخصوصاً از سربها و لهستانیها وحتی یونانیها مرکب میشدند به بندر ادسا پیاده شده بودند. البته دخالت در جنك داخلی روسیه باوسائل ناچیزی صورت گرفته بود چنانکه متفقین هریك در حدود ده تا پانزده هزار نفر سرباز فرستاده بودند بهمین جهت بعدها لنین میگفت که اگر در اواخر سال ١٩١٨ دول غالب در اروپا تعداد نفرات خودرا بچندین صدهزار سرباز میرسانیدند مقاومت حکومت بلشویك درمقابل انبوه سربازان غیرممکن می گردید. کنگره سویت (کنگره شوراها) در ٦ نوامبر ١٩١٨ از دولتهای فرانسه وبریتانیای کبیر وایتالیا و ژاپونی تقاضا نمود که بدخالت مسلحانه در اراضی روسیه خاتمه داده وباب مذاکرات صلح را بااین کشور مفتوح نمایند ولی این تقاضا ازطرف متفقین بدون جواب مانده بود بنابراین مسئله مهمی که در اواخر سال ١٩١٨ باید حل شود این بود که آیا روسیه شوروی را بکنفرانس صلح اروپا دعوت خواهند نمود یاخیر؟ ودرصورت قبول این راه حل معلوم می گردید که متفقین تصمیم گرفته‌اند بسیاست دخالت مسلحانه

در اراضی روسیه خاتمه داده‌شود و نظر نخست‌وزیر انگلیس الویدجرج هم همین بود بعلت آنکه ازهمین تاریخ للویدجرج بیم تماس بین آلمان مغلوب وروسیه‌شوروی را داشت‌ومیترسید بدین طریق کلیه‌قدرت وسازمان‌فنی واقتصادی آلمان‌در راه‌همکاری باروسیه شوروی بکار بیفتد .

بنابراین‌دول‌غالب درمقابل چنین اشکالات اساسی قرار گرفته‌اند وچون بین ومتفقین اختلاف منافع وحتی‌اختلاف طرزفکر وعقیده‌دربارهٔ چگونگی صلح آینده جود دارد زعمای متفقین بطور متفرق این اشکالات وموانع را مورد مطالعه قرار میدهند از جمله در فرانسه قبل از هرامر بفکر تأمین‌امنیت فرانسه یعنی احتیاطات لازم درمقابل حس انتقامجوئی آلمانها بودند زیرا خاطره سه‌تاخت وتازی که دریك ورن از طرف آلمان بخاك فرانسه صورت گرفته درمخیله‌سیاستمداران فرانسه‌هنوز باقی‌است یعنی هجوم سالهای ۱۵-۱۸۱٤ و ۱۸۷۰-۱۸۷۱ و ۱۹۱٤-۱۹۱۸ بالنتیجه طرز تفکر ونظریات این سیاستمداران بالاخص جنبه تدافعی داشت بعلاوه اراضی شمال وشرقی فرانسه در نتیجه ٤ سال ونیم جنك مداوم وعقب نشینی ارتش آلمان خراب شده وازحیز انتفاع افتاده بود

بنابراین دولت‌فرانسه احتیاج فوری ومبرمی بوصول غرامات ومجبور کردن آلمانها بپرداخت آن‌داشت. البته‌حکومت فرانسه بخوبی مستحضر بودکه پیروزی فقط درنتیجه کوشش و فعالیت فرانسه میسر نشده بلکه بعلت اتفـاق و اتحاد قوای متفقین عملی گردیده‌است ولی بهنگام تنظیم مقررات صلح موقعیت فرانسه دراین ائتلاف عظیم ضعیف‌شده بود زیرا سنگین‌ترین تلفات درعملیات جنگی نصیب‌ارتش فرانسه گردیده ودر جنك‌هائی که پس‌از ائتلاف چنددولت صورت گرفته‌است برای اینکه‌صلح‌درشرایط نیکوئی‌برای‌دولتی‌صورت تحقق بخودبگیرد باید درموقع‌صلح از نظر نظامی قوی‌ترین مؤتلف بشماررفت.

انگلستان ادعای ارضی‌در قاره‌اروپانداشت‌وفقط‌چشمان‌خویش رابمستعمرات دول مغلوب دوخته‌بود. درمقابل این کشور اهمیت فوق‌العاده زیادی‌بمسائل‌اقتصادی

میداد واز جمله مایل بود که نواحی خراب شده قاره اروپا مجدداً قابل سکونت ومیدان فعالیت اقتصادی گردد و بالنتیجه تمایل داشت که متفقین از آلمان مغلوب شده پشتیبانی نمایند

دولت ایالات متحده آمریکا چیزی از اروپائیان تقاضا نمیکرد و هیچ گونه چشمداشتی نیز از آنان نمیداشت ولی پرزیدنت(وودرو ویلسن) مایل بود صلح فقط عبارت از تنظیم مقررات دیپلماتیك سادهای نباشد بلکه مصمم بود شالوده روابط بین‌الملل در آتیه براساس تازهٔ ریخته شود ومجمع اتفاق ملل بوجود آید.

این قبیل طرز فکرهای مغایر یکدیگر بعلت اختلاف نظرهای اساسی بین سیاستمدارانی که درمذاکرات صلح دخیل بودند نیز تشدید می گردید زیرا اساس مذاکرات کنفرانس صلح در ۱۹۱۹ بوسیله شورای چهار نفری مرکب از ویلسن (امریکا) کلمانسو (فرانسه) - للوید جرج (انگلیس) واورلاند و نماینده ایتالیا(که نقش کمتری درمذاکرات داشت زیرا فقط درمسائل مربوط بایتالیا دخالت میکرد) گذارده شد ویلسن یکنفر ایده‌آلیست بود که بخوبی از تفوق معنوی افکار مهم خویش درمقابل کلمانسو وللویدجرج آگاه بود. شغل ویلسن استادی علوم سیاسی قبل ازورود درکاریر سیاسی بود بنابراین مدت مدیدی دردنیای افکار وعقاید مجرد بسر برده بود و تا آن موقع باواقعیات دنیای مغرب وخصوصیات قاره اروپا تماس حاصل نکرده بود کلمانسو مرد مبارز کهن سال واز وکلاء مبرزو صریح اللهجه وبابیان قاطع فرانسه بود که همیشه مخالف سرسخت دشمنان خویش بشمار میرفت، کلمانسو همواره بطرف خود سخت حمله میکرد ودرتمام دوران فعالیت سیاسی خود توانسته بود بابیان قاطع و کلام نافذخود باعث سقوط کابینه‌ها وهیئت دولتهای متعددی در فرانسه بشود ولیکن وی صالح برای عملی نمودن طرح صلح مثبتی نبود. از طرف دیگروی مردی بود (رئالیست) یعنی واقع بین و ساده گی پرزیدنت ویلسن را بباد سخریه واستهزاء می گرفت همچنین کلمانسو فوق‌العاده بدبین بود و نفرت و بی اعتنائی شدیدی درخود نسبت ببشریت بطور کلی حس مینمود.

للوئید جرج نیز وکیل دادگستری بود و از وکلاء مبرز انگلیس بشمار میرفت که زرنگی و مهارت و حضور ذهن عجیبی داشت ولی قبل از هر چیز یکنفر رجل سیاسی بشمار میرفت یعنی مایل بود که حتی‌الامکان خودرا با جریانات متغیر عقاید عمومی مردم انگلیس وفق دهد.

۲- راه‌حلهائی که ازطرف متفقین قبول شد

در مقابل موانع ومشکلات اساسی که درپیش گذشت باید دید سیاستمداران تا چه‌اندازه ودرچه‌جهاتی راههای حلی رادرمسائل بغرنج اروپای پس‌از جنگ‌جهانی اول پیدا کردند.

الف اجرای اصل ملیت‌ها ـ اعضاء شورای چهار نفری در مقابل انبوهی تقاضا ودعاوی ملیتها قرار گرفته بودند که اغلب این دعاوی ضدو نقیض هم بودواز طرفی نمایندگان ملل برای آنها یادداشتهای فراوان وآمارهائی که باشکال قابل تفسیر وتعبیر واغلب‌هم صحیح نبودفرستاده بودندچنانکه‌یکی از کارشناسان آمریکائی در کنفرانس صلح میگوید

قسمت اعظم این احصائیه‌ها ونقشه‌های جغرافیائی منضم بآنها مخدوش و مشکوک بود ودراین‌شرایط اعضاء شورای چهار نفری‌متفقین‌چگونه میتوانستنداصل آزادی مللرا در تعیین سرنوشت آنها عملی سازند وچگونه توجه‌صحیحی ازاراده مردم ونفوس مناطق مختلف اروپا ناخبر شوند، از نظری بهترین وسیله مراجعه بآراء عمومی یعنی (پلبیسیت) بود ولی انجام این امر خطیر احتیاج به حل مسائل مشکلی داشت یعنی قبلاً حدود منطقه‌ای راکه درآنجا میبایذ بآراء عمومی مراجعه شود باید تعیین کرد وبعداً معین نمود که چه کسانی حق‌رأی دارند وبالاخره مقدمات آزادی رأی دادن را باید فراهم‌آورد یعنی ازفشارهائی که محتملاً انتخاب کنندگان اعمال مینمایند جلوگیری نمود چنانکه پرزیدنت ویلسن که در ابتدای امر نسبت بروش مراجعه بآراء عمومی اعتماد واطمینان تامی داشت‌در اواخر دوره کنفرانس صلح(۳ژوئن۱۹۱۹) معتقد شده‌بود که‌مراجعه بآراء عمومی بوجهی که حقیقتاً نماینده

عقاید عمومی باشد کاری بس مشکل خواهد بود. بالنتیجه چهار سیاستمدار مدتی از وقت خودرا صرف مبارزه باملیتها که خواهان این یاآن سرحد بودند و ببطالت و بی‌نتیجه گذرانیدند. در اینجا برای استحضار از اشکالات موجود در قاره اروپا در این زمان باید اشاره‌ای بموضوع سرحد لهستان وآلمان نمود که سالها بعد موجب بروز جنك جهانی دوم گردید.

مسئله مرز لهستان وآلمان - تصمیم متفقین براین قرار گرفته بود که لهستان باید تجدید حیات کند ولی چه سرحداتی بین آلمان و لهستان برقرار خواهد شد؟ آلمان مجبور بواگذار کردن اراضی که متعلق بامپراطوری آلمان است ولی نفوس آن بزبان لهستانی تکلم میکردند ومخلوط بامردمی که بزبان آلمانی حرف میزدند میبود بنابراین لازم است مطالعه نموده و تصمیم بگیرند که خط سرحدی از کجا واز چه نقاطی باید بگذرد . کمیسیون منتخب از طرف نمایندگان کنفراس صلح که بامور لهستان موظف بود رسیدگی بکند پیشنهاد کرده بود نواحی را به لهستان واگذار کنند که در آنجا حداقل ۷۵٪ نفوس لهستانی باشد بنابراین مناطق مزبور شامل قسمت اعظم پوزنانی و سیلزی علیا و قسمت مرکزی و شرقی ایالت پروس غربی میگردید وبالنتیجه ناحیه پروس شرقی که فقط مناطق اطراف آن دارای ده هزار لهستانی بود از سایر نواحی آلمان بدین طریق جدا میگردید . این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت وبالطبع ناحیه‌ای که بعداً به‌دالان دانتزیك یا دالان لهستان موسوم گردید بوجود آمد. البته کلمه‌دالان اصطلاح مساعدی برای استفاده دستگاه تبلیغات آلمانها بود زیرا این دالان در حقیقت ۸۰ کیلو متر عرض داشت ولی دراین دالان شهر دانتزیك قرار گرفته بود که اهمیت اقتصادی زیادی داشته وبدون شك تمام مردمش آلمانی بودند پس باید دید چه تصمیمی درباره آن گرفتند؟ تصمیم للویدجرج آن شد که دانتزیك ازآلمان گرفته شود ولی به لهستان هم داده نشود بلکه بشکل شهر آزادی اداره گردد والبته للویدجرج تصمیم خود را براساس اصل

ملیتها اتخاذ نموده بود ولی علت حقیقی اتخاذ این تصمیم قطعاً در نظر گرفتن منافع اقتصادی انگلستان بود بدین معنی که در شهر آزاد دانتزیك که بمنزله مخرج نفت و ذغال سنك ناحیه کوهستانی کارپات بشمار میرود معاملات وداد وستد باانگلستان و ظرفیت کشتی های انگلیس که باروجنس باین ناحیه میاورنددرآتیه بدین طریق بس زیاد خواهدشد و برسایرین خواهد چربید. از طرف دیگر تحت تلقین للویدجرج تصمیم گرفته شد برای اینکه معین شود صاحب حقیقی ناحیه سیلزی علیا که هم لهستانیها وهم آلمانیها در آنجا سکونت داشتند چه دولتی خواهد بود بآراء عمومی مراجعه شود.

مسئله بغرنج سرحدات ایتالیا و یوگوسلاوی راهم بخصوص بایددر نظر گرفت برای اینکه اشکالات اجرای اصل ملیتها درباره سرحدات و مناطق متنازع فیه بهتر روشن شود ولی جون ازموضوع ماخارج است از تفصیل خودداری میشود.

بهرصورت اگر ترازنامه و کارنامه‌ای ازفعالیتهائی که برای اجرای اصل ملیتها درجریان مذاکرات صلح ۱۹۱۹ صورت گرفت تنظیم کنیم ملاحظه خواهد شد که در نتیجه انعقاد معاهدات صلح لهستانیها وچکها ویوگوسلاوی‌ها ومردم الزاس ولرن و دانمارکی های ناحیه اشلسویك شمالی ازقیدرقیت خارجی آزادشدند معذلك حدودنقشه سیاسی قاره اروپا که بدین طریق بوسیلهٔ سیاستمداران ترسیم شد باعث گردید که اقلیتهای ملی دیگر وتازه‌ای ایجادشود یعنی عده زیادی نفوس تحت حکومت دولتهای خارجی بسر برند. ازجمله بکشور چکوسلواکی اراضی ضمیمه شده بود که دارای مردمی بنام سودت است که بزبان آلمانی تکلم میکردند وتقریباً بیش از ۳ ملیون آلمانهای سودت در آنجا زندگی میکردند ودرقسمت جنوب آن نیز مجارها میزیستند. لهستانیها هم نه فقط آن اراضی را که بدون شك مردمش لهستانی بودند وطبق مواد ۱٤ گانه ویلسن ادعا مینمودند گرفتند بلکه نواحی دیگری را نیز بتصرف درآورده بودند که مردم آن از نژاد روسی بودند.

ایتالیا همچنین نواحی ایستری و قسمتی از دالماسی را بدست آورده که

اکثریت مردم آنجا از ایتالیائیها نبودند. بنابراین مسائل مورد اختلافی در نتیجه اجرای مواد معاهدات صلح بوجود آمد که بتدریج در این مبحث از آنها یاد خواهیم کرد. معذلك باید در نظر داشت که تعداد اقلیتهای ملی در ۱۹۱۹ نسبت بسال ۱۹۱٤ بمراتب کمتر شده است و بنابراین باید در نظر آورد که گرچه کلیه طرق حلی که در کنفرانس صلح اختیار شده موافق با این اصل یعنی بر اساس اصل ملیتها نبوده معهذا در سازمان ارضی جدید قاره اروپا که در نتیجه این معاهدات بوجود آمده است بمراتب بیش از سازمان ارضی سال ۱۹۱٤ این اصل محترم شمرده شده است.

ب ـ **مسئله آلمان** ـ حل مسئله آلمان باعث مذاکرات شدید و طولانی بین متفقین گردید البته طبق مواد ۱٤ گانه ویلسن نواحی را که آلمان بایستی بسایرین واگذار کند معلوم شده بود لیکن اولیای دولت فرانسه تحت تلقین مارشال فوش برعهده گرفتند که بجای انتزاع قسمتی از اراضی آلمان و ملحق کردن آن بخاك فرانسه سعی کنند که نواحی ساحل چپ رودخانه رن را از آلمان جدا نموده و از آنها تشکیل یك یا چند دولت مستقل بدهند که تحت حمایت مجمع اتفاق ملل قرار گیرد و یادداشتی که آندره تاردیو همکار کلمانسو در ۲۵ فوریه ۱۹۱۹ تنظیم نمود دال بر این مطلب است ولی این قبیل دعاوی با مخالفت جدی و شدید ویلسن و للوید جرج مواجهه گردید یعنی نه تنها بعلت مغایرت داشتن این امر با اصول و عقاید ویلسن با آن مخالفت ورزیدند بلکه حکومت انگلیس و آمریکا میترسیدند با تحمیل چنین شرایطی به آلمان ایجاد یأس و نومیدی در ملت آلمان نموده و اورا وادار بنشان دادن عکس العمل های شدیدی بنمایند و برای اینکه دولت فرانسه از چنین ادعائی دست بکشد للوید جرج و ویلسن طرق حل دیگری را بنظر دولت فرانسه رسانیدند از جمله :

۱ ـ طرح خلع سلاح آلمان

۲ ـ طرح دیگری مبنی بر خلع سلاح دائمی ناحیه چپ رودخانه رن بدین معنی که دولت آلمان حق نخواهد داشت که قوای مسلح در آن ناحیه نگاهدارد و نه استحکامات بسازد،

۳- بالاخره اشغال ساحل چپ رود رن درمدت پنجسال بوسیله قوای متفقین بعلاوه ویلسن وللویدجرج بحکومت فرانسه قولی دادند واین قول هم در آن زمان حائز اهمیت بسیار بوده است مبنی براین که متفقین قراردادی منعقد کنند باآن دولت و متعهد شوند درصورتیکه آلمان بخیال انتقام بیفتد بلافاصله انگلیس واتازونی بکمك فرانسه بشتابند وصریحاً دراین طرح قید شده بود که ورود قوای آلمان در منطقه خلع سلاح شده ساحل چپ رودخانه رن عمل تهاجمی تلقی خواهد شد لیکن بهر صورت باید در نظر داشت که در این مورد متفقین بفرانسه فقط قولی داده‌اند زیرا نه‌للویدجرج و نه ویلسن شخصاً اختیاری نداشتند که چنین قراردادی را امضاء نمایند بلکه مجبور بودند آنرا حتماً بتصویب مقامات پارلمانی دو دولت برسانندودرصورتی که در این زمان بنظر میآمد که محققاً چنین قرار دادی بتصویب پارلمنت انگلیس خواهد رسید ولی در مورد سنای اتازونی چنین تصوری قریب به یقین نبود . حال باید دید آیا مذاکره کنندگان این قرارداد متوجه این مطلب در آن موقع شده بودند یاخیر؟خود فرانسویها معتقدند که این مسئله هنوز روشن نشده است وفقط تحقیقاتی در این مورد میتوان نمود . سرهنك هوز (۱) معتمد پرزیدنت ویلسن در یادداشتهای روزانه خود ضمن وقایع روزی که پیشنهاد این قرارداد به کلمانسو داده شده چنین نوشته است·

(... بهر حال بسیار مستبعد است که مجلس سنای ایالات متحده آمریکا هیچگاه باتصویب چنین قراردادی موافقت نماید وچنین تعهدی را قبول کند ولی چون این امر موجب خوشنودی کلمانسو خواهد شد میتوان این مطلب را بدو قول داد...)

همچنین باید در نظر داشت که نماینده سیاسی فرانسه درواشینگتن توجه دولت فرانسه را از ماه مارس ۱۹۱۹ بموانع قبولانیدن این امر یعنی اشکال تصویب این قرار داد را بوسیله سنای آمریکا جلب نموده بود وی در این باب چنین نوشته است :

---

(۱) House

(به تصویب رسانیدن میثاق جامعه ملل مشکل است...حال درصورتیکه بتصویب رسیدن میثاق جامعه ملل که هیچگونه تعهدات نظامی صریح در بر ندارد بوسیله سنای آمریکا بمشکلاتی برمیخورد البته اشکالاتی بمراتب بیشتر در راه بتصویب رسانیدن قراردادی که شامل تعهدی استکه للویدجرج وویلسن مینمایند وجودخواهدداشت). میتوان فرض کرد که کلمانسو هم بهنگام قبول چنین تعهدی از طرف نخست وزیر انگلیس ورئیس جمهوروقت آمریکا میدانست که باحتمال قریب بیقین بچنین تعهدی عمل نخواهد شد ولی فکرمیکرد که این مطلب نوعی کمك برای بتصویب رسانیدن معاهده صلح در پارلمان فرانسه خواهد بود. زیرا دولتها اغلب اوقات سعی مینمایند در وهله اول برمشکلاتی که ممکن است درپارلمان برای آنها رخ دهد پیروز شوند ودورتراز آنرا نمیبینند ولی درهرحال بایددر نظرداشت که اظهار این مطلب بواسطه نداشتن اسناد متقن ومسلم هنوز فرضی بیش نیست.

ج- **مسئله روسیه** - مسئله روسیه بدفعات بین اعضاًشورای چهار نفری مورد بحث وتجزیه وتحلیل قرار گرفته بود در ۱۶ژانویه ۱۹۱۹ للویدجرج بسایر روساء دولتها چنین اظهار کرد که سیاست مداخله در جنگ داخلی روسیه بهیچ نتیجه‌ای منتهی نخواهد شدزیرا برای ساقط نمودن حکومت بلشویك بایدقوای بیشتری بروسیه فرستاد واین امر بعللی که باسیاست داخلی کشورها بستگی داشت غیر ممکن مینمود زیرا سربازان متفقین با کمال بی‌حوصلگی انتظار تاریخ مرخص شدن ومراجعت با اوطان خودرا داشتند وبهیچوجه حاضر بشروع جنگ درنقطه‌دیگری نبودند. ضمناً للویدجرج می گفت که نمیتوان فقط بسرداران روس سفید که دشمن حکومت بلشویك میباشند تکیه کرد زیرا بقول نخست‌وزیروقت انگلیس «تکیه بآنها درحکم ساختن بنای اروپا در روی شن است» بنابراین باید ازحکومت بلشویك دعوت برای شروع مذاکرات نمود. پرزیدنت ویلسن هم پیشنهاد کرد که این مذاکرات در جزیره (دپرنس) در دریای مرمره ونزدیکی اسلامبول بعمل آید و در آنجا نمایندگان حکومت (سویت) ونمایندگان روسهای سفید ونمایندگان دولتهای متفق‌ومتحد

جمعاً حاضر و شروع بمذاکرات بنمایند ·لیکن روسهای سفید از حرکت و حضور در کنفرانس امتناع ورزیدند و دولت سویت هم بدون آنکه رسماً امتناع نماید تقاضا کرد قبلا قول دهند که هیچ عاملی ملت روسیه را ممانعت نخواهد کرد که زندگانیش را براصول سوسیالیسم بنانهد. در حقیقت تعهد عدم مداخله در امور داخلی روسیه را بدین طریق مایل بود تحصیل کند و بدین ترتیب کنفرانس جزیره (دپرنس) هم صورت نگرفت.

علیرغم عدم موفقیتی که در این کنفرانس نصیب متفقین شد رئیس جمهور آمریکا ویلسن سعی کرد مجدداً تماس با حکومت سویت حاصل شود و برای حصول این مقصود ویلیام بولیت آمریکائی را بمسکو بملاقات لنین فرستاد: لیکن مذاکرات بین این دو بعلل زیر منتج به نتیجه نشد:

آنچه از اسناد و منابع و مآخذ آمریکائی و روسی مستفاد میشود (که تقریباً هردو در این امر به یك نتیجه میرسند) اینستکه روسهای انقلابی شرط قبلی هرگونه مذاکرات را عقب نشینی و مراجعت قوای متفقین که در روسیه بودند قرارداده بودند و جواب بولیت اینستکه همین که حکومت سویت قوای خود را خلع سلاح نمود آنگاه قوای متفقین نیز مراجعت خواهند کرد وقطعی بود که در صورت مراجعت قوای متفقین ارتش سرخ بسرعت قوای روسهای سفید را شکست خواهدداد.

بنابراین ویلسن این مذاکرات را تعقیب ننمود· ازصورت جلسات شورای چهار نفری که مقامات آمریکائی در ۱۹٤۲ انتشار دادند چنین مستفاد میشود که در مورد روسیه دول متحد و متفق هیچگونه سیاست واحدی نداشته‌اند · چنانکه در جلسه ۲۵ مه ۱۹۱۹ ویلسن بهمکاران خود یعنی روسای دول بزرك اظهار داشت که درمسئله روسیه هیچگاه سعی ننموده‌اند اقلا خطمشی سیاسی واحدی را تعقیب نمایند. بهر صورت غیبت نمایندگان روسیه در تنظیم مقررات صلح اشتباه بزرگی بعقیده همه ومخصوصا مورخین فرانسوی بشمار میرود زیرا بدون وجود روسیه در بنای صلح از همان

ابتداء ضعف وفتور وسستی قطعی ایجاد گردیده بود.

بنابراین خواه ناخواه متفقین مجبور بودند اذعان نمایند که نتایج حاصله ناپایدار وغیر قابل دوام میباشد واین مطلب بکرات در بحثی که درمجلس نمایندگان فرانسه درموقع تصویب قرارداد صلح و رسای صورت گرفت اظهار شد ودرضمن مذاکرات مربوط بآن در پارلمان فرانسه چندین مرتبه این مطلب اعلام گردید. انتقاداتی که در این زمینه شد حاوی سه نکته اساسی زیر بود:

۱ـ درمعاهدات صلح عده زیادی مسائل مورد اختلاف را حل نکرده اند زیرا دول غالب نتوانسته اند برای آنها طرق حلی پیدا کنند بنابراین باید دید چگونه در آتیه آنها را حل خواهند نمود؛

۲ـ اگرچه درنتیجه تحمیل معاهده صلح و رسای متفقین آلمان را ضعیف نموده اند لیکن بحد کفایت در تضعیف این دولت نکوشیده اند یعنی تاحدودی که برای مدت مدیدی آلمان درصدد توسل بعمل تهاجمی دیگری برنیاید بالنتیجه پس از مدت زمانی برای آلمانها امکان دارد که بفکر انتقام بیفتند.

۳ـ مسئله روسیه برای آینده سیاست اروپا عامل مجهولی را باقی گذارده که بسیار اضطراب آور است.

سوم ـ اقداماتی که برای حفظ سازمان ارضی که معاهدات صلح برقرار کرده پیش بینی شده بود

کلیه این امارات وقرائن حاکی از عدم ثبات و ناپایداری مقررات صلح بود بنابراین مسئله‌ای که در درجه اول اهمیت قرارداشت این بود که بدانند چه تصمیماتی برای نگاهداری و یا اجرای مواد معاهدات صلح باید اتخاذ نمود؟

بعقیده رئیس جمهور وقت آمریکا ویلسن ایجاد جامعه اتفاق ملل امر مهمی بوده وباید در تأمین ثبات وبقای آن بکوشند زیرا مجمع اتفاق ملل برای حفظ صلح براساس سازمان ارضی که معاهدات صلح معین نموده بوجود آمده است. درمیثاق جامعه ملل

ماده ۱۰ حاکی براین بود که مجمع تمامیت ارضی کلیه دول عضو را تضمین مینماید بنابراین همین موضوع یکرشته مسائل بسیار جالب توجه را از نظر قضائی بمیان میآورد ولی مسائلی که از نظر ما مهم است مسائل اساسی از نظر سیاسی میباشد که اهم آن بدین قرار است:

۱- هدف میثاق مجمع ملل فقط نگاهداری سازمان ارضی است که معاهدات صلح بوجود آورده بنابراین عده‌ای معتقد بودند اگر به دول عضو تضمین قطعی و صریحی برای تمامیت ارضی آنها بدهند بدین طریق حفظ مزایائی را که هنگام انعقاد قرارداد صلح بدست آورده بودند تأمین کرده‌اند.

وزارت خارجه انگلیس در مقابل این طرز فکر فورا اعتراضاتی نمود . در یادداشتی که پروفسور زیمرن(۱) نگاشته کارمندان عالیرتبه وزارت خارجه انگلیس در ماه دسامبر ۱۹۱۸ در آن چنین اظهار عقیده نموده‌اند

مطابق اصول ومبانی خردمندی نیست که تضمین غیرمشروطی به دول جدیدی که در اروپا بوجود آمده‌اند اعطاء نمود زیرا در اینصورت سرحداتی که در معاهدات صلح تعین گردیده درهر اوضاع واحوالی غیرقابل تغییر تلقی خواهدشد درصورتی که بعقیده این قبیل کارمندان عالیرتبه نمیتوان پیش بینی کرد چه تغییراتی در نفوس یك ناحیه در نتیجه توسعه و بسط امور اقتصادی پیش خواهد آمد بعلاوه این توسعه و پیشرفت اقتصادی ممکن است مسائل جدید سیاسی را بوجود آورد.

از طرف دیگر بعقیده آنها هیچ ناحیهٔ در اروپا وجود ندارد که بتوان گفت دارای مرزهائی است بدون هیچگونه اختلاف نظری درباره آن (باستثنای پیرینه) بنابراین بعقیده اولیاء وزارت امور خارجه انگلیس ارجح است که هیچگونه ضمانت صریح و قطعی از لحاظ تمامیت ارضی بدول عضو مجمع اتفاق ملل اعطاء ننمود.

Zimmern(۱)

در این موضوع انگلیسی‌ها بهر صورت به‌دو نتیجه‌رسیدند

یکی آنکه اصل تضمین ارضی مرزها نرم نرمك از بین رفت و پس از بحث بسیار متن ماده‌ای که‌قبول‌شدو مشعر بر تضمین مرزها بود فقط حکایت از این‌مینمود که مجمع اتفاق‌ملل از تمامیت ارضی دول‌عضو حمایت نموده‌و در مورد تهاجم دولتی مجمع ملل در باره طرق‌ووسائل انجام این‌وظیفه‌مشورت خواهد نمود چنانکه‌ملاحظه‌میشود این فرمول بیشتر شباهت‌به‌تصدیق اصولی امری‌دارد نه تعهد قطعی در آن باب. ولی‌متن‌انگلیسی ومتن فرانسوی این ماده با یکدیگر تطبیق نمیکند بحدی که ابهامی در این مورد اساسی‌از بدو امر بوجود آمد بعلاوه با گنجانیدن ماده۱۹ در میثاق‌مجمع‌اتفاق‌ملل توفیق دیگری نصیب انگلیسی‌ها شد.این ماده‌حاکی‌از امکان‌تجدید‌نظر در سرحدات دول بود ولی‌در این‌مورد‌هم اختلاف‌نظری پیش‌آمد بدین‌معنی که‌عدهٔ مایل بودند که این‌ماده مصرح باشد یعنی‌مایل‌بودند که خودبخود‌تضمین ارضی که میثاق مجمع اتفاق ملل اشاره نموده‌در مورد دولی که‌از تغییردادن سرحدات خود طبق‌سفارشات مجمع امتناع مینمایند از بین‌برود وسایرین‌برخلاف معتقد بودند که‌نباید تااین‌حدود پیشرفت بلکه فقط‌فشار دوستانه‌ای مجمع دراین‌باره به‌دول مورد بحث وارد آورد بالاخره در متنی که مورد قبول اعضاء ومجمع قرار گرفت برای دولی که امتناع از قبول این‌امر نمایند تهدید و توسل بزور مسکوت گذارده شد.

۲ـحال بایدیدتضمین ارضی که‌میثاق‌مجمع اتفاق‌ملل باعباراتی که‌چندان روشن و صریح نبود پیش‌بینی نموده‌است (چون‌متن‌انگلیسی و فرانسه آن‌هم‌بایکدیگر تطبیق نمی‌نمود) چگونه‌صورت خواهد گرفت ؛ و بر چه اساس محکمی استوار خواهدشد؛

این مسئله‌اساسی بشمار میرفت‌زیرا همان‌مسئله‌مجازاتی است که‌درمقابل عضو متخلفی که میثاق جامعه ملل رامحترم نشمارده‌است ودولت دیگری‌را مورد حمله‌قرار داده باید اجرا نمود. درمورد مجازات اختلاف اساسی بین‌طرز فکر و نظریات آمریکائیها وانگلیسی‌ها وفرانسوی‌ها بطور وضوح موجود بود زیرا حکومت فرانسه‌طرحی

طرحی مبنی برمجازات های نظامی تهیه کرده بود وتقاضا داشت یك قوه مسلح بین‌المللی ایجاد شود تاوسایل محترم نگاهداشتن میثاق‌مجمع ملل فراهم شده باشد. طرح امریکائی‌ها مجازاتهای اقتصادی‌ونظامی‌را پیش‌بینی‌مینمودوکلمه نظامی‌دراین متن بوسیله شخص‌ویلسن اضافه شده بود. دراین متن ازمجازاتهای اقتصادی بتفصیل گفتگوشده ولی درباره مجازاتهای نظامی شرح وبسطی داده نشده بود. اما نظر انگلیسها این‌بود که‌مجازات‌های‌معنوی پیش‌بینی‌شود وحداکثر مجازاتهای‌اقتصادی اجراگردد زیرا بهیچوجه بامجازاتهای نظامی موافق نبودند در این زمینه اختلاف نظروعقایدمتضادی پیش آمدوفرانسویهانسبت بسایرین دروضع‌بدی‌قرار گرفته‌بودند زیرا انگلیسیها وآمریکائیها مشترکاً درباره‌متنی‌اتفاق نظرپیدا کردند که بینابین‌دو طرح آنها بود بلکه میتوان گفت خیلی‌بیشتر نزدیك بطرح‌انگلیسها بود تا بطرح امریکائیها. بنا براین متن میثاق جامعه ملل که در کنفرانس صلح مورد بحث قرار گرفت متنی بود که بیشترازعقاید انگلیسها ملهم شده بود نه ازنظریات ویلسن.

نمایندگان فرانسه بدفعات اقداماتی نمودند تا طرح مربوط بقدرت نظامی ونیروی مسلح بین‌المللی‌مورد مطالعه قرار بگیرد ولی‌رئیس‌جمهوری آمریکاویلسن بعدم امکان این امر اشاره نمود و بالاخره سازش دربارهٔ متنی حاصل شد (ماده ۱٦ میثاق) که چنین میگفت مجازاتهای اقتصادی جنبه اجباری داشته وخودبخود برعلیه دولتی که برضد میثاق جامعه قیام نماید جاری وساری خواهدشد مجازاتهای نظامی برعکس اختیاری است یعنی شورای جامعه ملل مخیر است که بدول عضو اجرای مجازاتهای نظامی را سفارش نماید و هریك از دول مختار است تعداد نفراتی‌را که ممکن است دراختیار مجمع ملل قراردهد تجهیز نماید ولی برای‌اینکه چنین تصمیماتی اجرا شود باید تصمیمی که گرفته میشود بوسیله شورای جامعه ملل وباتفاق آراء باشد.

چنانکه ازنکات وملاحظات فوق‌معلوم میشود ازهمان ابتدای امریعنی‌هنگام امضای معاهدات صلح جرثومه ضعف و فتور درقرارداد صلح موجود بوده‌زیراطرز

اجرای مجازاتها برعلیه دولتی که برضد میثاق جامعه ملل قیام واقدام بکند بصورت ناقصی باقی ماند واگر درنظر بگیریم که اصولا میثاق جامعه ملل موظف بتأمین وحفظ ونگاهداری صلح وبالنتیجه تا حدود زیادی مأمور حفظ سازمان ارضی دولی که در قراردادهای صلح معین شده است میبوده بهتر بوجود این عامل تضعیف کننده صلح پی میبریم .

فصل دوم

نظریات دولتهای بزرگ در باره مسائل مهم اروپا و بالاخص موضوع آلمان بلافاصله پس از معاهدات صلح (۲۰-۱۹۱۹)

بدون شك اظهار نظر در بارهٔ مهمترین مسائل اروپا و از جمله وضع آلمان بین دو جنگ جهانی اول و دوم بدون مطالعه وقایع بین المللی بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ غیر ممکن یا بسیار صعب و دشوار است لذا بس شایسته و بجاست که بدین مواضیع اشاره کنیم .

مسئله مهمی که در روابط بین‌المللی این دوران تأثیر و نفوذ تام و تمامی داشته اینست که تاچه حدودی مواد معاهدات صلحی که در سالهای ۲۰-۱۹۱۹ منعقد گردید. بمرحله عمل در آمده واجرا خواهد شد بعبارة اخری بایددید چه شرایط کلی در تحول و تکامل روابط بین‌المللی در این دوران (۳۰ - ۱۹۲۰) حکمفرما و مؤثر بوده است . بدون شك این قبیل شرایط واوضاع واحوال بستگی با مشکلات حاصل از جنگ جهانی دارد و مربوط بمحیط نامساعدی است که پس از جنگ جهانی برای فعالیت‌های اقتصادی در دنیا بوجود آمده است لیکن نباید فراموش کرد که علاوه بر آن این مشکلات مربوط بعلل «ایده ئولوژیکی» و مسلکی نیز میباشد یعنی انحطاط رژیم‌های پارلمانی وپیدایش یا استحکام یافتن رژیم‌های معروف به «توتالیتر» مانند حکومت ساویت یا دولت فاشیست » . این تأثیرات اقتصادی ومالی ومسلکی بسیار مهم است ولی آنچه را بالاخص باید در نظر گرفت ارتباط دائمی است که بین حوادث سیاست داخلی دول ووقایع مربوط بسیاست خارجی آنها موجود است ودر این فصل درعین حال که بمطالعه این شرایط میپردازیم فقط بعلل مستقیم یعنی عللی که مربوط بسیاست خارجی دول میباشد اشاره میکنیم .

* * *

آلمان علیرغم شکستی که نصیب او شده وحدت خود را حفظ کرده است وعلاوه براین صنعت عظیم این کشور نیز محفوظ و نیرومند وقوی باقی مانده است بعبارة اخری آلمان درسال ۱۹۱۹ ازجرگه دول معظم جهان خارج شده و بنابراین خواه ناخواه چون هنوز دولت قوی باقیمانده درفاصله دور یا نزدیکی بفکر احراز مجدد قدرت و برگشت باوضاع سابق افتاده ودراین طریق سعی جمیل بکار خواهد برد.
مورخ معروف فرانسوی ژاك بنویل (۱) درماه مه ۱۹۱۹ یعنی قبل ازتاریخ انعقاد معاهدات صلح باین مطلب درسطور زیر اشاره میکند: «شصت ملیون آلمانی هیچگاه تحمل آنرا نخواهند کرد که درمدتی قریب پنجاه سال خراج وغرامتی معادل چندین میلیارد مارك بچهل میلیون فرانسوی منظماً بپردازند، همچنین شصت ملیون آلمانی تحمل نخواهند کرد که باتغییراتی که در سرحدات شرقی صورت گرفته کشور آلمان کوچك شود و بین دوقسمت پروس یعنی منطقه شرقی وغربی آن فاصله وشکافی عظیم حاصل شود (مقصود ایجاد دالان دانتزیك است) شصت ملیون آلمانی دیرزمانی تحمل نخواهند کرد که درمجاورت آن کشور دولت کوچك چکوسلواکی بوجود آید».
مطلب جالب دقت وتوجه آنست که این نظریات ژاك بنویل شبیه بهمان افکاری است که درماه دسامبر ۱۹۱۸ یعنی قبل از شروع مذاکرات صلح در روزنامه آلمانی (دویچه آلگماینه تزایتونك) (۲) بدین مضمون بیان شده: اسکارمولر که نویسنده آن مقاله است ازجمله چنین میگوید «تازمانی که آلمان متحد و یکتا باقی و برقرار است هیچگونه تغییری درمسئله اساسی سیاست بری بیزمارك روی نداده است بعبارة اخری اگر آلمان متحد یعنی آلمانی که بوحدت گرائیده است باقی بماند عوامل مربوط بروانشناسی اجتماعی آلمان نیز باقی میماند واین مشخصات روانی بقرارزیر است: حس اطاعت وانضباط واحترام مخصوصی که آلمانها برای هرنوع سلسله مراتبی قائلند. آلمانها دارای نبوغی ازلحاظ ایجاد سازمان وتشکیلات برای توده مردم واجتماع میباشند ولی چندان تمایلی باعمال حقیقی آزادی سیاسی ندارند. بعلاوه

---

(۱) J Bainville

(۲) Deutsche Allgemeine Zeitung

باید در نظر داشت که هنوز آلمانهای سال ۱۹۱۹ علیرغم شکستی که نصیب آنان گردیده احساس برتری مینمایندو آنهم در نتیجه تفوقی است که دسته‌هاو جماعات آلمانی در جریان قرن ۱۹ بدست آورده و کماکان حفظ کرده اند بعباره اخری اراده برای احراز قدرت یا بقول آلمانها (درویل زورماخت) (۱) رابا وجود شکستی که نصیب آلمانها درسال ۱۹۱۹ شده درخاطر خویش نگاهداشته اند .

در بین مشخصات مربوط بروانشناسی اجتماعی آلمانها عواملی میباشند که نویسندگان آلمانی بارها (ازجمله در نوشته های کیسرلینگ در ۱۹۲٤) (۲) بآن اشاره کرده‌اند چنانکه این مؤلف میگوید : وضع روحی آلمانها بسهولت منتهی بفقدان سنجش ویا اردست دادن هرگونه مقیاس‌ومیزانی برای سنجش میگردد بقول کیسرلینگ درروح آلمانی تمایلات بطرف توسعه‌طلبی و وسعت‌یابی‌وسوق‌بسوی آنچه عظیم و وسیع استالی‌غیرالنهایه وجود دارد ودراین‌مقام کنت دوکیسرلینگ مخصوصاً درباره تأثیر ونفوذی که تمایلات غیرمنطقی وعملانی درافکار آلمانها دارد بتفصیل سخن میگوید . بنا براین برای اینکه ببهترین وجهی بعکس‌العمل . آلمانها درهنگام انعقاد قراردادهای صلح سال۱۹۱۹ پی ببریم باید کلیه این مسائل را در نظر گرفت و بهترین‌راه آن‌مطالعه‌مطبوعات آلمان‌دراین‌تاریخ‌است . درابتدای‌سال۱۹۱۹ بهنگام شروع جلسات کنفرانس‌صلح (کنت بروکدورف‌رانتزو) (۳) وزیرخارجه آلمان درتاریخ ۳ ژانویه ۱۹۱۹ چنین میگوید آلمان محق است بخواهد وانتظار داشته باشد که اصل (آزادبودن ملتها درتعیین سرنوشتشان) را سایرین دربارهاوهم درنظرگرفته واجرا نمایند وبنا براین صلحی که بدو تحمیل بشود نباید بوجود آید بعبارة اخری اصل آزاد بودن ملتها را که پرزیدنت ویلسن درمواد ۱٤ گانه‌خودبیان کرده باید درباره نواحی آلزاس ولرن واراضی که بکشور لهستان باید بپیوندد

Der will Zur Macht (۱)
Keyserling (۲)
Brockdorff – Rantzau (۳)

و نواحی بالتیك و حتی در مورد تیرول جنوبی نیز اعمال و اجرا گردد . بطور کلی مطبوعات آلمان درابتدای سال ۱۹۱۹ درمقابل دعاوی فرانسه اصول ویلسن را مورد توجه واساس دعاوی خود قرار میدهند ودائماً تشخیص وتفکیکی بین آنچه باصطلاح آلمانها «صلح کلمانسو» نام دارد و «صلح ویلسن» برقرار مینمایند . درمصاحبه ایکه بروکدورف رانتزو در ۲۵ فوریه ۱۹۱۹ با مخبر روزنامه فرانکفورت ترایتونگ بعمل میآورد چنین میگوید (آلمان درعین حال که شرایط متار که جنگ را امضا نموده بعنوان اساس صلح مواد ۱٤ گانه ویلسن را قبول کرده بنابراین صلح آینده نباید برخلاف این مواد تنظیم شده باشد)

بهمین جهت بمحض اینکه شرایط صلح در ۷ مه ۱۹۱۹ بنمایندگان آلمان اطلاع داده شد تصادم شدیدی بین افکار طرفداران قبول ورد معاهده صلح صورت میگیرد. طرفداران معاهده صلح تقریباً ازدسته‌های سیاسی محافظه کاراند ومیگویند که مواد معاهده صلح منطبق با مواد ۱٤ گانه ویلسن نیست (حق هم آنست که بگوئیم کلیه مواد معاهده صلح برطبق این مواد ۱٤ گانه انشاء نشده است) بنابراین بعقیده آنان دول متفق بقول خویش وفانموده‌اند ومعاهده صلح هم غیرقابل قبول است . و اگر آنطوریکه تنظیم کنندگان مواد معاهده صلح میگویند آرتش آلمان به یکصد هزار نفر تقلیل یابد چگونه آلمان خواهد توانست سدی را درمقابل بلشویزم تشکیل دهد ؟

درجناح دیگر دسته‌های سیاسی افراد واحزاب افراطی چپ مانند سوسیالیستهای مستقل قرار دارند ولی آنها برخلاف دسته اول میگویند که باید معاهده صلح را امضا کرد هرچند که این صلح تحمیلی میباشد چون دولت آلمان هم درمارس ۱۹۱۸ هنگامیکه معاهده صلح برستلیتوسك را بروسیه انقلابی قبولانید وتحمیل کرد آنها صلح تحمیلی را امضا کردند بنا براین آلمان بهمان سرنوشتی دچار شده‌است که او برای دیگران تعیین نمود. لیکن احزاب طرفدار حکومت آلمان مانند سوسیالیستها و کاتولیکها معتقدند که البته این صلح تحمیلی است ولی برای آلمان مقاومت موثر

غیرممکن است بنابراین بهتراست آلمان چانه بزند تا تخفیفی در مواد قرارداد در این ضمن برای او قائل شوند وامتیازاتی بدو بدهند ودراین راه مخصوصا باختلافاتی که بین اصول ویلسنی وشرایط صلح فعلی وجود دارد اشاره نموده ومیگویند نمایندگان آلمان نه تنها باید باین نکات اشاره کنند بلکه ببهترین وجهی آنها را مجسم سازند وبهمین جهت هم نمایندگان آلمان دروِرسای یك رشته مطالبیرا دریادداشتهای خود گنجانیده و برای متفقین ارسال داشتند که تضاد بین اصول ۱۴ گانه ویلسن وشرایط صلح با حسن طرق در آنها نشان داده شده بود.

معهذا باید توجه داشت که در ماههای مه وژوئن ۱۹۱۹ طبق مندرجات مطبوعات آلمان طرز فکر مردم آلمان درشرف تغییر وتحول وتطور محسوسی است بدینمعنی که تعداد طرفداران معاهده صلح و آنکسانیکه مخالف سیاست سازش بودند کمتر میشود. معهذا هنگامی میرسد که کابینه آلمان باید تصمیم درباره این موضوع حیاتی بگیرد که آیا معاهده صلح ورسای را امضا کند یاخیر؟ وزراء کابینه وقت آلمان برسر این موضوع حیاتی بدو دسته تقسیم میشوند. طبق اسناد موجود در روز ۱۹ ژوئن ۱۹۱۹ در کابینه آلمان ۷ نفر رأی بقبول شرایط صلح و ۷ نفر برد آن رأی میدهند در اینوضع سوسیالیست شایدمان(۱) که رئیس الوزراء وقت بود استعفای خود را تسلیم رئیس جمهوری آلمان میکند ویکنفر سوسیالیست دیگر باسم (بوئر) کابینه جدید را تشکیل میدهد و هیئت وزراء با کمك سوسیالیستهای مستقل که طرفدار امضاء معاهده صلح بودند تشکیل میشود و همین کابینه است که در ۲۲ ژوئن بمجلس ملی ویمار پیشنهاد قبول شرایط صلح را میکند و پس از بحث شدیدی که در روزهای ۲۲ و ۲۳ ژوئن ۱۹۱۹ در مجلس ملی ویمار صورت میگیرد بوئر میگوید درعین حال که باید اعتراض شدیدی باین شرایط صلح تحمیلی نمود نمیتوان معاهده را رد کرد زیرا دیگر آلمان قدرت مقاومت ندارد ولی جبهه مخالف درمجلس اظهار میکند که این صلح قابل قبول نیست ودرشب ۲۳ ژوئن هنگام رأی اعتماد ۲۳۷ نفر رأی بقبول شرایط (یعنی سوسیالیستها

Sheidemanne (۱)

واعضاء حزب مرکز کاتولیك وسوسیالیستهای مستقل) و۱۳۸ نفر علیه قبول معاهدهٔ صلح رأی میدهند واینها عموماً از ملیون آلمان وپوپولیستها و کلیه اعضاء حزب دموکرات اند ه نفر رأی ممتنع میدهند و۳٤ نفر غایب‌اند پس مجموعا اکثریتی که موافق باقبول معاهده صلح بود نسبتا ضعیف است بهرحال دراین شرایط نخست‌وزیر آلمان بورسای میرود ودر ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ معاهده صلح را با متفقین امضامیکند

بمحض امضای قرارداد صلح مطبوعات آلمان ازجهتی که بسیاست آلمان درآتیه باید داده شود بحث میکنند دراواخرسال ۱۹۱۹ کلیه آلمانیها متفق‌القولند که عمرمعاهده ورسای کوتاه است ولی درقبول طرق و وسایلی که باید بکاربرد تا متدرجا معاهده ورسای را فاقد ارزش بنمایند وازبین ببرند اتفاق قول وجود ندارد ازاین لحاظ بطورکلی میتوان گفت سه دسته افکار وعقاید مختلف دربین آلمانها بوجود آمده است .

۱ ـ **دسته اول** که مایل بسازش نیستند ومیگویند که آلمان فقط بایدبرقدرت خویش تکیه داشته وفقط برروی این عامل حساب بکنند بنا براین باید کوشش کرد احساسات ملی آلمانها برانگیخته شود ودرآن یکنوع تجدید حیاتی صورت بگیرد وبمحض امکان باید ارتش آلمان را بوجود آورد زیرا فقط درایصورت‌ممکن‌است راه حلی راکه موافق با تمایلات ملت آلمان میباشد بفاتحین ۱۹۱۹ قبولانید. این عقیده حزب محافظه‌کار آلمان است که در ۲۰ - ۱۹۱۹ بحزب ملیون یا ناسیونال معروف‌است. همین حزب است که معتقد (بضربه خنجری که ازپشت بآلمان زده‌اند) میباشد یعنی میگویند که ارتش آلمان درنوامبر ۱۹۱۸ شکست نخورده‌است واگر مجبور بامضای متارکه جنگ گردید بعلت آنستکه بوسیله ایجاد اغتشاشات شدید انقلابیون ارتش آلمان را مانع ازادامه مبارزه گردیدند (البته این نظرصحیح‌نیست زیرا اگروضع نظامی وارتش را در آنوقت درنظر بگیریم امیدی به‌پیروزی برای فرماندهی آلمان باقی‌نمانده‌بود). دربین‌این‌افراد که‌دارای‌روح آشتی ناپذیری هستند بعضی‌ها معتقدند که باید بفکر تهیه وایجاد جنگ انتقامجویانه‌ای بودولی برای نیل

بدین منظور هم راه حل دیپلماتیکی آنرا بـاید جستجو کـرد یعنی تماسی با اولیاء روسیه بلشویك گرفت ولی سایرین (وحتی درمحافل محافظه کار آلمان) معتقداند که از مسئله کمـك روسیه باید بنحو دیگـری استفاده نمود یعنی بانگلیس و فرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد اتحادی برعلیه روسیه نمود و حتی در صورت لزوم مشترکاً (آلمان‌ها باکمك‌فرانسویها وانگلیسها) برعلیه‌روسیه بلشویك صف‌آرائی نمایند. این دوعقیده متضاد ازاواخر سال ۱۹۱۹ درمطبوعات آلمان ملاحظه میشود.

۲ـ **دومین دسته** حزب دموکرات است که عمده ترین نماینده آنان در آن زمان برنستدورف (۱) است که‌سفیر سابق آلمان‌در اتازونی تاماه مه آوریل ۱۹۱۷ بوده. وی معتقد است ودر کنگره حزب درژوئیه ۱۹۱۹ این نظر خودرا باصراحت‌اظهار کرد که باید دخول آلمان‌را درمجمع اتفاق ملل‌ازمتفقین خواستارشد و بمحض‌دخول آلمان‌باین مجمع باید تجدید نظردرمواد معـاهده ورسای را ازمجمع تقاضا نمود.

۳ـ **عقیده سومین** دسته که از سوسیال دموکراتها تشکیل شده همانست که وزیرامور خارجه‌آلمان (هرمان مولر) در نطقی که درمجلس ملی‌ویمار در ۲۳ ژوییه ۱۹۱۹ ایراد کرد بیان‌نمود. اومیگفت باید‌مواد‌معاهده‌صلح‌را اجرا کردولی‌ملت‌آلمان میتواند انتظار داشته باشد که متدرجاً دشمنان آلمان ازاستفاده از کلیه حقوق خود مخصوصاً درزمینه اقتصادیات صرفنظر کنند. بنابراین سیاست ما درسالهای‌آتیه‌باید مخصوصاً‌سیاست اقتصادی‌باشدو باید دراین زمینه بتدریج‌بامتفقین چانه زد ومذاکره نمود وسر وصورتی باین موضوع داد و در عین حال از پشتیبانی انگلیس هم باید دراینراه‌استفاده کرد. چون اینددولت بیش ازفرانسه نسبت‌بملاحظات و نکات‌اقتصادی توجه دارد. بعقیده هرمان‌مولر برای تعقیب وپیروی‌ازاین سیاست بهیچگونه‌اتحادی نباید دست زد خواه‌درشرق وخواه درخاور دور وبعبارة اخری‌نه‌قرارداد اتحادی با روسیه انقلابی بست ونه درجستجوی‌اتفاقی باژاپن برآمد ودراینراه سعی نکردبلکه بهتر است بطرف غالبین جنگ روی آوردو آنانرا قانع ومطمئن نمود که‌مساعدت

Bernstorff

باآلمان بنفع همه آنهاست واین‌دول حتماً احتیاجات حیاتی آلمان را باید در نظر گرفته و تأمین بکنند. وجوداین سه دسته‌عقاید بطور وضوح از بحثی که در۲۳ اکتبر ۱۹۱۹ درمجلس ملی ویمار در گرفت مشاهده و ملاحظه میشود ولی آنچه بیشتر باید مورد مورد توجه قرار گیرد اینستکه ازهمین زمان در مطبوعات آلمان بفکر ایجادشکاف و جدائی انداختن‌در آتیه‌نزدیکی بین‌فرانسه وانگلیس وایتالیا میباشند. زیرا آلمانها معتقدند که البته در یکروز و دو روز معاهده ورسای را نمیتوان از بین برد ولی‌زمان بنفع آلمان کارمیکند بالاخص اگر درصف غالبین جنگ‌جهانی اول افتراق‌و نفاقی‌روی دهدبنابراین بایددیدطرزعمل وسیاست متفقین دراینموضوع چه بوده است .

(طرز عمل وسیاست‌دول فاتح جنگ جهانی اول درموقع مذاکرات‌صلح)

بدون‌شك امیدواری‌مطبوعات و نویسندگان‌آلمان درموردمسائلی که گذشت بی‌اساس‌نبودبلکه بعلت‌اختلاف منافع و نظری که بین‌دولیکه‌درجنگ‌غالب‌شده‌بودند ازهمان‌اواخر سال۱۹۱۹پیش‌آمد آلمانها راتشویق وتحریص به مقاومت وپایداری درراه تحقق پذیرفتن آمال وآرزوهائی که‌ابراز کرده بودند مینمود .

۱ـ نظر فرانسه.ـ درحین‌امضاءقراردادهای‌صلح۱۹۱۹اداره کنندگان‌سیاست فرانسه پی‌برده بودند که پیروزی فرانسه در ۱۹۱۸ نتیجه مساعی متفقین وبراساس حدوث یکرشته وقایع مساعد وموافقی بوده که‌بنفع‌دول متفق‌درضمن جنگ‌صورت گرفت ولی احتمال آن نیز میرفت که درآتیه چنین موقعیت مساعدی پیش نیاید بعبارة اخری پیروزی فرانسه درآینده درسایه اتفاق واتحاد بین متفقین صورت‌عمل بخود نگیرد .بالنتیجه مدیران‌سیاست فرانسه ازخطری که برای فرانسه وجودداشت بعلت مجاورت باآلمان که بمراتب پر جمعیتر ازفرانسه است بخوبی مطلع بودند زیرا این امر قریب به یقین بود که سنخ فکر و طرز روحیه مردم آلمان متدرجا آنان را بطرف اندیشه انتقام جوئی سوق میدهد . بهمین علت است که در جریان

کنفرانس صلح سیاستمداران فرانسوی برای مسئله امنیت فرانسه و طرق ووسایل تأمین این امنیت درآتیه کشور خود اهمیت زیادی قائل شده بودند .

اما عقیده توده مردم فرانسه در این موضوع و طرز فکر آنها تحت تأثیر عکس العملهای روحی وروانی خاصی قرار گرفته است که بطور اختصار بدینقرار میباشد : اولا میل بتأمین امنیت کشور درآینده وترس از تهاجم آلمان بخاك فرانسه که در تمام قرن نوزدهم درروحیه مردم فرانسه این ترس و بیم وجود داشته است. سپس تحت نفوذ طرز تفکری که باصطلاح فیلسوف آلمانی کیسرلینگ بروحیه دهقانان ویاباغبانان(۱)معروف شده بودهواین روحیه را کیسرلینگ بطور کلی برای مردم فرانسه قائل شده(البته استثنا نیز دارد).مقصود کیسرلینگ ازاین اصطلاح اینستکه مردم فرانسه توجه تام وتمام بمسائل خارجی ندارند بالاخره باید درنظرداشت که در قرن بیستم فرانسویان توسعه و رشد بشریت را تحت لوای بعضی اصول ثابت ولا یتغیر (مانند اصل تحمل واغماض عقاید دیگران ـ اصل آزادی سیاسی و غیرآن) درك میکنند وچنانکه بخوبی ازآن مستفاد میشود این طرزفکر دارای جنبه توازن و تعادل میباشد وپیروان آن نمیتوانستند بسهولت روحیه ووضع خودرا با اوضاع و احوال تازه وموقعیت های جدید تطبیق دهند . بعبارة اخری فرانسویها نمیتوانند خودرا بااوضاع واحوالی که پس از جنگ وپیدایش بلشویسم واحراز قدرت پیروان فاشیسم درجهان بوجود آمده وفق دهند بهر صورت بدون شك درطی سالهای ۱۹۱۹/۲۰ فرانسویان بالصراحه موافق باآرامش اند ومردمی صلحدوست میباشند وچون درنتیجه فعالیت زیاد وفداکاری مداومی که درجنگ ۱۸-۱۹۱۴ ابراز داشته‌اند احتیاج بسکون وآرامش پس ازاین دوران فعالیت طولانی دارند لذا بأستثنای دسته‌های کوچکی مردم این کشور قبل از هر چیز بفکر آرامش وبرخوردارشدن ازآن اند وتقاضای سبك شدن وتخفیف بار هزینه های سنگین نظامی را دارند . بهمین مناسبت نظر کسانیکه معتقدند که ملت فرانسه در سنوات ۲۰-۱۹۱۹ طرز تفکر ملت غالب را

---

(۱) L' esprit Jardinier

ندارد یعنی مایل باحراز مقام والاو برتر و بالاتری بوده وعلاقه باعمال سیاست سلطه ونفوذ وایفاء نقش رهبری که شایسته کشور بزرگی درجریان وقایع آنزمان باشد ندارد صحیح است وایشان راه حقیقت را پیموده اند زیرا با در نظر گرفتن برتری قوای نظامی فرانسه دراین زمان (چون فرانسه تنها کشوری است که در ۲۰-۱۹۱۹ ارتش عظیمی درقاره اروپا تحت السلاح داشت) این ملت بخوبی میتوانست نقش رهبری ملت بزرگی را بازی کند. لیکن طرز روحیه مردم فرانسه چنان بود که گفته شد یعنی بهیچوجه حکومت فرانسه را دراعمال سیاست سلطه و نفوذ یعنی سیاست استعماری شدید و حادی تشویق و ترغیب نمیکند. بنابراین درچنین وضعی منافع فرانسه بهترین وجهی ایجاب میکرد که بین دول غالب روح همکاری و فکر اتحاد نگهداری و حفظ شود زیرا فقط درصورت حفظ روح همکاری و تعاون بین غالبین است که اجرای تام وتمام وموبموی قرار داد صلح ممکن بود ولاغیر. آلمانها نیز باین امر پی برده بودند و چنانکه درپیش گذشت سیاستمداران وزعماء این کشورر و زوشب در فکر تفرقه انداختن بین متفقین سال ۱۹۱۸ بودند بعبارة اخری اساس و پایه موفقیت خودرا برایجاد اختلاف وتقسیم قوای متفقین استوار کرده بودند واتفاقاً این افتراق و اختلاف بین متفقین صورت تحقق بخود گرفت وبالاخره بوجود آمد وموجب تغییرات و تحولات عمیقی در روابط غالب ومغلوب گردید.

۲-**نظر مصادر امور ایالات متحده آمریکا** - طرز رفتار سیاستمداران ایالات متحده آمریکا نیز بمنزله اولین تجلیات این سیاست نفاق وشقاق بشمار میرود زیرا معاهده ورسای وعهدنامه مربوط به تضمین سرحدات کشور فرانسه که پرزیدنت ویلسن بفرانسه قول تصویب آنرا داده بود بوسیله کنگره اتازونی رد وطرد شد واین عمل بسیار مهم بوده و نتایج فوق العاده خطرناکی برای آتیه فرانسه داشته است. پس باید بتفصیل بعلل وچگونگی رد این معـاهده وشکست رئیس جمهـور وقت اتـازونی (وودرو ویلسن) ازطرف سنای آمریکا درانتخابات سال ۱۹۲۰ وتحول عقـاید عمومی مردم اتازونی پی برد تااز اهمیت آن بیشتر وبهتر آگاه گردید.

اولا باید در نظر داشت هنگامیکه رئیس جمهوری آمریکا برای حضور در مذاکرات صلح بپاریس آمد موقعیت سیاسی پرزیدنت ویلسن در اتازونی دچار ضعف وفتور بسیار شده بود زیرا در ابتدای ماه نوامبر ۱۹۱۸ در این کشور انتخاباتی برای تجدید قسمتی از اعضای سنای آمریکا صورت گرفته بود و در این انتخابات جمهوریخواهان که دشمنان سیاسی ویلسن بشمار میرفتند ٦ کرسی بدست آورده بودند و منبعد در سنا دارای ٥١ کرسی میشدند یعنی یك رأی هم بیش از میزان اکثریت مطلق دارا میگردیدند. شخص وود رو ویلسن در این مبارزه انتخاباتی دخالت کرده بود و در ٢٤ اکتبر ۱۹۱۸ اعلامیه‌ای برای اطلاع مردم اتازونی انتشار داد که در آن از جمله گفته بود اگر مردم اتازونی اکثریت کاندیداهای جمهوریخواهانرا برای سنا انتخاب نمایند ملل ماوراء بحار این عملرا بمنزله انکسار و یا رد جهت و خط مشی سیاسی و تغییر رویه کشور اتازونی خواهند پنداشت ولی چنانکه گذشت انتخاب کنندگان باز هم بنفع جمهوریخواهان رأی داده بودند بنابراین باید دید آیا ابراز این عمل بمنظور رد وطرد سیاست خارجی رئیس جمهور وقت آمریکا بوده است؟ اگرچه این مطلب قریب به یقین نیست زیرا انتخاب کنندگان بعلل و تحت شرایطی که ناشی از سیاست داخلی اتازونی بوده رأی داده‌اند معذلك اکثریت داوطلبان کرسیهای سنا از جمهوری-خواهان انتخاب شده‌است و از ماه مه ۱۹۱۹ در سنا اکثریت نصیب جمهوریخواهان که دشمن ویلسن بشمار میرفتند گردیده.

بهر صورت در ۲۷ نوامبر ۱۹۱۸ چند روز پس از انتخابات سنای آمریکا یکی از مردان سیاسی مهم اتازونی که احساسات دوستانه‌ای نیز نسبت بفرانسه داشت یعنی رئیس جمهوری اسبق اتازونی آمریکا تئودور روزولت در اعلامیه‌ای که به مطبوعات داد اظهار نمود که پرزیدنت ویلسن منبعد هیچگونه اختیار و صلاحیتی ندارد که بنام ملت آمریکا صحبت کند. تئودور روزولت در این بیانات خود باین نتیجه میرسد که بایستی بمتفقین (یعنی فرانسه و بریتانیای کبیر و ایطالیا) وقت کافی داد تا خودشان شرایط صلح با آلمان را تعیین کنند. پس نباید با تحمیل برنامه سیاسی ویلسن

آنهارا درانجام این امر دچار مشکلات وتضییقاتی نمود لیکن عده زیادی از مردم اتازونی آمریکانظر دیگری داشتند بدین معنی که میگفتند هرچند ویلسن منبعد اختیاراتی ندارد ولی باید ما آمریکائیها در تعیین وتدوین شرایط صلح باآلمان دخالت بکنیم تا متفقین نتوانند شرایط بسیار سنگین وسختی را به آلمان تحمیل کنند . بنابراین در حینی که ویلسن بپاریس آمد یعنی درهمانزمانی که باللویدجرج و کلمانسو واورلاند مشغول مذاکره است میداند که بمشکلات زیادی بـرای بتصویب رسانیدن معاهده صلح درسنای آمریکابرخواهد خوردزیرا نباید فراموش نمود که طبق قانون اساسی اتازونی (قانون اساسی ۱۷۸۷) سنا باید رأی بتصویب معاهدات با کثـریت دوثلث بدهد پس اگر یك ثلث مخالفین نظری مخالف ابراز کنند قرارداد مزبور بتصویب نخواهد رسید وفقط مجلس سناست که درآمریکا برای تصویب معاهدات باید رأی بدهد یعنی در تصویب آن مؤثر است .

درعمل هم ۱۲ روز پس از امضاء قرارداد ورسای ویلسن باتازونی برگشت ومعاهده صلح را برای تصویب بسنا تقدیم نمود . کمیسیون امور خارجه سنا فوراً بمطالعه آن پرداخت ودر ۱۹ اوت تقاضای ملاقاتی از رئیس جمهور وقت ویلسن نمود . ازمذاکرات این جلسه صورت مجلسی (استنو گرافی) دردست است وقرائت آن بسیار مفید وجالب توجه است زیرا حاکی از تمایلات اکثریت اعضاء کمیسیون امور خارجه میباشد. ویلسن اظهار نمود که تصویب معاهده صلح هرچه زودترلازم است ضمناً از تردیدی که دچار اعضاء کمیسیون دراین باره شده میگوید سخت در تعجب میباشد . کلیه مذاکرات بعدی درحول میثاق جامعه ملل که درمعاهده ورسای گنجانیده شده بود مخصوصاً دراطراف مـاده (۱۰) ایـن میثاق یعنـی مـاده‌ایکـه مشعر برتضمین تمامیت ارضی واستقلال کلیه دول عضو جامعه ملل میباشد دور میزند . سناتور لاج (۱) رئیس کمیسیون امور خارجه سنا باستدلالی متوسل میشود که تأثیر ونفوذ زیادی درعقاید آمریکائیها دارداو میگوید این ماده ۱۰دولت

(۱) Lodge

اتازونی را مجبور میکند که درآینده برای دفاع از تمامیت ارضی کلیه دول عضو جامعه ملل درهر موردی دخالت کند ودر کلیه اختلافاتی که در هر منطقه و نقطه‌دنیا روی دهد وارد بشود وسپس بکمك جمله زیر سناتور لاج عقیدهٔ نهائی خودراابراز میکند (مثلا پادشاه حجاز بنا برمفاد این ماده حق دارد تقاضا کند قوای آمریکائی برای عقب راندن هجوم بدویها و صحرانشینان عربستان بآنجا فرستاده شود) و باین دلیل اتازونی آمریکا مجبور بدخالت دریکرشته تصادمات واختلافات بین المللی میگردد که آندولت را بمراتب دورتر از آنجائیکه میخواهد برود خواهد کشانید.

درجریان هفته‌های بعد کمیسیون وزارت امورخارجه سنا تحت ریاست لاج بتحقیق ومطالعه بیشتری در باره معاهده صلح میپردازد. چنانکه شصت شاهد را احضار میکند. برای تحقیق دراینموضوع باید بصورت مجلس استنوگرافی این تحقیقات که منتشر شده است مراجعه نمود تا از طرز خاص تحقیقی که کمیسیون میکند آگاه گردید وبه ذیبظر بودن اعضاء آن دراین امر پی برد مثلا از شهود چنان سئوالاتی میکنند که سیاست ویلسن را دچار اشکالات بکند واعضاء کمیسیون دردهان شهود میگذارند که بگویند معاهده ورسای ناپسندیده وفاقد ارزش است وبخصوص سعی میکنند نشان دهند که در پاریس درضمن بحث های مقدماتی مربوط بمواد معاهده صلح ویلسن همیشه همعقیده با مشاورین خود نبوده واز جمله آنجاست که وزیرامور خارجه ویلسن لانسینگ (۱) میگوید که در کنفرانس صلح تصمیمات غیر عادلانه دربعضی مسائل اتخاذ نموده‌اند ومثلا ملاحظه میکنندویلیام بولیت که مأمور تماس با مطبوعات درهیئت نمایندگی آمریکا ومأمور کنفرانس صلح نیز بوده میگوید که معاهده صلح موجب اختلافات بین المللی بزرگی درآینده خواهد شد و ایالات متحدهٔ آمریکا درنتیجهٔ تعبیری که طبق سلیقه خاصی از ماده دهم میثاق جامعه ملل خواهند نمود در این اختلافات کشانیده خواهد شد. ویلسن همینکه پی میبرد که کمیسیون امور خارجه سنا مایل‌است اساس معاهده صلح را واژگون سازد درصدد

Lansing (۱)

تقویت موقعیت خود بوسائلی که همیشه رؤساء جمهوری اتازونی در مواقع سخت و بحرانی بکار برده‌اند برمیآید یعنی مدد از توده مردم و افکار عمومی میجوید تا مقاومت کنگره‌را درهم شکسته وخورد کند. طلب کمك واستمدانت رئیس جمهوری اتازونی ازعقاید عمومی بدون توجه وتوسل بسناتور ها از امور جاری در اتازونی بشمار میرود . بنابر این ویلسن شروع بسخنرانی‌هائی درطی مسافرتی که درسراسر آمریکا خواهد نمود بمنظور دفاع از معاهد صلح و مخصوصاً میثاق جامعه ملل مینماید ومتذکر میگردد که جامعه ملل ممانعت ازتوسل بجنگ میکنند وجامعه ملل قادر نخواهد بود اتازونی آمریکارا مجبور باتخاذ تصمیمی که خود نخواهد بگیرد بنماید بعبارة اخری دوره‌از آنجائیکه مردم آمریکا نخواهند برونددولت اتازونی آنهارا نمیکشانند زیرا در شورای جامعه ملل رأی باتفاق آراء باید گرفته شود بعلاوه چون درمیثاق اشاره شده که فقط اجرای مجازاتهای اقتصادی در مورد تنبیه متجاوز کفایت میکند ایالات متحده آمریکا مجبور نخواهد شد شرکت در اجرای مجازاتهای نظامی بنماید . در ۲۲ روز تمام که مدت‌مسافرت ویلسن طول کشیدوی درطی ۳۷ خطابه این‌مطالبرا بگوش مردم اتازونی رسانید درحالیکه وضع‌مزاجی رئیس‌جمهوری‌اتازونی بهیچوجه مساعدبرای ابرازاین‌فعالیت شگرف‌نبودو ناگهان در ۲۵سپتامبر درموقعی که سی وهفتمین خطابه خودرادر کلرادو (۱) ایراد مینمود ویلسن درضمن نطق مدهوش شد یعنی‌دچار عارضه فلج گردید که البته باعث مرگ وی نشد ولی بعداً بتدریج دروضع مزاجی او فوق العاده تأثیر سوئی نموده است . معذلك مرض درقدرت ارادهٔ این مرد بزرگ ضعف وفتوری ایجاد ننموده بودوحتی میتوان گفت که مرض وی‌را درتصمیم خود یعنی مقاومت در مقابل دشمنان سیاسی خویش راسختر وسرسختر نمود . لیکن نباید از نظر دور داشت که منبعد ویلسن مرد مریضی است که بتدریج ضعف وفتوردرجسم او روی نموده ونخواهد توانست ازعهده انجام نقشی که بدون این حادثه میتوانست بخوبی بپایان برساند برآید .

---

(۱) Colorado

بحث در سنا درباره معاهده صلح هم درهمین موقع شروع شد وبدون اینکه بتفصیل وبجزئیات این موضوع اشاره شود باید بدانیم که سنا دومرتبه در این باره رأی داد یکی در ۲۰ نوامبر ۱۹۱۹ ودوم در ماه مارس ۱۹۲۰ و در این دو نوبت اکثریتی را که قانون اساسی آمریکا برای تصویب شدن آن معین کرده بود یعنی اکثریت دو ثلث بقرارداد رأی نداد.

سناتور لاج ازطرف دیگر قطعنامه‌ای به سنا پیشنهاد نمود که تصویب وقبول معاهده ورسای را تحت شرایطی بسنا سفارش میکرد ویکی ازاین شرایط در عمل لغو ماده دهم میثاق جامعه ملل بود ولی این پیشنهاد بنظرویلسن قابل قبول نبود(۲) اما راه حلی را که لاج هم پیشنهاد نموده مورد قبول سنا قرار نگرفت زیرا دو ثلث سناتورها بدان رأی ندادند درحقیقت سنای آمریکا بطور ساده وصریح قرارداد صلح ورسای را رد نمود.

البته ممکن بوددراین‌موضوع چنین‌اظهار نظر بکنندوبگویند که‌فقط کنگره آمریکامعاهده‌صلح‌رارد کرده‌است نه‌مردم آنکشور ولی‌باید درنظر داشت که‌درماه نوامبر ۱۹۲۰ درموقع انتخاب رئیس‌جمهور اتازونی همین‌مسئله را درمعرض افکار عموم انتخاب کنندگان آمریکائی قرار دادند. البته ویلسن هم بعلت ضعف مزاج وهم بمناسبت اینکه تاکنون دومرتبه بریاست جمهوری اتازونی انتخاب شده بود نمیتوانست داوطلب این مقام باشد. ولی کاندیدای حزب دموکرات را خود او تعیین کرد ودراین‌تاریخ داوطلب پست‌معاون‌ریاست‌جمهوری‌فرانکلن روزولت‌وداوطلب ریاست‌جمهوری‌سناتورکاکس بود لیکن درنتیجه این انتخابات حزب دموکرات کاملا شکست خورد چنانکه بداوطلب ریاست جمهوری از حزب جمهوریخواهان

---

(۲) بعضی ازمورخین آمریکائی درکتب خویش اشاره باین موضوع نموده‌اندکه اگرویلسن حقیقتاً مایل بتصویب قرارداد صلح بوده بایداین شرائط راقبول کند وبنا براین معتقدندکه خودرئیس جمهور وقت آمریکا باعث شکست قراردادصلح بعلت سرسختی ولجاج وخود خواهی‌خویش شد ولی باین مورخین‌بایدجواب داد چگونه ممکن بود ویلسن لغوماده دهم میثاق جامعه ملل‌را قبول کندو آیا این ماده‌اساس و پایه ایجادهرنوع سیستم ودستگاهیکه‌ویلسن برای‌سازمان‌صلح درنظرگرفته‌بود بشمار نمیرودم

که به‌هردینگ(۱)موسوم بود انتخاب کنندگان ۱۶ملیون رأی دادند درصورتیکه کاندیدای ویلسن یعنی کاکس فقط ۹ ملیون رأی داشت .

بنابراین‌سیاست ویلسن‌یعنی سیاستی که براساس همکاری بین المللی استوار بود نه تنها ازطرف سنا بلکه ازطرف عقاید عمومی آمریکا رد شده بود . حال‌باید دید چرا چنین وضعی پیش آمد ؛ بدون شك علت رد معاهده صلح در سنا ابراز نظریات وعقایدی‌میباشد که کاملا مربوط بامور داخلی آمریکا بوده است بعبارة اخری اعضاء سنای آمریکا تقریباً ازیکسال پیش فوق العاده بر ضد ویلسن تحریك شده بودند زیرا ویلسن درژانویه ۱۹۱۸ بوسیله قانونی که جنبهٔ استثنائی داشته اختیارات فوق‌العاده وسیعی برای‌تمام مدت جنگ بدست آورد و بدینطریق حدود وحقوق اعضاء کنگره را پایمال نموده بود . بعلاوه اکثریت جمهوریخواهان مایل نبودند که رئیس جمهوری ازحزب دموکرات باشد وموفق به تنظیم مقررات صلح جهانی گردد وبالنتیجه ازاین راه شهرت وحیثیت‌بیشتری بدست‌آورد بنابراین‌تعصب وحس طرفداری ازهم مسلکان حزبی بدون شك دراین اختلاف نقش مهمی داشته است.ولی علاوه براین جهات که حاکی ازچگونگی رأی منفی سناتورها میباشد علل کلی تر وعمیقتری یعنی علل روحی نیز وجود داردکه اساسی‌ترین‌آن اینستکه آمریکائیها مایل‌اند ازسال ۱۹۱۹ ببعد سیاست انزوا واعتزال و گوشه نشینی را که موافق باسنن ورسوم وآئین آمریکائیست ومنطبق‌براصول واشینگتن و جفرسون است اختیار وتعقیب کنند زیرا کلیه بزرگان سیاست آمریکا همیشه عدم دخالت‌در امور قاره اروپارا به آمریکائیهاسفارش وتوصیه کرده‌اند ودرضمن اظهار کرده‌اند که اتازونی آمریکا نباید اتحاد دائمی بادول دیگر منعقد کند . بعلاوه آمریکائی متوسطبخوبی احساس میکند ومعتقد شده است که نصایح واشینگتن وتوصیه‌های جفرسون عاقلانه بوده وباعث تأمین معموریت وقدرت وآبادی اتازونی آمریکا در گذشته‌شده .ازطرف دیگر بطور کلی آمریکائی متوسط قادر بفهم ودرك‌مشکلات

---

(۱) Harding

ومعضلات سیاست اروپائی‌ها نیست وبالاخره برگشت‌به سیاست انزواخودوسیله‌ای است برای اجتناب ازقبول‌بار مخارج سنگین‌نظامی وهزینه‌هائی که مصروف قوای بحری‌وزمینی میشودوسرانجام‌موجب‌عدم‌قبول قیود مالی که‌نتیجه‌غیرقابل احترازآن بشمار میرود میباشد.

پس ازانتخابات ۱۹۲۰ واحراز قدرت بوسیله جمهوریخواهان اولیاء سیاست خارجی اتازونی متمایل‌بتعقیب ازسیاست انزواو گوشه نشینی درروابط بادول اروپا میشوند واصلی راکه وزارت امور خارجه امریکا مسلم ومتبع میشمارد همانا عدم قبول هرگونه مسئولیت وهرنوع قیود ودخالتی درامور اروپا میباشد (رجوع‌شود باظهارات وزیر امورخارجه هیوز) (۱) معهذا برای‌حکومت اتازونی ممکن نیست که نسبت بمسائل قاره اروپا بکلی بی اعتناء باشد و آنهم بعلت منافع اقتصادی عظیمی است که امریکادر این قاره دارد. اروپا بازار فروش ومحل ارسال صادرات آمریکائیهاست.همچنین‌این‌امر بمناسبت منافع مالی‌مهمی‌است که‌ایندولت‌درآنجا دارد یعنی اتازونی امریکا مجبور است موضوع قروضی راکه بدول اروپا در سنوات ۱۸ ــ ۱۹۱۷ داده است بنحوی فیصله‌دهد وبهمین جهت آمریکائیها قبول میکنند که درکنفرانسها یا سازمانهائی که جنبه اقتصادی یا فنی دارد مانند اداره بین‌المللی کار (B.I.T.) نماینده بفرستند وحتی ناظرینی در بعضی مواقع به اروپا گسیل میدارند واین مأمورین بیشتر جنبه‌سیاسی دارند تااقتصادی‌وفنی مثلا درمورد مسائل مربوط بمحدود کردن تسلیحات چنین‌است.

بر عکس در روابط کشورهای خاور دور با قاره آمریکا زعماء اتازونی بـه تعقیب وپیروی ازسیاست اعتزال وانزوا نمیپردازند ازجمله در خاوردور آمریکائیها در صدد بدست آوردن همکاری و کمك دول اروپائی مخصوصاً انگلستان (مثلا در کنفرانس‌واشینگتن در(۱۹۲۲) بر میآیند وراضی بقبول مسئولیتهائی در این زمینه میشوند بدون اینکه زیر بارقیود وتعهدات نظامی بروند. اولیاء دولت امریکا بعللی که هم جنبه سوق الجیشی (از جمله در دریـای آنتیل) وهم اقتصادی دارد مایلند موقعیت برتروفائقی برای‌خود بدست آورند ودراینراه طرق وروشهای مخصوصی

---

(1) Hughs

را که معروف (به‌سیاست دلار) میباشد اعمال مینمایند ولی بـالاخره در سال ۱۹۲۸ در کنفرانس پان آمریکن در لاهاوان مواجه با عکس‌العمل های‌شدیدی گردیـدند که از طرف سایر دول آمریکائی بمنصبه ظهور رسید .

۳ ـ سیاست انگلستان ـ از آنچه گذشت معلوم شد کـه حکومت انگستان قرار داد تضمین سرحدات فرانسه را که للوید جرج به کلمانسو در کنفرانس صلح وعده داده بود رد کرد زیرا ایندولت معتقد است کـه در این امر ذیحق بـوده چون این‌قراردادقراردادی است سه جانبه بدینمعنی که دول اتازونی و انگلیس و فرانسه هر سه در آن مشارکت داشته‌اند و چون ایالات متحده امریکا از انعقاد وامضاء آن روی بر تافته بنا بر این انگلیس هم بهمین دلیل نمیتواند آنرا امضاء کند. بعلاوه از اواخر سال ۱۹۱۹ سیاستمداران ایندولت نسبت بسیاست فرانسه سوء ظن وافر و بد گمانی شدیدی ابراز میدارند که آنهم بستگی با دلائل زیرین دارد.

دلیل اول ـ در عقاید عمومی مردم انگلیس اعتقاد باینکه کمال مطلوب صلح و(۱) آرامش‌طلبی است تأثیر و نفوذتام و تمامی دارد یعنی عقیده عمومی در انگلیس مایل است در اروپا سازمانی بر قرار شود تا در روابط بین‌المللی اصل زور وقدرت حکومت نکند در نتیجه انگلیسها مایل باعمال سیاست حاد وشدیدی در قاره اروپـا نیستند و بدان جهت بیشتر باین موضوع یعنی تعقیب چنین سیاستی دراروپاعلاقمند هستند که هیئت دولت انگلیس مجبور است عقاید مردم دمینیون‌هـا را نیز مورد توجـه قرار دهد ولی مردم دمینیون‌ها هم توجهی بمعضلات مسائل اروپا ندارند.

دلیل دوم ـ عقاید عمومی انگلیس مایل به حفظ و نگاهداری تعادل وموازنه در اروپاست وچنانکه میدانیم این‌امر از دیر باز موردتوجه انگلستان بوده و بمنزله سنت دیرین و آئین کهن سیاست ایـن کشور میبـاشد . بعبارة اخری بریتانیای کبیر مایلست که در قاره اروپا دولتی تسلط بر دیگران نیابد و بالاخص اگر آن دولتی که احراز تسلط کرده دارای قدرت بحری باشد وچون‌در ۱۹۱۹ فرانسه تنها دولتی است که در قاره اروپا ارتش بزرگی دارد بعلاوه بحریه جنگی مهمی هم در دست دارد، بنا بر این عقـایـد عمومی انگلیس میترسد کـه در برابر فرانسه وزنه سیاسی

---

(۱) فرانسویها باین نظریه میگویند Idéalisme Pacifiste

دیگری در اروپا موجود نباشد . درحقیقت انگلیسها در این دوره (۱۹۱۹) هنوز قانع نشده‌اند که فرانسویان از آرزوها وامیال توسعه طلبی زمان ناپلئون اول‌دست کشیده باشند واین قبیل جاه‌طلبی ها وبلند پروازی ها را که انگلیسها بفرانسویها نسبت میدهند موجب رنجش وبعبارت صحیح تر تصادم وبرخورد با عقاید عمومی انگلیسهامیگردد زیرا حقیقتاً این‌قوم در ۱۹۱۹ معتقد شده‌است که‌انگلوساکسونها باید دررأس تغییرات وتحولات کلی جهان قرار گیرند وتحت نظر آنها این تطورات صورت بگیرد بعبارت اخری انگلیسی‌ها میگویند صحیح است که فرانسه در جنگهای ۱۸-۱۹۱٤ نقش مهمی را ایفا نموده ولی در اینراه‌دچار خسارات وتلفات بسیارشدیدی نیزشده بطوریکه منبعدنمیتواند اول‌مقامرا در جهان دارا باشدوازهمان سلطه وعظمت دیرین کماکان برخوردار باشد از جمله مورخ معروف انگلیس توین‌بی (۱) در این باره چنین مینویسد : طرز تصور ودرکی که در آغاز دوران صلح انگلیسیهای‌سال ۱۹۱۹ از دولت فرانسه مینمایند این است که معتقدند همان تبعیت از اصول افتخار آمیز قرن هیجدهم یعنی اصول انقلاب کبیر فرانسه برای آنان کفایت میکند.

بهمین مناسبت همینکه مشاهده میکنند که چنین‌دولتی مایلست کماکان قدرت نظامی قابل ملاحظه خود را در دست نگاهدارد دچار تعجب و شگفتی میشوند و پی باین امر نمیبرند زیرا هرنوع تمایلات توسعه‌طلبی واحراز سلطه و قدرت دولت ومردم فرانسه نه فقط به‌نظر آنان‌مزاحم ومصدع است بلکه بکلی برخلاف معمول زمان میباشد. بالاخره بآخرین دلیل مبرسیم یعنی عقاید عمومی انگلیس مایل است هرچه زودتر شرایط واوضاع واحوالیکه مساعد با فعالیت بازرگانی ومالی در اروپا باشد مجدداً بوجودآید. ایندولت بیش از همه آرزو دارد که نظم و ترتیب و وضع عادی در حد اقل زمانیکه ممکنست در اروپا برقرار شود و شرط تحقق پذیرفتن این امر را تجدیدبنیه اقتصادی آلمان میدانند زیراا گر اقتصاد آلمان دست خوش انهدام گردد اقتصاد انگلیس هم از آن صدمه خواهد دید بنا بر این بطور وضوح ملاحظه میشود که این قبیل تمایلات مخالف نظر سیاستمداران فرانسه که

Toynbee (1)

غرامات‌را میخواهند بهر صورت شده از آلمانها وصول کنند میباشد. پیررونوون(۱) عضو فرهنگستان فرانسه واستاد علوم سیاسی پاریس و مورخ مشهور فرانسوی معتقد است که باین عکس العمل های انگلیسها باید پی برد و برای وقوف بدان و روشن شدن راه وروشیکه انگلیسها در این قبیل مواقع بکار بسته‌اند باید آنرا تحقیق و بعدتشریح کرد و برای این مقصود باید بعضی از مشخصات روانشناسی اجتماعی انگلیسها را در نظر گرفت(۲) :

اولا ــ خود خواهی وخود پسندی انگلیسهاست بعبارة اخری افراد این ملت نمیخواهند بسهولت خود را بجای دیگران قرار داده ومانند آنان در قضایا قضاوت کنند زیرا میل وافری بشناختن وپی بردن باحساسات دیگران ندارند . در سال ۱۹۱۹ انگلستان حس میکند که امنیت کامل برای او فراهم شده زیرا ازبحریه جنگی آلمان که در بنادر انگلیس تحت نظر گرفته شده است منبعد واهمه و ترسی ندارد و در نتیجه پی باحساسات مردم فرانسه که از عدم امنیت بیم دارند نمیبرند چون عدم امنیتی برای این دولت وجود ندارد و انگلیسها قادر بدرك آن نیستند.

ثانیاً ــ بطئی و کندی را که‌خاص انگلیسها برای درك وفهم بعضی استدلالات ومدرکات میباشد نیز باید در نظر گرفت افراد این ملت برای اقدام بکاری و اتخاذ تصمیمی مخصوصاً بیشتر تحت تأثیر فطرت وقوه دراکه وشعور قرار میگیرند و در جستجوی پیش‌بینی‌های دورودرازی نیستند بلکه‌شاگردان مکتب‌تجربه وآزمایش میباشند (۳)

ثالثا ــ فقدان ویا ضعف قوه تصور ــ انگلیسی اغلب اوقات خطر را در لحظه‌ای مشاهده میکند که مستقیماً مواجه با آن شده است. بنا براین بعکس‌العمل های روحی و روانی مردم فرانسه که تحت تأثیر بیم از تهاجم قرار گرفته اند پی نمیبرند زیرا در بریتانیای کبیر در سال ۱۹۱۹ هیچکس معتقد نیست که در مدت کوتاهی آلمان‌مجدداًدشمن‌خطرناکی‌خواهدشد.

معذلك نباید فراموش نمود که علیرغم این قبیل عکس العمل های روحی در

P. Renouvin (۱)

(۲) رجوع شود بکتاب این استاد تحت عنوان روابط بین‌المللی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ طبع پاریس ۱۹۵۳

(۳) میگویند منتظر شویم ببینیم چه پیش میآید Wait and See

سالهای ۱۹۱۹/۲۰ بسیاری از انگلیسیها (خصوصاً در بین صفوف جنگجویان قدیمی) علقه ومحبت و تمایلات دوستانه خاصی نسبت بفرانسه ابرازمیدارند لیکن این احساسات دوستانه کمتر در محافلی که نفوذ سیاسی فائقی در کشور دارند ویا در محافل سرمایه داران و بانکداران وبازرگانان بزرك ومهم وسازمانهای سندیکائی و غیره وجود دارد و این مطلب را آندره زیگفرید بوجه شایسته ای در کتاب مختصر و مفیدی که تحت عنوان (انگلستان امروزی) بسال ۱۹۲٤ چاپ و منتشر کرد نشان داده است .

علاوه براین شرایط واوضاع واحوال که بستگی باتمایلات عمیق روحی وطرز تفکر انگلیس‌ها دارد عامل دیگری را هم برای تشریح این موضوع باید در نظر گرفت و آن تأثیری است که دراینزمان کتابی که عالم‌اقتصادی‌معروف ج م کینز(۱) که یکی از کارشناسان‌اقتصادی بنام انگلیس در کنفرانس صلح واستادعلم ثروت در دانشگاه کمبریج بود نوشته است . کینز در ۱۹۱۹ کتابی انتشار داده تحت عنوان (نتایج اقتصادی صلح) و در این کتاب مؤلف میگوید که شرایط معاهده صلح برای دولت مغلوبی چون آلمان بسیار سخت وشدید میباشد وبنابر این‌اجرای این‌معاهده غیر ممکن است وعدم امکان آن بالاخص از اینجهت است که دول غالب میخواهند آلمان بعنوان غرامات جنك مبالغ زیادی بپردازد که از قدرت پرداخت او خارج است. در ضمن مطالب همین کتاب کینز میگوید که قرار داد ورسای بمنزله وسیله تاراج ویغمای آلمان میباشد و هدف آن انهدام و بردگی این کشور است . این قرار داد باعث انحطاط واز بین بردن هرگونه فعالیت و ابراز وجود و حیات ملل متمدن در اروپا خواهد شد زیرا بانیان قرار داد در نظر دارند همکاری اقتصادی‌را میان دول اروپا از بین ببرند . در صفحات دیگر این کتاب مصنف چنین مینویسد : که مواد اقتصادی این قرار داد تحت نظر کلمانسو و سیاستمداران فرانسوی تنظیم شده ودر ضمن بانتقاد بعضی ازمواد سیاسی‌قرار داد مخصوصاً تجدیدحیات وتشکیل دوباره لهستان وتوسعه رومانی میپردازد ومیگوید : «احیاء مجدد وتجدید دولتهای لهستان وورومانی یا توسعه آنها برای کمك بسیاست سیادت وبرتری فرانسه در اروپا صورت گرفته است». ممکن است تعجب کنند که چگونه فقط تدوین و انتشار

J. M. Keynes (۱)

کتابی تا این درجه در این قبیل موضوعات تأثیر داشته باشد ولی این امر بعلت آنستکه این کتاب موفقیت قابل توجهی پیدا کرد چنانکه دوسال پس از انتشار آن یکصد و چهل وهشتهزار نسخه از این کتاب فروخته شد و به یازده زبان ترجمه شد. میتوان گفت هیچ کتابی در نوع خود چنین موفقیتی نداشته است وبدون شك عقاید کینز در بی اعتبار کردن قرار داد ورسای تأثیر فوق‌العاده داشته است

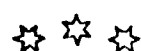
۴ ـ نظر ایتالیا ـ اولا دولت ایتالیا از قرار داد ورسای ناراضی است زیرا این مردم میگویند فریب خورده اند بالاخص در سالهای ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۰ ایتالیائیها معتقد شده‌اند که در حصول صلح وپیروزی سهم عمده‌ای داشته اند چنانکه موسولینی در شماره‌دوم نوامبر ۱۹۱۸ روزنامه (ایل ‌و‌پولود یتالیا) چنین نوشته پیروزی ارتش ایتالیا از پیروزی کلیه‌ارتش‌های متفقین برتر و بالاتر بوده‌است زیرا در ۱۹۱۷ درجبهه ایتالیا و اطریش در کنار رودخانه لاپیاوه قدرت ارتش ایتالیا بآن درجه رسید که جبهه دشمن (یعنی جبهه اطریشیها) راکاملا در هم شکست واز هم شکافت در صورتیکه در جبهه فرانسه وآلمان در باختر چنین وضعی بوجودنیامد (در آن زمان مخصوصاً باید در نظر داشتکه موسولینی هنوز قدرت وحکومت را دردست نگرفته است ولی یکی از کسانی بوده که در ۱۹۱۵ باعث ورود ایتالیا در جنك جهانی اول در صف متفقین شده است) بهر صورت این است طرز تفکر اغلب ایتالیائیها زیرا معتقداند که نقش وسهم آنها در پیروزی متفقین‌در ۱۹۱۸ بسیار مهم بوده.ولی از طرف دیگر ایتالیائیها بمنافع ومقاصدی که مورد انتظار و حق آنان بوده نرسیده اند. البته به پاره‌ای منافع ونتایج محسوس‌مانند تصرف ترانتن وتیرول جنوبی وایستری وقسمتی از ساحل آدریاتیك وحتی جزائر دودکانز (اثنی عشر) نائل شده لیکن بهمه آنچه انتظار داشته‌اند نرسیده‌اند مثل تصرف دالماسی که‌طبق معاهده ۱۹۱۵ بهنگام ورود ایتالیا بجنك با متفقین منعقد شده است و ایتالیائیها به بیش از آنچه رسیده‌اند ممکن بود نائل شوند. بعلاوه ایتالیائیهاچشم داشت بقسمتی از آسیای صغیر داشته‌اند ولی در معاهده سور (۱) فقط منطقه نفوذی برای آنها

(1) Sévres

در آنجا شناخته شد که آنرا هم در معاهده لوزان از دست دادند. علاوه بر اینها از مستعمرات سابق آلمان هم چیزی برای آنها درنظر گرفته نشده است.

بالنتیجه عقیده عموم ایتالیائیها اینستکه دراین معامله فریب خورده‌اند و حقیقت هم آنستکه تا حدی نظر آنان صحیح است زیرا اگر وقایع وحوادثی راکه در ۱۹۱۸ پیش آمده درنظر بگیریم ملاحظه میکنیم که نسبت بتعهداتیکه فرانسه و بریتانیای کبیر درمقابل ایتالیاداشته وقول وقرارهائیکه باآنها گذاشته بودند توجهی تام وتمام معطوف نداشته‌اند ودرنتیجه رنجش وتلخ کامی شدیدی در روح ایتالیائیها باقی گذاردند واین تلخ کامی بدون شك یکی ازعلل قطعی پیروزی نهضت فاشیست درایتالیا بوده‌است.

پس‌از حرکت پیراهن‌سیاهان بطرف روم وعروج موسولینی باوج قدرت در ۳۰ اکتبر ۱۹۲۲ اولیاء فاشیسم کوشش زیادوسعی جمیل‌مبذول میدارند تارستاخیزی در ملت ایتالیا بوجودآورند واحساسات ملی آنانرا بیدار نمایند وضمناًاراده ونیت حکومت‌فاشیست‌را درباره اعمال‌یکنوع‌سیاست خارجی فعالی دراروپای‌مرکزی‌ودر دریای آدریاتیك ومخصوصاً در بحرالروم بمردم ایتالیا اعلام مینمایند بعبارة اخری ازهمین هنگام سیاست خارجی حکومت فاشیست درتصادم باسیاست انگلیس وبیش ازآن باسیاست‌فرانسه‌درمیآید آنچه‌مهمتر‌ازاین‌مسئله‌میباشدآنستکه‌بعلت‌اختلاف‌بین طرزحکومتها وسازمان‌سیاسی‌دموکراسی‌وفاشیسم این اختلافات وتباینات روزبروز شدیدتر خواهد شد.



بهر صورت همینکه زعمای سیاست فرانسه مشاهده کردند که دول انگلیس واتازونی‌آمریکا از امضاء قرار داد تضمین سرحدات فرانسه که قبلا بدو قول داده بودند سرباز زدند پی بردند که روح همکاری بامتفقین معظم خود در جنك جهانی اول از بین رفته است بهمین مناسبت در صدد پیدا کردن تضمین دیگری بر آمدند یعنی بفکر اتحاد واتفاق با دول کوچك یا دول درجه دوم‌اروپا مانندچکوسلواکی ولهستان و رومانی افتادند بخصوص که این امر با یکی از اصول دیرین و کهن

سیاست فرانسه تطبیق مینمود مبنی بر تأمین و در دست داشتن تکیه گاههائی در اروپای مرکزی. این سیاست رادرقرن هفدهم زعمای سیاسی فرانسه برعلیه خانواده سلطنتی هابسبورك پیش گرفته بودند و در قرن بیستم در صدد اعمال همین سیاست در مقابل تهاجم احتمالی آلمان بر آمدند

لیکن باید در نظر داشت که نتیجه چنین سیاستی همانا توسعه دادن بشکاف واختلاف موجود بین فاتحین جنك اول جهانی میباشد. زیرا مسئله موجودیت و بقاء وحیات لهستان و چکوسلواکی برای دولت انگلیس مسئله قابل توجهی بشمار نمیرود. چون انگلستان فائده‌ای در ایجاد سد و مانع و رادعی در مقابل آلمان نمی‌بیند حتی یکی از مورخین انگلیسی موسوم به بروگن (۱) معتقداست که منافع انگلستان در آنستکه توجه آلمان را از دریا منحرف نماید یعنی توسعه و بسط آلمان را بطرف اروپای مرکزی متوجه سازد زیرا تحقق این امر بمراتب برای انگلیس سودمندتر است تا آنکه آلمان در صدد برآید بسیاست توسعه وتقویت قدرت بحری دست بزند از طرف دیگر نباید فراموش نمود که دولت و حکومت ایتالیا همینکه تمایل فرانسه را بنزدیك شدن بایوگوسلاوی وانعقاد قرار داد اتحاد با آن دولت ملاحظه میکنند دچار عدم رضایت خاصی میشوند زیرا بالطبع یوگوسلاوی رقیب ایتالیا در مسئله احراز قدرت در دریای آدریاتیك میباشد. از نکات وملاحظات فوق بشرایط اساسی و اوضاع و احوالیکه در تحولات و تغییرات روابط سیاسی بین‌دول غالب ومغلوب درسنوات ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ تأثیر بسزائی خواهد داشته وقوف یافتیم. بدون‌شك نباید ازاهمیت‌تأثیرعوامل دیگری‌مانندسیاست روسیه شوروی‌چشم‌پوشید. البته درمطالعه‌وقایع وحوادث‌سیاسی بین‌سالهای ۱۹۳۹-۱۹۲۰ مشاهده میکنیم مسائل سیاسی متعددی در اروپا بوجود آمده است که بر حسب اصل تقدم و تأخر تاریخی عبارتند ازمسئله آلمان ـ مسئله روسیه شوروی ـ مسائل

---

(۱) Brogan

دول حوزه رودخانه دانوب - مسئله مدیترانه و بالاخره موضوع روابط دولتهای اروپا بادول خاور دور که در خارج از اروپاست ولیکن در این مقام فقط به‌بیان تطورات وتحولات مهمترین مسئله این زمان یعنی موضوع روابط فرانسه و آلمان و دولتهای بزرگ اروپا بعد ازصلح ورسای (۱۹۱۹-۱۹۲۰) و پس از این سنوات خواهیم پرداخت .

فصل سوم

مسئله آلمان بین سالهای ۱۹۳۰-۱۹۲۰

مقدمتاً باید بخاطر آورد که بدون شك اهمیت موضوع آلمان از کلیه مسائلی که در اینزمان سیاستمداران قاره اروپا در صدد یافتن راه حلی برای آن بودند بیشتر است. در سالهای ۳۰-۱۹۲۰ مسئله اساسی برای آلمان آن بود که آیا دول فاتح و پیروز در جنك جهانی اول باجرای تام و تمام و کامل مقررات وموادیکه در قرارداد ورسای گنجانیده شده مبادرت نموده و آنها را بآلمان تحمیل خواهند کرد یاخیر واز این لحاظ مخصوصاً در بارهٔ اجرای موادمربوط بدوموضوع مهم شدت عمل بیشتری بکار میبرند که یکی مربوط بغرامات است چون دولت آلمان طبق ماده ۲۳۱ قرار داد ورسای متعهد شده که غرامات و خساراتیکه در نتیجه تجاوز و تهاجم آلمان به سایر دول وارد شده (چه خساراتیکه متوجه اشخاص شده و چه خسارات مربوط باموال) را بپردازد ودیگری مقررات مربوط بامنیت یعنی خلع سلاح آلمان واشغال ناحیه رنانی در مدت ۱۵ سال واز وضع نظامی بیرون آوردن همین ناحیه است که بیشتر مورد توجه آنها میباشد.

چنانچه در پیش باختصار گذشت در این باب بین سه دولت فاتح اروپا یعنی فرانسه وانگلیس وایطالیا اختلاف نظروجود دارد. البته ازدولت اتازونی وسیاستی که در مقابل قرار داد ورسای پیش گرفت چون بتفصیل بحث شد اشاره‌ای نمینمائیم. علل مخالفت دول معظم بخصوص در این مواضیع نیزدرفصل پیش بیان شد و بالنتیجه ملاحظه شد دولت فرانسه که بیش از دول دیگراز نزدیك ذینفع دراین مسائل ودرحل موضوع معضل آلمان است در وضع سختی قرار میگیرد زیرامنبعد نمیتواند بکمك وپشتیبانی دولیکه متفق وی در جنك جهانی اول بودند مستظهر باشد بالاخص که در بعضی موارد هم این دول نسبت بمنافع یا نظریات فرانسه روش کاملا خصمانه‌ای

در پیشگرفتندو تردید و ابهامی هم که در سیاست فرانسه در سالهای مورد بحث ملاحظه میشود بستگی بهمین موضوع دارد زیرا سیاستمداران فرانسه بین اعمال دو سیاست گرفتار تردید شده بودند یکی اجرای تام و تمام و تحمیل کامل مواد و مقررات معاهده ورسای بآلمان مغلوب و دیگر آنکه سعی نمایند بوسیله امتیازاتی که در حق آلمان متدرجاً قائل میشوند روابط نزدیکتر و دوستانه تری با آلمان برقرار کنند. بطور کلی از نخستین روش سیاسی یعنی اجرای کامل مقررات معاهده صلح در باره آلمان تا ماه مه ۱۹۲٤ در سیاست فرانسه پیروی شده و پس از سال ۱۹۲٤ شق دوم یعنی سیاست سازش با آلمان را دولت فرانسه اختیار کرد و میتوان گفت تقریباً در تمام این دوران از آن پیروی کرده است. بنا بر این بجاست که در ابتدای این مقال بوقایع و حوادثی که در اولین مرحله این سیاست روی داده اشارهٔ بنمائیم.

مرحله اول سیاست فرانسه در آلمان (۱۹۲٤ _ ۱۹۲۰)

بلافاصله پس از امضاء قرار داد ورسای (۲۸ ژوئن ۱۹۱۹) وتا مدت دو سال بعد از آن تاریخ یعنی تاماه‌مه ۱۹۲۱ بهر صورتیکه بود اتفاق‌نظر فرانسه وانگلیس وایطالیا در اینموضوع باقی و برقرار بود. بدون شك در اغلب موارد اختلاف و تباینی بین نظریات سه دولت مشهود میشود لیکن در مسائل اساسی سه دولت فاتح اتحاد نظر داشتند تا بعضی طرق حل این مسئله را بآلمان تحمیل کنند و آلمان هم خواه و ناخواه مجبور بتسلیم در مقابل این سیاست بوده است. بنابراین باید دراین مقام بدو جنبه جداگانه این‌سیاست یعنی آنکه مربوط بغرامات است و آنکه مربوط به خلع سلاح آلمان میباشد جدا جدا اشاره کنیم.

۱ ـ مسئله غرامات ـ در کنفرانس‌صلح‌در ۱۹۱۹ بین‌دول فرانسه وانگلیس و ایالات متحده آمریکای شمالی در باره موضوع غراماتیکه آلمان میبایستی بمنظور جبران خساراتیکه در زمان جنك بسایر دول وارد کرده بود بپردازد اختلاف نظر شدیدی روی داد و بالاخره در کنفرانس صلح قرار شد تعیین و با تخمین مجموع

غراماتیکه آلمان باید بپردازد و میزان خساراتیکه بسایرین وارد آورده است بعهده سازمانیکه بموجب معاهدات صلح ایجاد شده یعنی (کمیسیون غرامات) که اعضایش از نمایندگان کلیه دول متفق بودند سپرده شود.

لیکن تعیین مبالغیکه آلمان باید بپردازد باعث مباحثات دور ودراز وطولانی گردید که از آخر ماه ژوئن ۱۹۱۹ تاماه‌مه ۱۹۲۱ ادامه پیدا کرد وعلل طولانی شدن این مذاکرات بقرار زیر بوده است.

نخستین اشکال وجود اختلاف نظر بین فرانسه وانگلستان بود زیرا فرانسه احتیاج آنی وفوری از نظر مالی واقتصادی باین غرامات داشت ومایل بود هر قدر بیشتر ممکن است غرامات‌را از آلمان وصول نماید ولی مسئولین امور عقیده‌عمومی و ملت فرانسه را بوجه صحیح وشایستهٔ در موضوع غرامات ارشاد و هدایت نکرده بودند زیرا وزیر مالیه وقت (۱۹۱۹) کلتز (۱) همه جا و همه وقت تکرار کرده بود که آلمان غرامات را خواهدپرداخت. بنا براین فرانسویان‌مشکلات عملی‌این امررا درك‌نکرده بودند بقول عالم معروف اقتصادی کلسن مردم فرانسه میخواستند غرامات را نقداً ار آلمان وبصورت وجوه دریافت کنند نه بشکل کالا و یاکار در صورتیکه پرداخت غرامات بصورت جنس عملی ترین روش پرداخت آن بود. انگلستان برخلاف فرانسه‌مایل نبود بارسنگین وطاقت فرسائی بردوش ملت‌آلمان گذارده شود ونظریات عالم اقتصادی معروف انگلیس کینز را هم در این باره در پیش دیدیم که موافق با این امر نبود زیرا مسئله‌ایکه بیشتر توجه سیاستمداران انگلیس را بخود جلب کرده است تجدید حیات وورونق تجارت بین‌المللی در اسرع اوقات ممکنه میباشد بنا براین انگلیسیهامایل‌اند که حتی‌الامکان مردم‌آلمان قدرت خرید خود را در بازار بین‌المللی حفظ نمایند واز دست ندهند سیاست فرانسه‌مبنی بر این بود که تا حدود امکان تعیین مبلغ غرامات را بتأخیر بیاندازد تا کمیسیون غرامات قدرت پرداخت آلمان را در نظر بگیرد زیرا در صورتیکه بسرعت مبلغ

Klotz (۱)

غرامات را تعیین میکردند حکومت و مردم آلمان که تحت تأثیر شکست اخیر خویش بودند قدرت پرداخت کمتری داشتند، تا در دو یا سه سال دیگر. برعکس حکومت انگلیس مایل بود و دائماً تقاضا میکرد که هر چه زودتر قروض آلمان را بدول دیگر یعنی مبلغ غرامات را تعیین کنند و حتی معتقد بود قبل از خاتمه اقدامات کمیسیون غرامات باین عمل دست بزنند تا اگر ممکن باشد و حکومت آلمان قبول نماید غرامت بطور مقطوع تعیین شود بدون اینکه بطور تفصیل قدرت پرداخت آلمان مورد مطالعه قرار بگیرد و بنا براین ازاین لحاظ اختلاف نظر بین دو دولت فرانسه وانگلستان اولین اشکال مهم بشمار میرود.

لیکن اشکال دوم بمراتب مهمتر و خطرناکتر بود زیرا اختلاف راجع به تعیین طرق و روشهائی بود که برای پرداخت قروض آلمان بعنوان غرامات باید بکار برد واز این گذشته باید تعیین نمود چگونه حکومت آلمان (حتی در صورتیکه نیت پرداخت آنرا داشته باشد) میتواند مبالغی را که مدیون بدول فاتح است بآنها انتقال دهدزیرا این امر ممکن بود بچندین طریق تحقق پذیرد بهر صورت روشهای پرداخت غرامات در گزارش جالب توجهیکه اطاق بازرگانی بین المللی کمی بعد از این تاریخ یعنی در ۱۹۲۵ منتشر نموده نشانداده شده است. اولین طریق ممکن آن بود که آلمان بکوشد تا صادرات خود را توسعه دهد ودر تمام بازار های جهان آنرا بفروش برساند وبدین طریق خواهد توانست مقادیر معتنابهی ارز خارجی بدست آورد واین اسعار خارجیرا در مقابل غراماتیکه مدیون است بدول متفق به پردازد. اصولا اینصورت ساده‌ترین روش پرداخت غرامات است ولی نباید فراموش نمود که در این حال آلمان فقط بمیزانی میتواند قروض خودرا بپردازد که صادراتش توسعه پیدا کرده باشد وبنا براین بمیزانی است که صنعت آلمان از حیث تهیه کالا قادر باشد باصنایع فرانسه وانگلیس در بازارهای جهان رقابت نماید

روش دوم ـ آلمان ترتیبات ومقرراتی با طلبکاران خود تنظیم نماید و کالا و امتعه به آنها تحویل دهد یعنی پرداخت غرامات را بصورت جنسی انجامدهد

البته این روش حاوی مزایای بسیار است زیرا احتیاج بانتقال سرمـایه از کشوری بکشور دیگر ندارد ولی عیب آن اینستکه اگر فرانسه کالا وامتعه آلمانی‌را برای تجدید ساختمان و مرمت نواحی منهدم شده خود بکار برد بدون شك از این حیث بصنایع فرانسه لطمه ای عظیم خواهد خورد زیرا برای مرمت نواحی ویران شده کشور مردم فرانسه فعالیتی مبذول نخواهند داشت

روش سوم ـ آلمان برای پرداخت غرامات کار تحویل دهد از جمله طبق برنامه معینی عملیات مربوط بفوائد عامه را انجـامدهد بدینطریق که نه تنها کالا و ماشین بفرانسه بفرستد بلکه کارگر نیز بـدین نـواحی گسیل دارد باین ترتیب که مثلا شرکتها و تأسیسات آلمانی موظف به تجدید ساختمان و مرمت نواحی شمالی و شرقی فرانسه و تجدید بنای خانه‌هائیکه بوسیله آلمانها در ضمن جنگ ویران شده است بشوند ولی البته این امر نتایجی دروضع کارگران فرانسه خواهد داشت زیرا که در مواقع عادی این عمل‌را آنها بایدانجام دهند

بالاخره چهارمین وسیله و آخرین طریق اینستکه آلمان اوراق بهادار دولتی یا اوراق قرضه ای که بر اساس خطوط آهن آلمان تضمین شده باشد در بازارهای خارجی بفروش برساند. البته در نتیجه فروش این قبیل اوراق بهادار بوسیله دولت آلمان در بازار های خـارج اسعار خـارجی برای این کشور بدست خواهد آمد وآلمان این اسعار را بطلبکاران خود تحویل خواهد داد تفاوت این روش با طریق اول آنستکه در این مورد دولت آلمان بوسیله انتشار این اوراق یك وام خصوصی از بانکهای خارجی میگیرد که جـای قرض دولت آلمـان را در مقابل دول متفق میگیرد. بطورخلاصه چهارمین روش پرداخت غرامات یعنی انتشار اوراق‌قرضه بوسیله حکومت آلمان باعث خواهدشد که ایندولت درمقابل بانکهای خارجی بجای اینکه در مقابل دول فرانسه و انگلیس بدهکار بگردد بـدهکار شود در حقیقت در اوراق قرضه معامله‌ای صورت گرفته است.

البته متفقین برای قبول یکی از چهار طرق مذکور در فوق دچار تردید

شده‌اند زیرا در هر یك از این روشها مزایا ومعایبی وجود داشت . اما باید دید در عمل‌سیر وقایع وحوادث‌مربوط بپرداخت غرامات چگونه‌بوده است‌واین امربچه نحو صورت‌تحقق بخود گرفت؛ حکومت فرانسه ودولت‌انگلستان مشترکاً وبنا بتقاضای دولت اخیر در ابتدا اقداماتی نمودند تا **بمبلغ مقطوعی** غرامتی راکه آلمان باید بپردازد تعیین کنند. برای تعیین مبلغ غرامت **بطور مقطوع** کنفرانسهای متعددی بین نمایندگان فرانسه وانگلیس و ایتالیا و بلژیك منعقد شد مانند کنفرانس سان ـ رمو(۱) در آوریل ۱۹۲۰ و کنفرانس بولونی (۲) و کنفرانس بروکسل در ژوییه ۱۹۳۰ و اسپا(۳) . لیکن بطور کلی باید درنظرداشت که‌در اجرای‌این‌امرواقداماتی که برای تعیین مبلغ غرامات بطور مقطوع بعمل میاید این دول بمقصود نرسیدند ودر این راه دچار شکست وعدم موفقیت گردیدند زیرا حکومت‌آلمان مایل بقبول آن نبود وچون در قرار داد صلح گنجانیده شده بود که کمیسیون غرامات باید مجموع قروض آلمان‌بمتفقین‌یعنی‌غرامات راتعیین کند اگر فرانسه وانگلیس بعنوان مقطوع مبلغی را تعیین میکردند آلمان اجباری در قبول آن نداشت. بهر صورت اختلاف نظر بین دول متفق بسیار شدید بود چنانکه فرانسه وانگلیس از ارقامی بحث کرده وسپس قبول کرده‌اند که به ۲۰۰ میلیارد مارك طلا میرسد ولی آلمانها میگفتند که میتوانند فقط ۳۰ میلیارد مارك طلا بپردازند . بنا بر این در اینصورت ممکن نبود بسازشی برسند زیرا اختلاف بین ارقامیکه دوطرف پیشنهاد میکردند بسیار زیاد است و چون ترتیب پرداخت غرامات بطور مقطوع در عمل معلوم شد غیر ممکن است مجبور شدند همان روشی را اختیار کنند که قرار داد ورسای‌تعیین کرده بود یعنی‌غرامتی‌راکه‌آلمان میتواند بپردازد تخمین بزنند و کمیسیون‌غرامات انجام‌این برنامه‌را بعهده گرفت وبالاخره‌تصمیم گرفت پس‌از مطالعات زیاد مجموع غراماتیراکه آلمان باید بپردازد به ۱۳۲ میلیارد مارك طلا تثبیت کند بشرط اینکه از این مبلغ بفرانسه ۵۲٪ بانگلیس ۲۲٪ بایتالیا ۱۲٪ وببلژیك ۸٪ برسد ولی در

San–Remo (۱)
Boulogne (۲)
Spa (۳)

عوض اگر سهم بلژیك از همه کمتر بود قرار شد در درجه اول غرامات بـاید باو پرداخت شود وسپس سایر دول متفق حصه های خود را دریافت نمایند.

در کنفرانس لندن که درماه مه ۱۹۲۱ منعقد شد کمیسیون غرامات بحکومت آلمان (طرح پرداختی) را که تنظیم کرده بود ارائه داد وبالاخره در ۱۹ مه ۱۹۲۱ تحت فشار وتهدید اشغال ناحیه روهر (منطقه رودرن) حکومت آلمان که در این بین ترمیم و کابینه شانسلیه جوزف ویرث(۱) تشکیل گردیده بود پرداخت غرامات را طبق طرحیکه کمیسیون غرامات تهیه کرده بود قبول نمود.

میتوان گفت همیکه دولت آلمان پرداخت غرامات را قبول کرد بدون شك دول متفق به نتیجه‌ای رسیده بودند ولی هنوز بنظر آنها نتیجه حاصله کافی نیست زیرا مخصوصا در اینطرح معلوم نشده بود که آلمـان این مبلغ غرامات را در چه مدتی باید بپردازد چون در متن این طرح اینطور مقرر شده که آلمان هر سال مبلغ معینی (۲میلیارد) مـارك طلا بپردازد بـاضـافه مبلغ متغیری که شامل یکربع مجموع ارزش صادرات آلمان باشد در ۱۹۲۱ در موقع تهیه طرح پرداخت غرامات صادرات آلمان تقریباً به ٤ ملیارد مـارك طلا در سال بالغ میشد در نتیجه غرامـات متغیری که آلمان درهرسال باید بپردازد بهیك میلیارد بالغ می گردید بنابراین مجموعاً سه میلیارد مـارك طلا آلمـان در هر سال مجبور بود بپردازد ولی در صورتیـکه منبعد صادرات آلمان توسعه مییافت ممکن بود که از آلمـان پرداخت مبلغ بیشتری را در خواست نمود اما این مطلب در طرح پرداختی پیش بینی نشده بود.

۲ ـ مسئله خلع سلاح آلمان ـ مسئلـه خلع سلاح آلمـان بـاعث مشکلات بسیاری بین سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۱ گردید وآنهم بعلت اغتشاشات و انقلاباتی میباشد که در جریان این دوره در آلمان رویداده است وبعداً بتفصیل خواهیم دیـد. در این مقام باید در نظر داشت که طبق معاهده صلح ورسای نفرات ارتش آلمان باید حد اکثر تا میزان یکصد هزار نفر تقلیل یابد وناحیه رنانی از وضع نظامی خارج شود. یعنی آلمان در ساحل چپ رودخانه رن ودریك منطقه‌ایکه بعرض ۵۰ کیلومتر

Josephe Virth (۱).

در ساحل راست آن رودخانه واقع است حق نخواهد داشت حتی بعنوان موقت قوای مسلح نگاهدارد.

اما از نظر میزان قوای تحت السلاح بواسطه اغتشاشات و انقلاباتیکه دراین کشور روی میداد دولت آلمان مایل بود هر چه بیشتر ممکن‌است قوائی زیر پرچم نگاهدارد ودر آخر سال ۱۹۱۹ حد اقل در ارتش آلمان ۳۵۰ هزار نفر سرباز و چهل هزار افسر وجود داشتکه در ژوئن ۱۹۲۰ فقط بدویست هزار تقلیل یافته‌است در صورتیکه قرار داد صلح بیکصد هزار نفر میزان آن را تعیین نموده بود ولی بالاخص باید در نظر داشتکه درخارج‌ازقوای‌منظم‌ومسلح دراینکشور تجمعاتی‌منضم وملحق بارتش وجود داشت که بعضی از آنها قانوناً بوجود آمده بودند وپاره‌ای دیگر علیرغم قانون‌وبر خلاف آن‌میباشد.دستجات‌منضم‌بارتش که‌وجودقانونی‌داشتند معروف به (زیشرهایت پولیزای) (۱) یعنی **پلیس تأمینات** و دارای سازمان نظامی بود و از حیث تسلیحات تشابه با ارتش داشت. دیگر (فولکسوهرن) (۲) **یاگارد سیویل** وبالاخره(آین‌وهنردوهرن) (۳) یعنی **گارد مردم** ولی‌همانطوری که ذکر شد دستجاتی هم موجود بودند که غیر قانونی هستند مانند قوای آزاد یا چریك که بدون رضایت حکومت آلمان تشکیل شده است و بوسیله بعضی افسران بوجود آمده است. البته این‌قوای آزاد هنوز بتعداد زیادی نرسیده‌اند یعنی از چندین هزار نفر (شاید در حدود ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر) تجاوز نکرده اند ولی همه افراد مصمم وبا اراده وبعضی اوقات فوق العاده متعصب میباشند.

دول متفق از اول ماه دسامبر ۱۹۱۹ تقاضای انحلال کلیه دستجات ملحق بارتش آلمان را خواه قانونی و خواه غیر قانونی نمودند لیکن حکومت آلمان این موضوع را بدرازا کشانید و مدت یکسال این روش مماطله وتسامح را ادامه داد و فقط در ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ همینکه متفقین اتمام حجتی بدولت آلمان فرستادند ودستور انحلال‌فوری کلیه دستجات ملحق بارتش آلمان‌را دادند بناچار دولت آلمان

Sicherheit Polizei (۱)
Wolks Wehren (۲)
Einwohnerd Wehren (۳)

تصمیم بانحلال آنها گرفت .

از طرف دیگر مسئله منطقه رودرن که باید خلع سلاح گردد یعنی ازصورت نظامی خارج بشود نیز درماه مارس ۱۹۲۰ لازم بود حل شود ولی بمناسبت نهضت شورش طلبان و انقلابی که در روهر پیش آمد و آنهم از شهر دورتموند سر چشمه گرفت دولت آلمان تصمیم گرفت که این شورش را که کمونیست‌ها بر پا نموده بودند بوسیله اعزام چندین رژیمان ارتش منظم آلمان که بناحیهٔ رن یعنی بمنطقهٔ که ازصورت نظامی خارج شده بود گسیل داشت منکوب کند . البته طبق معاهده ورسای دولت آلمان حق فرستادن ارتش بآن منطقه را نداشت ولی حکومت آلمان اظهار کرد که این بار فرس ماژور یعنی مورد فوق العاده ایست وخود را محق بفرستادن ارتش بدین ناحیه نشان داد. دولت فرانسه هم بحکومت آلمان اطلاع داد اگر این قوا بفوریت از منطقه رن خارج نشود فرانسه مجازاتهائی در مقابل این عمل آلمان در نظر گرفته واجرا خواهد نمودودولت آلمان هم جوابداد برای ما غیر ممکن است که این قوا را از این منطقه بطلبیم زیرا بر شدت خطر شورش کمونیستها که در ناحیه روهر در حال حاضر وجود دارد افزوده شده و سرانجام آنها پیروز خواهند شد و ضمناً این شورش به بقیه کشور آلمان هم سرایت خواهد کرد. دراین اوضاع دولت فرانسه در ٦ آوریل ۱۹۲۰ شهرهای فرانکفورت و دارمشتاد رابوسیله ۲۰ هزار نفر قوای فرانسوی اشغال کرد و اظهار نمود که این قوا بمحض آنکه ارتش آلمان شهر های روهر را که اشغال کرده اند تخلیه کنند آنان نیز این منطقه را ترك خواهند گفت .

البته این حادثه بزودی خاتمه یافت یعنی از ۷ آوریل قوای آلمان شهر اسن را در روهر اشغال و دستجات مسلح کمونیستهارا منکوب کردند. بنا براین همینکه این نهضت انقلابی شکست خورد دولت آلمان هم کمی بعد قوای خودرا عقب کشید و قوای فرانسه هم که این منطقه را اشغال کرده بودند بلا فاصله از اینقسمت خاك آلمان حرکت کردند و بفرانسه مراجعت نمودند. پس سر انجام فشاریکه بوسیله متفقین بر آلمان وارد شد منتج بدو نتیجه گردید : یکی تصویب قانون ۲۲ مارس

۱۹۲۱ که آنهم از طرف دولت آلمان وضع و تصویب شد و نفرات ارتش و افراد زیرسلاح رابه ۹۶ هزارسرباز و ٤ هزارافسرتعیین نمود که بایدازبین افراد داوطلب (برای مدت ۱۲ سال برای کسانیکه سربازمیخواهند بشوند و۲٤ سال برای افسران) انتخاب گردد. علیرغم چنین قوانینی که بتصویب مجلس رایشتاخ رسید دستجات مسلح غیرقانونی بازهم باقی ماندند وهمچنین دستجات نظامی آزاد که بشکل دستجات مخفی بسر میبردند و انبار اسلحه را نگاهداری میکردند ولی تعداد این افراد زیاد نبود.

لیکن مسئله‌ای که برای دول متفق مهمتر وخطرناکتر بود اینستکه ارتش جدید آلمان که طبق قانون ۲۳ مارس ۱۹۲۱ بیکصد هزار نفر محدود شده بود در اثر ابتکار رئیس آن ژنرال فن سیکت (۱) چنان سازمانی یافت که بسهولت میتوانست در راه تجدید حیات آرتش بزرگتری در آتیه بکار رود بعبارت دیگر ۹۶ هزار سربازی که افراداین ارتش راتشکیل میدادند در نتیجه اینکه طبق برنامه‌های تکمیلی تعلیم یافته بودند تاآن درجه معلومات نظامی رافراگرفته‌اند (چه نظری وچه عملی) که حتی سرباز ساده میتوانست بلافاصله در آن واحد در ارتش آتی آلمان مقام گروهبانی و یا درجه داران را احراز نماید و همان وظائف را ببهترین وجهی انجام دهد. شخص ژنرال فن سیکت هم دریادداشتهای خود چنین نگاشته که (ارتش جدید آلمان (رایشوهر) را بجای آنکه بصورتی باشد که از مزدوران تشکیل شده است بصورت آرتشی درآورده که همه از رؤسا و فرماندهانند) بنابراین از این لحاظ در آتیه خطری وجود خواهد داشت ولی البته در خاتمه سال ۱۹۲۱ این خطر آنی نیست بلکه بسیار مستبعد و دور است زیرا در اینزمان درآلمان کمیسیون نظارت بین‌المتفقین مشغول فعالیت است وکارخانه‌ها و سربازخانه‌ها را بازدید میکند. اما این کمیسیون نظارت نمیتوانست همه نقاط را بازدید کند و فقط وجود آن در آلمان یکنوع تضمین اساسی برای آینده بود. بالاخره درماه مه ۱۹۲۱ آلمان مجبورشد خواه درباره مسئلهٔ غرامات وخواه در مسئله خلع سلاح سرتسلیم درمقابل تصمیمات مشترك متفقین فرودآورد و باوجود اختلاف نظرهائی که درجزئیات مسائل مربوط بآلمان دربین آنها یعنی سه دولت فرانسه وانگلیس و ایتالیا وجود داشت تصمیمات

G. Von Seeckt (۱)

فوق را با آلمان قبولانیدند



لیکن بین ماههای مه ۱۹۲۱ و مه ۱۹۲٤ مرحله تازه‌ای در مسئله روابط آلمان با متفقین پیش آمد. زیرا دولت آلمان در پائیز ۱۹۲۱ اعلام نمود که قادر بپرداخت غرامات نیست . دولت انگلستان هم نظر دولت آلمان را در عمل تصدیق نمود و در نتیجه بین سیاست فرانسه و سیاست انگلستان اختلاف نظر شدیدی پیش آمد .

حال باید دید علت اتخاذ چنین تصمیمی از طرف دولت آلمان مبنی بر چه عواملی بوده است ؟ چنانکه دیدیم دولت آلمان در دهم ماه مه ۱۹۲۱؛ طرح پرداختی را که کمیسیون غرامات تهیه کرده بود قبول نمود و عملاهم در آخر ماه ۱۹۲۱ یك میلیارد مارك پرداخت کرد ولی همینکه قرار شد میلیارد ثانوی را بپردازد اولیاء آن دولت اظهار کردند آلمان قدرت پرداخت آنرا ندارد زیرا میگفتند دسترسی بـه اسعار خارجی لازم برای این مقصود ندارند چون پول کشور یعنی مارك آلمانی دستخوش تنزل شدیدی شده بلکه میتوان گفت نسبت بپول کشورهای دیگر دچار تورم و سقوط گردیده است بعلاوه حکومت آلمان مدعی بود که در قدرت پرداخت مردم کشور بواسطه وضعی که در مسئله سیلزی علیا پیش آمده کاهش راه یافته است. حقیقت این موضوع آنستکه در نتیجه مراجعه بآراء عمومی در مسئله سیلزی علیا در ۲۱ مارس ۱۹۲۱ اکثریت زیادی از مردم آن به نفع دولت آلمان و باقی ماندن در آنکشور رای داده بودند معهذا همچنان دولت لهستان الحاق قسمتی از سیلزی علیا راخواهان بود و بالاخره هم در این راه موفق شد و قسمتی از حوزه ذغال سنك سلیزی را که اکثریت ساکنین آن لهستانی بودند بخود ملحق نمود .

دولت فرانسه که ادعای آلمان را در مورد اشکال تهیه اسعار خارجی مـوجه میدانست درصدد برآمد که برای پرداخت غرامات آلمان طریق دیگری را در پیش گیرد یعنی بجای تحویل اسعار خارجی تحویل جنس را بعنوان غرامات تقاضا و قبول نماید و بدینطریق از راه تحویل ماشین آلات وذغال سنك و کالا فعالیت آلمان مصروف تجدید ساختمان و مرمت صنایع نواحی منهدم شده فرانسه گردد . این امر صورت

تحقق بخود گرفت و در تاریخ ۶ و ۷ اکتبر ۱۹۲۱ بموجب قرار دادویسبادن که در آلمان منعقد شد و وزرای آلمان و فرانسه راتنو (۱) و لوشر (۲) که هر دو از ارباب صنایع بزرك بودند آنرا امضا کردند این امر عملی شد اما متأسفانه قرار داد راتنو لوشر که در این زمان نتایج نیکوئی برای فرانسه ممکن بود داشته باشد بلافاصله بمرحله اجرا در نیامد زیرا حکومت انگلیس با آن مخالف میبود. در انگلستان فکر میکردند که با این قرار داد مزایای فرانسه نسبت بمزایائی که بانگلستان ممکن است برسد بسیار زیاد خواهد بود و بهمین مناسبت مدت چندین ماه مباحثات زیادی در این باره صورت گرفت و در این فاصله دولت آلمان در ۲۷ نوامبر ۱۹۲۱ رسماً اعلام نمود که تقاضای مهلت (۳) از طلب کاران خود مینماید بعبارة اخری تقاضای تعویق پرداخت های خود را بعنوان غرامات میکند.

حکومت انگلستان فوراً با تقاضای مهلت دادن بآلمان موافقت نمود و در چنین وضعی باید دید سیاستمداران فرانسه چه طریقی را در پیش گرفتند؟ آنها متدرجاً در دوراه مختلف قدم گذاردند بدینمعنی که بدوا یعنی از اواخر سال ۱۹۲۱ که ریاست وزراء ایندولت با آریستید بریان بود دولت فرانسه سعی کرد که طریق سازشی هم با انگلیس و هم با آلمان در پیش گیرد و بعداً یعنی پس از سقوط بریان در ژانویه ۱۹۲۲ و تشکیل دولت جدیدی بوسیله ریمن پوانکاره سیاستمداران فرانسه بطرف فکر اجرای مجازات در مورد آلمان متمایل شدند. اما در بهار سال ۱۹۲۱ یعنی در زمان کابینه بریان ابتدا حکومت فرانسه اعلام نمود که تاب تحمل عدم تمکین و مقاومت آلمان را در مقابل اجرای قرارداد ندارد و در صورت احتیاج و لزوم بوسائل شدیدی برای مجبور کردن این دولت برعایت اجرای این مواد دست خواهد زد ولی اولیاء فرانسه متدرجا تغییر رفتار دارند چنانکه در اکتبر ۱۹۲۱ در نطقی که در شهر (سن نازر) بریان ایراد کرد اشاره بامکان سازشی بین فرانسه و آلمان نمود زیرا بریان معتقد بود که سیاست اجرای مجازات در باره آلمان که هدف آن تحمیل اجرای

Rathenau (۱)

Loucheur (۲)

Moratoire (۳)

کامل قرارداد ورسای بوسیله زور یا تهدید باینکشور باشد به نتیجه‌ای نخواهد رسید مگر آنکه منجر بعدم وجود اتحاد و بروز اختلاف مابین فرانسه و انگلیس گردد بخصوص که نیمی از مردم جهان مخالف اعمال این سیاست در آلمان بودند بعبارت دیگر آریستید بریان میگفت چون عقاید عقاید عمومی انگلیس و عقاید عمومی دنیا بطور کلی فرانسه را درراه اجرای پرداخت تام وتمام غرامات بوسیله آلمان سرزنش مینماید بنابراین لازم است که امتیازاتی درباره آلمان منظور گردد و از ۱۸ تا ۲۱ اکتبر ۱۹۲۱ بحث شدیدی در پارلمان فرانسه برسراین مسئلهٔ در گرفت و نظر بریان دراین جمله خلاصه میشود: آیا فرانسه مایل است تاخطر قطع روابط با دولت انگلیس برای اجرای تام وتمام غرامات پیش رود؟

حکومت انگلستان در فکر این است که بیش از تاب و توان آلمان ویرا مجبور بپرداخت غرامات نکند ودر تجسس است که چگونه تقاضای استمهال دولت آلمان را بفرانسه بقبولاند للوید جرج نخست وزیر انگلیس تصور کرد اگر چنانچه از نظر سیاسی تضمیناتی برای فرانسه قائل شود جلب نظر فرانسه را نسبت بقبول سیاست انگلیس درمورد آلمان خواهد نمود. البته بخاطر داریم که حکومت فرانسه در ۱۹۱۹ تقاضای امضای پیمانی رادر باره ضمانت از سرحدات خود از دول اتازونی و انگلیس نموده بود ولی بـا آنکه تقاضای او مورد قبول این دول قرار گرفت لیکن پیمان تضمین سرحدات فرانسه چون مورد تصویب مجلس اتـازونی واقع نشد انگلیس هم از آن روی برتافت اما سیاست للوید جرج در اینزمان مبنی براین است که پیشنهاد امضاء قرار دادی مبنی بر ضمانت فرانسه را بوسیله انگلیس بنماید در مقابل فرانسه هم بعضی مزایـا در مسئله غرامات برای آلمان قائل شود بدون شك اصرار وورزیدن حکومت انگلیس دراین مسئله بستگی با تمایلات اساسی انگلیسها درباره آلمان دارد که میخواهند حتی‌الامکان زود تراین کشوررا درجریان فعالیت عمومی اقتصاد اروپا وارد نمایند.

بریان بمذاکرات با دولت انگلیس تن در داد و بدین مناسبت کنفرانسی در کان (۱) (در جنوب فرانسه) ازهمان شروع مـاه ژانویه ۱۹۲۲ بین سیاستمداران

(۱) Cannes

دو دولت انعقاد یابد و در آن مذاکرات بتاریخ ٤ ژانویه ۱۹۲۲ حکومت انگلیس پیشنهاد امضای قرار داد اتحادی را بین فرانسه وانگلیس کرد واضافه نمود که این اتحاد در مورد حمله بدون بهانه آلمان بفرانسه قابل اعتبار خواهد بود ولی از قبول هر گونه مسئولیتی در باره مسائل اروپای مرکزی واروپای شرقی خودداری نمود. از طرف دیگر همین حکومت پیشنهاد اجتماع نمایندگان کلیه دول اروپائی حتی دولت روسیه را دریك کنفرانس اقتصادی در این سال برای مطالعه در باره ترمیم وتقویت بنیه اقتصادی ومالی قاره اروپا نمود. اماالبته واضح بود که درصورت انعقاد کنفرانس بین المللی مزبور چون برای مطالعه در موضوع تجدید سازمان وتقویت بنیه اقتصادی اروپا میباشد خواه ناخواه مسئله مطالعه در غراماتیکه آلمان باید بپردازد نیز مورد توجه قرار خواهد گرفت وبالنتیجه فرانسه مجبور خواهد شد از قسمت مهمی از غرامات صرفنظر بنماید و حال آنکه چنانکه گذشت طبق طرح پرداختیکه کمیسیون مأمور این کار در ۱۹۲۱ تهیه نموده بود بنا بود مبالغ زیادتری غرامات بوسیله آلمان بفرانسه پرداخت شود.

در ۸ ژانویه ۱۹۲۲ آریستید بریان پیشنهاد انعقاد کنفرانس اقتصادی بین المللی را قبول نمود واصولا فکر انعقاد پیمان اتحاد فرانسه و انگلیس را نیز قبول کرد مشروط باینکه این اتحاد فقط در مورد حمله آلمان بفرانسه عمل نکند بلکه در مورد حمله آلمان علیه یکی از متفقین فرانسه در اروپای مرکزی و یا در اروپای شرقی نیز بمرحله عمل در آید یعنی حداقل بریان مایل بود که در چنین صورتی انگلیس قول دهد که بافرانسه مشورت خواهد نمود.

لیکن در همانموقعیکه امکان انعقاد قرار داد موضوع بحث بین فرانسه و انگلیس واحتمال استقرار اتحاد و اتفاق بیشتری بین دو دولت میرفت ناگهان از پاریس اعتراضاتی باین مذاکرات شد ومخصوصاً این اعتراض ازطرف رئیس جمهور وقت فرانسه آلکساندر میلران(۱) صورت گرفته بود. شورای وزیران فرانسه بدون حضور آریستید بریان (که در اینوقت در شهر کان بود) تشکیل شد وتصمیم گرفت که هیچگونه امتیازاتی فرانسه در مورد غرامات بآلمان نخواهد داد مگر اینکه

A. Millerand (۱)

در مقابل وثائق یا گروئی یا تضمیناتی بفرانسه داده شود . از طرف دیگر شورای وزیران فرانسه تصمیم گرفت در صورتیکه این مذاکرات منتهی بانعقاد قرار دادی بین فرانسه وانگلیس گردد واین پیمان طلیعه قرار دادهای دیگری باشد که در آن آلمان مجاز بمجادله وبحث در شرایط قرار داد ورسای بشود در این حال دولت فرانسه آنرا نخواهد پذیرفت، بعبارة اخری سیاست انگلستان متمایل بآن شده بود که آلمان را فوراً در جامعه ملل اروپائی وارد بکند ونه تنها از نظر اقتصادی بلکه از جهات سیاسی نیز آلمان از این امتیاز متمتع وبر خور دار گردد وحال آنکه شورای وزیران فرانسه کاملا بااینموضوع مخالف است.

همینکه بریان از طرز تفکر وزرای عضو شورای وزیران فرانسه مستحضر گردید بدون فوت وقت تقاضای در یافت پاسخ فوری باین سئوال خود نمود **که آیا مذاکرات باانگلیسها را قطع کند یاخیر؟** ودر جواب او رئیس جمهور فرانسه پاسخداد که حکومت فرانسه مسئولیت قطع مذاکرات باانگلیسها رابگردن میگیرد. در این شرایط بریان فوراً بپاریس بر گشت وبحث شدیدی بین او ووزراء کابینه در هیئت وزیران در گرفت، وهمچنین گفتگوها وبحث شدیدتردیگری بین نخست وزیر ورئیس جمهور فرانسه پیش آمد وبالاخره در همان شب مراجعتش بپاریس بریان تصمیم باستعفاء گرفت بدون اینکه در این باره رأیی در مجلس فرانسه گرفته شود . بریان میگفت که به بعضی همکاران خود اعتماد ندارد وضمناً رئیس جمهور نیزاعتماد واطمینان لازم را بدو ندارد وبنا بر این حس میکند که فاقد اختیارات وقدرت لازم برای بخاتمه رسانیدن مذاکرات سیاسی با انگلیس بطور موفقیت آمیزی میباشد .

رئیس جمهورفرانسه هم پس از استعفاء بریان از ریمون پوانکاره که رئیس کمیسیون امور خارجه سنا بود و خویشرا مخالف اعطای هر گونه امتیاز ومزیتی در مسئله غرامات بآلمان نشانداده بود برای قبول پست نخست وزیری استمداد نمود وکابینه ریمون پوانکاره هم به انعقاد پیمانیکه انگلیس پیشنهاد نموده بود تن در نداد و مذاکرات قطع شد.

پس از شکست مذاکرات وعدم موفقیت در طرح چنین قرار داد اتحادی

لازم بود معلوم‌شود که سیاست فرانسه چه جهتی رااختیار خواهد کرد؟ دولت آلمان همچنان میگفت که پرداخت غرامات برای او غیر ممکن است و بنـا بر این تقاضای مهلتی لااقل برای مدت سه سال نمود لیکن پوانکاره در یاد داشتی که در ۳۰ ماه ژوئیه ۱۹۲۲ بحکومت انگلیس‌تسلیم کرد باطلاع آندوات رسانید که‌فقط بشرطی برای آلمان در مسئله غرامات مهلت قائل خواهد شد که معادن ناحیه روهر بعنوان وثیقه به متفقین سپرده شود.

بنا بر این در سیاست فرانسه از همین زمـان فکر اشغال نـاحیه روهر در مخیله اولیاء امور خطور کرده و علت آنکه پوانکاره چنین پیشنهادی را میکند بعقیده او بستگی داشتن آن بدو دلیل زیر میباشد اولا در دست گرفتن معـادن روهر بمنزلهٔ بدست آوردن وسیلهٔ برای وارد آوردن فشاری بآلمان است زیرا آلمان در ادارهٔ حیات اقتصای‌خویش پس از آن بچنان مشکلاتی بر خواهد خورد که بدون شك بفعالیتی روز افزون دست خواهد زد تا قرار داد ورسای اجرا شود. پس آلمان که از ۱۹۱۹ به بعد سوءنیت خود را تا سر حد امکان برای پرداخت قروض خویش یعنی غرامات نشانداده است منبعد مجبور بکوششی در راه پرداخت آن خواهد شد .

دلیل دوم آنستکه تصرف معادن روهر بوسیله فرانسه باعث نیل بمقصود یعنی در دست داشتن وسیله ای برای پرداخت غرامات آلمان خواهد شد زیرا در صورت تصرف این معادن توسط متفقین استخراج آن نیز امکان پیدا میکند بعبارهٔ اخری وثیقه ای که فرانسه در دست خواهد گرفت وثیقه ای تولید کننده و مثمره خواهـد بود .

بعضی از نویسندگان سیاسی و مورخین فرانسوی از جمله وایل ری نال(۱) در کتـاب ذیقیمتی کـه در بـاره این مسئله تحت عنوان (**سیاست فرانسه در باره غرامات**) نگاشته اظهار عقیده میکنند که بین ایندو دلیل که پوانکاره برای توجیه سیاست خود میآورد تضادی موجود است و حال آنکه اگر با دقت و امعان نظری در آن بنگریم بنظر میآید که چنین مطلبی وجود ندارد بلکه در حقیقت این دو

(۱) Weill–Raynal

مراحل مختلف یك عمل و اقدام سیاسی است بدینمعنی که اول شروع باشغال ناحیه روهر خواهند کرد بامید آنکه برای استخلاص از اشغال روهر که مهمترین ناحیه صنعتی ومعدنی آلمان میباشد دولت آلمان غرامات را خواهد پرداخت واگرمشاهده نمودند که آلمان بازهم حاضر بپرداخت غرامات نمیشود وثیقه را دردست نگاه خواهند داشت وشروع به بهره برداری ازاین وثیقه و سودبرداشتن از آن خواهندنمود.

لیکن انگلیس اعتراضات شدیدی باین طرح پوانکاره نمودوپس ازمذاکرات دراز وبحثهای طولانی در کنفرانسی که در ابتدای ماه ژانویه ۱۹۲۳ در پاریس صورت گرفت هیئت وزراء انگلیس چنین اظهـار عقیده نمود که سیاستی که هدف آن اشغال ناحیه روهر میباشد مخرب رونق حیات اقتصادی اروپا خواهد بود لیکن پوانکاره با وجود نظریکه کابینه انگلیس در اینمورد رسماً اعلام نموده بود تغییری در تصمیم واراده حکومت فرانسه ودر سیاست فرانسه نداد وروز **۹ ژانویه ۱۹۲۳** متحداً با حکومت بلژیك تصمیم خود را در باره فرستادن یك کمیسیون نظارت که همراه آن قوای مسلح فرانسه میباشد بحوزه معدنی روهر اعلام نمود.

و بدینطریق در **۱۱ ژانویه ۱۹۲۳** قوای فرانسه شهر صنعتی مهم اسن و در روزهای بعد کلیه حوزه معدنی روهر را اشغال کردند. البته دولت آلمان بر اینعمل اعتراض شدیدی نمود ویاد داشتی دراین زمینه بکلیه دولتهای متفق فرستاد و در آن نوشت که فرانسه حق اشغال ناحیه روهررا ندارد وهدف سیاست فرانسه در حقیقت آنستکه برای همیشه این ناحیه راتصرف نماید.

مسئله‌ایکه در اینوقت بیش آمده این بود که آیـا فرانسه سیاست پوانکاره رابالتمام اجرا خواهد کرد یعنی ادامه بسیاست دردست گرفتن چنین (وثیقه تولیدی) خواهد داد یا خیر، لیکن برای اینکه از این وثیقه بهره برداری شود لازم بود که فعالیت اقتصادی منطقه روهر کما فی‌السابق ادامه پیدا کند البته تحت نظارت دولت فرانسه در صورتیکه دولت آلمان دستور (مقـاومت منفی) را داده بود یعنی بکلیه کارمندان آلمانی که در ناحیه روهر بودند دستور داد که دست ازکار خود بکشند ودر همین موقع بکلیه کارمندان و کارگران خطوط وراه آهن آلمان فرمانـداد که

اعتصاب بنمایند و کارگران معادن روهر باید دست از کار بکشند.

در این اوضاع و احوال فعالیت اقتصادی در روهر فلج شد و حکومت فرانسه در مدت چند روز درموقعیت سخت وبوضع بسیار مشکلی دچار شد زیرا انتظار چنین عکس العمل واتخاذ این تصمیم را از طرف دولت آلمان نداشت ولی براین بحران بدینطریق پیروز شد که سازمانی برای ادارات ودستگاههای تولید کننده روهر ایجادنمود یعنی کارمندان و کارگران فرانسوی وبلژیکی رابرای براه انداختن خطوط و راه آهن بروهر فرستاد وحتی از فرانسه کارگران معادن فرانسوی را به آلمان فرستاد وهمینکه معدنچیان آلمانی ملاحظه کردند که معدنچیان فرانسوی بجای آنان مشغول کار میشوند بسیاری از آنها مجدداً بکار شروع کردند.

بنا براین شروع به بهره برداری ازمعادن روهر وارسال زغالیکه از آنجا استخراج میشد بفرانسه امکان پذیرفت . اما باید در نظر گرفت که مقاومت آلمان همچنان جنبه آرام ومنفی خود راحفظ نکرد بلکه در چند نقطه مقاومتهای شدیدی از طرف آلمانها صورت گرفت واز جمله اقدام بخرابکاری در خطوط آهن آلمان که فرانسویها شروع باستفاده از آن کرده بودند نمودند ویکی از عاملین این خرابکاری که موسوم به شلاگتر(۱) بود وبکمك بمب یك قطار نظامی را منفجر نموده بود دستگیر و بوسیله قوای فرانسه تیر باران شد و بعداً از این نوع اقدامات دیگر چیزی مشاهده نشد.

بدین ترتیب در روهر بین فرانسه وآلمان مبارزه اقتصادی درگرفته بود . حکومت فرانسه کارمندان آلمانیرا که از ادامه خدمت در ادارات و بنگاههای خود امتناع داشتند از روهر بیرون میکرد و زمامداران فرانسوی برای اداره خطوط وراه آهن آلمان کارگران فرانسوی وبلژیکی را بخدمت گماشته وجانشین آلمان ها نمودند وبالاخره تصمیم گرفتند که بین ناحیه روهر وبقیه اراضی آلمان خط گمرکی بر قرار کنند.

در نتیجه برای خارج کردن کالا وامتعه‌ای که در این منطقه یعنی در روهر

---

(۱) Schlageter

ساخته‌شده است بایددارای اجازه کتبی مقامات فرانسوی و بلژیکی بودپس ملاحظه می‌شود که بدینطریق ممکن نبود دغال سنگ این منطقه بطرف دیگر نواحی آلمان فرستاده شود مگر با اجازه مقامات اشغال کننده بعبارهٔ اخری روز بروز دولت فرانسه میتوانست فعالیت اقتصادی را در کلیه نقاط آلمان متوقف وفلج سازد. ازطرف دیگر دولت آلمان در صدد اتخاذ تصمیمات شدیدی برای مقاومت درمقابل اقدامات فرانسه بر آمد از جمله به‌بانك دولتی آلمان دستور داد که بدستگاهها و بنگاههای صنعتی ومعدنی روهر کمك ومساعدت های مالی بنماید تا ارباب صنایع آلمان بتوانند مزدبکارگران خودبپردازندو کارگران‌هم کار نکنند ولی‌دراینصورت (رایش بانك) یعنی بانك دولتی مجبور است مقادیر زیادی اسکناس (مارك) چاپ وانتشار بدهد تا بتواند پول در دست صنعتگران آلمانی بگذارد وبدینطریق‌آنها بتوانند مزدی بکارگران خود بدهند بدون اینکه در مقابل هیچگونه ما بازائی وجود داشته باشد

دراین‌مبارزه اقتصادی که چندین ماه طول کشیدآلمان بالاخره‌مغلوب گردید ولی ارباب صنایع مقتدر و بزرك روهر مخصوصاً هوگواشتین(۱) شش هفته پس‌از ورود فرانسویان بروهر این مطلب را پیش بینی نموده بودند زیرا پی برده بودند که هر چه این مبارزه بیشتر طول بکشد قدرت مقاومت آلمان کمتر خواهد شد و مقامات دولتی این کشور هم‌از۲۳اوت بااین‌مطلب بخوبی‌وقوف‌پیدا کرده‌بودندزیرا ملاحظه کردند عموم مردم نواحی که بوسیله فرانسه و بلژیك اشغال‌شده روحیه‌خود را کاملاً باخته‌اندزیراکارگران آلمانی که ازکار دست کشیده بودند حتی در صورتیکه قسمتی از مزد آنها پرداخت میشد از بیکاری خسته شده وبجان آمده بودند.بعلاوه‌مخصوصاً دولت آلمان مجبور به تعهد مخارج بسیار سنگین و عظیمی شده بود تا از صنایع روهر تقویت کند واین مخارج وهزینه‌های عظیم باعث سقوط مارك شده واین سقوط وتنزل مارك بوضع وحشت آوری ادامه پیدا کرد چنانکه روزی که قوای فرانسه وارد شهر اسن شد یعنی روز ۱۱ ژانویه ۱۹۲۳ ارزش‌دلار

Hugo Stinnes (۱)

به ١٠٤٢٥ مارك كاغذی بالغ میشد ودر آخر ماه مه دلار به ٧٥ هزارمارك رسید ودر ابتدای ماه سپتامبر به ٣٣ ملیون مـارك و در ٢٧ آن مـاه به ١٤٢ ملیون مارك رسید (١) بعبارة اخری پول آلمان متبعد دارای ارزشی نبود و در این تاریخ است که کارمندان دولت آلمان برای گرفتن حقوق خود مجبور بودند چمدانی همراه خود بیاورندتا دسته های اسکناسی را که چند ساعت بعد قریب یکربع از ارزش یا نیمی از قدرت خرید خود را ازدست میداد اخذ و بمنزل برسانند.

در اینوقت دولت آلمان پی برد که ادامه مقـاومت در روهر غیر ممکن است بنا بر این بفکر سازش ومذاکراتی با دولت فرانسه ازروز ٣ سپتامبر ببعد افتاد. دولت فرانسه هم در جواب اظهار نمود تا موقعیکه حکومت آلمان دستور پایان مقـاومت منفی را ندهد مذاکراتی صورت نخواهد گرفت. مدت سه هفته دولت آلمان درصدد تحصیل تضمینـاتی بر آمد زیرا بالاخص مـایـل بود فرانسه قول بدهد که در صدد تصرف روهر یا ناحیه رنانی نمیباشد.

اما پوانکاره هم هیچگونه تغییری در نظر وتصمیم خودنداد بدینمعنیکه گفت مذاکرات فقط پس از ترك مقاومت آرام که بوسیله آلمـان باید داده شود شروع خواهد شد ولاغیرو بالاخره در ٢٦ سپتامبر حکومت آلمان خاتمه مقاومت منفی را اعلام وسر تسلیم فرود آورد.

پس از این پیروزی بنظر میرسید که مسئله روهر در طریق حقیقی خود سیر میکند بعبارة اخری همه منتظر این بودند که پوانکاره شرایط خویش را معین کند وبدولت آلمان اطلاع بدهد ولی پوانکاره شروع به مذاکراتی بـا اربـاب صنـایع آلمان در ناحیه روهر نمود نه با دولت آلمان واین مذاکرات بالاخره در ٢٣ نوامبر منجر بانعقاد قرار دادی بین هوگواشتین (یعنی بزرگترین زعیم صنعتی روهر) بنام سندیکای کارفرمایان وحکومت فرانسه گردید و بکمك این قرار داد فرانسه متبعد میتوانست از منطقه روهر ازنظر اقتصادی بهره برداری کند.

---

(١) یك دلار در ١٩١٤ بارزش ٤ مـارك ودر اوت ١٩٢٣ معادل ٤٦٢٠٤٥٥ مارك ودر دسامبر معادل ٤ تریلیون و ٢٠٠ میلیارد مارك بوده است

حال بـایـد دیـد چه شد که هو گواشتین راضی بانعقاد قرار دادی بـا دولت فرانسه شد، شاید مهمترین علت آن وقایعی بود که در اینروز هـا در ناحیه رنـانی اتفاق افتاد یعنی در همین زمان است که تحت ریـاست دکتر درتن (۱) یك نهضت خود مختاری و تجزیه طلبی در قریب بیست شهر ناحیه رن مانند اکسلاشاپل و آخن وویزبادن و کبلنتز وغیره بوجود آمد ودر ۲۳ اکتبر ۱۹۲۳ منتهی بـاعلام ایجـاد دولت خود مختار رنانی گردید والبته چنین امری برای آتیه کشور آلمـان حـادثه فوق العاده خطرناکی بشمار میرفت در حقیقت این نهضت در نتیجه فعـالیت اقلیتی بوجود آمده بود و آتیه موفقیت آمیزی ممکن نبود داشته باشد مگر آنکه مقامات فرانسوی اشغال کننده منطقه روهر ودست کم بعضی از این مقامات همانطوریکه در عمـل مشهود شد از این نهضت تقویت و پشتیبانی مینمودند . بهر صورت این نهضت بسیاری از ار بـاب صنـایع منطقه روهر را متوحش نمود و بفکر انداخت که بهر قیمتی شده باید بدان خاتمه داد و بدین منظور بـاید سازشی با دولت فرانسه نمود

بطور کلی اشغال ناحیه روهر به پیروزی فرانسه منجر گردید زیرا نه تنهـا حکومت آلمان بلکه ارباب صنایع مهم آلمانی ناحیه روهر هم در مقابل تصمیمات دولت فرانسه تسلیم شدند واین امر یعنی تسلیم شدن زعمای صنعتی روهر بهماندرجه اهمیت داشت که تسلیم شدن دولت آلمـان معـذلك نتـایجی بر این پیروزی مترتب نگردید وبرای فهم این موضوع باید دیـد مقصود وهدف فرانسه از اشغـال منطقه روهر چه بوده است، هدف نهائی آندولت مجبور کردن آلمان بپرداخت غرامات بود لیکن اشغال روهر بـاعث این شد که پرداخت غرامـات بمراتب مشکلتر شود زیر انتیجه اشغال روهر سقوط سریع و بیسابقه پول آلمان بود. بدون شك حکومت فرانسه روهر را در دست داشت و میتوانست از این وثیقه بهره برداری کند زیـرا اکنون ارباب صنـایع آلمان شکست خورده بودند لیکن چنین بنظر میرسد که اگر پوانکاره جرأت اعمال وپیروی از این سیاست را تاحدود بیشتری بخود اجازه نداده است از ترس قهر وقطع دوستی بادولت انگلیس بوده.

---

(۱) Dr J A· Dorten برای تفصیل بیشتر رجـوع شود بکتـاب دکتر دورتن بنـام ناحیه رنانی صفحه ۱۸۹ــ۱۳۰

زیرا حکومت انگلیس که از همان ابتدای اشغال منطقه روهر مخالفت خود را با این امر بشدت اعلام نموده ولی درضمن گفته بود که جلو گیری از این عمل نمیکند از تمام فرصتهای مناسب برای خاتمه دادن باین حادثه استفاده میکند چنانکه در ماه اوت ۱۹۲۳ پیشنهادی مبنی بر کسب اطلاع و استفاده از عقاید محافل بین المللی تنظیم مینماید تا قدرت پرداخت آلمان را معین کند و این نظر مورد تصویب وتصدیق ایالات متحده آمریکا نیز قرار گرفت وملاحظه شد که پوانکاره هم در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۳ یعنی ۸ روز پس از پیروزی در روهر لزوم این تحقیق و استفسار بین المللی را تصدیق وقبول کرده است وحال آنکه این اقدام راه حل مسئله غرامات را بکف زعمای مالی انگلیس انگلیس و آمریکا میسپرد .

فصل چهارم

مرحله دوم حل مسئله آلمان

۱۹۲۴-۱۹۳۰

ازماه مه ۱۹۲٤ در روابط فرانسه و آلمان مرحله تازه‌ای شروع شد بدینطریق که در تاریخ ماه مه ۱۹۲٤ انتخابات فرانسه شروع شد و بلوك چپ معروف **بکارتل** دراین انتخابات پیروز گردید وسقوط کابینه پوانکاره را موجب شد و بالنتیجه با ایجاد عوامل تازه جهت تازه‌ای هم اولیاء سیاست فرانسه در روابط خود با آلمان اختیار نمودند یعنی **آریستد بریان** در **فرانسه** و **گوستاو استرزمن** در آلمان چه در سیاست فرانسه وچه در سیاست آلمان فصل جدیدی را باز کردند .

باید در نظر داشت که باستثناء زمان کوتاهی آریستید بریان تقریباً علی‌الدوام بین سالهـای ۱۹۲۵ و ۱۹۳۲ در فرانسه پست وزارت امور خـارجه را بعهده داشته است . علاوه براین کاریر سیاسی بریان بسیار درخشان بوده زیرا چندین مرتبه پست ریاست وزرائی فرانسه را اشغال نموده بود ودر وقایع سیاسی اولین سالهای نخستین جنگ جهانی (۱۹۱٤/۱۹۱۸) نقش مهمی را ایفاء نموده است . اما آنچه دراین مقـام برای ما مهم و با ارزش میباشد روحیه وطرز تفکر بریان درباره مسئله آلمان از ۱۹۲۵ ببعد میباشد . ولی متأسفانه بوسیله مطالعه و بررسی اسناد متقن ومعتبر نمیتوان باین طرز روحیه پی برد وآنرا شناخت ، زیرا شخص بریان در این باره بسیار کم چیز نوشته وفقط بوسیله خاطرات شهودیکه طرز عمل اورا از نزدیك مشاهده میکردند وخاطرات خود را برشته تحریر درآورده‌اند بآن پی‌میبریم .

ازاین اسناد وخاطرات چنین برمیآید که اولا بریان از ادامه اجرای مواد قرارداد ورسای مأیوس‌شده بود بعبارت بهتر میگوید بعقیده او غیرممکن است که اشغال ساحل چپ رودخانه رن را برای مدت مدیدی ادامه داد . وهمچنین میگفت نمیتوان آلمانرا

مجبور بپرداخت غرامات بیشتری نمود . ازطرف دیگر بریان مأیوس شده بود که مواد قرارداد مربوط بخلع سلاح آلمان را برای مدت بیشتری بتوان اجرا کرد. در نتیجه بریان معتقد شده‌است که ممکن نیست بیش ازاین وبرای مدت بیشتری آلمان را درحال ضعف و ناتوانی نگاهداشت. عللی که بریان را دراین عقیده استوار کرده بود اختلاف وعدم وجود اتحاد واتفاق بین متفقین جنگ اول جهانی بود زیرا هرفشار وهرتحمیلی که بآلمان ازطرف فرانسه یا دولت دیگری وارد میشد باعث مخالفت انگلستان میگردید ولی بریان براین عقیده بود که فرانسه بتنهائی قادر باعمال این سیاست نیست ازطرف دیگر او بخوبی پی برده بود که عقاید عمومی مردم جهان بطور کلی موافق با الغاء هرگونه دستگاه نظارتی در زندگی اقتصادی آلمان است ومایل بورود این کشور درجریان معاوضات بین‌المللی میباشد. بالنتیجه بعقیده بریان چون فرانسه نمیتواند ازایجاد دوباره آلمان قوی ومقتدری جلوگیری کند آیا بهتر آن نیست که با آلمان سازش نماید ونهضت ورستاخیز آلمان را بطرف صلح وصفا هدایت وارشاد کند ؟

بنابراین بعقیده بریان باید سیاست همکاری بین فرانسه وآلمان را در پیش گرفت وهدف نهائی این سیاست باید مبتنی برتغییردادن طرز تفکر مردم آلمان باشد. دراین زمینه بریان هم‌عقیده با افکار مردی که همکار صمیمی او بین سالهای ۱۹۳۲ – ۱۹۲۵ بوده یعنی فیلیپ برتلو(۱) میباشد که دراینموقع مجدداً بپست منشی کل وزارت امورخارجه فرانسه را اشغال نموده است . ازفیلیپ برتلو کاغذی دردست است که به بریان درماه ژانویه ۱۹۲۲ نگاشته وموضوع اساسی درآن نامه اینست که چون آلمان هفتاد ملیون نفوس وفرانسه ٤٠ ملیون جمعیت دارد بنابراین خواه ونا‌خواه در بیست یادر پنجاه سال بعد بطور حتم فرانسه درنبرد شکست خواهد خورد. پس هدف سیاست فرانسه باید پشتیبانی وتقویت جمهوری آلمان باشد تااینده دولت مخالف وخصم هرگونه جنگ وانتقامجوئی گردد . درحقیقت اساس وپایه دستگاه سیاسی فرانسه درمورد آلمان براعمال سیاست سازش با اینکشور باید استوار باشد تابتوان عقاید عمومی ملت

Philipe Berthelot (۱)

آلمان را کم کم متوجه این امر نمود که از فکر انتقام و کینه‌جوئی بیافتد.

بدون شك اعمال این سیاست منطبق بر طرز تفکر و روحیه بریان بوده زیرا این مرد در تمام عمر شخص سازش‌طلبی بوده است چنانکه در ابتدای کار یر سیاسی خود در سال ۱۹۰۶ در مسئله اجرای قانون تفکیك کلیسا از دولت ودین از سیاست این روح سازش‌طلبی خودرا نشان‌داد. از طرف دیگر بریان کاملا معتقدشده بود که نگاهداری صلح و آرامش در اروپا ارزش کوشش وفعالیت در این‌راه را دارد. علاوه بر این باید در نظر گرفت که سیاست بریان با تمایلات اکثریت عقاید عمومی فرانسویان که در دوره جنگ جهانی اول فداکاری بزرگی نموده وقبل از هر چیز بآرامش و امنیت احتیاج دارند کاملا تطبیق میکرد.

اما درباره شخصیت گوستاواشترزمن که در دوران اشغال ناحیه روهر درماه اوت ۱۹۲۳ وزیرامور خارجه آلمان شد باید در نظر داشت که ازهمان ابتدای امر خودرا طرفدار تعقیب ازسیاست اجرای تعهدات ورسای نشان داد وازاین حیث واقعاً برای او ارزش بزرگی باید قائل گردید زیرا سوابق سیاسی او نشان‌میدهد که وابسته بحزب ارباب صنایع بزرگ یعنی حزب ملیون آلمان که در اوت ۱۹۲۳ طرفدار سیاست مقاومت درمقابل فرانسه‌اند میباشد. لیکن باید دید هدف اشترزمن دراعمال چنین سیاستی چه میباشد؛ هدف اشترزمن دراینراه تحصیل بعضی امتیازات ومزایائی است که در نامه‌ای که بولیعهد سابق پروس (کرونپرینز)(۱) بتاریخ ۷سپتامبر ۱۹۲۵ نگاشته است اشاره کرده (۲). دراین نامه اشترزمن میگوید که سیاست آلمان درآینده باید سه هدف را تعقیب کند: هدف اول راه حلی برای مسئله ناحیه رن باید جستجو کند واراضی میهن را از اشغال دشمن آزاد نماید وسواحل چپ رن را ازاشغال متفقین قبل‌از ۱۵ سال معهودی که قرارداد ورسای معین‌نموده بیرون آورد

---

(۱) Krönprinz

(۲) برای‌تفصیل بیشتری‌رجوع شود بکتاب تاریخ‌روابط سیاسی‌از ۱۹۱۹ تاامروز تألیف دورسل صفحه ۹۹—۱۰۰ و کتاب سراوستن چمبرلن تحت عنوان Au fil des années صفحه ۵۱ و کتاب‌روابط روسیه‌وآلمان(۱۹۱۹—۱۹۳۹) تألیف Carr وازهمه مهمتر باید بیادداشت‌های اشترزمن‌مراجعه شود

هدف دوم باید تأمین حمایت آلمانیهائی را که درخارج از مرزوحدودو ثغور آلمان زندگی میکنند بنماید زیرا بعقیده او ده تا ۱۲ ملیون آلمانی درخارج ازمرزهای آلمان وجود دارد (البته این عدد تاحدی اغراق است) . برای وصول باین مقصود باید آلمان وارد مجمع اتفاق ملل بشود زیرا درصورت حضور آلمان درشورای جامعه ملل است که برای مساعدت باقلیتهای آلمانی که درخارج هستند عمل مؤثر ومفیدی انجام خواهد داد . بالاخره سومین هدف آستکه آلمان باید بتواند درمرزهای خود تغییراتی بدهد یعنی راههائی برای حل مسئله دانتزیك ودالان لهستان پیدا کند و بعداً هم طریق حلی برای الحاق اطریش بآلمان بیندیشد .

سپس برسبیل نتیجه اشترزمن درنامه معروف خود میگوید : بهرصورت باید آنهائی که درصدد خفه کردن ما هستند دست ازاینکار بردارند (البته مقصود از خفه کنندگان دولت فرانسه است) . وراه نیل باین هدف بعقیده اشترزمن الهام گرفتن وتعقیب وپیروی ازهمان سیاستی است که مترنیخ در ۱۸۰۹ یعنی پس ازشکستهائی که ناپلئون اول باطریش داد درپیش گرفت (اشترزمن دراین متن کلمه فیناسیرن یا فیناسه(۱) را استعمال میکند که بمعنای بسیاست خدعه آمیزی دست زدن واز تصمیمات مهم خودداری کردن است)   مورخین ازهمین کلمه فیناسه استفاده کرده واشترزمن را مورد شماتت قرارداده اند ولی باید درنظر داشت که اشترزمن میداند که بکسی نامه مینویسد که خصم سیاست اجرای مقررات ورسای است بنابراین بالطبع باستدلالی متوسل میشود که بتوان اورا قانع ومجاب کرد .

بطورخلاصه سیاست اشترزمن مبنی براینست که بتدریج تجدید نظر درمعاهده ورسای را درمقابل اجرای مواد همین قرارداد بوسیله آلمان عملی کند والبته این مطلب نباید بذهن مستبعد وغریب آید زیرا باین نکته مهم زعمای حزب پوپولیست آلمان سابقاً (از ۱۹۱۹ ببعد) اشاره نموده بودند . حال باید دید مراحل مختلف اجرای این سیاست چه بوده وتحولی که دراین سیاست سازش که ازطرفی بریان وازطرف دیگر اشترزمن طرفدار اعمال آن میباشند روی داده کدام بوده است ؛

Finasser (۱)

بطور خلاصه در این سیاست سازش دومرحله میتوان تشخیص و تمیزداد :

مرحله اول که منطبق برسالهای ۲۵-۱۹۲۴ است و مرحله دوم که شامل سنوات ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ میشود و بنابراین باید مشخصات هریك ازاین دومرحله ووقایع وحوادث مهمی که در آن سالها روی داده تشریح نمود .

مرحله اول سالهای ۱۹۲٤- ۱۹۲۵

برای اینکه مطالعه دقیقی ازحوادث ووقایع اساسی آن دوره بنمایم قبلا باید درنظرداشت که دراین سنوات دوواقعه مهم روی داده است یکی آنکه حکومت آلمان قبول نمود غرامات را که ازسال ۱۹۲۲ ببعد پرداخت آن معلق مانده بود مجدداً بپردازد وازطرف دیگراولیای دولت آلمان ازفرانسه خواهش میکنند که قراردادی باآن دولت منعقد نماید و این قرارداد است که پس ازانعقاد باسم قرار داد لوکارنو معروف گردید .

۱- **پرداخت مجدد غرامات** - پس‌ازآنکه بمقاومت منفی در ناحیه روهر خاتمه داده شده حکومت آلمان بشرحی که در فصل سابق گذشت قبول کرد که به پرداخت قروض خویش تحت‌عنوان غرامات مجدداً ادامه‌دهد. حکومت فرانسه که در آنموقع در رأس آن پوانکاره قرار داشت نیزقبول کرد که کمیسیونی مرکب از کارشناسان بین‌المللی برای مطالعه درقدرت پرداخت آلمان تشکیل شود و در این کمیته نقش اساسی بوسیله یکنفرخبره و کارشناس امریکائی باسم دویس(۱) اعمال شد. طرح پرداخت جدیدی که تهیه‌شد رسما بوسیله‌حکومت آلمان در ۱٦ اوت ۱۹۲٤ قبول گردید. طبق‌این طرح که‌معروف به **طرح دویس** شدآلمان متعهد گردید که بدون فاتح اقساط سالیانهٔ بپردازد که درسال اول مبلغ آن به یك میلیارد مارك طلاو سپس متدرجاً زیاد میشد تابه دومیلیاردو نیم‌مارك طلا درسال پنجم میرسید ولی تعداد اقساط سالیانه تعیین نشده بود .

---

(۱) Dawes

البته طبق طرح دویس قرار شده بود که اقساط سالیانه پس از سال پنجم نیز باید پرداخت شود ولی مبلغی که آلمان باید پس از سال پنجم بپردازد تعیین نشده بود بعلاوه معین هم ننموده بودند که تاچه مدتی غرامات را آلمان باید بپردازد. نکته دوم آن بود که در طرح دویس وثائقی برای پرداخت غرامات در نظر گرفته بودند یعنی خطوط آهن آلمان وصنایع این کشور را برهن نزد متفقین گذارده بودند. این اموال مرهونه و وثائق اداره امور مربوط باوراق بهادار قابل استهلاك را تضمین میکند بالاخره آخرین نکته‌ای که باید در نظر داشت آنستکه در طرح دویس قرار شده بود برای آنکه آلمان بتواند طبق مواد بالا غرامات را بپردازد از خارجه استقراضی بمبلغ ۸۰۰ میلیون مارك طلا نماید. عملا هم این وام خارجی مبالغیرا که آلمان باید در طی سال اول بپردازد تقریباً بطور کامل جبران میکرد. پس مشخصات طرح جدید پرداخت غرامات بقرار زیر است

اولا ـ مبلغ سالیانه‌ای که آلمان باید بپردازد نسبت بطرح پرداختی که در ماه مه ۱۹۲۱ تعیین شده کمتر است زیرا در ۱۹۲۱ قسط سالیانه‌ای که آلمان باید بپردازد لااقل سه میلیارد مارك طلا بوده در صورتیکه در ۱۹۲٤ حداکثر بدو میلیارد و نیم میرسید.

ثانیاً ـ مجموع مبلغی که آلمان بعنوان غرامات باید بپردازد تعیین نشده بود زیرا تعداد اقساط سالیانه معین نگردیده بالنتیجه طرح دویس بمنزله موافقتنامه موقتی میباشد زیرا بدیهی است که پس از پنجسال مجدداً کارشناسان باید مجتمع شوند و تصمیم بگیرند ولی اگر این عدم ثباتی را نیز که در آینده در طرح پرداخت غرامات وجود دارد در نظر بگیریم حقیقت امر آن میشود که دولت فرانسه بوسیله قبول طرح دویس از مقدار اعتبار خود و قرضی که آلمان باید بپردازد یکباره میکاست و اگر خوش‌بین ترین پیش بینی ها را در نظر میگرفتند و بحساب میآوردند و فرض میکردند که طرح دویس تامدت ۶۰ سال اجرا خواهد شد در اینصورت بفرانسه بازهم (۳۰٪) کمتر از آنچه طرح پرداخت غرامات ماه مه ۱۹۲۱ مقرر کرده بود میرسید.

البته برای اینکه بتفصیل در اینباب که از مسائل مهم پس از جنك جهانی اول است

بمطالعه بپردازیم باید بکتاب وایل - رینال(۱)تحت عنوان (فرانسه ومسئله‌غرامات) مراجعه نمود که در آن مؤلف یکرشته محاسباتی نموده تا ارزش کلیه طـرحهای پرداخت غراماتی راکه متدرجاً درجریان مباحثات و مذاکرات درباره غرامات تهیه شده نشان بدهد.

لیکن باید در نظر داشت که نسبت به طرح دویس در آلمان مخالفت زیاد و شدیدی بعمل آمده است ازجمله میلیون آلمان کوشش خود را درمخالفت با تصویب این طرح بخوبی نشان دادند. امـا اشترزمن هم لزوم قبول واجـرای طرح دویس را بآنان گوشزد نمود زیرامیگفت برای اینکه آلمان بتواندازدول خارجی اعتباراتی کسب بکند وخارجیان مخصوصاً امریکائیها وانگلیسها اعطأوامی را بآلمان قبول نمایند باید آلمان لااقل حسن نیت خود را برای پرداخت قروض خود یعنی غرامات نشان بدهد چون دراین صورت نه‌تنهاآنها هشتصد میلیون مارك طلائی راکه‌طرح دویس تعیین نموده بلکه مبالغ فوق‌العاده بیشتری را بـرای رفع احتیاجات صنایع آلمان (نه دولت آلمان) بشکل وام خواهند پرداخت بهمین‌مناسبت بالاخره طرح دویس ازطرف رایشتاخ آلمان تصویب گـردید ونتیجه این عمل تخلیه ناحیه روهر بوسیله قوای فرانسه شد

طرح دویس‌درمدت پنج سالی که بوسیله کارشناسان تعیین شده بود بخوبی اجراشد وآلمان دراین مدت قسمتی از غرامات خود را پرداخت ولی البته پرداخت غرامات بکمك سرمایه های خارجی که بشکل وام بآلمان اعطا میشد عملی گردیده است. زیرا سرمایه داران آمریکائی وانگلیسی حساب میکردند که چون آلمان در دوران جنك جهانی اول بهیچوجه دچارخرابیهائی نشده وبالنتیجه صنایع این دولت دست نخورده باقی مانده بنابراین از نظر اقتصادی میتواند بسرعت توسعه ورونق خود را بدست بیاورد بشرط اینکـه بدو کمك بشود و سرمـایه داران انگلیسی و آمریکائی‌هم‌مقادیرزیادی‌سرمایه دردسترس‌دولت آلمان‌قراردادند فرانسواپونسه(۲)

---

(۱) Weill – Reynal (۲) François Poncet

سفیرفرانسه در برلن در کتابی که تحت عنوان(**غرامات و آلمان**) نگاشته به سی میلیارد مارك طلامجموع سرمایه ایرا که درمدت پنجسال اجرای طرح دویس سرمایه داران خارجی بینگاهها و مؤسسات آلمانی پرداخته‌اند تخمین میزنند و بعلت کمکی که بدینطریق باقتصاد این کشور شد دولت آلمان اشکالی برای پرداخت غرامات در پیش نداشت .

طرح دویس بنابراین تا اجرای طرح دیگری معروف بطرح (**یانگ**) در ۱۷مه **۱۹۳۰** عمل شد طبق محاسبات دقیق ویا تخمینی که کمیسیون غرامات زده مجموع مبالغی که آلمان قبل از اجرای طرح دویس پرداخته بده میلیارد و دویست ملیون مارك طلابالغ گردیده که ٤میلیارد ودویست میلیون آن بشکل جنس پرداخت شد . مبالغی هم که طبق طرح دویس پرداخته شده به۷میلیارد و ۱۷۰میلیون مارك طلارسیدپس مجموعاً مبلغ پرداختی در اینمدت به۱۷میلیارد وسیصد وهفتاد میلیون مارك طلابالغ گردیده است .

باار سال جنس مخصوصاًتوسعه قابل توجهی دراقتصادفرانسه پیداشد . البته اولیای صنایع فرانسه همینکه مشاهده کردند که بصنایع آلمان از طرف فرانسه سفارشاتی برای ساختن کشتی و قطار راه آهن داده شد اعتراض شدیدی نمودند . اما بواسطه اجرای برنامه عملیات ساختمانی مهمی در فرانسه ودر مستعمرات آندولت اولیاء این کشور آتیه درخشانی را برای ادامه این نوع فعالیتها پیش بینی نموده ووعده میدادندو بدین طریق برای فرانسه میسر شدوسایلی که بدون آلمان ایجادو تهیه آن غیرممکن بود بدست آورد : ازجمله بوسیله ماشینها ودستگاههائی که آلمانها بفرانسه دادند سد معروف کمبز(۱) درمسیررودخانه رن که متعلق بفرانسه است ساخته شد .

۲- دومین واقعه مهم انعقادقرارداد **لوکارنو است**. چون موافقتنامه موقتی درباره مسئله غرامات و اجرای طرح دویس افق بین‌المللی راروشن نموده بودبنابراین بنظر سیاستمداران دودولت امکان داشت که شالوده قراردادی را بریزند که بالاخص علل ایجاد جنگرا ازبین ببرد واشترزمن ازاین طرز تفکر وروحیه مخصوص که در بین

1- Kembs

مردم دو کشور بوجود آمده بود خواست بنفع سیاست آلمان استفاده کند زیرا حقیقت امر اینست که هیچگونه افکار صلح‌طلبانه‌ای بخودی خود درمخیله او وجود نداشت بلکه قبل ازهر امروی منافع آلمان را در نظر میگرفت

برای نخستین بار اندیشه وفکر مذاکره برای انعقاد قرارداد لوکارنو درمخیله سفیرانگلیس در برلن لرددابرنن(۲) خطور کرد لرددابرنن از آن نوع سیاستمداران انگلیسی بود که معتقداند هرچه زودتر آلمان را باید در جریان ومسیر کلی سیاست اقتصادی اروپا گذاشت. البته او مخالف بااشغال ناحیه روهر بوسیله‌دولت فرانسه‌و همینطور خصم هرگونه سیاست‌اجرای مجازات در مورد آلمان بود بلکه‌معتقداست درصورتیکه درجنگ جهانی اول‌متفقین مضی گذشتهامینمودند امکان اجرای‌قانونی معاهده ورسای را از آلمان میتوانستند انتظارداشته باشند کلیه این‌عقاید وبسیاری دیگر را لرددابرنن دریادداشتهای شخصی (باصطلاح روزنامه‌خاطراتش) ثبت‌نموده وهم اوست که در ۲۹دسامبر ۱۹۲۴ به اشترزمن تلفن نمود که با اقدام شخصی وی در افق بین‌المللی بیکبار ممکن است صلح وصفائی حکمفرما شود بعباره اخری آلمان ازفرانسه تقاضای انعقاد قرارداد عدم تجاوزی را بنماید

سیاستمدار نامی آلمان اشترزمن از این اندیشه استفاده نمود ولی آنرا با وسعت نظر بیشتری یعنی دردرجه‌اول‌اهمیت تلقی کرده‌و بکار برده است بدین‌معنی که در ۹فوریه۱۹۲۵ حکومت آلمان بدولت فرانسه یادداشتی فرستاد که در آن چنین میگفت: بسیار منطقی بنظر میرسد که دولت فرانسه تمایل بتأمین امنیت مردم وکشورخودداشته باشد. بنابراین‌دولت آلمان پیشنهاد میکند که با فرانسه‌وانگلیس وایتالیا تعهد مشترکی را بگردن بگیرد که بموجب آن درمدت زمانی که طبق قرارداد باید معین شود برای تصفیه مسائل فیمابین ازتوسل بجنگ خودداری‌نمایند. بعلاوه دولت آلمان پیشنهاد انعقاد قراردادی را مینماید تا بطور قطعی حفظ وضع موجود درمنطقه رن‌تضمین شود بعبارة اخری بوسیله انعقاد چنین قراردادی هردو طرف‌متعهد شوند که مرزهائی‌را که‌قرارداد ورسای‌تعیین‌نموده وهمچنین خلع‌سلاح

2– Dabernon

واز وضع نظامی خارج شدن اراضی رنان را طبق این معاهده که اشترزمن آنرا **پیمان امنیت** نام گذاشته بود محترم بشمارند .

حال باید بکمك اسناد ومدارك موجود پی بطرز تفکروروحیه اشترزمن در اقدام باین امر برد .

اولا- هدف اشترزمن آنستکه از انعقاد قراردادی که بسیار امکان داشت بتنهائی بین دولتین فرانسه و انگلیس صورت بگیرد جلوگیری کند زیرا چنانکه گذشت تحقق پذیرفتن این امردر موقع افتتاح کنفرانس کان بسیار قریب الوقوع بود وچه بسا ممکن بود که درآتیه دور یا نزدیکی مجدداً باین اقدام دولتین متوسل شوند وحال آنکه بعقیده اشترزمن دولت آلمان منافع زیادی درجلوگیری از انعقاد چنین میثاقی بین فرانسه وانگلیس دارد .

ثانیاً-اشترزمن تصمیم دارد که از امکان بدرازا کشانیدن اشغال ناحیه روهر جلوگیری کند تا فرانسه درآتیه بدین حربه متوسل نشود ودرحقیقت او میخواست این قدرت را ازفرانسه سلب نماید . قرارداد ورسای مقررداشته بود که درصورتیکه آلمان مواد قرارداد را اجرا نماید مدت پانزده سال نواحی رنانی تحت اشغال قوای متفقین بماند وحال آنکه برای فرانسه بخوبی ممکن بود که درموقع مقتضی ثابت کند که آلمان باجرای کامل مواد قرارداد تن در نداده وبالنتیجه باشغال ناحیه رنانی ادامه داده شود .

ثالثاً ـ اشترزمن مایل است که دائماً مجمع اتفاق ملل نظارت دراراضی رنانی بنماید تا بدینوسیله سیاست فرانسه دراین قسمت ازآلمان فلج شود وازتکراروقایعی که سابقاً درروهرصورت گرفت وبتفصیل بیان شد جلوگیری بعمل آمده باشد اینها هستند مزایائی که اشترزمن ازانعقاد قرارداد امنیت انتظاردارد بدست آورد بعلاوه باید درنظر گرفت که اواین میثاق را فقط مربوط بحدود غربی آلمان میکندوبنابراین دولت آلمان آزادی عمل خودراحفظ خواهد نمود تابوسائل آرام تغییراتی درمرزهای شرقی خود بدهد ، یعنی مرزهائی که با لهستان وبا چکسلواکی دارد .

البته حکومت فرانسه هم بخوبی ازاحساسات وطرز تفکروروحیه اشترزمن

در اقدام باین عمل با خبر بود و اگر موافقت با فکر انعقاد چنین قرارداد امنیتی نموده بعلت آنست که قبل از هر چیز مایل بتحصیل یك نوع تضمین بین المللی میباشد که بهنگام کنفرانس کان خواسته بود آنرا بوسیله انگلستان تحصیل کند .

ولی چنانکه گذشت این اقدام دچار شکست وعدم موفقیت شده بود . اما مسئله‌ای که بمراتب بیشتر باعث تشویش خاطر سیاستمداران فرانسوی گردیده بود مسئله مرزهای شرقی آلمان است زیرا امضاء قراردادی با آلمان ازطرف دولت فرانسه که منطبق برمرزهای غربی آلمان شود و آزادی عمل را برای مرزهای شرقی این دولت باقی بگذارد برای فرانسویان غیرممکن جلوه مینمود وهمین موضوع را اولیای امور فرانسه در جوابی که در تاریخ ١٦ ژوئن ١٩٢٥ بیادداشت دولت آلمان دادند گنجانیدند . درجوابی که فرانسه بیادداشت آلمان داد نوشته شده بود که حکومت فرانسه حاضر برای مذاکره با دولت آلمان درباره وسائل تحکیم صلح میباشدمشروط باینکه دولت فرانسه‌هم بتواند تضمینی بدولت لهستان درمقابل آلمان بدهد . پس از وصول جواب فرانسه بنظر میرسد که عقاید عمومی آلمان دچارشك وتردید بزرگی شده باشد چنانکه در کلیه مطبوعات متعلق به احزاب دست راست شدیداً بمذاکراتی که با فرانسه شروع شده بود حمله گردید بدین معنی که ملیون آلمان اشترزمن را در پیشنهاد امضا کردن چنین میثاق امنیتی بافرانسه شماتت میکنند زیرا میگویند نتیجه این قرارداد واگذار کردن آلزاس ولرن بطورقطع و برای همیشه بفرانسه است. محافل سیاسی دیگر آلمان هم بیم دارند که انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه شاید باعث مغشوش شدن روابط سیاسی آلمان وروسیه انقلابی شود .

جواب اشترزمن درمقابل این انتقادات در گزارشی که در تاریخ ١٧ ماه ژوئیه ١٩٢٥ بکمیسیون امور خارجه رایشتاخ تسلیم نمود ملاحظه میشود . در این گزارش اشترزمن اشاره باین موضوع میکند که اساساً آلمان احتیاج بسازش و تحصیل موافقت از کشورهای صاحب سرمایه‌دارد زیرا درصورت عدم توافق با کشورهائی که بدو اعتبار میدهند آلمان مجدداً دچار یك بحران عظیم اقتصادی خواهدشد. ازطرف دیگر میگوید بهیچوجه پولی برای تأمین اعتبار فعالیتها وعملیاتیکه درجریان است بدست نخواهیم

آورد و حال آنکه انعقاد قرارداد امنیتی با فرانسه تأثیر بسیار نیکوئی در عقاید مردم اتازونی امریکا خواهد نمود و اشترزمن مخصوصاً طالب تحصیل چنین رضایت خاطری است زیرا میگوید بدینطریق آلمان دلایلی بر حسن نیت خود بدنیا نشان داده و در نتیجه سیل سرمایه‌های آمریکائی بآلمان روی خواهد آورد. در یادداشتهای روزانه یا ژورنال خود، اشترزمن در این تاریخ چنین مینویسد: «یك تروست یا شرکتی که مرکب از سرمایه‌دارهای انگلیسی و آمریکائی و آلمانی میباشد در شرف تشکیل است لیکن تشکیل آن بالطبع بستگی با انعقاد قرارداد امنیت موضوع بحث دارد و در حال حاضر آلمان احتیاج مبرمی بمیلیارد ها دارد». در حقیقت چنین بنظر میرسد که استدلال اقتصادی در تعیین خط مشی سیاسی که حکومت آلمان در پیش میگیرد اهمیت بسزائی داشته است یعنی اگر آلمان پیشنهاد انعقاد قرارداد امنیتی بفرانسه مینماید بعلت آنست که این قرارداد وسیله اطمینان بخشی برای سرمایه‌داران انگلیسی و آمریکائی است و آلمان احتیاج فوری بکمك و مساعدت آنان دارد. بهمین جهت است که در ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۵ حکومت آلمان یادداشتی بدولت فرانسه فرستاد و در آن اعلام نمود که شروع مذاکرات را بشروطی قبول میکند. در ۸ سپتامبر ۱۹۲۵ فرانسه و بریتانیای کبیر وایطالیا از آلمان دعوت کردند که بکنفرانسی که در **لوکارنو از ۵ تا ۱۶ اکتبر ۱۹۲۵** تشکیل میشود نمایندگانی اعزام دارد. در این کنفرانس اشترزمن و آریستید بریان وسراوستن چمبرلن که وزیر امور خارجه انگلیس در اینموقع بود و بنیتو موسولینی رئیس دولت ایتالیا و واندرولد نماینده بلژیك حضور داشتند و پس از مذاکرات زیاد در **۱۶ اکتبر ۱۹۲۵ قراردادهای لوکارنو** امضاء گردید میگوئیم قراردادهای لوکارنو زیرا مجموعه قراردادهائی که در این کنفرانس بامضا رسید بقرار زیر میباشد:

اولا- قرارداد ضمانت مشترك سرحدات بین فرانسه و آلمان و بلژیك- واین قرارداد بضمانت انگلیس وایتالیا نیز میباشد.

مادهٔ اول این قرارداد چنین میگوید:

دول امضا کننده زیر فرداً و جمعاً حفظ و نگاهداری وضع حاضر را در باره سرحدات

بین آلمان و فرانسه و بلژیك طبق معاهده ورسای تضمین میکنند بعلاوه در آن مخصوصا یادآوری میشود که از وضع نظامی خارج شدن ناحیه رنانی هم جزء این مقررات که معاهده ورسای آنهارا تعیین و تسجیل کرده است میباشد

ماده دوم میگوید

دول آلمان و بلژیك و فرانسه متقابلا متعهد میشوند که بهیچگونه تجاوز یا حمله‌ای دست نزنند ومتوسل بجنگ نشوند مگردر دومورد

اول - موقعیکه آلمان اوضاع منطقه رنانی را که خلع سلاح یعنی از وضع نظامی خارج شده تغییر دهد.

دوم - در موردیکه اقدام و عملی صورت گیرد که طبق تصمیم مجمع اتفاق ملل مجبور بجنگ بشوند

این قرارداد که مربوط بوضع رنانی است در مجموعه قرارداد های لوکارنو قراردارد ولی درشهر لوکارنودر حضور نمایندگان آلمان و با اطلاع آنها قراردادهای دیگری هم امضا شد که عبارت ازقراردادفرانسه باچکواسلواکی وقرارداد فرانسه با لهستان است یعنی حکومت فرانسه بموجب این دوقرارداد متعهدشده بوسیله قوای مسلح خود درصورت تهاجم آلمان باین دو کشور کمك بآنها نماید.

حال باید دید که ارزش این سیستم سیاسی که معروف به پیمان لوکارنو است از نظر سیاست خارجی فرانسه چه میباشد؟

فرانسه بالاخره توانست ضمانت انگلستان وایتالیا را درمورد امنیت کشور خود بدست آورد. درحقیقت دولت فرانسه بهدفی که همواره ازسال ۱۹۱۹ تعقیب میکردنائل شد وچنانکه دیدیم چه زمانیکه فرانسه بانعقاد قرارداد ضمانتی که قرار بود بوسیله انگلیس وایالات متحده آمریکا امضا بشود بیجهت اطمینان حاصل کرد و چه درمذاکرات کان این مقصد را پیوسته جستجو میکرد و بنا بر این امضاء پیمان لوکارنو بمنزله نیل بهدفی است که دراواخر سال ۱۹۲۱ یعنی در کنفرانس کان بهنگام مذاکره درباره انعقاد قراردادی با انگلستان بیهوده ایندولت تعقیب کرده است. البته برای دولت فرانسه این تضمین ازنظرمعنوی ارزش زیادی دارد

ولی از نظر سیاسی چه مزیتی دارد ؟

در آنزمان یعنی در سال ۱۹۲۵ آلمان بهیچوجه نمیتواند جنگ انتقامجویانه‌ای دست بزند و بالنتیجه تضمینی که فرانسه در لوکارنو تحصیل کرده در ۱۹۲۵ منافع واقعی و حقیقی در برندارد ولی برای آینده مشروط باینکه قرارداد لوکارنو ده الی بیست سال ادامه یابد و طول بکشد مزیت بزرگی در بر خواهد داشت .

درمقابل دولت فرانسه بوسیله قرارداد لوکارنو متعهد میشود که برای مجبور کردن آلمان باجرای قراردادهای صلح بزور متوسل نخواهد شد درحقیقت در آینده توسل بعملی مانند اشغال روهر در ۱۹۲۳ بوسیله فرانسه غیرممکن میشود زیرا قرارداد لوکارنو محترم شمردن متقابل سرحدات دو کشور را تصدیق میکند .

ازطرف دیگر طرح لوکارنو ازنظر فرانسه بسیار ناقص بنظر میرسد زیرا ضمانتی که ازطرف انگلستان وایطالیا بعمل آمده فقط شامل سرحدات غربی آلمان میشود وبعبارت روشنتر منطبق برسرحدات بین آلمان ازیکطرف وفرانسه وبلژیك ازطرف دیگر میگردد ولی درمورد سرحدات چکواسلواکی ولهستان چنین عملی انجام نگرفته. بنظر میرسد در سال ۱۹۲۵ چنین احساس میکردند که شروع جنگ ازطرف لهستان یا از ناحیه چکواسلواکی خیلی بیشتر قریب‌الوقوع باشد تا ازطرف دول غرب ـ البته اگر آلمان بطرف لهستان یا به ناحیه چکواسلواکی حمله میکرد فرانسه چنانکه در بالا مذکور شد حق دخالت نظامی ومسلحانه را برعلیه آلمان برای خود حفظ کرده بود و وارد درجنگ میشد زیرا با چکواسلواکی قراردادی و با لهستان قرارداد دیگری دراینخصوص امضا کرده است. ولی دراین مورد ضمانت ایطالیا وانگلستان قابل اعمال واجرا نبود وبنابراین درطرح لوکارنو نقصی بسیار خطرناك وجود داشت .

دراینصورت آیا باید عقیده کسانی مانند بل‌رینو را که در کتاب خویش (. سیاست لوکارنو را سیاست شترمرغ خوانده است) قبول نمود ؟ البته خیر زیرا این عقیده یك عقیده افراطی دراین مورد بخصوص بنظر میرسد چون سیاستی که منتهی بانعقاد قرارداد لوکارنو شد اقلادارای معنی ومفهومی بوده‌است یعنی براساس

امید بایجاد توافق بین فرانسه و آلمان و آرزوی از بین بردن فکر انتقامجوئی آلمان اعمال و تعقیب شده است.

برسبیل نتیجه باید بگوئیم که در پایان اولین مرحله روابط فرانسه و آلمان اشترزمن در ۱۹۲۵ نتیجه‌ای بس مهم رسیده که موجب مباهات و باعث افتخار وی است زیرا طرح پرداخت غراماتی‌را توانسته بدست آورد که بموجب آن دیون آلمان کاهش یافته و درضمن آلمان بدانوسیله توانسته انبوه سرمایه‌های خارجی‌را بداخل کشور خود بکشاند همچنین بوسیله انعقاد قراردادهای لوکارنو این مطلب تحقق یافته است که فرانسه در آتیه نخواهد توانست باشغال مجدد روهر دست بزند و موجبات وحشت و اضطراب دولت آلمان را فراهم نماید. بدون شك درعوض اشترزمن هم مجبور بتعهدی مبنی بر محترم شمردن سرحدات فرانسه (یعنی بطور قطع دست برداشتن ازهر گونه ادعائی درباره آلزاس ولرن) گردیده است ولی چنانکه دیدیم در کاغذی که بولیعهد سابق آلمان نگاشته است میگوید این امر حقیقتاً فدا کاری مهمی بحساب در نمیآید زیرا آلمان در ۱۹۲۵ بهیچوجه نمیتواند آلزاس ولرن را تصرف کند.

بهرصورت در ۸ سپتامبر ۱۹۲۶ آلمان طبق قولی که شفاهاً درلوکارنو داده شده بود مجاز بورود در جرگه دول متفق شد و بنا براین داخل در جامعه اتفاق ملل گردید و چنانکه درپیش ملاحظه نمودیم اینهم یکی از هدفهائی بود که اشترزمن تعقیب میکرد

فصل پنجم

مرحله دوم روابط فرانسه و آلمان و ادامه سیاست اشترزمن (۲۹ - ۱۹۲۶)

بمحض ورود دولت آلمان در جامعه اتفاق ملل اشترزمن درصدد انجام هدف اساسی برنامه سیاسی خود چنانکه گذشت یعنی آزاد نمودن آلمان از اشغال دول فاتح جنگ جهانی اول بر آمد تا قبل از تاریخی که قرارداد ورسای معین نموده است ناحیه رنانی‌را ارتش متفقین تخلیه نماید و این مسئله تخلیه رنانی از سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۹ درروابط فرانسه و آلمان تأثیر فوق العاده‌ای داشته است .

مرحله اول این امر باملاقات دوسیاستمدار نامی یعنی آریستیدبریان واشترزمن درتواری (۱) (فرانسه) در ۱۷ سپتامبر ۱۹۲۶ شروع شده است . فکر این‌ملاقات ازاشترزمن میباشد بدینمعنی که وی درماه اوت همین سال رئیس اداره مطبوعات سفارت فرانسه در برلن موسوم به هسنارد را (۲) که از دوستان صمیمی و معتمد آریستدبریان بود پذیرفت وعلاقه خودرا بملاقات بابریان در دوره اجلاسیه جامعه ملل که برای رسیدگی بموضوع ورود آلمان باین مجمع انعقاد یافته اظهار نمود بشرط اینکه محل ملاقات درخارج ازشهر ژنو قرار داشته باشد تا روزنامه نویسان‌ومدیران جرائد مزاحم‌آنها نگردند. بریان هم پس از اطلاع با این‌ملاقات موافقت نمود و بدینطریق روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۶ بریان واشترزمن درکمی مسافت دور ازژنو در خاک فرانسه درمحلی باسم (تواری) در مهمانخانه کوچکی ملاقات نمودندو تنهاشاهداین‌ملاقات هسنارد سابق‌الذکر است که‌مترجم‌بین بریان‌واشترزمن بوده و تاکنون از ملاقات تاریخی تواری ازطرف‌بریان یادداشتی باقی گذارده‌نشده

---

(۱) Thoiry (۲) Hesnard

واگر گذارده‌شده تاکنون بدست نیامده است وفقط همان شرحی‌است که اشترزمن‌از خود باقی گذارده و آن عبارت‌ازیادداشت‌مفصلی‌است که‌شب‌همان روز ملاقات تنظیم گردیده‌وپس‌ازمرك‌این‌سیاستمداردربین‌مکاتبات‌او پیداشده‌است . دراینجا نکات مهم واساسی‌ملاقات‌تواری‌را طبق یادداشت اشترزمن بیان میکنیم . درابتدای این‌ملاقات و شروع مذاکرات بریان از میل باطنی و علاقه قلبی‌خوددر باره یافتن راه‌حل کلی برای رفع مشکلات فرانسه و آلمان حکایت میکند و میگوید مایل و موافق است که تخلیه ناحیه رنانی واسترداد منطقه ساربآلمان عملی شود مشروط براینکه آلمان هم درمقابل (مابازائی) از نظر اقتصادی و مالی بفرانسه عطا کند . جواب اشترزمن آنستکه موافقت براساس نظریات بریان امکان دارد بشرط آنکه تخلیه رنانی به سرعت صورت بگیرد ولی در عوض آلمان تقاضای تجدید نظر در طرح پرداخت غرامات مینماید یعنی تجدید نظر در طرح دویس. اما دربـاره ما به‌ازائی که بریان تقاضا میکند اشترزمن اشاره باوراق بها داری که طبق طرح دویس پیش بینی‌شده کرده‌میگوید که‌در بازارهای‌جهان‌بالاخص‌دربازار آمریکابسرعت این‌اوراق بهادار بفروش خواهـد رفت و درآتیه نزدیکی دولت آلمان خواهـد توانست بمتفقین مبالغ قابل توجهی ازغرامات خودرا بپردازد و فرانسه هـم ازاین مبلغ البته سهم معمولی‌خودرا که ۵۲ / است دریافت خواهد کرد . بهرصورت موافقت‌دراین‌مسائل بدینطریق‌حاصل میشود که ازطرفی مزایاومحسناتی‌را درزمینه سیاسی فرانسه‌برای آلمان قائل میشودیعنی‌مایل‌است بآلمان اعطا کند ودرمقابل درزمینه مالی مزایائیرا آلمان برای فرانسه قائل میگردد . برای آنکه بهتر بعلت وقـوع این مذاکرات پی ببریم باید در نظر گرفت که در۱۹۲۶ بحران مالی شدیدی در فرانسه‌روی‌داده‌و مصادف‌بازمانی‌است که‌سرنوشت‌فرانك‌بایدتعیین‌شودو پول‌فرانسه‌لحظات‌بسیار بحرانی راطی‌مینماید.معذلك‌یادداشتی که‌اشترزمن‌ازمذاکرات‌این‌جلسه‌برداشته‌ودرخاطرات سیاسی خود آورده حاوی مطالبی است که تاحدی غریب بنظر میآید زیرا بایددید چرا بریان برای آلمان تااینددرجه قائل بامتیازات‌ومزایایی میشود درحالیکه آلمان

فقط مابازای مالی بفرانسه میدهد ؟ جواب آنستکه ازملاقات تواری در دسترس ما فقط یادداشتی که ازمنابع آلمان بدست آمده موجودمیباشد و بدینجهت نمیتوانیم بحقیقت محض رسیده واین مسئله بغرنج را روشن نمائیم .

بهرصورت پس ازانعقاد جلسه شورای وزیران فرانسه که بعد ازملاقات تواری صورت گرفت وزراء اصولاً فکر مذاکره باآلمان را تصویب نمودند ولی بادر نظر گرفتن دو نکته زیر که درآن جلسه مورد بحث وفحص قرار گرفت یکی آنکه مزیت مالی که آلمان برای فرانسه قائل میشود بستگی باوضاع واحوال بازارجهانی دارد یعنی فروش اوراق بهادار طبق پیشنهاد وطرح دویس درعمل بستگی دارد بامیل سرمایه‌داران آمریکائی یعنی آنها هستند که باید دراین باره تصمیم بگیرند ولاغیر. ازطرفدیگر تخلیه ناحیه رنانی درصورتی امکان پذیر است که نه‌تنهاآلمان غراماترا بپردازد بلکه خلع سلاح اینکشور نیزباید عملی بشود .

دراول نوامبر ۱۹۲۶ یعنی شش هفته پس ازملاقات‌تو آری سفیر فرانسه در- برلن درملاقاتیکه با اشترزمن نمود نکاتی را درباره خلع سلاح آلمان باو گوشزد نمود واشترزمن بلافاصله جوابداد که باید پی بردآیا فرانسه علاقه به تعقیب سیاستی که درملاقات تو آری بین دوسیاستمدار در میان گذاشته شده است دارد یاخیر ؟ در حقیقت نباید فراموش نمود که در این بین یعنی در ظرف چند هفته پس از ملاقات توآری وضع مالی فرانسه تغییراتی کرده بود بدین‌ترتیب که درفرانسه جلوی سقوط فرانك را با تدابیری گرفتند یعنی پوانکاره که پست ریاست وزراء را مجدداً قبول کرده بود توانست فرانك‌را تثبیت بنماید و بنابراین احتیاجات مالی فرانسه دراینوقت چندان جنبه آنی نسبت بهفته‌های قبل نداشت بهمین جهت میتوان گفت بر ملاقات توآری نتیجه‌ای مترتب نگشت. بدون شك بریان واشترزمن مجدداً در این مسائل مذاکره کرده اند ولی مذاکرات بجای معقول و بمرحله اساسی هیچگاه نرسید واشترزمن چنین احساس کرد که بریان درملاقات توآری نکاتی چندرا بمیان آورد که دراطراف آنها خود او بقدر کفایت تفکر ننموده بود و سپس همینکه ملاحظه

نمود که‌در بین‌همکاران و درعقاید عمومی فرانسه نسبت بـه این افکار مخالفتی ابراز میشود مجبور بتغییر وضع خوددراین باب گردید.

بهرصورت ملاقات توآری نتیجه عملی نداشته ودرمسئله تخلیه رنانی در این زمان پیشرفتی حاصل نشد وعقاید عمومی آلمان از این جهت دچار نومیدی گردید. مقصود ما ازذکر این‌جمله دراین مقام عقاید ملیون آلمان نیست بلکه اشاره بعقیده مثلا مرد معتدلی مانند جوزف‌ویرث شانسیله این کشور است که درمجله جمهوری آلمان(۱) در۱۹۲۷ چنین‌میگوید . (آلمان‌پیوسته‌درامری‌چون‌انعقادقراردادلوکارنو شروع مذاکرات مربوط به تخلیه ناحیه رنانی را در نظر داشته است ولی‌نتوانسته باین نتیجه ومقصود برسد » .

در۱۹۲۸ درانتخابات عمومی آلمان قدرت بدست هیئتی اراحزاب ائتلافی که درراس آن سوسیالیستها قرارداشتند افتاد ویکنفر سوسیال دموکرات باسم‌هرمان مولرشا نسلیه آلمان گردید و اشترزمن هم کماکان پست وزارت امـور خارجه را حفظ نمود. هرمان مولر بمحض اینکه قدرت‌را در دست گرفت در اعلامیـه‌ای که در ابتدای احـراز پست نخست‌وزیری خود درآلمـان (دوم ژوئیه ۱۹۲۸) صادر نمود مسئله تخلیه ناحیه رنانی‌را رسماً بمیان آورد زیـرا اعلام نمود که آلمان یك نـوع (حق معنوی) درمسئله تخلیه‌فوری‌رنانی دارد زیرا قرار داد لوکارنورا امضا نموده است . در حقیقت تخلیه ناحیه رنانی بعقیده زمامداران آلمان مابه‌ازای گذشتی است که آلمان‌باانعقاد پیمان لوکارنو نسبت بفرانسه نموده است . در صورتیکه حقیقت امر آنستکه آلمان باانعقاد قراردادهای لوکارنو مزایای بیشتری از آنچه واگذار کرده بدست آورده است .

دراواخر ماه ژوئیه ۱۹۲۸ اشترزمن به سفیر آلمان در پـاریس نوشت کـه حکومت آلمان مصمم است که تقاضای تخلیه رنانی را قبل ازتاریخ معهود بنماید و شخصاً هم اشترزمن درآخر ماه اوت ۱۹۲۸ بپاریس آمد وملاقاتی بابریان وملاقات

(۱) Deutsche Republik

دیگری باپوانکاره نخست وزیر فرانسه نمود. درباره این ملاقاتهای اشترزمن با سیاستمداران واولیای حکومت فرانسه فقط یادداشتهای اشترزمن‌را امروز دردست داریم بریان طبق‌این‌یادداشتها به اشترزمن اظهار نموده که مسئله تخلیه قبلی ناحیه رنانی درشرف (پخته شدن) و بثمر رسیدن است وعقاید عمومی فرانسه بلزوم آن‌پی برده ولی باید درمقابل آن ماباآزائی بشکل‌پرداخت‌غرامات بدست‌آورد یعنی همان عقایدی‌را که‌درملاقات توآری‌اظهار کرده بود بریان مجدداً بمیان میآورد. ملاقاتی که اشترزمن‌باپوانکاره نمود بمراتب اهمیت بیشتری داشته است زیراعلیرغم‌سیاستی که در۱۹۲۳پوانکاره با اشغال‌روهر تعقیب‌نمود درملاقات بااشترزمن(بنابریادداشتهای سیاستمدار آلمانی)اظهار علاقه به‌نزدیکی فرانسه وآلمان نموده وهمینکه‌اشترزمن ازتخلیه رنانی بحث کرد پوانکاره جواب داده که راه حل این مسئله امکان پذیر است وهمانا درترتیبی‌وراهی است که برای همیشه برای مسئله غرامات باید درنظر گرفت یعنی حل قطعی غرامات وبدینطریق پوانکاره درمذاکرات بااشترزمن‌آنچه را که تاآنزمان اباکرده بود قبول نموده است علت این تغییر عقیده گویا بستگی باوضع‌مالی فرانسه‌داشته‌ومخصوصاً بوسطه مسئله‌قروض بین‌المتفقین میباشد.

برای روشن‌شدن‌این موضوع باید درنظر داشت که‌دراواخرجنك ۱۸-۱۹۱٤ فرانسه مانند انگلیس مبالغ زیادی مقروض باتازونی گردیده بود. دولت انگلیس باتازونی قول داده دیون خودرا در دوران جنك جهانی اول بعداً پرداخت خواهد نمود ودرنتیجهٔ فرانسه هم مجبور بقبول پرداخت دیون خود گردید و در **۲۹** آوریل **۱۹۲٦** قراردادی بااتازونی دراین باره منعقد کرد که بموجب آن این‌دیون **درشصت‌و دوقسط سالیانه**مسترد گردد. لیکن پارلمان‌فرانسه از تصویب‌این‌قرارداد خود داری نمود زیرا میگفتند درحالیکه معلوم‌نیست‌طبق طرح دویس درموضوع پرداخت غرامات علی‌التحقیق آلمان چه مبلغی خواهد پرداخت بچه علتی فرانسه تعهد پرداخت چنین مبالغ سنگینی را تا شصت ودوسال بنماید. برای اینکه از این اشکال بزرك خارج شوندپوانکاره تمایل و علاقه‌خاطرشدیدی‌داشت که‌قروض آلمان

بفرانسه که‌عنوان‌غرامات‌داشت‌بطور قطع تعیین‌و تثبیت گرددو بعدهم کلاً پرداخت‌شود. درحقیقت پوانکاره مایل بود که مسئله قروض فرانسه باتازونی بامسئله قروض ناشی ازغرامات آلمان بفرانسه بستگی پیدا کند و بـرای اینکه آلمان این مسئله را قبول نماید پوانکاره تمایـل خـود را بمسئله تخلیه اراضی رنانی قبل ازموعد اظهار داشته است .

این فکر کم کم قوت گرفت ودردسامبر ۱۹۲۸ درژنو مذاکراتی بین بریان وهرمان‌مولرصورت گرفت‌ومنتهی‌بقراردادا‌صولی گردید که دراعلامیه‌ای‌بتاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۷ گنجانیده‌واظهارشد که مذاکرات تواماً برای تخلیه قبل ازموعدمقرر ناحیه رنانی و صدور قرار قطعی و کامل در باره مسئلهٔ غرامات شروع خواهد شد واین قرار قطعی پس ازمشکلاتـی چند بالاخره درکنفرانس لاهه در ماه اوت ۱۹۲۹ صادر گردید .

در کنفرانس لاهه دوقرارداد امضاشد : یکی قرارداد سی‌ام اوت ۱۹۲۹ مربوط به‌بتخلیه ناحیه رنانی یعنی دول غالب و پیروز جنك جهانی اول اعلام داشتند که شروع به تخلیه ناحیه رنانی درسپتامبر ۱۹۲۹ نموده و تاماه ژوئن ۱۹۳۰ آنـرا خاتمه‌خواهند داد . ازطرف دیگر قرارداد ۳۱اوت۱۹۲۹طرح‌جدیدی‌برای‌پرداخت غرامات تدوین شد معروف به طرح یانك (۱) که قرار است جای طـرح دویس را بگیرد . بموجب طرح یانك آلمان مجبور بود بعنوان غـرامات تاسال ۱۹۸۸ اقساط سالیانه‌ای بپردازد ولی برای اینکه باین نتیجه برسد دولت‌فرانسه مجبور شد مجدداً از مقدار قروض وديون آلمان بکاهد یعنی نسبت بطرح دویس ارزش بالفعل طرح یانك ۱۷ ./. کمتر بود .

ارتباط بین این دو مسئلهٔ یعنی تخلیهٔ ناحیه رنانـی و طرح یانك بـدینطریق بطور روشن برقرار گردید و در متون قـرارداد های منعقده درلاهه مصرحاً ذکر شده بود که تخلیه ناحیه رنانی درماه ژوئن ۱۹۳۰ بشرطی صورت خواهـد گرفت

---

(۱) Young

که طرح یانك قبل ازاین تاریخ بوسیله مجلس شورای آلمان تصویب گرددودرعمل طرح یانك در تاریخ ۱۷ مه ۱۹۳۰ بوسیله پارلمان آلمان تصویب و بموقع اجـرا درآمد وتخلیه اراضی رنانی نیزدر ۳۰ ژوئن ۱۹۳۰ خاتمه یافت .

حال اگر نظری کلی به روابط فرانسه و آلمان بین سالهای ۱۹۲٤ و ۱۹۳۰ بنمائیم بچه نتایجی بر خواهیم خورد ؟ البته بخوبی متوجه این موضوع میشویم کـه ابتکار در دست آلمان بوده است زیـرا در نتیجه اعمال سیاست خاصی از طـرف اشترزمن است که درروابط فرانسه و آلمان تغییراتی صورت گرفته فرانسه درمسئله غرامات گذشتهای زیادی نموده است بدون اینکه اولا رابطه حقوقی بین پـرداخت مبالغیکه آلمان بفرانسه مدیون بود وباید بپردازد و دیـون فرانسه بایالات متحده آمریکا برقرار سازد . همچنین فرانسه تقلیل و کاستن ازدیون آلمان را قبول کرد و حتی دروثائق وتضمینات پرداخت غرامات نیز محدودیتی قائل شد . از طرف دیگر از اشغال ناحیه رنانی که تاسال ۱۹۳۵ یگانه وسیله تضمین امنیت او بـود نیز دست کشید . بالاخره فرانسه قبول کرد که خلع سلاح آلمان امری است که کاملا صورت گرفته است . زیرا کمیسیون نظارت بین‌المتفقین که مأمور رسیدگی به خلع سلاح آلمان بود منحل گردید .

درنتیجه فرانسه تجدید نظر درقسمتی از قرارداد ورسای‌راقبول کرد. حقیقت امر آنستکه شاید تجدید نظر درقرارداد ورسای دراینزمان خطر بزرگـی بشمار نمیرفت زیرا فرانسه هنوز تفوق نظامی خودرا حفظ کرده وقراردادهای اتحادی بـا دول اروپای شرقی و مرکزی منعقد نموده است معذلك باید تصدیق کرد که اگر فرانسه چنین گذشتهائی را نموده بامید آن بود که **تغییری درطرز فکر وروحیه آلمانها داده‌شود**. حال باید دید آیا از این حیث باین هدف غائی نائـل گردیـد ؟ برعکس زیرا بمحض اینکه درمسئله تخلیه رنانی تقاضاها و پیشنهادات آلمان عملی شد وبه نتیجه رسید اولیاء ایندولت تقاضای تازه‌ای نمودند مانند استرداد ناحیه سار وهمچنین درنطقی که‌رئیس جمهور آلمان هیندنبورك درمایانس در ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۰

کرد تقاضای لغو مقررات مربوط به خلع سلاح وازوضع نظامی در آوردن ناحیه رنانی را کردو نیز تقلیل تسلیحات کلیه دول را خواهان شد. در نطقی که اشترزمن در ژنو بتاریخ ۹ سپتامبر ۱۱۲۹ نمود اظهار داشت که آلمان خلع سلاح شده است وبنا براین سایر دول هم بنوبت خود باید درتقلیل تسلیحات خودبکوشند واگر این دول مایل نباشند که ازتسلیحات خودبکاهند دراینصورت آلمان هم حق خواهد داشت که بتسلیحات خود بیفزاید.

حال بایددید که عقاید عمومی در آلمان بچه سمتی متمایل میشود؟ درانتخابات عمومی سپتامبر ۱۹۳۰ حزب ناسیونال سوسیالیست یعنی حزبی که در رأس آن آدلف هیتلر قرار دارد شش میلیون رأی داشته و۱۰۹ کرسی دررایشتاغ در نتیجه این انتخابات بدست آورده است درحالیکه در ۱۹۲۸ فقط یکملیون نفر بآنها رأی داده و۱۲ کرسی بدست آورده بودندبالنتیجه این حزب که از سایر احزاب آلمان احساسات مخالف آمیز شدیدتر وخصمانهٔ نسبت بفرانسه ابراز میدارد به پیشرفتهای قابل توجهی در انتخابات نایل شده ومیشودیعنی ۹۷ کرسی بیشتردر بین دو تاریخی که گذشت دررایشتاخ بدست آورده است درحالیکه عقاید عمومی فرانسه امیدوار بود که باتخلیه قبل از موعد ناحیه رنانی سیاست سازش وصلح وصفائی باآلمان شروع شده است.

بنابر این باکمال صداقت باید اعتراف کرد که ترازنامه فعالیت سیاسی سیاستمداران فرانسوی ازلحاظ پیشرفت این مقصود بسیار ناچیز ودر درجه متوسطی قرار دارد وبدون شك شکست سیاستی راکه بریان تعقیب نموده باید امر مشهود وقطعی بشمار آورد.

فصل ششم

مسائل کلی مربوط به سازمان روابط بین دول اروپا و جهان

برای آنکه مطالعه مسائل مربوط بروابط بین فرانسه و آلمان وسایر دول بزرك اروپا بین سالهای ۱۹۲۰-۱۹۳۰ تاحدود امکان و بنحو شایستهٔ صورت پذیرد باید ازموضوعات کلی مربوط بسازمانی که درمناسبات بین دول اروپائی بوجودآمد نیز سخن بمیان آورد.

درمواد چهارده گانهٔ کهدرژانویه ۱۹۱۸ بوسیله رئیس جمهور آمریکا ویلسن تنظیم گردید یکرشته اصول کلی بیان شده بود که بعقیده وی منظور از آن تأمین وتحکیم صلح درآینده میباشد. بنا براین اصولی کهدرآتیه بعقیده وی باید حاکم برروابط بین المللی باشد عبارت است از طرح کمك متقابل دول برعلیه متجاوز و محدود نمودن تسلیحات و قبول آزادی روابط اقتصادی بین دول. چون ویلسن دراین‌اصول خودرا مدافع سرسخت آزادی‌روابط اقتصادی نیز نشان میداد. حال باید بدقت ملاحظه نمود و دید آیا جامعه ملل‌میتواند مجدداً باین مسائل که در ۱۹۱۹ بطور ناقص عملی شد رسیدگی نموده و نواقصی‌را که درطرح تهیه شده درآنسال (۱۹۱۹) وجود داردرفع کرده وسازمان مفیدترومؤثرتری ازسازمان ومیثاق‌جامعه ملل بوجود آورد؛ چنانکه ملاحظه میشوداین‌موضوع‌ازمسائل اساسی بعد ازجنك جهانی اول بشمار میرود. اما چنانکه درپیش به تفصیل بیان شد ازهمان بدو امر بواسطه امتناع ایالات متحده آمریکا از تصویب قرارداد ورسای و عدم دخالت در سازمان همکاری بین المللی که مقرش در شهر ژنو بود در اساس جامعه ملل بوضع

خطر ناکی ضعف و فتور راه یافته است علاوه براین نباید فراموش نمود که از طرف دیگر اولیای ایالات متحده آمریکا درقاره آمریکا سیاستی را اعمال می نمایند که هدف آن استقرار سیستم و سیاست خاصی معروف بسیاست اتحاد و اتفاق دول امریکائی (پان آمریکن) تحت ارشاد و هدایت اتازونی میباشد و حال آنکه دول امریکای جنوبی که جزء این اتحادیه امریکائی هستند در عین حال عضو جامعه ملل نیز میباشند .

بنا بر این در این فصل دو جنبه این موضوع مهم را از یکدیگر باید تمیز دادو تفکیك نمود: یکی اقداماتی است که دولتهای عضو جامعه ملل نموده اند و دیگر تصمیماتی که از طرف ایالات متحده امریکای شمالی دراین زمینه اتخاذ شده است .

۱ ـ اقدامات و ابتکارات جامعه ملل برای جستجوی طرق آرام حل وعقد اختلافات .

الف ـ تقویت میثاق جامعه ملل ـ اولین مسئله ایکه توجه اعضای جامعه ملل رابخود معطوف نمود این بود که ترتیبی قائل شوند تابدان وسیله اختلافات بین الملل بطور آرام فیصله یابد ووصول باین مقصود و نیل باین هدف نیز جز با تکمیل طرح وسازمانی که میثاق جامعه بر آن شالوده ریخته شده باشد میسور ومقدور نمیبود .

بنابراین باید دید چه ابتکاراتی دراین راه بکار برده شده است و نتایجی که بدست آمده کدام است ؟

در این زمینه از جمله اقداماتی که صورت گرفت یکی اینست که بایجاد دیوان دائمی داوری بین المللی پرداخته اند. ماده ۱٤ میثاق وشورای جامعه ملل پیش بینی کرده بوده که چنین دیوانی باید دایر گردد. درفوریه ۱۹۲۰ بنابر گزارش نماینده فرانسه لئون بورژوآ (۱) شورای جامعه ملل کمیسیونی مرکب از حقوقدانان را تشکیل داد تا درباره سازمان آن مطالعه لازم بنمایند . البته دراین مقام به تفصیل در باره مسائل حقوقی که دراین کمیسیون بحث کرده اند و بجزئیات آن اشارهٔ نمیکنیم چون باموضوع کلام ارتباط مستقیمی ندارد بلکه توجه ما باید معطوف جنبه سیاسی آن بشود . دربین اعضاء کمیسیون دردومورد اختلاف نظر وجود دارد : یکی درباره اینکه آیا

---

(۱) Léon Bourgeois

دیوان صلاحیت دارد که تمام اختلافات را مورد بررسی قراردهد یابعضی ازآنها را. اختلاف دوم در باره اینستکه آیا دول عضو جامعه ملل مجبورند که بعضی اختلافات خود را بدیوان دائمی داوری بین المللی ببرند یابرعکس میتوانند معاف ازآن باشند بعبارة اخری قضاوت دیوان اجباری است یااختیاری؟ درجلسه جامعه ملل باوجود عقیده‌ایکه از طرف نمایندگان دول کوچك ابراز شد مبنی بر اینکه داوری باید اجباری باشد نظر دول بزرك یعنی فرانسه وانگلیس براین قرار گرفت که داوری‌دیوان باید اختیاری باشد.البته این امر باتقویت‌سازمان عمومی که هدفش حفظ صلح‌درجهان‌بوده مباینت داردولی‌شورای جامعه ملل‌تصمیم گرفت که صلاحیت دیوان دائمی بین المللی فقط محدود باختلافاتی است که دول بخواهند بآن دیوان بفرستند بنابراین صلاحیت اختیاری دارد ولی‌دراین باره بحث بزرگی‌در جامعه ملل صورت گرفت ودرنتیجه اختلاف نظری بین‌نمایندگان دول کوچك (داوری‌اجباری دیوان) ونمایندگان فرانسه وانگلیس (داوری اختیاری) پیش آمد وبالاخره برای وصول بمقصود واختیار راه حل مناسبی دول کوچك رضایت دادند که نظریات‌دول مذکور قبول شود.

دیوان دائمی داوری بین‌المللی بنابراین درژانویه ۱۹۲۲ درلاهه شروع بکار کرد. ولی مهمترین مطلبی که دقت شورای جامعه ملل‌را بخود معطوف نموده‌بود جلب‌توجه‌ودخول اتازونی‌درديوان دائمی داوری بین المللی است وبهمین‌مناسبت‌در زمانی که‌سازمان‌دیوان‌موردمطالعه‌قرارمیگرفت‌جامعه‌ملل‌یکنفر آمریکائی رادعوت نمودتادر کارهای‌مقدماتی آن باسایراعضاء همکاری‌نمایند واین‌شخص‌ازافرادبرجسته اتازونی یعنی‌الیهوروت(۱) میباشد که گذشته از اینکه حقوق‌دان معروفی است از رجال سیاسی بزرگی نیزبشمار میرود ودرزمان ریاست جمهوری تئودور روزولت وزیر خارجه بوده است. بنابراین مسئله مهم آن است که آیا اتازونی شرکت در دیوان دائمی‌داوری بین‌المللی‌خواهدنمود یاخیر؟ برای حصول این امر سنای‌آمریکا

---

(۱) Elihu Root

شرایطی پیشنهاد کرد یکی آنکه چون سازمان دیوان آنطور که بتصویب شورای جامعه ملل رسیده کاملا موافق میل سنا نمیباشد بنابراین خواهان تغییراتی در سازمان دیوان طبق نظریات اتازونی آمریکا میباشد و بالاخره این تغییرات در سال ۱۹۳۰ صورت عمل بخود گرفت ولیکن سنای آمریکا این مسئله‌را به تعلل ودرازا کشانید تاسال ۱۹۳۵ ودراین زمان هم‌اکثریت سنا بادخول اتازونی دردیوان دائمی داوری مخالفت نمود وبنابراین در بدو امر ا ذر امیدواریهائی دراین باره اعضاء جامعه ملل داشتند تابلکه بتوانند ایالات متحده‌امریکارا به سازمان همکاری‌ملل درژنو بنحوی ازانحاء بکشانند مبدل بیأس گردید .

نکته دیگری که درباره ایجاد سازمان امنیتی‌درروابط بین‌المللی موردبحث قرارگرفت مسئله مجـازات‌ها بوده است زیـرا میثاق جامعه ملـل چنانکه گذشت طرح مؤثری راجع به‌اعمال مجازات‌برعلیه دولی که‌تعهدات‌خودرا زیر پـابگذارند تصویب نکرده بوده ولی فرانسه دردو نوبت کوشش زیادی برای رفع آن وترمیم ضعف میثاق نمود که یکی پروتکل ژنو ودیگری طرح اتحاد اروپا میباشد .

۲- بنابراین ابتکار واقدام دوم تدوین پروتکل ژنـو بوده است . در سپتامبر ۱۹۲٤ (۱) طرح پروتکلی برای فیصله دادن باختلافات بین المللی بطـور آرام و صلح جویانه درجلسه مورخ ۱۲ اکتبر۱۹۲٤ بجامعه ملل پیشنهاد شد. درحقیقت‌این پیشنهاد بمنزله تجدید نظر درمیثاق جامعه ملل بوده است تاتصمیمات این مجمع تأثیر وقدرت بیشتری دارا شود . بدین‌معنی که‌چنانکه درپیش گذشت‌ماده ۱٦میثاق‌جامعه پیش بینی نموده بود که برعلیه دولت متجاوز یا دولتی که میثاق ملـل را نقض کند باید تصمیم باعمال مجازاتهای اقتصادی‌فوری گرفته شود ولی برعـکس درصورتیکه

---

(۱) طرح پروتکل فیصله اختلافات بین المللی بطور آرام ازطرف نمایندگـان فرانسه درجامعه اتفاق ملل ازجمله ادوار هریووپل بنکور داده شد ولی تهیه‌کننـدگان این طرح ادوار بنش رئیس جمهوری وقت چکوسلواکـی و نیکلا پولی‌تیس اند کـه معتقد بودند بـرای تقویت امنیت بین المللی باید سیستمی از تضمینات متقابل ایجاد کرد و درجلسه۲ اکتوبر ۱۹۲٤ جامعه اتفاق ملل تصمیم گرفت‌متنی‌راکه معروف به پروتکل ژنو است قبول بکنند .

مقصود اعمال مجازاتهای نظامی باشد شورای جامعه ملل فقط سفارشاتی بدول عضو درباره تصمیماتی که باید اتخاذ بشود می‌نماید بنابراین طبق این ماده تردید و ابهام خطرناکی درمورد وظایف دول عضو جامعه‌ملل وجود داشت درصورتیکه پروتکل ژنو که چنانکه گذشت در ۲ اکتوبر ۱۹۲٤ تصویب شد . درماده ۱۱ چنین مقرر میداشت : هنگامی که شورای جامعه ملـل تصمیم به اعمال مجازاتهای نظامی برعلیه دولتی که تعهدات خودرا نقض کرده میگیرد هر یك از دول عضو مجبوراند بطور مؤثر و قانونی تمام تصمیاتی‌را که میگیرند اجرا نمایند و تا حدودیکه موقعیت جغرافیائی و وضع تسلیحات آن دولت اجازه میدهد دراین اقدام شرکت نمایند .

لیکن پروتکل ژنو که بتصویب جامعه ملل رسید قرار بود بتصویب یکا یك دول عضو نیز برسد . درانتخابات عمومی کـه در انگلیس بتاریخ ٥ نـوامبر ۱۹۲٤ صورت گرفت محافظه‌کاران اکثریت را بدست آوردنـد . امـا درکابینه کارگری رمزی ـ ماکدونالد که انگلیسها پروتکل ژنورا قبول کرده بودند مخصوصاً برای این بوده است که رضایت دولت‌فرانسه‌را که تحت ریاست ادوارد هریوتشکیل شده وحکومت کارگری انگلیس با آن دولت روابط بسیاردوستانه داشت جلب نمایند. همینکه دولت بالدوین جانشین آن حکومت شد چـون حکومت جدیـد انگلیس بهیچوجه‌تحت همان موجبات وعللی که حکومت کارگری‌را بهمکاری بادولت‌فرانسه وامیداشت قرار نگرفته بود بنا بر این مهلتی برای مطالعه این موضوع تقاضا کرد وبالاخره در ۱۲ مارس ۱۹۲۵ دولت محافظه‌کار اعلام نمود که نمیتواند پـروتکل ژنورا تصویب نماید . دلائلی که وزیر خارجـه وقت انگلیس سراوستین چمبرلـن پیش می کشد ودراین موضوع بدان متوسل میشود چنان ارزشی دارد که باید آنرا در خاطر داشت : او میگوید دولت انگلیس نمیتواند قبول کند که کلیه اختلافات را بداوری اجباری رجوع‌نماید وبهمین ترتیب نمیتواند تصور کند که بتوان سیستم مجازاتهای علیه متجاوزرا توسعه داد درصورتیکه جامعه ملل بواسطه غیبت ایالات

متحده امریکا از آن بوضع خطرناکی دچار شده و بدین جهت تضعیف یافته است بالاخره چنین اظهار نظر میکنند که بعقیده دولت انگلیس مناسب و بجا نیست که صلح را بوسیله پیش بینی کردن تصمیماتی که جنبه جنگی دارد حفظ نمود پس پروتکل ژنو هم بدینطریق دچارشکست گردید .

۳- درماه مه ۱۹۳۰ ناگهان طرح دیگری از طرف فرانسویها پیشنهاد شده باسم **طرح اتحاد اروپا** (۱) که آریستید بریان وزیر امور خارجه اینکشور آنرا تهیه کرده بود . هدف این پیشنهاد اجتماع اعضاء و نمایندگان دول اروپائی عضو جامعه ملل بود کهدر کنفرانسی منظماً حضور بهمرسانند . باعضاء این کنفرانس بوسیله یك کمیته سیاسی دائمی نیز کمك خواهد شد که در حقیقت بمنزله وسیله اجرا نمودن تصمیمات آن خواهد بود. اسم آن کمیته سیاسی اتحاد دول اروپاست و این کمیته صلاحیت خواهد داشت که ازطرفی یك سیستمداوری (حکمیت) و یك سیستم امنیت (فقط درباره دول اروپائی) را در نظر گرفته و بر قرار بکند بعبارة اخری طرح قراردادهای لوکارنو را که بین دولتهای آلمان وفرانسه وانگلیس وایتالیا امضاشده است شامل تمام دول اروپائی بنماید . از طرف دیگر یك سیستم همکاری و تعاون اقتصادی یعنی سازمان عقلائی تولید ومعاوضه رابین دولتهای اروپا بر قرار کند . در یادداشت بریان فقط فهرستی ازمسائلی که باید مورد مطالعه قرار گیرد وجود داشت وراه حل حقیقی را او پیشنهاد نمیکرد .

البته ابهام این طرح حاکی ازاشکالاتی است که مؤلف طرح بآن برخورده است . اشکال بزرك فقط استقرار همکاری بین کمیته سیاسی دول اروپا و شورای مجمع اتفاق ملل نمیباشد بلکه بایدبی بردچگونه میتوان اتحادی بین دول اروپائی ایجاد کرد که درعین حال حق حاکمیت کلیه دول محترم شمرده شود . حتی عده ای از خود میپرسند که آیا دراین طرح (آریستیدبریان) کلیه مطالب بطور جدی مورد مطالعه قرار گرفته است یا خیر؟ البته نمیتوان اطلاعات دقیق و معتبری در این باره

---

(۱) Fédération Européenne یا Union Européenne

بدست آورد زیرا تاکنون باسنادیکه در آرشیو دولتی فرانسه است مورخین دسترسی پیدا نکرده اند تابا مطالعه آن اسناد ومآخذ اطلاعات بیشتری بدست آورند . حال باید ملاحظه نمود آیا دول اروپا از طرح اتحاد اروپا حسن استقبال نمودند یاخیر ؟ ملاحظه میکنیم که این طرح در همه جا باعث ایجاد سوء ظن گردید مثلا بد بینی آلمان ها ازاین جهت بود که آنرا وسیله غیرمستقیمی از طرف فرانسه میدانستند تا سرحدات دول اروپای شرقی را که درسیستم معاهدات لوکارنو تضمین نشده است ضمانت نمایند . این طرح درروسیه هم ایجاد بدبینی کرد باوجود اینکه دراین زمان روسیه عضو جامعه ملل متفق نبود زیرا تصورمیکردند طرح بریان وسیله ایست تا(بلوکی) از طرف دول اروپائی بر علیه اتحاد جماهیر شوروی تشکیل شود . بالاخره در انگلستان هم اینطرح ایجاد سوء ظن نمود زیرا دولت انگلیس ووزارت امور خارجه آن دولت برای طرح بریان دوصفت قائل شده اند: (میگویند مأیوس کننده وغیر قابل انتظار است) ودرجواب اشاره باین مطلب میکنند که معلوم نیست چه هدف سیاسی را این طرح تعقیب میکند ؟ درحقیقت انگلیسها نمیتوانند بآن پی ببرندو گاه گاه از خود این پرسش را می نمایند ودرضمن سؤال میکنند که این طرح چه هدف اقتصادی دربر دارد ؟ آیا هدف آن تحکیم اقتصاد اروپااست تابتوان برعلیه رقابت اقتصادی ایالات متحده آمریکا جنگید ؟ زیرا این هدف بنظر آنها از همه بیشتر قابل قبول است. درعین حال بعقیده دولت انگلیس انگلستان نمیتواند دخول دردسته واتحادیهٔ ازدول اروپائی را خواه از نظر سیاسی و خواه اقتصادی قبول کند زیرا ممکن است درعمل باورود دراین دسته بندی روابط خصمانه ای باایالات متحده آمریکا پیدا کند و حال آنکه بریتانیای کبیر بهیچوجه مایل نیست تغییری در حسن روابط آندولت باآمریکا داده شود. بعلاوه وجود چنین اتحادیهٔ ازدول اروپاممکن است مزاحمتی در روابط بریتانیای کبیر باکشورهای دمینیون فراهم نماید. علیرغم این موانع کمیسیون مأمور مطالعه درباره اتحاد اروپا تشکیل شد وفقط بمطالعه مسائل اقتصادی که ناشی ازاین اتحاد بود پرداخت ولی هیچگونه طرحی ازاینهمه بحث و انتقاد بیرون نیامد

بعبارة اخری این طرح از بین رفت .

بنابراین این ابتکارات منتج بنتیجه و منتهی به پیشرفت قابل توجهی در سازمان حل و فصل و رتق و فتق اختلافات بین المللی بوسایل آرام و صلح جویانه نشد . میثاق جامعه ملل همچنان باقی و برقرار ماند ولی بعقیده نویسندگان فرانسوی مخصوصاً سیاست انگلستان مسئول این وضع میباشد زیرا این دولت است که باعث شکست طرح پروتکل ژنو که از طرف فرانسه پیشنهاد شده بود در ۱۹۲۵ گردید و همینطور نسبت بطرح اتحاد اروپا هم در ۱۹۳۰ نظر صریح و روشنی ابراز نداشته است بلکه جانب تساهل و تسامح را اختیار نمود و تعقیب کرد .

بنابراین چنین نتیجه می گیریم که سرانجام جامعه ملل نتوانسته است سازمان و دستگاهی کاملتر از آنچه در ۱۹۱۹ بوجود آمده بود ایجاد کند ولیکن عیب و نقص جامعه ملل یعنی ضعف زیاد آن ناشی از آنستکه نه ایالات متحده آمریکا و نه اتحاد جماهیر شوروی در شمار اعضاء آن هستند در حقیقت جامعه ملل جنبه عمومی و جهانی ندارد. بنابراین بفکر افتادند که بلکه قراردادی بین دولتها منعقد کنند که شامل کلیه دول جهان چه آنهائیکه از اعضاء جامعه ملل هستند و چه آنهائی که نیستند بشود و آن قرارداد بریان ـ کلوك میباشد(۱). کلوك در این وقت وزیـر امور خارجـه اتازونی بود و همین هدف را دنبال کرده است . بنابراین باید دید چگونـه و در چه شرایطی این قرارداد منعقد شده است ؟

در ٦ آوریل ۱۹۲۷ بریان وزیر امور خارجه فرانسه بمناسبت سرسال ورود اتازونی در جنك جهانی اول نطقی خطاب بمردم اتازونی ایراد نمود. در حقیقت این نطق سیاستمدار فرانسوی بمنزله استمدادی از آن ملت بود و ضمن آن بریان تلقین میکرد که قراردادی بین فرانسه و اتازونی منعقد شود تا بموجب آن جنك غیر قانونی اعلام گردد بعبارة اخری دولت فرانسه و اتازونی تعهد نمایند که هیچگاه بین خود بجنك متوسل نشوند . اگر بریان باین عمل متوسل شد برای این بود که بعضی سوء تفاهماتی

(۱) Briand – Kellog

که بین فرانسه واتازونی وجود داشت ازبین برود . زیرا در این تاریخ بسیاری از آمریکائیان معتقد بودند که فرانسه دارای عقاید وافکار استعماری (امپریالیستی) است و بریان هم برای از بین بردن این عقاید بفکر انعقاد این قرارداد افتاد . لیکن بعضی از محافل آمریکائی مخصوصاً رئیس دانشگاه معروف کلمبیا نیکلا موره بتلر (۱) این طور تلقین کردند که ممکن‌است اندیشه وفکر آریستید بریان را با وسعت نظر بیشتری مورد توجه قرارداد تابتوان بانعقاد یك قرار داد عمومی موفق شد که کلیه ملل آنرا امضا نمایند و تعهد کنند که بهیچ وجه گرد جنك در روابط خود بادیگران نگردند . (۲) دولت ایالات متحده آمریکا این فکر را قبول نمود هرچند باطرح بریان کاملا متفاوت بود و در بیست‌و هشتم دسامبر **۱۹۲۷** بفرانسه پیشنهاد انعقاد قرارداد عدم توسل بجنك را نمود بااین نظر که درانعقاد این قرارداد کلیه دول دخالت و مشارکت کنند بعبارت دیگر آنها هم این قرار داد را امضاء نمایند .

لیکن حکومت فرانسه دراین موقع دچارمشکل ودستخوش نگرانی خاصی گردید زیرا هرچند این دولت بنحو کامل باین موضوع علاقه داشت که باتازونی قول داده و تعهد کند که درآتیه بجنك متوسل نخواهد شد ولی با انعقاد قرار داد عمومی که درآن تصریح شود که از توسل بجنك اجتناب و احتراز خواهد شد ملاحظه میکرد که مسئله صورت دیگری بخود خواهد گرفت . زیرا طبق تعهداتیکه اعضاء جامعه ملل نموده بودند مواردی‌وجود داشت که دول عضو جامعه ملل مجبور بودند که ازجنك خود داری نکنند وجنك باید بعنوان مجازات برعلیه دولتی که متجاوز اعلام شده بود بکار رود .

بنابراین جهات دولت فرانسه مشکلات خود را بدولت آمریکا خاطر نشان نمود و دولت آمریکا هم برای اینکه این اشکالات از بین برود بالاخره فورمول و طرحی‌را بدولت فرانسه پیشنهاد کرد که از جنك بعنوان وسیله اعمال سیاست ملی

---

(۱) Nicolas Murray Butler

(۲) این طرح مخصوصاً بسعی همکار باتلر باسم جمزشتول J shotwell تهیه شده بود

اجتناب نمایند بعبارت‌دیگر جنك بعنوان‌وسیله اعمال سیاست بین المللی باقی خواهد ماند . یعنی اگر جامعه ملل‌تصمیم باجرای مجازاتهای‌نظامی برعلیه دولت متجاوزی بگیرد دول عضو میتوانند بدین عمل متوسل شوند و طرح قرارداد بریان ـ کلوك هم که در ۲۷ اوت ۱۹۲۸ بالاخره امضا شده است براین اساس گذارده شده است بدینمعنی که درقرارداد بریان کلوك دوماده وجود دارد :

ماده اول چنین میگوید : دول امضاء کننده ذیل رسماً اعلام مینمایند بنام‌ملل خود که از توسل بجنك بعنوان فیصله دادن باختلافات بین المللی اجتناب و احتراز خواهند نمود و همچنین از توسل بجنك بعنوان وسیله اعمال سیاست ملی در روابط متقابل خودداری وصرف نظر میکنند .

بموجب ماده ۲ دول امضاء کننده زیراعلام میدارند که راه حل کلیه اختلافات یا تصادم منافع بهرصورت وبهر شکل باشد فقط در جستجوی طرق آرام و صلح جویانه میباشد .

بدینصورت‌است که قراردادبریان کلوك‌بوسیله کلیه دولتها حتی آلمان‌وژاپون واتحاد جماهیرشوروی امضا شد . ضمناً دولت ایالات متحده آمریکا بوسیله‌یادداشتی که منضم باین متن بود اعلام نمود که طبق قرارداد بریان ـ کلوك در مواردیکه جنك جنك تجاوزی نباشدبلکه جنك بمنظور دفاع مشروع صورت بگیرد میتوان بدان متوسل شد . لیکن دریادداشت‌آمریکا جنك تجاوزی تعریف نشده وهمینطور ازتعریف جنگی که برای دفاع مشروع صورت میگرفت نیزخودداری شده‌بود. درنتیجه درقرارداد بریان کلوك هم يك نوع ابهام و تردیدی وجود داشت . اما باید اعتراف نمود که باانعقاد این قرارداد قدم بزرك وقابل ملاحظه‌ای بجلو گذاشته شد زیرااولیاءایالات‌متحده آمریکا قبول کرده‌بودند که‌برای‌نگاهداری‌صلح‌درقراردادی بادول دیگرشرکت‌نمایند معذلك قرارداد‌بریان کلوك‌بمنزله قراردادسست‌وضعیفی نیز میباشد زیرااین‌قرارداد بهیچوجه‌موردی‌را پیش‌بینی‌نمیکرد که دولت‌اتازونی‌مجبور باشد در جنگی که دول عضو جامعه ملل بمنظور دفاع مشروع و برعلیه دولت متجاوزی بدان دست‌میزنند شرکت کنند . چنانکه درماه اکتبر ۱۹۲۸ تنظیم کننده

متن این قرارداد یعنی جمز شتول آمریکائی در تفسیری که بر آن نگاشت چنین میگفت : ایالات متحده آمریکا مانند سابق مخالف هر گونه اقداماتی هستند کـه هدف آن تحمیل صلح بوسیله زور باشد یعنی با هر اقدامی که باعث کشانیدن آنها در یك جنگ اروپائی بشود مخالفند. بنابراین باید گفت از کلیه این اقدامات که منظور آن فیصله دادن به اختلافات بین‌المللی بوسایل آرام وصلح جویانه بوده پیشرفت قابل توجی در این زمینه حاصل نشده است .

ب ـ مسئله خلع سلاح ـ طبق میثاق جامعه ملل وقرارداد های صلح ۱۹۲۰-۱۹۱۹ دول غالب درابتدای امر اصل خلع سلاح را بدول مغلوب تحمیل نموده بودند منتهی درضمن قرارداد صلح و رسای گفته شده بود کـه بعدها این خلع سلاح باید شامل کلیه دول جهان بشود در نتیجه اگر خلع سلاح جنبه عمومی بخود نمیگرفت آلمان مثلا محق بود که تصمیم به مسلح شدن مجدد خود گرفته و آن‌را اعلام بدارد. بهمین مناسبت جامعه ملل سعی کرد که‌راه حلی برای مسئله دشوار خلع سلاح بیابد ودراین مورد باید مسئله خلع سلاح بحری وخلع سلاح بری‌را از یکدیگر جدا کرد زیرا حتی از نظر فنی این دو جنبه‌های کاملا مختلف ومتغایری بایکدیگر دارند .

خلع سلاح بحری ـ مسئله خلع سلاح دریائی مربوط باعمال حق محاصره دولتها وبنابراین بامسئله آزادی دریاها ارتباط دارد زیرا وظیفه اصلی بحریه جنگی دول نظارت درارتباطات دریائیست . هردولتی درصورت وقوع جنك سعی میکند آزادی ارتباط خود را باسایر نقاط دنیا تأمین بکند تابتواند از حیث ورود مواد خام ومواد خوراکی بکشور دچار مضیقه نشود وضمناً درصدد برمیآید که روابط دشمن خورا باسایر نقاط جهان دچار مزاحمت بکند بالنتیجه بحریه جنگی اسلحه موحشی است که در جنك اقتصادی برعلیه خصم بوجه مؤثری بکار برده میشود .

مسئله خلع سلاح بحری درسال ۱۹۲۲ در کنفرانس واشینگتن مورد مطالعه قرار گرفت و پس از مـذاکرات طولانی در این کنفرانس تناسبی بین بحریه جنگی دول معظم در نظر گرفته شد یعنی مقرر شد از یکطرف که برابری بین بحریه جنگی

انگلستان و ایالات متحده آمریکای شمالی موجود باشد وازطرف دیگر بحریه ژاپن بنسبت سه پنجم بحریه اتازونی و بحریه فرانسه و ایتالیا فقط بنسبت یك سوم بحریه اتازونی آمریکا برسد. لیکن این تصمیمات کنفرانس واشینگتن فقط منطبق بر سفائن خط اول یعنی زره پوش و (کروازرهای) بزرك شد ودرمورد سایر کشتیهای جنگی هردولتی آزادی عمل خود راحفظ نمود.

دومین کنفرانس مهمی که در آن ازمسائل بحری باز بحث بمیان آمد در لندن بسال ۱۹۳۰ بوده است. دراین کنفرانس درموضوع عمومیت دادن اصل محدودیتی که در کنفرانس واشینگتن قبول شده بود مذاکراتی بعمل آمد واین محدودیت را درباره سایر کشتیهای جنگی ومخصوصاً کشتیهای ضد تر پیل وتحت البحری قبول کردند.

لیکن دراین کنفرانس نتوانستند بموافقتی بین فرانسه وایتالیا در باره مسئله کشتیهای (کروازر) نایل شوند زیرا ایطالیا مایل بود که از این حیث بین فرانسه وآن کشور برابری برقرار باشد ودولت فرانسه برعکس معتقد بود که از نظر تعداد وقدرت (کروازرها) باید دارای بحریه‌ای قویتر ازایتالیا باشد زیرا دارای مستعمرات زیادی است ودرنتیجه مجبور به حفظ ارتباطات بحری بیشتری میباشد. بنابراین فقط بین بریطانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا و ژاپون در کنفرانس لندن در ۱۹۳۰ موافقتی حاصل شد ولی عمر این موافقت نامه نیز طولانی نشد زیرا ژاپون آنرا در دسامبر ۱۹۳٤ لغو کرد.

پس با این مقدمات به‌تنها نتیجه حقیقی که درمسئله خلع سلاح بحری رسیدند ونایل شدند این بود که از رقابت بین انگلستان و اتازونی آمریکا جلوگیری بعمل آمد بعبارت صحیح‌تر باید گفت که ایندو دولت بین خود تسلط و سیادت در دریاها را تقسیم نمودند.

مسئله خلع سلاح بری - حل مسئله خلع سلاح بری بمراتب مشکل‌تر بود زیرا چنانکه در پیش بتفصیل گذشت در نتیجه جنك جهانی اول قویترین دولت از نظر تسلیحات بری (در ۱۹۲۵) دولت فرانسه است ولی زمامداران فرانسه بخوبی پی برده

بودند که این تفوق موقتی میباشد.

پس همینکه صحبت از خلع سلاح بمیان میآمد نمایندگان آن دولت در کنفرانسهای مربوط باین موضوع وسیاستمداران آنکشور دچار نگرانی میشدند که مسئله خلع سلاح درآتیه دور یانزدیکی بتجدید خطر مسلح شدن آلمان منتهی شود زیرا کشور آلمان از نظر جمعیت وعوامل افزایش آن ومنابع ثروت صنعتی بمراتب برفرانسه تفوق داشته ودارد.

درسال ۱۹۲۵ درجامعه ملل یك کمیسیون بدوی خلع سلاح تشکیل شد که مدت پنجسال دراین زمینه فعالیت نمود. البته درباره بسیاری مسائل فنی (که چون اغلب جنبه نظامی دارداز بحث درآنها دراین مقام خود داری میگردد) اختلاف نظر وجود داشت ودراینجا فقط اشاره به اختلاف عقایدیکه در مسائل اصولی بمیان آمد میشود.

دولت آلمان اظهار میداشت چون آنکشور طبق مقررات قرارداد ورسای ارتش خودرا خلع سلاح نموده بنابراین حق دارد اعلام بکند که سایر دول هم باید خلع سلاح بشوندزیرا غیر ممکن است که بعض ازدول (از جمله فرانسه) کماکان تسلیحات عظیم خودرا حفظ کنند درحالیکه آلمان سلاح کافی برای تضمین امنیت کشور خود نداشته باشد.

دولت فرانسه باامر خلع سلاح موافق بود ولی نمایندگان آن دولت میگفتند که درابتدای امر باید مسئله امنیت حل شود.

چنانکه درپیش گذشت دولت فرانسه در ۱۹۲٤ بوسیله پروتکل ژنو سعی کرده بود مقررات میثاق جامعه ملل را تقویت نماید ولی متأسفانه باین هدف نائل نشده بود بنابراین بعقیده نمایندگان آن دولت باید مسئله امنیت و ایجاد سازمانی برای آن را دردرجه اول اهمیت قرارداد وهمینکه بحل این مسئله توفیق یافتند مسئله خلع سلاح رابمیان بکشند.

بعلاوه حکومت فرانسه میگفت: خلع سلاح درصورتی میسر است که بتوان

بر آن بوسیله بازرسی بین‌المللی در باره تعداد افراد تحت‌السلاح و انواع اسلحه نظارت نمود والا خطر تجهیز افراد بطور مخفی پیش خواهد آمد و چون افراددر دولتها تحت حکومت‌های مختلف بسر میبرند این خطر خطر خطیری است. مثلادر دولتهائیکه از حکومت دموکراتیك برخوردارند مخفی نگاهداشتن هزینه هائی که مصروف تسلیحات میشود بمراتب مشکلتر است زیرا بودجه منظمی را تدوین میکنند در صورتیکه در دولتهائی که رژیم دیکتاتوری توتالیتر دارند و در اینزمان مقصود از چنین دولتی ایتالیای فاشیست بود میتوان مخارج را در بودجه مستتر نمود و در نتیجه چنین دولتی تسهیلات زیادی برای مسلح شدن بطور مخفیانه دارد.

کمیسیون بدوی خلع سلاح بالاخره در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ یك گزارش کلی و یك طرح قراردادی را دراین باره تهیه و تصویب کرد. ولی در این طرح باصطلاح فرانسویها فقط (کادر) یعنی کلیاتی تعیین و در نظر گرفته شده بود بدین معنی هر-موقعی که درخصوص مسئله جالب توجهی بحث میکردند در متن نقطه استفهامی وجود داشت از حیث تعداد نفرات و انواع سلاح و لوازم جنگی. بنابراین درصورتیکه تعداد افراد زیر سلاح و مقادیر اسلحه هردولتی تعیین نشده بود میتوان گفت مسئله مهم و اساسی هنوز حل نشده است.

لیکن در باره آن مسائل کلی خلع سلاح هم اتفاق آراء حاصل نشده بود، از جمله دولت آلمان اعلام میکرد که بهیچوجه حاضر نیست طرحی را قبول بکند که یکنوع عدم تساوی دراینمورد بین دول برقرار و حفظ میکند و دولت اتحاد جماهیر شوروی هم با آن مخالفت نمود زیرا این قرارداد را محصول تفکرات و عقاید « امپریالیستهای سرمایه دار » میدانست.

دولت ایتالیای فاشیست نیز این طرح را بشدت مورد انتقاد قرارداد زیرا میگفت دراین طرح تناسب حقیقی و منصفانه‌ای بین احتیاجات هر کشور و شرایط و اوضاع واحوال دفاعی آن در نظر گرفته نشده است. لیکن دول فرانسه و لهستان و رومانی و یوگسلاوی مجموع طرح را تصویب نمودند بااظهار این نظر که چرا قبلا سازمان

امنیت دستجمعی را در آن ملحوظ ننموده اند زیرا این مسئله بخودی خود بسیار قابل تأسف است . تنها کسانیکه بنظر خوش بینی در این طرح مینگریستند انگلیسها بودند که امیدوار بودند که این طرح اجرا خواهد شد و بنتایجی خواهد رسید. لیکن وقتیکه کنفرانس خلع سلاح اصلی منعقد شد از مذاکرات آن پی بردند که این امیدواری بر اساس پابرجائی تکیه نداشته است .

در این باره که مسئله مهمی است باز هم مطالبی در جای خود گفته خواهد شد .

باید اعتراف نمود که در اینقسمت فعالیت دول برای خلع سلاح بری مثمر ثمر و مفید فایده نگردیده و نتیجه این فعالیتها ناچیز و منفی بوده است زیرا نتوانستند بسازمان امنیت دسته جمعی بوسیله ایجاد یکرشته مجازاتهای نظامی یا بحری که باید در نظر گرفته باشند سر و صورتی بدهند و نه موافقتی در اصل موضوع خلع سلاح ده سال پس از ایجاد جامعه ملل صورت گرفت. علت اساسی این مسئله آنست که دولت های معظمی که در شورای این مجمع هستند یعنی بریتانای کبیر و فرانسه در اصول با یکدیگر موافقت ندارند . علت دیگر آنهم عدم وجود یکنوع عقیده عمومی بین المللی بسیار قوی است تا دولتهارا بقبول راه حلهای تازهٔ در این موضوع مجبور نماید.

پس در عمل تاسال ۱۹۲۵ مسئله خلع سلاح بری بطور جدی مورد مطالعه قرار نگرفت ولی همینکه قرار داد های لوکارنو منعقد گردید و در ظاهر سازش و صلح و صفائی در روابط فرانسه و آلمان بر قرار گردید همه حس کردند که میتوان بیش از این مسئله خلع سلاح را عقب انداخت و راه حل قطعی برای آن در نظر نگرفت بنابراین همانطوریکه ذکر شد در ۸ دسامبر ۱۹۲۵ شورای جامعه ملل تصمیم بایجاد کمیسیون مقدماتی کنفرانس آینده خلع سلاح گرفت . این کمیسیون مقدماتی با آنکه مدت پنجسال فعالیت نمود بنتیجه قابل توجهی نرسید زیرا اختلاف نظر شدیدی در باره مسائل فنی و در مسائل اصولی بین اعضاء آن پیش آمد .

اختلاف نظر در باره مسائل فنی اینطور پیش آمد که کمیسیون مقدماتی جامعه ملل پرسشنامه‌ای تنظیم کرد که مورد تصویب شورای آن مجمع قرار گرفت در باره آن

عده‌ازمسائل‌فنی که باید راههای حلی برای آنها پیدا کردودرآن پرسشنامه به‌تفصیل اشارت رفته بود .

ازجمله در این پرسشنامه ذکرشده بود که تسلیحات یعنی چه ؟ بعبارت اخری چگونه باید عوامل اقتصادی و نظامی وجغرافیائی راکه قدرت دولتی بر آنها قرار دارد تعریف‌وبیان‌نمود.همچنین‌درآن‌نوشته‌شده‌بود مقصود ازمحدودنمودن تسلیحات چیست ؟ بعبارت دیگر چگونه روشهای ممکن ومفید و مؤثر در تقلیل تسلیحات را بایدتعریف‌وتشریح نمود ؟ همینطور برچه اساسی‌وچگونه بایدسطح‌ومیزان‌تسلیحات را در دو دولت مقایسه کرد ؟ ودر این مقایسه آیا از منابع وعـواملی مانند جمعیت وشبکه خطوط آهن وباز بودن مرزها درمقابل حمله و غیره نیز ذکری باید بمیان آوردیاخیر ؟ بالاخره آیا میتوان‌بین‌سلاحهای‌تعرضی وتدافعی تمیزوتشخیص‌قائل‌شد؟ همینکه بمطالعه این مسائل پرداختند متأسفانه به بن بست رسیدند ودر دو مـورد این وضع پیش آمد :

نکته اول - این بود که برای محدود نمودن تسلیحات چندین دولت آیا فقط مقدار قوای فعلی زیر پرچم یعنی قوای زمان صلح‌را باید در نظر گرفت یاقوائی را که اخیراً تعلیمات دیده اند نیز باید بشمار آورد ؟ بعبارت دیگر مجموع افرادی که تعلیمات‌نظامی دیده اند ولی درحال‌حاضر درخانواده‌ٔخودبکسب‌وکاراشتغال دارند نیز باید محسوب داشت ؟ نظرنمایندگان دولت فرانسه این بود که نبایدقوای ذخیره تعلیم دیده را هم بحساب آورد البته ازنظر فرانسه قبول این مسئله وتصویب آن ازطرف دول دیگربنفع ایندولت بود زیرا دارای قوای ذخیره زیادی‌بود .

برعکس نظر آلمان‌ها کاملا مخالف نظر فرانسه بود چون میگفتند بایـد قوای ذخیره تعلیمات دیده را هم بحساب آورد زیرا چون درآلمان طبق مقررات و مواد قرار داد صلح ورسای از ۱۹۱۹ ببعد نظام وظیفه (اجباری) لغو شده بود بنـا براین قوای ذخیره تعلیمات دیده‌ای دیگر درآلمان وجود نداشت .

نظر دولت انگلستان درابتدا مخالف نظر فرانسه دراین مسئله بود ولی‌بعداً در ۱۹۲۹ انگلیسهاتغییر عقیده دادندزیرا درمقابل‌دولت فرانسه هم‌گذشتهائی نسبت

بانگلیس در مسئله خلع سلاح بحری نموده بود .

دوم - درمسئله‌دیگری که‌اعضاء کمیسیون دچار اختلاف نظروا شکال گردیدند محدود نمودن وسایل و لوازم جنگی بود بدین معنی که‌بحثی در گرفت دراین مورد بخصوص یعنی در صورتیکه بخواهند ساز و برك‌ولوازم جنگی دودولت را محدود نمایند آیا فقط باید تعداد توپ وتفنك‌وهوا پیماهای نظامی که داراست بحساب‌آورد یا باصطلاح ظرفیت‌جنگی آن‌دودولت یعنی‌تعداد کارخانها و منابع مواد اولیه رانیز بایددرنظر گرفت زیرا بطور خلاصه‌دولتی که‌قدرت‌صنعتی‌بیشتری‌ازدولت‌دیگر دارد همیشه ازحیث مواد مربوط بساختن اسلحه برآندیگری برتری وتفوق دارد . البته این مزیت را در همان اولین روز شروع جنك دارا نیست ولی بتدریج و باگذشت زمان(مثلا پس ازیکسال‌یعنی مدتیکه‌لازم برای بکار انداختن کارخانهایش میباشد) این برتری‌را احراز خواهد کرد .

درباره این مسئله عقاید دول درست نقطه مقابل نظریه آنان در مسئله اول بود یعنی نمایندگان فرانسه میگفتند برای آنکه سطح تسلیحات دولتی بدست آید باید ظرفیت جنگی آندولترا بحساب بیاوریم .

البته در چنین اوضاع‌واحوالی‌حصول‌توافق بسیار مشکل‌است. لیکن‌اشکالات بزرگتری هم درضمن این بحث پیش آمد ازجمله حکومت آلمان دائماً یعنی درهر جلسه کمیسیون مقدماتی خلع‌سلاح بااصرار تام‌وتمام‌میگوید خلع سلاح وظیفه‌ایست که طبق‌میثاق جامعه ملل‌وقراردادهای صلح باید بطور دقیق وکامل صورت‌بگیرد بالنتیجه اولیاء این کشور اینطوراستدلال میکنند که‌چون آلمان‌بالاجبار خلع‌سلاح شده اگر دول دیگر خلع سلاح نشوند آلمان حق دارد مجدداً مسلح شود بدون آنکه بدلایلی که سایرین اقامه میکنند و میگویند بدانجهت است که خلع سلاح آندولت عملی نشده‌توجهی مبذول‌دارند. برخلاف جواب نمایندگان فرانسه‌آنستکه دولت فرانسه‌حاضر‌بخلع سلاح میباشد ولی‌این‌امر منوط بدو شرط است که باید قبلا صورت‌تحقق بخود بگیرند .

شرط اول - آنستکه بین دولت‌ها یك سیستم امنیت‌متقابل برقرار شود و

حکومت فرانسه بنمایندگان سایر دول یاد آوری میکند که در ۱۹۲۴ فرانسه پروتکل ژنو را پیشنهاد نمود بدون اینکه متأسفانه دولتها قدمی در راه تقویت آن بردارند . شرط دومی را که فرانسه خواهان تحقق پذیرفتن آن میباشد آنست که بوسیله یك طرح بین‌المللی عملاً دستگاه نظارت و کنترلی برقرار گردد تا عموم مطمئن‌شوند که هردولتی وظایف خودرا در موردخلع سلاح انجام داده است.واین بازرسی ونظارت چه درباره قوای تحت سلاح وچه در مورد سلاح و لوازم جنگی باید عملی شود والا دولی که دراین راه صادقانه گام برمیدارند و ازاین لحاظ مایل بانجام کلیه تکالیف خویش میباشند قربانی این طرح و دستگاه خلع سلاح خواهند گردیدبدینطریق که‌مثلا دولتی که‌دارای حکومت‌دموکراسی است و طبق این سنن اداره میشود وبودجه دولت باید بتصویب پارلمان برسد و اجرای آن تحت نظارت بعضی مؤسسات آنکشور صورت میگیرد قادر بمسلح شدن بطـور مخفی نیست در صورتیکه‌برای دول استبدادی‌بسیارسهل است که بوسایل مخفی خودرامسلح‌نمایند. بنا براین بنظر حکومت فرانسه در صورت عـدم وجـود نظارت بین المللی دول دموکراسی فدای صداقت ودرستی خویش در راه انجام تکالیف مربوط بخلع‌سلاح خواهند شد .

اینهاست‌اشکالاتیکه‌مدت‌پنج‌سال‌اعضاء کمیسیون‌مقدماتی‌خلع‌سلاح‌مواجه‌باآن بوده اند وبالاخره پس از زحمات‌بسیار در ۹ دسامبر ۱۹۳۰ این‌امر‌بطرح‌قراردادی منتهی‌شد . گرچه امروز که این‌قراردادرا مطالعه میکنیم ازاین لحاظ مأیوس کننده است زیرا درآن فقط اشاره‌بکادر (Cadre) یعنی کلیات‌وحدودی که‌بایدمطالعه‌شود شده بود بدون اینکه نه تعداد قوای هردولت و نه مقادیر اسلحه و لوازم جنگی که احتمالا در دست دارد تعیین گردیده باشد . در نتیجه مسائل اساسی در این طرح حل نشده است معذلك برسر همین قرارداد مبهم‌هم اتفاق نظر بوجود نیامد زیراچنانکه گذشت و ملاحظه شد دولت آلمان اعلام نمود که آنرا قبول نـدارد روسیه بهم چنین فقط فرانسه ولهستان و چکوسلواکی باتصویب مجموع طرح موافق بودنـد ولی معتقد بودند که باید باین طرح سازمان امنیت دسته جمعی را هم اضافه

نمود زیرا فقدان آن بمنزله نقص بزرگی بشمارمیرود . درحقیقت هیچ دولتی‌ازاین طرح راضی نبود فقط شاید انگلستان بچشم‌قبول در آن مینگریست وبنابراین‌نباید ازعدم موفقیت‌وشکستی که کنفرانس‌خلع سلاح دراین اوضاع‌واحوال دچار گردید تعجب نمود .

ج- صلح اقتصادی - اهمیت این مسئله را دراین جمله میتوان خلاصه نمود و بیان کرد که برای استقرار صلح درجهان ایجاد اعتماد متقابل بین ملل لازم است و برای تحقق این موضوع ناگزیر باید میان آنها از نظر اقتصادی همکاری وجود داشته باشد زیرا بعلت‌رقابتهای تجارتی که بین دولتهاقهراً ملاحظه میشود ازطرفی احساسات نامطلوب و غیر پسندیده مانند کینه و حقد وعداوت بوجود میاید و باقی خواهد ماند وازطرفی دیگر بعلت وقوع بحرانهای اقتصادی این امر درهر کشوری خواه ناخواه تأثیرات اجتماعی وروحی‌سوئی خواهد داشت یعنی حس حسادت‌و کینه توزی درنهاد افراد آن برعلیه مردم کشورهائیکه ازبحران‌بر کنار و کماکان معمور وآباد وقوی باقی مانده‌اند روز بروز بیشتر میشود وبالنتیجه هرج‌ومرج واغتشاشی در روابط صنعتی واقتصادی حکمفرما خواهد شد که خود یکی از علل جنك است یعنی خواه و ناخواه دامنه آن بجنك کشانیده خواهد شد . بهمین مناسبت اگر مایل باشند در روابط بین المللی آرامش وصلح وصفائی‌برقرار شود لازم است که‌ازاین ملاحظات‌و نکات اقتصادی نیز تبعیت وپیروی نمایند .

بدون شك اگر نظری کلی بسالهای ۱۹۲۶ - ۱۹۲۵ بنمائیم‌بیقین‌میتوان‌اظهار کرد که وضع اقتصادی و مالی اروپا تادرجه زیادی تعدیـل یافته است ودر حالیکه سالهای بلا فاصله پس‌ازختم جنك یعنی سنوات ۱۹۲۱ - ۱۹۲۰ بسیارسخت وبحرانی بود از ۱۹۲٤ ببعد متدرجاً داد وستد ومعاملات سروصورتی بخودگرفت وتقریباً در همه جا کوشش زیادی بعمل آمده که وضع پول را محکمتر و بهـتر نمایند و بهمین مناسبت توانستند وضع آبرومندی به پس انداز افراد بدهند واز ربح و بهره پـول بکاهند و نقل وانتقال سرمایه از کشوری به دیگر کشورها بسهولت صورت بگیرد بحدیکه در ۱۹۲۵ همه احساس میکردند که سرمایه داری کهن احیا شده و بتجدید

حیاتی نایل آمده است وازخطر اضمحلال وانقراض نجات یافته است . لیکن در این اوضاع آنچه بیشتر جلب توجه معاصرین را مینموده عدم تساوی مشهود وبینی است که دراین تجدید حیات اقتصادی بین ایالات متحده آمریکای شمالی و اروپا وجود داشته وهمه اذهان را متوجه خود نمود . دراتازونی درسنوات ۲۶-۱۹۲۵ دوره آبادی ومعموریت بحد اعلای خود رسیده یعنی درتولید صنعتی دائماً افزایش ملاحظه میشود و کوشش وفعالیت زیادی مصروف دادن سازمان بکار از نظر فنی میگردد .

اگر بکتاب آندره زیگفرید تحت عنوان «اتازونی امروز» که درسال ۱۹۲۹ منتشر شده رجوع کنیم ملاحظه میکنیم که مؤلف طرزفکر و روحیه مردم اتازونی را قبل از بروز بحران بزرك اقتصادی این قرن در آن کشور بخوبی نشان میدهد. از جمله مشاهده میکنیم که خوش بینی وافروروز افزونی دراتازونی حکمفرمابوده است. برخلاف دراروپا درحالیکه ازتورم اسکناس وسقوط پول بزحمت جلوگیری شده است اقلا تامدتی قیمتها ثابت مانده اند یعنی درسطح بسیار بالائی قرار گرفته ونتیجه این وضع اینست که معاملات ودادوستد مراحل مشکلی را میگذرانند وبیکاری کارگران درفرانسه وانگلیس واغلب کشورهای اروپا بدرجات شدید تر از آنست که قبل از ۱۹۱٤ ملاحظه میشد .

بعلاوه در فروش کالا و محصول صنایع هم بواسطه وجود سرحدات وموانع گمرکی باشکالاتی برمیخورند زیرا اغلب دول اروپائی خواهان پیروی از سیاست حمایت گمرکی هستند بعلت آنکه توجه باین امر برای آنان تنها وسیله ایست که میتوانند بعضی صنایع خود را حفظ و نگهداری کنند زیرا در غیر اینصورت از بین خواهند رفت وحالا آنکه وجود این صنایع از نظر دفاع ملی برای آنان لازم میباشد .

پس مهمترین نکته ایکه درسال ۱۹۲۶ ازنظراقتصادی افکاررا بخود معطوف نموده آنستکه اختلاف و بعبارت بهتر بگوئیم تضاد بین اتازونی واروپا را از بین ببرند و راه حل وطریق علاجی برای جهات وعللی که جلوی رونق وتوسعه اقتصادی اروپارا سد کرده پیدا نمایند بهمین جهت است که جامعه ملل تصمیم بافتتاح کنفرانس

اقتصادی بین المللی گرفت که درژنو در ٤ مه ۱۹۲۷ منعقد شد . اتحاد جماهیرشوروی وایالات متحده آمریکا که از اعضاء جامعه اتفاق ملل نبودند به این کنفرانس دعوت شدندو نمایندگانی بدان فرستادند . لیکن از ٤۸۸ نفرعضواین کنفرانس اقتصادی که درسال ۱۹۲۷ بژنو آمدند فقط ۲۵ نفر بنمایندگی از طرف سازمان کارگران بدین شهر عزیمت نموده اند .

درحقیقت بیشتردراین کنفرانس سازمان کارفرمایان ودولتها نماینده فرستاده اند چنانکه ازمیان ۵۰ دسته مختلف نمایندگان در ٤۱ دسته حتی یکنفر نماینده ازطرف کارگران بکنفرانس نیامده بود .

در کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ یك رشته تصمیماتی گرفته شد ازجمله نمایندگان عضو علاقه خاطر خود را بروش‌های عقلائی تولید که در اتازونی شیوع فراوانی پیدا کرده اظهارداشتند. همچنین نسبت به اتحادیه‌های صنعتی یعنی کارتلهای بین‌المللی نظر موافق ابراز داشتند و بالاخره بدول سفارش نمودند که از تعرفه‌های گمرکی که مانع معاوضات بین المللی شده است بکاهند .

اگر امروزه تصمیمات کنفرانس اقتصادی ۱۹۲۷ را مورد مطالعه قراردهیم دو نکته بیشترجلب توجه مارا میکند :

یکی آنکه در این کنفرانس اقتصادی ابداً بمسائل اجتماعی عطف توجهی نشده است مثلا نه توجهی بمسئله سطح زندگی کارگران کردندونه بموضوع دیگری که ازمسائل اساسی ومهم قاره اروپا بشمار میرفت یعنی موضوع مهاجرین : بدین معنی که قبل از سال ۱۹۱٤ افرادیکه راضی ازوضع وحال و سرنوشت خود نبودند اقلا میتوانستند راه اتازونی را درپیش بگیرند وبمهاجرت از وطن مألوف وحرکت بسوی آن کشور تن دردهندتابرفاه وآسایش بیشتری نایل گردند وهرساله بیش از یك ملیون اروپائی بدین ترتیب ازاقیانوس اطلس میگذشتند و از اروپا باتازونی بهمین جهات مهاجرت مینمودند. ولی از سال ۱۹۲۱ ببعد و بخصوص از سال ۱۹۲٤ اولیای حکومت اتازونی ابواب آن کشور را برروی مهاجرین اروپائی بکلی بستند

دراین اوضاع منطقی بود که در کنفرانس اقتصادی بین المللی میبایستی اقلا

عطف توجهی باین‌مسئله بکنند و تعدیلی در این امر قائل شوند و حال آنکه برای خوش آمد حکومت ایالات متحده آمریکا ابداً التفاتی باین امر حیاتی ننمودند .

نکته دوم آنستکه در کنفرانس‌اقتصادی بین المللی سال۱۹۲۷ فقط از طریق اتحادیه‌های صنعتی بین المللی بجستجوی راه‌های حلی پرداخته اند وحال آنکه از نظر ماهیت این اتحادیــه‌ها محیط و میدان عمل منافــع بزرك سرمایه داری میباشد ووجود کارتلهای بین المللی است که باعث حفظ قیمت‌ها میشود و بالنتیجه در جهت مخالف منافع مصرف کنندگان پیش میرود .

باید اعتراف نمود که ازهمه این مذاکرات‌وبحث‌ها نتیجه اساسی بدست‌نیامد. مهمترین نکته‌ای که از بین‌تصمیمات کنفرانس سال ۱۹۲۷ نظر مارا جلب میکندپائین آوردن تعرفه‌های گمرکی است در صورتیکه پس از گذشت دو سال از این تاریخ ملاحظه‌میکنیم که درهیچ نقطه‌ای این امرصورت تحقق بخود نگرفت بعبارةاخری کلیه دول تصمیمات کنفرانس اقتصادی بین المللی‌را قبول کرده بودند ولی هیچیك آنها را اجرا نکرده اند . البته بین سنوات ۱۹۲۷ و ۲۹ تعرفـه های گمرکی پـائین نیامده اند ولی اقلا بـا سرعت کمتری نسبت بسابق‌افـزایش یافته است بنا بـراین دراین زمینه دول دنیا دچار شکست و عدم موفقیت شده اند و ترازنامه فعالیت‌آنان منفی است .



حال در پایان‌این فصل باید دید بچه‌نتایجی رسیده ایم ؟ ازنظر سازمان‌امنیت دسته جمعی ترازنامه فعالیت نمایندگان دول منفی بوده وهمچنین است درباره مسئله خلع‌سلاح (باستثنای‌خلع سلاح‌بحری) که‌ده‌سال‌پس‌ازایجاد جامعه‌ملل‌هنوزتعهداتیکه در میثاق این جامعه گنجانیده و قبول شده است اجرا نگردیـده . همینطور از نظر اقتصادی‌هم‌ترازنامه فعالیت‌دول عضومنفی میباشد زیرا دیدیم که ازتعرفه‌های گمرکی چیزی کاسته نگردیده است.

حال باید دیدعلل‌این عدم موفقیت‌ها چیست ؟ نخستین علت آنستکه دودولت معظمی که در شورای جامعه اتفاق ملل نفوذ تام ونقش فائق را دارند یعنی فـرانسه

و انگلیس در اصول مسائل بایکدیگر اختلاف نظر دارند و دومین علت آنستکه عقیده عمومی بین المللی بسیارقوی ومؤثری برای مجبور کردن دول بقبول نظریات و طرق حل تازه هنوز بوجود نیامده است . معذلك علیرغم این عدم موفقیت ها و شکستها در ۱۹۳۰ هنوز خطرات آنی از این لحاظ وجودندارد زیرا عقیده عمومی تقریباً در کلیه کشورهای جهان مایل و مصمم است که ازجنك اجتناب بکنند ولی از سال ۱۹۳۱-۱۹۳۰ اوضاع واحوال وشرایطی بوجود میاید که تغییر کلی در روحیه ملل روی میدهد وملاحظه میکنند که عقیده عمومی‌واولیاء امور بعضی ازدول مانند ژاپون وآلمان‌وتا اندازه‌ای درایطالیا دروقوع جنك راه حلی جستجو میکنندبرای مسائل معضل‌وسختی که درمقابل اشکالات‌اقتصادی واجتماعی موجود چنان گریبان آنان راگرفته است که کم کم بآن متوسل میشوند وبدانسمت میروند .

II- سیاست اتازونی آمریکا ـ چنانکه در پیش گذشت دیدیم مشی اولیای سیاست اتازونی آمریکا در سال ۱۹۲۰ یعنی همینکه جمهوری خـواهان قدرت را پس از انتخاب هردینك بریاست جمهوری در دست گرفتند این شد که جبهه مشخص ووضع مستقلی درباره مسائل اروپا درپیش‌بگیرند زیرا منافع ایالات متحده آمریکا کاملا مغایر و مخالف‌بامنافع دولتهای قاره اروپا بود لیکن ازطرف دیگر اولیای حکومت اتازونی تمایل دارند که درقاره آمریکا نیز سیاستی‌را تعقیب کنند که‌تفوق و سیادت را بدانوسیله بدست آورند. بنابراین بجاست که به تجزیه و تحلیل سیاست آمریکا در قاره اروپا بپردازیم وچون سیاستی که ایالات متحده آمـریکا در بـاره کشورهای آمریکای‌جنوبی یاآمریکای لاتین در پیش گرفت مربوط بموضوع‌سخن مانیست ازآن‌صرفنظر میکنیم .

سیاست آمریکا درباره اروپا ـ در امور اروپـا اولیای حکومت اتازونـی هیچگونه مسئولیتی را مایل نیستند قبول بکنندولی البته نمیتوانند چنان عمل کنند که گوئی اروپائی اساساًوجود ندارد . زیرا اولا علل‌اقتصادی ومالی آنهارا‌بعطف توجه بمسائل اروپا میکشاند چون احتیاج دارند که امتعه و محصول صنایع و مواد خوراکی وموادخام وخوارو بارخود را باروپا صادر نمایند . ازطرف دیگرازدول

اروپائی طلبکار هستند بدینمعنی که در زمـان جنك جهانی اول اینه دولتها متحد و شریك امریکائیان در جنك بوده اند و بهنگام متارکه جنك جهانی اول مبلغی (در حدود ده میلیارد دلار بدو بدهکار اند. علاوه براین از نظر منافع سیاسی هم آمریکائیها نمیتوانند به بعضی مسائل مهم اروپا توجه نکنند ازجمله مسئله غرامات وخلع سلاح است ومقصود از آن چنانکه گذشت نه تنها مسئله خلع سلاح بحری میباشد که بـا منافع اتازونی تماس نزدیکی دارد بلکه شامل مسئله خلع سلاح بری نیزمیباشد .

بنا بـراین باید دید چـه راه و روش را حکومت اتازونی آمـریکا در پیش گرفته است تا میان نظر اصولی خود و لـزوم نظارت در امور اروپا سازشی ایجاد نماید .

بدین جهت است که حکومت اتازونی تصمیم گرفت که بکنفرانس های بین المللی حتی آنهائیکه تحت نظر و توجهات جامعه ملل تشکیل میگردید نمایندگان رسمی بفرستد ودر مواقعیکه کنفرانسهای اقتصادی یا فنی منعقد میشودودر کنفرانسهائیکه جنبه سیاسی دارد امریکائیها نه تنها یك نماینده بلکـه یکنفر ناظر(۱) میفرستند کـه اصولا حق دخالت وبحث درمسائل را ندارد .

حال باید دید تاچه حدودی ایالات متحده آمریکا در مسائل اروپائی دخالت نموده است ؟

ازنظر اقتصادی ومالی نقش اتازونی مخصوصاً دردو مورد بسیارمهم بوده است یکی مسئله قروض بین متفقین که بامسئله غرامات ارتباط دارد و دیگری مسئله

انعقاد کنفرانس اقتصادی بین المللی درسال ۱۹۲۷

۱ـ **مسئله قروض جنگ** ـ چنانکه گفتیم ایالات متحده آمریکا درحـدد ده میلیارد دلار ازدول فرانسه وانگلستان وایتالیا وچند دولت دیگر طلبکار بوده است ولی همین دولتها از دولت آلمان بعنوان غـرامات طلبهائی داشتند. بنا بـراین نظر بدهکاران (فرانسه ـ انگلیس ـ ایتالیا) آنست که باید بین مسئله غرامـات و مسئله قروض ارتباطی برقرار کرد ودرحقیقت باتازونی میگویند اگر بدهی خودرا آلمان

---

(۱) Observer

بما پرداخت ما نیز بدهی خود را باتازونی آمریکا خواهیم پرداخت ولی در صورت خلاف آن توانائی پرداخت قروض خودرا بامریکا نخواهیم داشت . البته کنگره آمریکا این نظری را که بدهکاران اتازونی ابراز میدارند نپذیرفت ودر فوریه ۱۹۲۲ آمریکائیها اعلام داشتند که مسئله قروض هیچگونه ارتباطی بامسئله غرامات ندارد زیرا ایالات متحده آمریکا قرارداد ورسای راتصویب ننموده است. از اینزمان ببعد حکومت اتازونی یکرشته مذاکرات دو رود را زو دقیقی را بااین دول شروع کرد و موضوعاتی که در این مذاکرات مطرح شد اهمیت زیادی از نظر روحی داشته است زیرا در روزنامه‌ها و مجلات بحث زیاد و انتقاد فراوانی در این باره صورت گرفت و بین نظریات متقابل هیچگونه تفاهم کاملی پیدا نشد و بالاخره این مذاکرات بعقد قرارداد هائی چند بین انگلستان و آمریکا در ۱۹۲۳ (پس از آنکه آمریکا قریب ۲۰ ٪ از میزان طلب خود کاست) و سپس با بلژیك در ۱۹۲۵ و باایتالیا در همین سال و بافرانسه در آوریل ۱۹۲۶ منتهی گردید .

ولیکن بهنگام تصویب این قرار داد درپارلمان فرانسه ماده ای بدان افزودند که از نظر فرانسه شرط اعتبار وارزش آن بشمار میرفت بدین شرح که اگر آلمان بفرانسه بدهی خودرا نپردازد فرانسه هم نخواهد توانست بدهی خویش را بآمریکا بپردازد. ولی باید درنظر داشت که اینماده احتیاطی جنبه یکطرفه داشته ودرنظر اتازونی فاقد هرگونه ارزشی بوده وبالنتیجه تاسال ۱۹۲۹ سیاست اتازونی آمریکا کوشش زیادی برای تحمیل مقرراتی چندبه بدهکاران خود وبمنظور استهلاك دیون آنهابکاربرد ودراینراه بموفقیت هائی نیز نایل شد بدون آنکه اینمسئله‌را باموضوع غرامات ارتباط دهد.

نسبت بمسئله غرامات آمریکائیها گفتند که این امر ارتباطی باما ندارد معذلك درعمل نفوذ آنها بطرز قابل توجهی درحل اینموضوع بکار رفته واین امر ازدوراه صورت گرفت . از طرفی کار شناسان آمریکائی طرح پرداخت غرامات آلمان را (در ۱۹۲٤ طرح دویس ودر ۱۹۲۹ طرح یانك) تهیه کردند . البته این کارشناسان مالی بعنوان افرادیکه بطور خصوصی کارمیکنند دراینکاردخالت نموده‌اند نه بعنوان

مقام رسمی معهذا بدون شك درعمل تمایلات و نیات دولت اتازونیرا در نظر میگرفتند و بکار میبستند . همچنین در مدت پنج سالی که طرح دویس اجرا شد مسئول کل پرداخت غرامات یکنفر کارمند عالیرتبه آمریکائی بود .

ازطرف دیگر دردوره‌ای که میتوان گفت حقیقتاً آلمان قسمتی ازغرامات را پرداخت یعنی بین۱۹۲٤و۱۹۲۹ (دوره‌طرح‌دویس) چنانکه‌ملاحظه‌شد اگراین‌دولت توانست‌اقدام باین عمل کند بعلت آن بود که درهمین ضمن آمریکائیها بمؤسسات و دستگاههای اقتصادی آلمان مبالغ هنگفتی قرض دادند ازجمله بین ۱۹۲٤ و ۱۹۳۰ قریب ۲۵۰ میلیون دلار یعنی‌درحدود ۲۱ میلیارد مارك طلا سرمایه‌های آمریکائی درآلمان بکارافتادوهمین سرمایه‌است که خون‌تازه‌ای در جسم و پیکر اقتصادآلمان دمید. میتوان گفت درعمل آلمان بشکل سرمایه‌های آمریکائی وبمراتب بیش‌ازآنچه بعنوان غرامات بدول طلبکار خودپرداخت از آمریکا پول‌دریافت نمود. ولی‌همینکه این وضع ادامه یافت سرمایه داران آمریکائی بفکر افتادند که شاید آلمانها نتوانند درعین حال هم قروض خود را بعنوان غرامات بدول فاتح بپردازند وهم سرمایه‌های آمریکائی را مسترد بدارند و بنا براین از اینزمان ببعد یك نـوع رقابتی بـرای پرداخت قروض خصوصی آلمان که ازآمریکا گرفته بود وقروض وی بعنوان‌غرامات بدول اروپائی بوجود آمد .

زیرا سرمایه داران آمریکائی دراین امربخصوص بهیچوجه همان عقیده‌ای‌را که فرانسویان دراین مسئله ابراز نمودند ودر بالا گذشت نداشتند چون مایل بودند که‌آلمان اولاقروض خصوصی خود را بپردازد . کینز عالم اقتصادی‌معروف‌انگلیسی هم در سپتامبر ۱۹۲٦ چنین مینوشت : بطور خلاصه سرمایه داران اتازونی آمریکا بآلمان وام میدهندو آلمان هم معادل آنرا منتقل بمتفقین میکند ومتفقین هم بعنوان پرداخت قروض خود بآمریکائیها همان پولرا برمیگردانندحال باید دید تاچه‌مدتی این‌بازی ادامه خواهدیافت ؟ البته جواب این‌مسئله مربوط بسرمایه‌داران آمریکائی است نه‌ما، بعبارةاخری تاهنگامیکه سرمایه‌داران آمریکائی بآلمانهاوام میپرداختند

آنها هم غرامات خود را میپردازند ولی در صورت وقفه در این عمل (چنانکه در بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹ پیش آمد) ممکن بود در این طرز پرداخت‌هم مانعی پیش آید و همین حادثه بوقوع پیوست .

ایالات متحده آمریکا از نظر اقتصادی غیر از مسئله قروض در مسئله دیگری نیز دخالت کرده است و آن کنفرانس اقتصادی سال ۱۹۲۷ است و چنانکه گفته شد نماینده‌ای باین کنفرانس فرستادند. دراین کنفرانس نمایندگان دول اروپائی هم خودرا مصروف این امر نمودند که نشان دهند تضاد و اختلافی عظیم بین وضع اقتصادی قاره اروپا و رواج دادوستد دراتازونی که بآخرین سرحد امکان رسیده وجود دارد یعنی درعین اینکه معموریت و رونق معاملات درآنکشور برقراراست اغلب دول اروپائی گرفتار مصائب ومشکلات مالی واقتصادی بسیار میباشند . (۱)

درمسائل سیاسی : اولیاء حکومت اتازونی بهمان سیاستی که در مقابل جامعه ملل پیش گرفته بودند ادامه دادند وحتی در مسئله دیوان داوری دائمی بین المللی باآنکه چندین مرتبه از اتازونی دعوت بمشارکت در آن نمودند و باآنکه چنانکه گذشت قسمتی از اساسنامه دیوان داوری بوسیله یکی ازحقوقدانان بنام آمریکائی موسوم به الیهوروت (۲) که وزیر خارجه سابق اتازونی در زمان ریاست جمهوری تئودور روزولت بود تهیه شده است معذلك اتازونی در دیوان داوری

---

(۱) بطور خلاصه هدف این کنفرانس درفکر کسانیکه آنرا منعقد نمودند آن بود که اولیای امور ایالات متحده آمریکا را تشویق وتشجیع باخذ تصمیم واقداماتی در باره مساعدت بیشتری به آبادی ورواج بازار داد و ستد اروپا بنمایند لیکن زمامداران ایالات متحده آمریکا قبول نکردند که مسائل اساسی دراین کنفرانس مورد بحث قرار بگیرد

از این مسائل اساسی یکی موضوع مهاجرت اروپائیان بود بآمریکا که پس از تصویب قوانین ۱۹۲۴ - ۱۹۲۱ اولیاء امور ایالات متحده برای محدود کردن و حتی ممنوع کردن مهاجرت دست باقدامات شدیدی زده بودند . همچنین آمریکائیها ازبحث در قروض بین المتفقین نیز دراین کنفرانس خود داری نمودند وهمینکه مذاکرات به بحث درباره پائین آوردن دستجمعی تعرفه‌های گمرکی کشانیده شد درحالیکه بااعمال‌واجرای این سیاست اقتصادی موافقت نمودند در باره‌کشور خود سیاست مخالفی را پیش‌گرفته واجرا نمودند زیرا در سال ۱۹۳۰ باز هم تعرفه گمرکی معمول در اتازونی‌را بالا بردند بنا بر این بایدگفت‌که دولت اتازونی با اعمال چنین سیاستی مسئول شکست وعدم موفقیت کنفراس اقتصادی ۱۹۲۷ شناخته شده است .

(۲) Elihu Root

شرکت ننمود.

البته چنانکه دیدیم درطرح «اجتناب از جنك» یعنی قرارداد بریان کلوك آمریکا ابتکاری بخرج داد که مستقیماً در سازمان روابط بین المللی تأثیر تام وتمامی داشته است و باین مسئله بتفصیل درسابق اشاره شد (۱).

بنا براین مؤلفین و نویسندگان اروپائی این زمان نسبت بطرز رفتار ووضعی که ایالات متحده آمریکا در مسائل سیاسی واقتصادی و مالی بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ پیش گرفته است انتقاد شدیدی نموده اند. زیرا میگویند که اولیاء دولت اتازونی از قبول مسئولیت در امور اروپا اجتناب نمودند ولی در عین حال یك نوع سیاست استعماری (امپریالیسم) اقتصادی و مالی را در نقاط دیگر جهان پیش گرفته اند.

از طرف دیگر بعضی از آمریکائیها مخصوصاً در محافل روشنفکران اعمال

---

(۱) طبق این طرح قرارشد کلیه دول جهان پیمانی منعقد کنند که باستثنای اعمال حق دفاع مشروع درهیچ موردی بجنك متوسل نشوند البته چنانکه درسابق اشاره شد برای دولت فرانسه امضاء چنین پیمانی اشکال بسیار داشت زیرا دراینصورت اساس پیمانهای لوکارنو ازبین میرفت چون در این پیمان پیش بینی شده بود که فرانسه در موردیکه مثلا آلمان اساسنامه منطقه خلع سلاح شده رنانی را نقض کند میتواند در مقابل آنکشور بجنك مبادرت نماید ولی معلوم نبود که آیا این مورد همان «دفاع مشروع» میباشد یاخیر؟

ازطرف دیگر میثاق جامعه ملل پیش بینی کرده بود که مجازات های اقتصادی برعلیه دولتی که مقررات جامعه ملل را نقض نموده است اعمال واجرا شود و چه بسا فرانسه ممکنست مجبور شودکه بکمك متفقین خود دراروپای شرقی و اروپای مرکزی بشتابد بدون اینکه مستقیماً مورد تعرض قرارگرفته باشد

بهمین مناسبت دولت فرانسه ایراداتی باین طرح گرفت واظهار نمود که طرح اجتناب وخودداری ازتوسل بجنك موجب میشود که قدرت عمل فرانسه را دراین موارد احتمالی سلب کند و بنابراین نمیتواند تعهد بکند که درکلیه موارد ازتوسل بجنك صرف نظرمیکند پس ازمذاکرات طولانیکه بمراحل بسیار حساسی نیزرسید بالاخره حکومت ایالات متحده آمریکا در نامهٔ قائل به تعبیر و تفسیری در باره فرمول «صرف نظر نمودن ازجنك» گردید بدین معنی که توسل باورود بجنك نه فقط درمورد اعمال حق دفاع مشروع بلکه اگر درجنگی که طبق میثاق جامعه ملل یاپیمانهای لوکارنو بوقوع پیوسته باشد مجاز شمرده میشود لیکن این تفسیر درسند سیاسی علیحده‌ای گنجانیده شد نه در متن این قرارداد. بنا براین دراین متن نه جنك بمنظوردفاع مشروع ونه جنك تجاوزی تعریف‌شده بود وباین‌موضوع نیز تنظیم کننده متن قرارداد جمیز اشتول درکتابی که سال بعد منتشرساخت تاحدودی اعتراف نمود وبنا براین اجرای این قرارداد بسیار مشکل مینمود علاوه براین امضاء چنین قراردادی بوسیله اتازونی حاکی ازآن نیست که تغییری در خط مشی خود درمقابل مسائل مربوط باروپا داده باشد.

بیهودهٔ را که عمال ومسئولین امور حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۲۹ انجام داده‌اند مورد شماتت قرار میدهند از آنجمله است سخت گیری در مورد پرداخت قروض بین المتفقین . زیرا اگر چنانچه روزی این قروض پرداخته میشد باعث خسران و ضرری میگردید که در درجه اول متوجه فعالیت اقتصادی ایالات متحده آمریکا میشد . زیرا باملاحظه جمیع جهات فقط بوسیله ارسال جنس این قروض ممکن بود تصفیه شود. دیگر آنکه سیاست حمایت گمرکی شدیدی را دولت اتازونی در پیش گرفت واینهم دوراز منطق بود زیرا متضاد باتوسعه روابط اقتصادی اتازونی باخارج کشوراست. بالاخره باید بخاطر داشت که اگر اولیای ایالات متحده آمریکا مایل اند که ازصلح جهانی بعلت تأثیریکه در فعالیت اقتصادی آنان (که در تمام دنیا گسترش یافته) دارد پشتیبانی نمایند آیا معقول نبود که برای تأمین چنین صلحی مسئولیتهائی هم درمسائل سیاسی بدوش بگیرند ؟ بدون شك اشخاصی بوده اند که درسال ۲۹-۱۹۲۸ بدفعات این مسائل را بگوش اولیای حکومت اتازونی رسانیده اند ولی متأسفانه بسمع قبول اصغا نگردیده است .

بنا براین مهمترین مسئله‌ایکه دردوران سالهای ۳۰-۱۹۲۹ درهمه امور تأثیر و نفوذ تامی داشته روشی است که حکومت ایالات متحده آمریکا اختیار کرده زیرا همین روش وراه ورسم است که جلوی هرگونه کوششی را بمنظور تقویت سازمان صلح جهانی گرفته است. البته در ۱۹۲۹ این وضع نتایج خطرناکی نداشته زیرا در بین ملل اروپا حتی آلمانها جنك را محتمل الـوقوع نمیپندارند. لیکن همینکه بحران بـزرك اقتصادی که دراواخر سال ۱۹۲۹ دراتازونی شروع شد وتاسال ۱۹۳۲ باروپا سرایت ورخنه کرد بظهور پیوست چون بالاخص این بحران ایجاد مشکلات و مصائب و اغتشاش واختلافات داخلی نموده که منجر بطلوع حکومتهای دیکتاتوری (توتالیتر) نه فقط درآلمان بلکه در ژاپن وسایر کشورها گردیده است این حکومتها سیاست بین المللی را در مسیر تازه‌ای انداختند که بالاخره منتهی بجنك دوم جهانی گردید .

فصل ششم

نتایج بحران اقتصادی سالهای ۳۲-۱۹۲۹ درسیاست بین‌المللی

حال باید شرایط و اوضاع تازه‌ای که پس از سال ۱۹۳۰ در روابط بین‌المللی تأثیر بسزائی نموده و تغییرات وتحولاتی درآن ایجاد کرده‌است آشنا شویم. اولین مسئلهٔ که باآن مواجه میشویم شدت و وسعت دامنه بحرانی است که از سال ۱۹۲۹ تا ۳۲ دردنیا بروز کرد و بهیچوجه قابل مقایسه با بحرانهای اقتصادی که قبل ازآن درجهان ظهور کرده‌نمیباشد. این بحران‌عظیم اقتصادی ابتدا دراکتبر۱۹۲۹ دراتازونی روی داد وسپس بسایر دول اروپائی سرایت نمود.

در اطریش بحران اقتصادی به آخرین سرحد امکان ونقطه اوج خود درماه مه وژوئن ۱۹۳۱ رسید و در آلمان بین ماههای ژویه ودسامبر ۱۹۳۱ ودرانگلیس بحرانی‌ترین‌موقع ماه‌سپتامبر ۱۹۳۱ بوده است. درفرانسه بروز بحران دیرترصورت گرفت و مخصوصاً در سال ۱۹۳۲ محسوس ومشهود شد. تنها کشوریکه از بحران اقتصادی بزرك اینزمان‌بر کنارماند اتحادجماهیرشوروی‌است که بعلت‌وضع‌اقتصادی واجتماعی مخصوص خود ازتأثیرات وگزندآن دراماں ماند.

نتایج این بحران بزرك بسیار خطرناك بوده زیرا نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در زمینه اجتماعی نیز تأثیرات بسیار سوئی داشته است از جمله طبق حسابی که کرده اند در ۱۹۳۲ در دول بزرك صنعتی جهان قریب ۳۰ میلیون نفر بیکار وجود داشته است.

نتایج روحی این‌بحران نیز بهمین درجه اهمیت دارد زیرا این نتایج چنان وحشتناك بوده است که مخصوصاًدرانگلستان در بحبوحه بحران ازخود میپرسیدند که آیا رژیم سرمایه داری محکوم بشکست و فنا نشده است؟ و برای اینکه بهتر

باین امر پی ببریم باید مقدمه‌ای را که مورخ معروف انگلیسی توین بی (۱) در سالنامه‌ای که بنام بررسی اوضاع بین‌المللی(۲) نوشته‌است مطالعه نمائیم. درمقدمه‌این کتاب مؤلف سال ۱۹۳۱ را بنام «**سال موحش**» نامبرده‌ومیگوید در نظر انگلیسها این سال بمراتب سخت تر از سالهای جنك ۱۸ - ۱۹۱٤ بوده است. پس مطالعه‌ودرك این عکس العل‌های‌روحی برای پی بردن‌بوقایعی که دراین سالهای دهشتناك‌روی داده بسیار لازم است.

لیکن علاوه بر نتایجی که‌بلا فاصله این‌بحران در اوضاع داخلی دولتهاداشته است بحران عظیم اقتصادی اوائل قرن بیستم دارای نتایج دیگری هم بوده که مدت زمانی بعد محسوس گردیده‌است وعمده‌ترین آن پیروزی‌نهضت معروف باقتصاد ملی است. این نهضت(ناسیونالیسم اکونومیك) درهمان زمانیکه در کنفرانس اقتصادی بین المللی علماء برای جستجوی طرق علاج از هم پاشیدگی و گسیختگی دستگاه تولید گرد هم جمع شده بودند و پس ازمذاکرات زیاد دچار شکست وعدم‌موفقیت گردیدند‌بوجود آمد یعنی درسال ۱۹۳۳ ودرهمین زمان است که در آلمان‌وایطالیا درلتهای وقت از سیاست اوتارشی (۳) پیروی کردند.

بالاخره نبـاید از نظر دور داشت که همین بحران عظیم اقتصادی تـأثیرات و نتایج خطرناکی در رژیـم سیاسی و وضـع حکومتهـای اغلب دولتهای جهـان داشته است.

البته ماهیت بحران اقتصادی و نتایج آن را درسیاست داخلی دولتهای اروپا وبخصوص آلمان و فرانسه در محل خود باید مورد تشریح وتفسیر قرارداد و چون باموضوع کلام دراین مقام مناسبتی‌ندارد ازذکرآن میگذریم زیرا دراین‌جامقصود بیان تأثیراتی است که این بحران درروابط بین المللی داشته است. درحقیقت بدواً باید ملاحظه نمود که چه نتایجی این بحران در روابط اقتصادی و مالـی و سیاسی دولتها داشته است.

---

(۱) Toynbee

(۲) Survey of International Affairs

(۳) Autarchie

I- نتایج اقتصادی و مالی بحران ۳۲-۱۹۲۹

برای درك نکاتی که در پیش گذشت باید دید چه نتایج اقتصادی و مالی این بحران عظیم اقتصادی جهانی در روابط بین المللی داشته است .

بابروز این بحران برای دولت آلمان موقعیت مناسبی بدست آمده که مجدداً دو مسئله‌ای را که برای ادامه حیات بین المللی نهایت درجه اهمیت را داشت مورد توجه قرار دهد . یکی مسئله الحاق اطریش به آلمان و دیگری مسئله غرامات است وچنانکه در موقع بحث در اوضاع داخلی آلمان خواهیم دید دولتی که درسالهای ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲ این دو مسئله مهم را بمیان کشیده است حکومتی بود که از اعتدالیون تشکیل یافته و رئیس الوزراء آن از بین اعضاء حزب سانتر کاتولیك انتخاب شده است .

۱- مسئله الحاق اطریش و آلمان - بحران اقتصادی جهان را اگر نتوان علت کوشش و فعالیتی که برای الحاق اطریش بآلمان شد دانست بهرصورت باید آنرا بمنزله موقع مناسب و لحظه مساعدی جهت این منظور و ایجاد یکنوع اتحاد گمرکی بین اطریش و آلمان تلقی نمود . لیکن درمقابل مقاومت فرانسه ودولتهائی که تشکیل اتفاق صغیر را میدادند این اقدام دچار عدم موفقیت شد . این موضوع بدینطریق پیش آمد که در نتیجه مذاکرات بسیار سریع ومحرمانه در ابتدای سال ۱۹۳۱ بین دولت اطریش و حکومت آلمان دو دولت در ۱۹ مارس ۱۹۳۱ اعلامیه مشترکی را امضاء نمودند که بموجب آن تصمیم خویش را درباره ایجاد یك اتحاد گمرکی بین اطریش و آلمان اعلام مینمودند ودر دادوستد ومعاملات تجارتی بین دو دولت قرار شد هیچگونه حقوق وعوایدی نه از واردات و نه از صادرات گرفته نشود . همچنین در روابط تجارتی بین اطریش و آلمان از یکطرف و دول خارجی از طرف دیگر آلمان و اطریش مجبور بودند تعرفه گمرگی وقانون گمرکی واحدی معمول و مجری دارند . معذلك در اعلامیه مشترك دو دولت گفته شده بود که هریك از دودولت دارای سازمان و اداره گمرك مخصوص بخود بوده و هریك از دو دولت حق انعقاد و امضاء قراردادهای تجاری بادول خارجی را خواهند داشت. البته این مطلب موضوع

مهمی نبود زیرا در صورتیکه دو دولت اطریش و آلمان هردو تعرفه گمرکی یکسانی را قبول مینمودند برای آنها امکان نداشت که جدا جدا با دول خارجی قراردادهای بازرگانی منعقد بکنند.

درموقع امضاء اعلامیهٔ که مبنی بر تشکیل اتحاد گمرکی بین دولتهای وین و برلن بود ایندو حکومت تأئید میکردند که این اتحاد فقط بمنظور پیدا کردن راه علاجی برای اشکالاتی که زائیده بحران اقتصادی است میباشد چون اطریش احتیاج دارد که بازار وسیعتری برای محصولات صنعتی خود تهیه و پیدا کند ومنافع آلمان هم اقتضا میکند که بازار خود را توسعه بخشد.

لیکن درمقابل این طرح فوراً مقاومتهای شدیدی ابراز شد زیرا ممکن بود وبیم آن میرفت که آلمان پس ازانعقاد این قرارداد و تشکیل اتحادیه گمرکی با اطریش درصدد بیفتد محیط فعالیت اقتصادی خود را بطرف دولتهای دیگر اروپای مرکزی یااروپای جنوب شرقی گسترش دهد.

البته هنوز فراموش نکرده بودند که در دوران جنك جهانی اول اولیای امور آلمان در فکر این توسعه بودند و حتی با دقت زیادی بمطالعه پرداختند که منطقه معروف به (میتل اروپا) (۱) یعنی ناحیه بزرك اقتصادی را بوجود آورند که شامل کلیه آلمان مرکزی و آلمان جنوب شرقی باشد و درصدد برآمدند که سازمانی هم بدان بدهند.

بنا براین مردم اروپا ازخود میپرسیدند که آیا اتحاد گمرکی اطریش و آلمان مقدمه انجام همین طرح بوجود آوردن (میتل اروپا) نیست؟

لیکن علاوه براین ملاحظات اتحاد گمرکی بین اطریش و آلمان ممکن بود طلیعه یك اتحادیه سیاسی نیز باشد زیرا نبایدازخاطر دور داشت که درقرن نوزدهم وحدت آلمان براساس وقایع و حوادث نظامی که درسالهای ۱۸۷۰- ۱۸۷۱ میلادی صورت گرفت تحقق نیافته بود بلکه این امر قبل ازسال ۱۸۵۰ وازنظراقتصادی صورت گرفته یعنی بوسیله ایجاد یك اتحاد گمرکی معروف به (زول وراین) (۲) بوجود آمد.

---

(۱) Mittel Europa (۲) Zollverein

بنا براین همانطوریکه زولوراین باعث وحدت آلمان شده بود اتحادیه گمر کی هم که قرار بود در ۱۹۳۱ بین این دو دولت تشکیل شود ممکن بود طلیعه بـوجود آمدن یك آلمان بزر گ باشد .

بهمین مناسبت بمحض اینکه این طرح ازطرف دولتین اطریش و آلمان اعلام وتأئید شد ازهرطرف بمخالفت باآن برخواستند .

دربدو امر مخالفت و اعتراض شدیدی ازطرف دولت فرانسه ابراز شد زیرا عقاید عمومی فرانسه وکلیه احزاب (باستثنای بعضی از سوسیالیست ها) و مطبوعات متحد القول بر علیه اتحادیه گمر کی اطریش و آلمان اظهار نظرنموده بودند .

ازجمله سیاستمدار نامی فرانسه ادوار هریو در ۲٦ مارس ۱۹۳۱ مقاله‌ای در روزنامه فرانسوی معروف به لرنول (عصر جدید) (۱) نوشت که از جمله در آن چنین میگفت بحقیقت بایدمارا سفیه پندارند اگرتصور میکنند مافرانسویهافراموش کرده‌ایم که وحدت سیاسی آلمان از طریق وحدت گمر کی صورت گرفته است).

ومخصوصاً مجلس شورای فرانسه در ۸ مه ۱۹۳۱ باکثریت کثیری فی المجلس دستور جلسه‌ای را تصویب کرد که مبنی برمطرود شمردن طرح اتحاد گمر کی بین اطریش وآلمان بوجه مؤکد ومصری بود .

ازطرف دیگر از جانب چکواسلواکی نیز اعتراضات شدیدی بعمل آمد و رئیس جمهور چکواسلواکی سیاستمدار فقید ادوار بنش معروف در اعلامیه‌ایکه دربرابر کمیسیونهای مجلس پراك خوانداظهار کرد که اتحادیه گمر کی بین اطریش وآلمان هدف سیاسی داشته واین هدف سیاسی الحاق اطریش بآلمان ازنظرسیاسی میباشد واگراین الحاق صورت بگیرد بمنزله فنا ومحواستقلال دولت چکواسلواکی میباشد . ضمناً بنش ازپشتیبانی یوگوسلاوی وازپشتیبانی رومانی نیز تلمیحاً برخوردار گردید بالاخره کنفرانس دول اتحاد صغیر که در ۳ مه ۱۹۳۱ در شهر بخارست منعقد شد تصمیمی گرفت و اعلامیهٔ صادر نمود مبنی براینکه سه دولت چکواسلواکی و یوگوسلاوی ورومانی بهروسیله‌ایکه ممکن باشد بااجرای اتحاد گمر کی اطریش و

---

(۱) L' Ere Nouvelle

آلمان مخالفت خواهند نمود .

روش انگلستان - در ابتدای امر انگلستان با احتیاط تمام رفتار کرد زیرا چنانکه در این باره اشاره شد عقاید عمومی انگلیس توجهی بمسائل اروپای مرکزی نمیکرد .

البته عقاید عمومی انگلیس مخالف طرز مذاکرات که در خفا بین دولتین اطریش و آلمان صورت گرفته میباشد و این مطلب را اعلام وروش خود را تاحدی نشان‌داد. ولی روزنامه های انگلیس بطور صریح و آشکار و باقطعیت در باره این مسئله مهم اظهار نظر نمیکنند . معذلك دولت انگلیس درعدم موفقیت این موضوع نقش مهم وفعالیت زیادی داشته واین امر ازاسناد ومدارکی که اخیراً یعنی پس از خاتمه جنك جهانی‌دوم درلندن‌چاپ‌ومنتشرشده است معلوم میگردد . دولت‌انگلیس پیشنهاد کرد که این طرح الحاق یعنی اتحاد گمرکی اطریش و آلمان را بدیوان دائمی داوری بین المللی ببرند زیرا درحقیقت عده‌ای میگفتند (ازجمله درفرانسه و چکواسلواکی) که اطریش حق انعقاد اتحاد گمرکی با آلمان را نداشته‌است زیرا قرارداد های ورسای وسن ژرمن الحاق اطریش را باآلمان قدغن نموده بودند .

بعلاوه در ۱۹۳۱ دراوضاع واحوالیکه بیان شد ودرابتدای این کتاب ملاحظه کردیم حکومت اطریش در عوض کمك مالی که جامعه ملل بدو کرده بود تعهد مؤکدی سپرد مبنی براینکه هیچگاه درصدد ایجاد وسایل این الحاق برنیاید . بناء براین طرفداران این نظر درفرانسه‌وچکواسلواکی میگفتند : باید ازدیوان دائمی داوری بین المللی سئوال شود که آیا ازنظر حقوقی طرح الحاق گمرکی اطریش و آلمان موافق با تعهداتی که حکومت اطریش قبلا بگردن گرفته و امضاء نموده هست یاخیر ؟

بعلاوه باید در نظر داشت که طرز رفتار و عکس العمل حکومت انگلیس بارعایت‌احتیاط بسیارصورت گرفته زیرا‌تمام‌مسئولیت‌را بدوش‌دولت‌اطریش‌انداخته است یعنی بدوش دولت ضعیفتر وبهیچوجه وبنحوی از انحاء درصدد ایجادمسئولیتی مستقیماً برای آلمان برنیامده .

بالاخره این موضوع در ۱۸ مه ۱۹۳۱ درشورای جامعه ملل مورد بحث‌قرار گرفت و آنها هم نظریات و تلقینات انگلیس را معتبر شمردند واعضاء مجمع هم در جریان آن جلسه تاریخی‌شورای‌جامعه ملل از شوبر (۱) وزیر امور خارجه‌اطریش تقاضا نمودند تعهد بنماید که تا موقعیکه دیوان دائمی داوری بین المللی اظهار عقیده‌ای ننموده استقرار دادی که بین آلمان‌واطریش امضاء شده اجراء نشود . .

بنا براین موضوع بدیوان دائمی بین المللی داوری برده شد واز ۲۰ ژویه تا ٦ اوت ۱۹۳۱ مدت‌مدیدی این موضوع‌در آن‌دیوان موردبحث قرار گرفت و نظریه دولت فرانسه بوسیله پل بنکور وبلدوان در این دیوان تشریح وبیان گردید و قرار بود دیوان در ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۱ نظریه مشورتی خود را ابراز کند ولیکن در ٤ سپتامبرهمین سال دولت اطریش‌اطلاع‌داد که‌از اجرای‌طرح‌اتحاد گمرکی باآلمان اعراض واجتناب‌میکندو بدینطریق این اقدام‌تاریخی که فعالیت و کوشش برای‌انجام آن بیشتر ازطرف آلمان‌صورت گرفته بود نه ازطرف اطریش و ممکن بود اولین قدم بطرف عملی شدن انسلوش بشمار رود از بین رفت و منتج بنتیجهٔ نگردید.

۲- **مسئله غرامات** - بحران‌اقتصادی از طرف‌دیگر باولیاء دولت آلمان‌اجازه داد که مجدداً مسئله غرامات را بمیان بکشند و تمام سعی و کوشش خود را در این مرتبه بکار برند تاراه حل قطعی برای این مسئله جستجو نموده وبدست آورند و بدین امر نیز نایل شدند یعنی بکلی غرامات‌را از بین برده و ملغی ساختند .

برای روشن شدن این موضوع البته باید در نظر داشت که در ۱۹۳۰ طرح یانك (چنانکه گذشت) مقرر داشته بود که بعنوان غرامات آلمان میبایـد در مدت ۵۸ سال مبالغی بپردازد که بین ۱٦۰۰ میلیون مارك و ۲٤۰۰ میلیون مارك متغیر بود .

طبق این طرح فرانسه هم درعوض باید با تازونی امریکا قروض جنگی خود را بپردازد ولیکن اگر موازنه و سنجشی بین مبلغیکه آلمان بایـد بعنوان غرامات بفرانسه بپردازد و مبلغیکه‌فرانسه باید باتازونی‌بصورت قروض زمان جنك پرداخت

---

(۱) Schober

نماید بعمل آید ملاحظه میکنیم که طبق طرح یانك سودی در دست فرانسه باقی میماند که تقریباً بثلث مجموع غرامات بالغ مگردید . لیکن از همان بدو امر اوضاع واحوال نشان میداد که حکومت فرانسه از قبل آلمان نخواهد توانست مبالغ کافی برای پرداخت مخارجی که صرف ترمیم نواحی کشورش که درضمن جنك جهانی اول خراب شده کرده بدست آورد ودر نتیجه تقریباً ۵۰ / مخارجی که صرف این نواحی نموده بدوش فرانسه باقی خواهد ماند . معذلك در نتیجه فعالیت و کوشش حکومت آلمان با وجود آن که مبلغ ناچیزی قرار بود بفرانسه برسد غرامات بکلی ملغی گردید .

چنانکه در ابتدای این فصل گذشت بحران اقتصادی در تابستان سال ۱۹۳۱ به اروپای مرکزی سرایت کرده بودواز جمله درماه مه ۱۹۳۱ درشهر وین بزرگترین بانکهای اطریش یعنی (کردیت آنستالت) (۱) بکلی ورشکست شد و در ماه ژویه ۱۹۳۱ حکومت آلمان مجبور شد که تقاضای استمهالی بکند زیرا بانکهای آلمان نمیتوانستنددرمقابل تقاضای عده کثیری ازمردم که برای استرداد سرمایه خود از بانك هجوم آورده بودنداز عهده پرداخت آن برآیند .

بهمین مناسبت در تاریخ ٥ ژوئن ۱۹۳۱ حکومت آلمان که تحت ریاست برونینك (۲) بود اعلامیه‌ای برای ملت آلمان منتشر نمود و در آن پیام اعلام کرد که پیش بینی هائی که بمنزله اساس تنظیم طرح یانك بشمار رفته است بنظر میاید که صحیح نبوده‌است و بواسطه «تحول و تبدلی که دراوضاع اقتصادی جهان ایجاد گردیده و صورت گرفته صدق نکرده است ».

بنا بر این باید آلمان را از پرداخت غرامات معاف نمود زیرا نمیتواند منبعد برای مدت زیادی طاقت پرداخت آنرا بیاورد وضمناً برونینك دراین پیام اضافه میکرد که لغو قطعی غرامات برای ادامه حیات اقتصادی جهان لازم است .

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا که در اینموقع از حزب جمهوریخواه و موسوم به هور بود فوراً اظهار داشت که باید تقاضای آلمان مورد توجه قرار گیرد

---

(۱) Kredit Anstalt (۲) Brunning

وعلت اینکه بلا فاصله تقاضای آلمان از طرف آمریکا مورد اجابت قرار گرفت مربوط بدو موضوع بوده است: یکی آنکه اگر بحران اقتصادی در آلمان شدت مییافت و بمرحله خطرناکی میرسید بدون شك تجارت وداد وستد اتازونی باآن کشور دچار خسران و ضرر میشد زیرا بازارداخلی آلمان منبعد قادر بخرید کالااز آنکشور نخواهد بود و بالنتیجه فلج شدن جریان‌داد وستد ومعاملات باآلمان برشدت خسارت ومیزان ضرری که نصیب تولید کنندگان محصولات کشاورزی اتازونی در اینزمان شده بود میافزود و وضع طاقت فرسائی را که کشاورزان آنان بسر میبردند بدتر میکرد واین امرقابل دوام منبعد نمیبود.

علت دوم - آنستکه از زمان اجرای طرح دویس سرمایه داران آمریکائی مبالغ عظیمی سرمایه در آلمان درمعرض بهره‌برداری گذارده بودند واین سرمایه‌ها بعنوان اعتباراتی بود که بمؤسسات خصوصی آلمان داده شده بود. اگرآلمان فاقد قدرت پرداخت میگردید بهره سرمایه های آمریکائی که برای بهره برداری عرضه شده بود دربازار آلمان صعب الوصول میگردید وبلکه میتوان گفت بکلی ازمیان میرفت. بهمین مناسبت رئیس‌جمهور اتازونی فوراً پس از تقاضائی که دولت آلمان نمود اظهار داشت که موافق بالغو پرداخت غرامات است ولی‌البته این امر بااصول اخلاقی مباینت داشت زیرا درحالیکه اولیای حکومت ایالات متحده آمریکا برای پرداخت قروض جنگی فرانسه باتازونی فشاروارد میآوردند موافقت بالغو پرداخت قروض آلمان نسبت بفرانسه مینمایند.

بهمین مناسبت هوور در بیستم‌ژوئن ۱۹۳۱ پیشنهاد نمود که موقتا برای‌مدت یکسال پرداخت‌هر گونه‌قرضی بین‌دول مختلف‌موقوف گردد بعبارت دیگرپرداخت قروض آلمان بفرانسه بعنوان غرامات‌موقتا موقوف گردید وهمین حال‌را هم‌قروض فرانسه باتاوونی‌پیدا کرد واین عمل معروف‌به‌استمهال هوور(موراتوارهوور) است (۱). این‌موضوع تمایل قلبی اولیاء دول بریتانیای کبیر وایتالیا بود وحتی درمورد انگلیسها باید گفت که باشعف و مسرت تام و تمام این امر را قبول کردند زیرا از

(۱) Moratoire Hoover

سقوط اقتصادی کامل آلمان بسیار واهمه داشتند .

حکومت فرانسه هم اعتراضاتی بدین عمل نمود و تقاضا کرد که آلمان اقلاً قسمتی از اقساط سالیانه غرامات را (هرقدر هم کم باشد) که قرار شده بود بعنوان اقساط سالیانه طبق طرح بانك بپردازد پرداخت کند مشروط باینکه این مبلغ نزد بانك تصفیه بین المللی (۱) سپرده شود و آن بانك هم فوراً آنرا در دسترس آلمان قرار دهد در نتیجه پول همیشه نزد حکومت آلمان باقی خواهد ماند .

اصرار حکومت فرانسه‌دراین مورد برای آن بود که میخواست اقلا موضوع پرداخت مبالغیکه آلمان بعنوان غـرامات باید بپردازد حفظ شود و البته حکومت اتـازونی آمریکا هم‌این شرط را که مزاحمتی برای آن‌دولت بهیچ‌رجه‌فراهم نمیاورد قـبول نمود .

ولیکن باید دید پس از گذشتن یکسال موعود چـه پیش آمد ؟ در تمام دوره استمهلال مذاکرات زیادی برای بدست آوردن راه حل و روشی کـه در آتیه باید بموقع اجراگذارده شود ادامه داشت وبدین مناسبت دید و بازدیـد هائی بین‌اعضاء حکومت فرانسه واولیاءامور برلن وسپس واشینگتن در ماههای سپتامبر و اکتوبر ۱۹۳۱ صورت گرفت .

نتیجه این مذاکرات چه شد ؟ حکومت آلمان بطور مستمر اظهار میداشت که نمیتواند در عین حال بپرداخت مبالغی که بعنوان‌غرامات مدیون‌بفرانسه است و مبالغی که بسرمایه داران آمریکائی مقروض است و بعنوان اعتبارات سابقاً یعنی در زمان اجرای طـرح دویس بآلمان پـرداخته انـد تن دهد .

شکی‌نیست که اولیای‌دولت آلمان بامهارت تامی‌مسئله را بدین‌صورت بمیان آورده بودند زیرا از جواب آمریکائیها قبلا اطلاع داشتند که روش موافقی باآنها درپیش خواهند گرفت چون‌آمریکائیها مصمم بودند اول مبالغی‌راکه بآلمان سابقاً اعطا نموده بودند بدست بیاورند و البته برای آنها اهمیتی نداشت که دیون آلمان درمقابل‌فرانسه پرداخت‌بشودیاخیر اما نظر وعقیده‌اولیاء دولت فرانسه آن‌بود (با

(۱) B. des Reglements Internationaux

وجود آنکه معتقد بلزوم سازش موقتی در این زمینه است) که این راه حل **فقط برای دوره‌ای که بحران اقتصادی بردنیا استیلا دارد** بایدمعمول گردد. معهذا عموم مردم فرانسه مخصوصاً قائل باین مطلب اندکه باید رابطه‌ای بین مسئله غرامات ومسئله قروض فرانسه باایالات متحده آمریکا وجود داشته باشد. ولی اولیاء حکومت ایالات‌متحده بهیچوجه گوش‌شنوائی درمقابل این قبیل تقاضاها وپیشنهادات دولت فرانسه نداشتندو بالاخره در دهم فوریه ۱۹۳۲ دولت‌ها موافقت نمودند که یك کنفرانس بین المللی منعقد گردد ودر آنجا راه حلی برای این مسئله غامض و بهم پیچیده جستجو کنند .

کنفرانس بین المللی در شهر لوزان از ۱۶ ژوئن منعقد گردیدوتا۹ ژوئیه ۱۹۳۲ ادامه داشت ومنتهی بامضاء قرار دادهای ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ گردید.طبق متن‌این قراردادها چنین مقرر گردید .

اولا- دولتهائی که‌از آلمان طلبکارند یعنی دولیکه‌آلمان باید بعنوان‌غرامات مبالغی‌بآنهابپردازد قبول کنندکه بپرداخت غرامات خاتمه دهند وبرای اینکه خاتمه باین امر داده شود آلمان متعهد شد کلا مبلغ سه میلیارد مارك بپردازد .

البته این پرداخت بعنوان پرداخت سمبولیك صورت میگرفت زیرا بفرانسه که مهمترین طلبکار آلمان بشمار میرفت پولی پرداخت نمیشد بلکه بـه بانك بین‌المللی تصفیه داده میشد وآن مؤسسه هم‌موظف بودآنرا بطور کلی بمصرف‌تجدید بنیه وترمیم وضع اقتصادی اروپا برساند .

ثانیاً - ازطرف دیگر طبق قراردادهای ۹ ژوئیه ۱۹۳۲ آلمان مجبور است جنس بفرانسه بفرستد یعنی کالائیکه‌لازم‌برای‌اجرای‌برنامه‌فواید عامه‌وترمیمی که در فرانسه شروع شده میباشد تهیه نماید ولی‌مجموع این قبیل‌کالا محدود بیك حداقلی (یعنی ۸۲/۵ میلیون مارك) بود .

درحقیقت میتوان گفت باانعقاد این قرارداد پرداخت غرامات‌آلمان بدول‌متفق بکلی خاتمه پیدا کرد .

ازطرف دیگر دولتهای فرانسه و انگلیس و ایتالیا بحکومت آلمان اعلام

داشتند که پرداخت غرامات را از طرف آلمان بشرطی موقوف داشته اند که دولت ایالات متحده آمریکا هم‌درمقابل از فرانسه و بریتانیای کبیر و ایتالیا استردادقروضی را که در ضمن جنك بآنها پرداخته شده مطالبه نمایند .

لیکن دولت اتازونی در ۱۹۳۲ از حکومت فرانسه مطالبه پرداخت مبلغی‌را که قرار بود بپردازد نمودومجلس شورای ملی فرانسه در ۱۳سپتامر ۱۹۳۲ علیرغم نظریکه حکومت هریوداشت از پرداخت قروض خود بدولت اتازونی درصورتیکه آلمان منبعد چیزی بفرانسه نپردازد امتناع‌نمودومجلس شورای‌فرانسه‌این مطلب را تصویب نمود .

حکومت‌انگلیس‌هم‌تصمیم مشابهی اتخاذ نمود بااین اختلاف که بجای‌امتناع قطعی و کلی از پرداخت قروض اظهار کرد که حد اقل مبلغی را خواهد پرداخت بعنوان (پرداخت سمبولیك) واین امرهم بهمین حال باقی ماند .

ایالات متحده آمریکا نیز بدون اینکه ازحق خود در اینمورد صرف نظر نمایند اصراری در مطالبه طلب خود از فرانسه وانگلیس وایطالیانئمودند

حال باید دید نتیجه لغو پرداخت غرامات آلمان از نظر فرانسه چه شد ؟

چنانکه گذشت طبق‌طرح یانك فرانسه‌فقط ۵۰ ٪ مخارجی‌را که برای‌تجدید بنا و ترمیم‌نواحی‌خراب شده‌خودخرج‌میکرد‌برعهده‌اش‌بود وچون‌آلمان‌از‌پرداخت غرامات طبق طرح یانك سرباز زد بنابراین ۷۰ ٪ مخارجی که برای‌ترمیم نواحی خراب شده درزمان جنك۱۸ - ۱۹۱٤فرانسه متحمل گردیده بود بردوش این دولت باقی ماند وهمین امر مانع بزرگی برای پیشرفت اقتصادی فرانسه شد زیرا نتوانست وسایل تولید ووسایل معاوضه کالا و لوازم مورد احتیاج مدارس و مریضخانه های خود را آنطور که مایل بود توسعه بدهد و بالنتیجه عدم پرداخت غرامات بوسیله آلمان برای فرانسه نتیجه فوق العاده خطرناکی داشته است .

حال که بنتایج اقتصادی بحران اقتصادی بین‌المللی پی بردیم مناسب است که بنتایج سیاسی آن نیز واقف شویم .

فصل هشتم

عکس العمل بحران اقتصادی در آلمان وشروع دوران هیتلر (ژانویه ۱۹۳۳)

عروج آدلف هیتلر بحکومت و در دست گرفتن زمام قدرت آلمان در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ در ظاهر امر بنظر میرسد موضوعی است که فقط مربوط بکشور آلمان است درصورتیکه در* حقیقت و نفس الامر بندرت وقایع تاریخی تا این درجه انعکاسات بین المللی داشته اند که قابل مقایسه با نتایج آن حوادث باشد. چون بااحراز قدرت هیتلر نه فقط افراطی ترین نهضت های ملی توانسته است که حکومت را در آلمان در دست بگیرد بلکه در روابط بین دول نیز نظریه جدیدی حکمفرما میگردد و با اینکه سیاستمداران و متفکرین کشور های دموکراسی غربی کم کم و متدرجاً باین مسئله مهم پی بردند ولی بدون شك این تغییر و تبدیل و تحول اساسی بمعنای واقعی کلمه در اینزمان صورت گرفته است .

در نظر هیتلر موضوع تساوی دول که در سازمان ملل در ژنو حکمفرما و بر قرار است بهمان درجه سست و ضعیف مینماید که عقیده بتساوی افراد بشر بنظر او فاقد ارزش است . بر خلاف بعقیده او یك نژاد بر تر و فائق بر سایرین وجود دارد که همان نژاد آرین است ودر آلمان بحالت تقریبا خالص باقی مانده است و موظف در تسلط بر سایرین و در صورت احتیاج محق به از بین بردن سایر نژادها میباشد. برای وصول باین هدف و نیل باین مأمول توسل بهر وسیلهٔ شایسته و مجاز است بعبارت دیگر هیتلر از اقدام بهیچ امری در این راه خود داری نخواهد کرد مانند قائل نشدن ارزشی برای قراردادهای منعقد بین دول و بنظر بی اعتنائی بر آنها نگریستن و همچنین است توسل بجنك وظلم وجور و اعتساف. بعقیده هیتلر که مانند روزنبرك

پایه گذار نظریه نازیسم (در کتاب افسانه قرن بیستم) است برای شخصیت بشری مطلقا احترامی نبایدوجود داشته باشد. بنا براین هدف سیاست خارجی هیتلر تأمین تسلط آلمان برسایر دول بوسیله مکر و خدعه وحیله و یابوسیله زور و فشار است وچنانکه بعداً خواهیم دید این سیاست متدرجاً یا در آن واحد چندین صورت بخود گرفته است بدین ترتیب که هیتلر ابتدا تصمیم گرفت که قدرت نظامی سابق آلمان را بدو برگرداند وسپس بآلمانی که حدود وثغور آن طبق قرارداد ورسای بوجود آمده بود سایر مناطق و نواحی که مردمش آلمانی نژاد بودند و دویچروم آن را مینامیدند (۱) ملحق نماید و بالاخره یك فضای حیاتی وسیعی (باصطـلاح آلمانها لبن سروم) مخصوصاً در مشرق‌اروپا(که بنظراوداراي‌ارزش بیشتری‌ازافریقاست) برای آلمانها تأمین کند تابتوانند مود اولیه ومواد خوراکی واراضی وسیعی برای مهاجرت مردم آلمان بدست آورند .

باید در نظر داشت که سیاست ناسیونال سوسیالیست بآن درجه‌ای که در بدو امر یعنی درابتدای احراز قدرت بوسیله هیتلر بنظر میرسد بخوبی رهبری وارشاد نمیشده زیرا چندین رشته تمایلات متشتت وآنارشیك (باصطلاح فرانسویها) در آن وجود داشته‌است‌مثلابا وجود وزارت‌اموروخارجه آلمان‌از ۱۹۳٤ ببعدادارهای‌وجود داشت که ریبن تروپ آنرا اداره وهدایت میکردوبدرجه‌ای این امرحقیقت دارد که تعیین‌حدودمسئولیت‌هریك‌ازآندو بسیارمشکل‌است‌ودرجریان وقایع بتدریج‌بوجودو فعالیت آن پی میبریم .

درمقابل پیروی هیتلر ازاین راه وروشهائی که جنبه واقع بینی آن‌پس‌ازتأمل بوضوح‌می‌پیوندد فقط در دوجبهه که‌بکلی‌ازیکدیگرمجزا ومتفاوت‌هستند موانعی وجود دارد : ازیکطرف در کشورهای بزرك دموکراسی باختری مانند فرانسه و انگلیس وایالات‌متحده آمریکای شمالی که بعلت عدم تفاهم یافقدان انرژی واراده لازم در سیاستمداران و اولیاء امور یا باز هم قناعت به تنها ضمانتی که ممکن است وجود داشته باشد یعنی امنیت دسته جمعی مینمایند و یا بتعقیب وپیروی از سیاست

---

(۱) Deutscheraum

انزوا و انفراد و اعتزال میپردازند. از طرف دیگر اتحاد جماهیر شوروی در اینوقت تحت رهبری دسته سیاستمدارانی قرار گرفته که بدرجه آلمانهای نازی واقع بین هستند و در عین حال از شماتت آنان خود داری نمیکنند ولی مانند آنان اعمال خود را مقید برعایت اصول اخلاقی ننموده و هم از آلمانهای نازی و هم از دموکراسی های بورژوازی نفرت دارند.

بنا بمراتب بالا سال ۱۹۳۳ در تاریخ روابط بین المللی بمنزله موقع بسیار حساس و خطرناکی بنظر میرسد و تأثیر آن در وقایع و حوادث بین المللی حتمی و قطعی است زیرا علاوه بر حادثه مهم آنسال که واقعه عمدهٔ در جهان نیز بشمار میرود و همان عروج هیتلر بقدرت در آلمان است در خاور دور هم مردم جهان شاهد و ناظر بسط و توسعه سیاست تجاوزی ژاپون در چین شمالی و در منچوری میگردند و در ایالات متحده آمریکای شمالی نیز پرزیدنت روزولت قدرت را در دست میگیرد. شاید بیمناسبت نباشد بگوئیم که یکی از مسائل جالب توجه آنست که نفوذ روزولت فقط در همان دورانیکه هیتلر در رأس آلمان قرار داشت در اتازونی حکمفرما بوده زیرا روزولت در ۱۲ آوریل ۱۹۴۵ مرد و هیتلر هم در آخر ماه آوریل ۱۹۴۵ در برلن در گذشت.

در این دوران پراغتشاش که بلا فاصله پس از بروز بزرگترین بحران اقتصادی قرار گرفته است کشور فرانسه که تصور میکنند قویترین ارتش جهان را در دست دارد دائماً درداخله خود دچار اغتشاشات گوناگون و شدید است که بافزایش عدم ثبات کابینه ها و هیئت های وزیران آن دولت کمك میکند و هر گونه دوام و پیوستگی را در سیاست خارجی آن کشور از بین میبرد. (۱)

---

(۱) برای اینکه تاحدی بعدم ثبات هیئت های وزیرانی که دراین سالهای حساس سیاست خارجی و داخلی فرانسه رابکمب کمایت خود میگیرند پی ببریم بی مناسبت نیست بطور فهرست از کابینه های وزرائی که بسرعت در این سنوات روی کار آمده و بدون اینکه منشاء اثری باشند جای خودرا بدیگری میسپار ند وضعف دولت فرانسه را روز بروز بیشتر آشکار میکنند اسم ببریم.

درصورتیکه درسال ۱۹۲۹ دروضع داخلی فرانسه باروی کار آمدن ریمون پوآنکاره تبدیلی حاصل میشود در سالهای بعد از آن بکلی بر خلاف آنست پوآنکاره با بصیرت و کیاست خاصی نظم را در دولت برقرارکرد وروح اعتماد را که در اینکشور بعلت سقوط فرانك رخت بربسته بود با تثبیت فرانك و تنزل ارزهای خارجی مجدداً مستقر نمود ومورداحترام کلیه احزاب

بقیه درحاشیه صفحه بعد

نتایج سیاسی بحران اقتصادی (۱۹۳۲-۱۹۲۹) در کشورهای آلمان و ایتالیا

نتایج سیاسی بحران اقتصادی مهمتر از نتایج دیگر آن بود زیرا بحران اقتصادی سالهای ۱۹۳۲ - ۱۹۲۹ در ژاپون و آلمان باعث پیشرفت تمایلات توسعه طلبی وقدرت جوئی شده است واین تمایلات امیدواری بتجدید نظر درقراردادهای صلح را در بانیان حکومت ایتالیا دراین زمان زنده کرده است .

I ـ درآلمان: بحران اقتصادی که مخصوصاً در اواخر سال ۱۹۳۱ و در ابتدای ۱۹۳۲ در اینکشور باوج شدت خود رسید باعث ورشکست شدن بنگاههای مالی وسقوط پول وبیکاری ودر نتیجه پیشرفت نهضت ناسیونال سوسیالیست گردید و عروج آدولف هیتلر بقدرت در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ چنانکه گذشت در نتیجه بروزاین بحران امکان پذیرفت .

بقیه ازحاشیه صفحه قبل

فرانسه قرارگرفت ولی دراواخر ماه ژوئیه ۱۹۲۹ درنتیجه کسالت مزاج پس از آنکه طرح یانگ وقراردادهای ۱۹۲٦ را راجع به قروض بین‌المتفقین بتصویب مجلسین میرساند استعفامیدهد واز همین تاریخ است که دولت فرانسه دچار بحران وتغییرات پی‌درپی کابینه‌ها میگردد چنانکه در این تاریخ (ژوئیه ۱۹۲۹) بریان وزیر امور خارجه کابینه پوآنکاره هیئت دولت جدید را تشکیل میدهد ولی چند ماه کابینه او بیشتر دوام نمیکند ودرماه نوامبر همین سال هیئت وزیران دیگری بریاست آندره تاردیو تشکیل میگردد که بریان کماکان در وزارت امور خارجه آن وزیر است هیئت وزیران جدید در فوریه ۱۹۳۰ بریاست کامیل شوتان تشکیل میگردد ولی در اولین برخورد بامجلس نمایندگان مستعفی میگردد تاردیو مجدداً ریاست وزیران را بدست میآورد ولی کابینه وی در دسامبر ۱۹۳۰ درنتیجه رأی عدم اعتمادی که از طرف اکثریت مجلس سنا بدوداده‌شده سقوط میکند وکابینه استیک (Steeg) که درژانویه ۱۹۳۱ سقوط میکند روی کارمیآید سپس هیئت وزیران جدید بریاست پیرلاوال تشکیل میگردد ودر ابتدای سال ۱۹۳۲ کابینه دوم لاوال که ترمیم شده است زمام امور فرانسه را دردست میگیرد و بالاخره در فوریه ۱۹۳۲ تاردیو برای سومین بار هیئت وزیران جدیدرا تشکیل میدهد ؛

گوئی دستگاه دولتی فرانسه که دردوران آبادی ومعموریت وسالهای خصب ونعمت توانسته است بخوبی انجام وظیفه کند برخلاف درمواقع سخت وخطیر روزبروز دچار بحرانی شدید تر میگردد وبهمین مناسبت درسیاست بین‌المللی ازاهمیت فرانسه بمراتب کاسته میگردد ودراتحادیه‌هائی که بادولتهای دیگر تشکیل داد ضعف وفتور روی‌میدهد وامپراطوری مستعمراتی آندولت نیزدر معرض اغتشاشات شدیدی چون وقایع هند وچین در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ قرار میگیرد اینست وضع فرانسه درسالهائی که منتهی به احراز قدرت هیتلر وحزب ناسیونال سوسیالیسم درآلمان میگردد

برای اینکه بوجه بهتری باین امر پی ببریم باید بوضـع گسیختگی و ضعف و ناتوانی مادی ومعنوی که دراینوقت آلمان بـدان دچار شده است وتوسعه و شدت بحران اقتصادی و مصائب و مشکلاتی که گریبان آلمانها راگرفته توجه بیشتری مبذول نمائیم . زیـرا در اینزمان یعنی درابتدای سال ۱۹۳۲ درآلمان شش میلیون بیکار وجود داشته و شیرازه زندگی طبقه متوسط بکلی از هم گسیخته شده است : کلیه این اوضاع و احوال بایجاد محیط عدم رضایت وحتی یأس و ناامیدی شدیدی کمك کرد بعبارة اخری مردم برعلیه‌رژیم حکومتی یعنی دولت جمهوری آلمان که طبق قانون اساسی (و ایمار) زمام حکومت را در دست گرفته بود قد علم کردند زیرا کلیه این بلیات ومحن وآلام واسقام را ناشی ازعدم کفایت ایندولت‌میدانستند. ازاسناد ومدارکی که‌بعدهادر دادگاه نورنبرگ ارائه‌داده شدمعلوم گشت که از ۲٤ اوت ۱۹۳۱ آدولف هیتلر کتباًبکلیه اعضاء حزب‌ناسیونال سوسیالیست دستور داده بود که اقدامات و فعالیتها وکوششهای خود را جمعاً بـرای سقوط اولیاء حکومت جمهوری وایمارا زآنروز ببعد بکار ببرند واین تاریخ درست تطبیق میکند با اوج بحران اقتصادی آلمان .

در حقیقت هیتلر بخوبی پی برده است که اوضاع و احوال وسیر حـوادث و مشی وقایع مساعد باسقوط و ازهـم گسیختگی شیرازه حکومت‌آلمان میباشد. سیر وقایع را هم که مطالعه‌میکنیم می‌بینیم که پس ازعروج هیتلر بقدرت در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ این حکومت (توتالیتر) یعنی دولتی که مایل بتجهیز پیوسته و مداوم قوا و انرژی فرد فرد ملت آلمان است برای تجدید حیات ملی فعالیت میکند و در برنامه تبلیغاتی خود دو چیز را بمیلیونها افراد بیکار آلمان وعده میدهـد و آن نان وکار وسپس برگشت حیثیت واعتبار وتجدید فعالیت‌وحیات ملت‌آلمان است. البته وقایع داخلی آلمان‌را درجای خود تشریح وبیان‌خواهیم کرد ودراین محل ومقام مقصود انعکاس بین المللی آنست بعبارت دیگر باید دید هدف تجدید حیات ملی آلمان که منظور نظر هیتلر است چه میباشد ؟ این هدف را خود هیتلر در کتاب نبرد من (ماین‌کاف) که در سال ۱۹۲۵ - ۱۹۲٤ برشته تحریر درآورده بخوبی تشریح کرده

است و چنانکه میدانیم این کتاب بعداً یعنی تاپایان دوران رژیم ناسیونالسوسیالیست بهمانشکل بدوی چندین مرتبه تجدید چاپ شد و میلیونها نسخ آن درهر خانواده آلمانی توزیع ومنتشر گردید . بعقیده هیتلر هدف تجدید حیات ملی آلمان آنستکه قدرت جهانی را بملت آلمان ارزانی نماید چنانکه در کتاب نبرد من میگوید

احیاء و بوجود آوردن یك دولت قوی شرط قبلی ولازم تجدید حیات ملی است تابعداً بتوان دست باعمال و پیروی از سیاست خارجی مؤثری زد بعبارة اخری سیاستی که بتواند ملت آلمان را حافظ ونگهدار باشد وسرزمین اورا توسعه وبسط دهد و در ضمن وسایل تغذیه او را فراهم نماید . اما باید دید هدفهای سیاست خارجی آلمان چه خواهد بود ؟ بعقیده هیتلر منظور از نیل باین هدفها اینست که بآلمان استقلال وحاکمیت ملی حقیقی را ارزانی داشت البته دراین محل در کتاب نبرد من هیتلر اشاره بمواد قرارداد ورسای میکند ومیگوید این قرارداد حاکمیت ملی آلمان را از لحاظ تسلیحات محدود کرده است وهمچنین خلع سلاح ویاباصطلاح از وضع نظامی خارج کردن ناحیه رنانی که قرارداد های لوکارنو نیز تأئید وتصریح نموده باید از بین برود . هدف دوم آن سیاست بعقیده هیتلر این است که از بوجود آمدن دولت بزرك دیگری که از نظر نظامی قوی باشد در سرحدات آلمان جلوگیری نمود . چنانکه وی بتصریح در نبرد من میگوید :

« دولت آلمان باید بهر وسیله‌ای ممکن‌است برعلیه تشکیل چنین دولتی‌قیام و اقدام بکنند یا درصورتیکه‌چنین‌دولتی بوجود آمده باشدآنرا ازبین ببرد.

بالاخره سومین هدف او آنستکه باراضی آلمان دراروپا توسعه داده و از حدود ومرزهای آلمان ۱۹۱٤ قدم فراتر بگذارد البته نظر هیتلراین نیست که بلا فاصله و فوراً آلمان باید کلیه اراضی را که در ۱۹۱۹ از دست داده است مجدداً بتصرف خود در آورد چنانکه در کتاب نبرد من میگوید که تصرف فوری این اراضی لازم نیست بلکه معتقد است که برگشت بحدود و ثغور ومرز های آلمان قبل ازجنك جهانی اول (۱۹۱٤) برای زندگی ملت آلمان کافی‌میباشد و آلمان باید در آنطرف این حدودوثغور قدیمی گسترش وتوسعه پیدا کند . دردرجه

اول وظیفه دولت آلمان است کـه کلیه آلمانیهائی راکه در خارج از این حـدود زندگی میکنند بآلمانهای داخل خاك آلمان ملحق‌ومنضم نماید و بخصوص باید در نظر داشت که شروع‌این‌امر بایداز ناحیه آلمانهای‌اطریش‌صورت گیرد. از طرف‌دیگر باید بملت و نژاد آلمانی وسایل زندگی که درخوروی است وبآن احتیاج دارد عطا نمود یعنی اراضی متعلق بملت آلمان باید بنسبت تعداد جمعیت آن باشد و این‌عامل را هیتلر در اصطلاح خود لبنس روم (۱) یافضای حیاتی مینامد .

حال باید دید آلمان میتواند در کدام ناحیه این فضای حیاتی راجستجو کند جواب هیتلر اینست که درشرق اروپا باید آنرا بدست‌آورد یعنی درروسیه .

بعقیده هیتلر‌ و‌ل‌باین اهداف فقط بوسیله جنك صورت میگیرد زیرا میگوید چون‌استقرارمجدد ملت‌آلمان درحدود ومرزهای آنکشوردر ۱۹۱٤ بدون‌خونریزی بطور قطع و یقین ممکن نیست تحقق پذیرد بنا براین بطریق اولی تصرف فضای حیاتی بدون جنك‌وزد وخورد امکان پذیر نخواهد بود. ولی وی معتقد است که قبل از تصرف فضای‌حیاتی در مشرق اروپا بایدتمایلات سیادت طلبی‌فرانسه‌را ازبین‌برد بعبارت دیگر باید بطور قطع آلمان با دشمن خطرناك ملیت‌آلمان که فرانسه است دست و پنجه نرم کند زیرا فقط با سقوط و از بین بردن فرانسهٔ است که منبعد آلمان خواهدتوانست بدون واهمه اراضی وسیعی‌را درمشرق اروپا بدست آورد .

اما برای تهیه لوازم و وسایل جنگی‌را که بر علیه فرانسه مایل است شروع کند هیتلر امیدوار است که بیطرفی یادر صورت امکان اتحاد باایطالیا و انگلیس را بدست آورد . بدون شك باید اعتراف نمود که صاحب چنین عقاید وافکاری تا حـدودی ازخصوصیات روحی ملت آلمان باخبر وآگاه است و ازآن الهام گرفته است . یکی از نویسندگان فرانسوی مـوسوم به ادمون ورمی (۲) در کتاب خـود تحت عنوان (صاحب مسلکان انقلاب آلمان) (۳) تشریح میکند چگونـه اندیشه

---

(۱) Lebens Raum

(۲) Ed Vermeil

(۳) Les Doctrinaires de la Rèvolution allemande

ناسیونال سوسیالیسم باآراء و عقاید وافکاریکه در آلمان قبل از سال ۱۹۱۴ یعنی قبل از جنك جهانی اول بروز و ظهور نموده بود ارتباط تام و تمامی داشته است و حتی عقاید اساسی این نهضت مانند احراز قدرت و لزوم سیاست توسعه طلبی که بوسیله بکار بردن اصطلاح فضای حیاتی خواسته‌اند آنرا تأئید کنند بدیع و تازه نبوده است. این افکار وعقایددر نهضت (پان ژرمانیسم) یا نحله معتقدباتحاد نژاد ژرمن قبل از ۱۹۱۴ وجود داشته است وهمین عوامل است که نشان میدهد چرا عده کثیری از افراد ملت آلمان بسهولت دکترین هیتلری رابجان ودل قبول نموده‌اند. چون مهارت وفراست هیتلر در آن بوده که توانسته است از میان اندیشه های قدیمی یعنی افکار مبلغین پان ژرمانیسم واتحاد ژرمن‌ها آنچه‌را که درك وفهم آن بسهولت در دماغ و مغز افراد ملت آلمان میسر است جمع کند وبعد هم بآن عقاید واندیشه‌ها صورتی بدهد که بسهولت در دسترس افکار توده مردم قرار بگیرد.

II ـ درایطالیا ـ پیشرفت عجیب هیتلر باعث تشویق و تشجیع زمامداران وسیاستمداران ایتالیا گشت. چنانکه در پیش بتفصیل بیان شد حکومت ایتالیا از ۱۹۲۸ ببعد موافق باتجدید نظر درمعاهدات صلح بود وبه‌ماده ۱۹ میثاق جامعه‌ملل(۱) چه در اینزمان و چه بعد از آن برای عملی شدن این موضوع بکرات اشاره کرده و گفته است هیچ قراردادی دائمی و ابدی نیست. کلیه مطبوعات ایطالیا از ۱۹۳۳ ببعد عروج هیتلر را باریکه قدرت و حکومت باخوشحالی و مسرت فراوان استقبال نموده اند زیرا پیش بینی مینمودند که آلمان بزودی یکی از قدرت های معظم بین المللی خواهد شد وشایددراین مقام بی‌مناسبت نباشد بخاطر آوریم که هیتلردر کتاب نبرد من بامهارت وزیرکی فراوان ابداً ذکری ازدعاوی آلمان درباره ایتالیا ننموده است و بآلمانها هم با صراحت گفته است که بهیچوجه در صدد منضم کردن آلمانهای ساکن ناحیه تیرول جنوبی که در جنوب برنر واقع شده بکشور آلمان بر نیآیند.

---

(۱) عین ماده ۱۹ چنین است مجمع عمومی میتواند گاه گاهی اعضاء جامعه را دعوت بکنند که درعهدنامه هائی که غیر قابل اجرا شده وهمچنین دراوضاع بین المللی که ادامه آن برای صلح عمومی دنیا موجب خطر شده است تجدید نظر نماید

بهرصورت عروج هیتلر بقدرت حکومت ایتالیا را تشویـق و تشجیع نمود که اندیشه تجدید نظر درمعاهدات صلح‌را که قبلا نیز خواهان آن بود باقوت بیشتری بخواهد و در ۱۹ ماه مارس ۱۹۳۳ یعنی شش هفته پس‌از آنکه حکومت آلمان بوسیله هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیست در دست گرفته‌شد (بنیتوموسولینی) درضمن ملاقاتی که در رم بانخست وزیر انگلیس یعنی (رمزی ماکدونالد) نمود میگوید برای ازبین بردن علل جنك در اروپا حتماً باید ماده ۱۹ میثاق جامعه ملل را اجرا نمود زیرا هیچ قراردادی دائمی نیست و جنبه ابدیت برای آن نباید قائل شد. لیکن بعقیده موسولینی تجدید نظر در معاهدات صلح‌را نمیتوان در شورای جامعه ملل عملی نمود زیرا در شورای جامعه ملل ملل کوچك نیز دارای نمایندگانی هستند و چون همین دولتهای کوچك باید قربانی تجدید نظر درقرارداد های صلح بشوند نباید رأی و نظر آنها را در این موضوع دخالت داد. بالنتیجه تجدید نظر در معاهدات بعقیده موسولینی باید تحت نظر هیئت مدیره‌ای صورت گیرد که اعضاء آن دول بزرك چهارگانه یعنی فرانسه و انگلیس و ایطالیا و آلمان باید باشند ولی در عین حال که ایطالیا و آلمان جزء اعضاء این هیئت‌اند خواهان بعضی مزایا ومحسناتی بنفع خود هستند مثلاً ایتالیا خواهان تصرف کشورهای اروپائی که در منطقه رود دانوب واقع شده اند میباشد وبهمین مناسبت است که روابط دوستانه‌ای بین ایطالیا وهنگری بر قرار شده‌است. همچنین موسولینی نظر بمنطقه بحرالروم داشته و متصرفات و مستعمراتی خارج از اروپا نیز میخواهد زیرا معتقد است که در زمان انعقاد قرارداد صلح ورسای ایطالیا بهره‌ای ازمتصرفات مغلوبین نبرده است.

حال باید دیـد اندیشه انعقاد قراردادی بین دول بزرك چهارگانـه که آنرا **پیمان چهار دولت** بعداً نامیدند چگونه استقبال شد؟.

البته آلمان موافق با آن بود وحتی ویس شانسلیه آلمان فن پاپن این فکر را اندیشه **نابغه‌ای** نامید. در انگلستان نیز روی مساعدی باین فکر نشان دادند. لیکن عکس العمل دولی که بایدقربانی این‌قرارداد شوند درمقابل آن بسیار شدید بوده است. ازجمله دول عضو اتفاق صغیر در ۲۵ ماه مارس ۱۹۳۳ اعلامیه‌ای منتشر

کردند که در آن میگفتند بهیچوجه امکان‌پذیر نیست که اقدام دول بزرگ در تصرف نواحی آنها مجاز شمرده شود و وزیر امور خارجه لهستان هم اعلامیه مشابهی در این‌موضوع انتشارداد. بهمین جهت حکومت فرانسه در عین حال که اصولا باانعقاد قرارداد چهار دولت موافق بود قائل بشروط و قیودی در این راه گردید و باکمال احتیاط قدم برداشت‌تامتفقین خودرا که دول عضو اتحاد صغیر بودند و یامثلالهستان را مأیوس نکند. بنا براین امکان این تجدیدنظر بوسیله تحمیل اراده هیئتی ازدول بزرگ اروپا بدول کوچك امکان‌پذیر نبود.

بهرصورت‌ایرادات‌واعتراضاتی که دولت‌فرانسه‌دراین موضوع نمودحکومت ایتالیا را مجبور کرد که پیشنهاد خود را بااصطلاحاتی عرضه بدارد وبالاخره در۷ ژوئن ۱۹۳۳ در رم سند سیاسی مهمی که معروف بقرارداد یاپیمان ۴ دولت است واصولا برای مدت ده سال منعقد شده‌بود امضاء گردید. طبق متن این قرارداددول چهارگانه یعنی فرانسه وانگلیس وآلمان‌وایتالیا متعهد میشدند که سیاست‌همکاری مؤثری را بین خود برای نگاهداری صلح در جهان اعمال واز آن پیروی و تعقیب نمایند. ضمناً نمایندگان چهار دولت تصمیم گرفته بودند که مطالعه کنند و به بینند چه نتایجی بماده ۱۹ پیمان جامعه ملل که درباره‌تجدید نظر در قرارداد های‌مربوط بحدود ونفوذ دولتها است مترتب خواهد شد. لیکن در متن قرارداد چهار دولت بتصریح گفته شده است که نیت دول امضاء کننده این قرارداد براینست‌که حقوق هر دولتی را محفوظ بدارند و بدون رضایت آنان تصمیماتی بر علیه این دول گرفته نخواهد شد و بالاخره در آن اشاره شده بود که تصمیم قطعی و نهائی بوسیله سازمانهای‌قانونی جامعه ملل یعنی شورای جامعه گرفته خواهد شد نه‌بوسیله هیئت مدیره‌دول‌ازبعه‌پس‌ملاحظه‌میشود که‌درطرح‌بدوی‌تغییروتبدیل‌تام‌وتمامی‌داده‌بودند.

لیکن بلا فاصله معلوم شد که قرارداد چهار دولت در جهاتی کاملا متباین تفسیر میگردد بدین‌معنی که‌اگراعلامیه موسولینی‌را درمجلس سنای ایتالیا در نظر بگیریم ملاحظه میکنیم که دولت ایتالیا کماکان نظریه سابق خود را اعلام میدارد بدینمعنی که میگوید نتیجه اجرای پیمان ٤ دولت همانا تجدید نظر تدریجی در

قرارداد های صلح میباشد . اما حکومت فرانسه در نامه ای که در تاریخ ۷ ژوئن ۱۹۳۳ برای حکومت چکواسلواکی فرستاد تصریح کرد که در موقع تقاضای تجدید نظر در سرحدات دولتی از طرف دولت دیگر جامعه ملل فقط در صورت حصول اتفاق آراء اعضاء حاضر و همچنین بادر نظر گرفتن آراء دو طرف دعوا باید اظهار نظر بکنند .

بنا براین اگر تقاضای تجدید نظری مثلا درسرحدات کشور چکواسلواکی یالهستان از طرف دولتی میشود ازنمایندگان دولتین چکواسلواکی ولهستان تقاضا خواهد شد که رأی خود را دراینموضوع حیاتی اظهار نمایند و بدون رضایت این دولتها عملی صورت نخواهد گرفت . چنانکه ملاحظه میکنیم این طرز تفسیر پیمان کاملا متباین باطرز تفسیری که موسولینی از پیمان چهار دولت مینماید میباشد . بنا براین بادر نظر گرفتن اختلاف نظر بین‌دولتها دولت فرانسه تصمیم گرفت که پیمان چهار دولت را برای تصویب به پارلمان فرانسه نفرستد و متن پیمان فقط بر روی کاغذ ماند . دولت ایتالیا البته اعلام نمود که شکست و عدم موفقیت در این موضوع حیاتی بسیار خطرناك استزیرا اگر مانع تجدید نظر درقراردادهابوسایل آرام وصلح جویانه بشوند بگفته موسولینی بطورقطع تجدید نظر صورت خواهد گرفت منتها بازور و توسل بجنك و رئیس دولت ایتالیا در مقاله‌ای که در یکی از روزنامه‌های آمریکا بتاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۳۳ نوشت عقیده خود را درعبارات زیر چنین بیان نموده است :

«درصورت عدم تجدید نظر درقراردادهای صلح بوسیله پیمان ٤ دولت‌نوبت باظهار عقیده « اعلیحضرت توپ خواهد» رسید .» اما دولت فرانسه هم بدون اینکه خطراتی را که متضمن‌محترم شمردن قراردادهای صلح بدون قید وشرط میباشد از نظر دور بکنند یاآنرا انکار نماید معتقد است که‌درصورت مساعدت و کمك‌به‌تجدید نظر درقراردادهای مزبور متفقین خود را در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از خود خواهد رنجانید و در نتیجه با دست خود اساس اتحادیه هائی را که بازحمات بسیار بنا کرده از بن‌برخواهد کند والبته بعدها برای اوغیر ممکن خواهد

بود که درمقابل فشار ایتالیا و آلمان مقاومتی ابراز بنماید .

بنا براین درمقابل تأئید این قبیل تمایلات ازطرف سیاستمدارانی که هدفشان تغییر دادن وضع ارضی موجوددردولتها میباشدو بالنتیجه معتقدین بدان در نظر دارند بعضی از دولتها را که از قرارداد های صلح ۱۹۱۹ استفاده کرده بترك مزایا و محسناتی که بدست آورده اند مجبور کنند باید دید آیا دول استفاده کننده از این پیمانها میتوانند مقاومت مؤثری ابراز دارند ؟

وقوف باین مسئله بسیار مهم است زیرا نباید از نظر دور داشت که بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ فرانسه گرفتار بحران داخلی بسیار خطرناکی شده است و بهمین مناسبت در سالهای بعد ما ناظر و شاهد اقدامات و فعالیتهای دولتهائی هستیم که سعی میکنند وضع موجود ارضی دنیارا بطرز خطرناکی بهم بزنند و این فعالیتهاست که بدون شك صلح جهانرا بخطر انداخته . البته مقصود اشاره بسیاست تجاوزی ژاپون درمنچوری ودر چین شمالی و کوششهای آلمان و ایطالیا برای تغییردادن و ازهم گسیختن قراردادهای ورسای است . چون سیاست ژاپون باموضوع بحثما دراین کتاب ارتباط ومناسبتی ندارد لذا توجه خود را بموضوع دوم معطوف میکنیم یعنی از سیاست خارجی دولت آلمان بین سالهای ۱۹۳۳ و ۱۹۳۵ بحث نموده ومراحل مختلف آنرا تشریح و بیان خواهیم کرد

فصل نهم

سیاست دولت آلمان بین سالهای (۱۹۳۳) و (۱۹۳۵)

حال باید دید که هیتلر پس از قبضه کردن قدرت در آلمان درژانویه۱۹۳۳ چه کرد وسیاست دولت آلمان چه جهتی را در پیش گرفته است ؟ در اینمورد نیز باید برنامه‌ای را که هیتلر در کتاب (ماین کامف) یعنی نبردمن بیان کرده وخوداو آنرا بارهااعلام داشته است بخاطر آورد.هیتلر گفته‌است که اجرای این برنامه‌جز باتوسل بجنك صورت نخواهد گرفت ولی در این برنامه‌سیاسی دو نکته قبل‌از تحقق یافتن سایر نکات باید صورت عمل بخود بگیرد که یکی تجدید قدرت نظامی آلمان علیرغم مواد قرارداد ورسای مربوط بخلع سلاح آلمان‌است و دیگری ملحق نمودن کلیه آلمانیهائی که درخارج از سرحدات این کشور زندگی‌میکنند باآلمانهای داخل آن مملکت .امااین‌عمل‌یعنی منضم‌ومتحد کردن آلمانهای خارج‌ازآنسرزمین بامردم کشور آلمان‌ابتدا از آلمانیهای‌اطریشی بایدشروع‌شود‌حال بایددیدبچه‌وسایلی‌متوسل‌شده‌اند وچگونه‌با چه روشی وبچه‌طریقی اولیاء سیاست‌آلمان بین سالهای ۱۹۳۳ - ۱۹۳٤ این مسائل را حل کرده اند ؟ و بچه نتایجی رسیده اند؟ برای نیل بدین مقصود باید سه‌موضوع‌اساسی‌را که‌متدرجاًصورت‌عمل بخود گرفته‌تشریح کرد که‌یکی‌خروج و قطع رابطه آلمان باجامعه ملل است در ماه اکتبر ۱۹۳۳ دوم مسئله آلمانهائی که درخارج از آلمان بسر میبرند در ۱۹۳٤ وبالاخره تصمیم دولت آلمان درخصوص تعقیب سیاست تجدید تسلیحات این کشور که ازمارس ۱۹۳۵ شروع شد .

۱ ـ قطع رابطه آلمان وجامعه ملل . این قطع رابطه بر سر مسئله خلع سلاح صورت گرفت درفصول پیش گفته شد که درسال ۱۹۳۳ کنفرانس خلع سلاح منعقد گردید و دولت آلمان بدین کنفرانس دعوت شده بود لذا نماینده ای بدانجا

فرستاد زیرا چنانکه گفته شد آلمان از سال ۱۹۳۶ عضو جامعه ملل بود . بمحض انعقاد کنفرانس خلع سلاح و حتی قبل از آنکه هیتلر قدرت را در آلمان قبضه کند حکومت آلمان توانسته بوداعضاء جامعه مللرا راضی کند که بنفع آن دولت تصمیم اصولی زیررا اتخاذ نمایند . بدینمعنی که کنفرانس رأی بقبول فرمولی داد وبموجب آن این مجمع تصمیم گرفت که تساوی حقوق از لحاظ تسلیحات را برای کلیه ملل بطرزی عملی نماید که امنیت را نیز شامل بشود . لیکن بر سرتعبیر این فرمول که عبارت از تساوی در موضوع تسلیحات باشد اختلاف نظر پیش آمد زیرا میگفتند آیا مفهوم این جمله آنست که آلمان هم حق دارد همه گونه و هر نوع اسلحه و بهمان مقداری که سایر دول دارا هستند داشته باشد یا خیر ؟ علاوه بر این باید ملاحظه نمود که مقصود از ذکر کلمه امنیت(۱) دراین جمله چیست ؟ آیامقصود آنست که نظارت بین‌المللی را درمسئله خلع سلاح بر قرار نماید ؟ بدون شك نظر این بوده است ولی در این صورت چنانچه ملاحظه شود مصادر اموری که نظارت بین‌المللی بر خلع سلاح مینمایند اظهار کنند که دولتی مخفیانه شروع بتجدید تسلیحات کرده آیا مجازاتهائی برعلیه‌او اجرا خواهند نمود ؟ آیا این تخطی وعدول ازمقرراترا بمنزله اقدام تجاوزی تلقی خواهند کرد ؟ آیا بر علیه متجاوز خود بخود ترتیبات و نکاتی که در میثاق جامعه ملل موجود میباشد بموقع اجرا گذاشته خواهد شد ؟ در باره این نکات مختلف در کنفرانس خلع سلاح نتوانسته بودند تصمیمی اتخاذ نمایند . لیکن دراین بین مسئله دیگری بمیان آمد و آن این بود که دولت آلمان اعلام نمود که حق خواهد داشت قبل از تحقق یافتن شرط دوم یعنی قبل ازتحقق پذیرفتن (امنیت) حق تساوی در موضوع تسلیحات را بدست آورد(۲) . وبرای اینکه ماهیت این موضوع روشن شود بایدبخاطرسپرد که نظر دولت آلمان در این امر این بود که قرار داد ورسای خلع سلاح کلیه دولتها را پیش بینی نموده ولی این خلع سلاح هنوز بوسیله دولی که در ۱۹۱۸ پیروز شده بودند اجرا نشده است درنتیجه آلمان میگفت حق دارد که مجدداً مسلح شود

(۱) Sécurité

(۲) تساوی حقوق در موضوع تسلیحات را آلمانها Gleichberechtigung مینامیدند

و مایل نیست دولتها در این باب تمیز و تشخیصی قائل شوند . چنانکه هیتلر در نطقی که در ۱۷ ماه مه ۱۹۳۳ ایراد نمود باین مسئله اشاره کرد و این جمله یعنی تشخیص و تمیز قائل شدن از لحاظ تسلیحات را برزبان آورد. امانظر حکومت فرانسه درمقابل ادعای آلمان این است که : قبل از حل مسئله خلع سلاح بایـد برای مسئله امنیت راه حلی پیدا کرد و همینکه برای این مسئله یعنی امنیت طریق حلی بدست آوردند آنوقت میتوان از خلع سلاح گفتگو و بحث نمود .

بهرصورت عروج هیتلر بحکومت آلمان بهیچوجه عامل مساعدی از لحاظ قبول کردن نظریات حکومت فرانسه نمیباشد زیرا بهیچوجه مایل نیست که در این مسئله کوچکترین گذشت وعقب نشینی اختیار بکند. در فرانسه بخوبی میدانستند که علیرغم خلع سلاح اصولی آلمان در این کشور بیش از یك میلیون نفر قوای زیر پرچم وجـود دارد منتهی بصورت قـوای (پاراملیتر) یعنی نیمه نظامی . همچنین اطـلاع داشتند که آلمان مخفیانه مجدداً مسلح شده است. لیکن این تجدید تسلیحات که بطور مخفی صورت میگرفت بمیزان و به تناسب زیادی نبوده است . بنا بر این چـه نفعی دولت فرانسه داشت که درصدد برآید تجدید تسلیحات آلمانرا صورت قانونی هم بدهد یعنی رسماً این تجدید تسلیحات را قبول نماید .

بالاخره طرحی ازطرف انگلیسها تهیه شد و در کنفرانس خلع سلاح درسال ۱۹۳۳ این طرح باعضاء کنفرانس تقدیم ودردسترس مطالعه آنهاقرار گرفت طبق این طرح قرار شده بود که تسلیحات چه درفرانسه وچه در آلمان تقلیل یافته و یك ارتش دویست هزار نفری محدود شود بشرط اینکه فرانسه فقط علاوه براین دویست هزار نفر قوا حق نگاهداری قوای مستعمراتی نیز داشته باشد. لیکن طبق تقاضای دولت فرانسه پیش بینی شد که این طرح خلع سلاح فقط پس از یك دوره آزمایش اجرا شود که چهار سال طول خواهد کشید و در جریان این چهار سال کنفرانس خلع سلاح مصمم است که یك نوع نظارت بین المللی بر تسلیحات بر قرار سازد تا بتواند در حین رسیدگی پی ببرد که آیا هر دولتی وظایف خود را در اینمورد انجام داده است یـا خیر . در نتیجه حکومت فرانسه اصرار تام و تمام در انجام نظریه خویش (یعنی ابتدا

باید امنیت تحقق پذیرد و سپس خلع سلاح صـورت بگیرد) مینمود . لیکن دولت آلمان در ابتدای ماه سپتامبر ۱۹۳۳ اعلام کرد کـه او مخالف این دوره آزمـایش چهارساله میباشد بلکه خواهان فوری تساوی حقوق در موضوع تسلیحات است. ولی سایر دول بزرك مانند انگلیس و ایتالیا همان نظر فرانسه را قبول کردند. بهمین مناسبت است که در ۱٤ اکتبر ۱۹۳۳ حکومت آلمان اعلام نمود که چون دولتهای دیگر مخالف با نظر آلمان در موضوع خلع سلاح میباشند آلمان تصمیم بخـروج از کنفرانس خلع سلاح گرفته و در همین ضمن از جامعه ملل نیز کناره گیری اختیار میکند.

درحقیقت باید گفت که دولت آلمان خودرا از جامعه ملل نجات داد میگوئیم « نجات داد» زیرا تازمانی که درجامعه ملل حضور داشت درمیان سایر دول عضو قرار گرفته بود و بالنتیجه تحت نظر آنها قرار داشت بنابراین خودرا ازمجمع نجات داد بدون اینکه خسارتی بدو وارد شود و بدون اینکه هیچگونه عکس العملی از جانب سایر دول ابراز شود .

ضمناً باید در نظر داشت که حکومت آلمان درهمین موقع اعلام نمود باآنکه از کنفرانس خلع سلاح وجامعه ملل کناره گیری اختیار میکند معذلك حاضر است که مذاکرات بافرانسه را درباره مسئله خلع سلاح ادامه بدهد واین امر بدینطریق صورت گرفت که در ۲٤ نوامبر ۱۹۳۳ مسیو فرانسواپونسه که ازماه اکتوبر ۱۹۳۱ ببعد بسمت سفیر کبیر فرانسه در برلن انجام وظیفه مینمود ملاقاتی با هیتلر نمود ودر حضور فن نورات وزیر امور خارجه آلمان هیتلر طرح جدید آلمان را در باره خلع سلاح پیشنهاد کرد که بدین ترتیب شامل نکات زیر بود : پیمانهای عـدم تجاوزیکه برای مدت ده سال اعتبار داشته باشد بین کشورهای مختلف منعقد شود . آلمان مجدداً وفاداری خود را نسبت به پیمان لوکارنو اعلام میدارد . جنك شیمیائی ومیکربی و بمباردمان نواحی مسکونی تحریم خواهد شد. درمقابل فرانسه و آلمان هریك دارای ارتشی بتعداد سیصد هزار نفر خواهند شد براساس نظام وظیفه کوتاه مدت و مجهز به سلاحهائی که سایر کشورهای جهان دردست دارند.بعبارة اخری آلمان

دارای یکصدهزار نفرسرباز بیش از تعدادی که طرح ماکدونالد (یعنی طرح پیشنهادی انگلیسیها) پیش بینی میکرد ودویست هزار نفر بیش از آنچه مقررات معاهده ورسای برای ارتش رایشوهر آلمان معین کرده بود خواهد شد . آلمان نظارت بین المللی را نیز قبول خواهد کرد . بالاخره هیتلر تقاضای الحاق ناحیه سار را باآلمان بدون مراجعه بآراء عمومی مینمود و درعوض فرانسه میتوانست ادامه باستخراج ذغال سنك از بعضی معادن آن بدهد . این اظهارات را آلمان در یادداشتی که بفرانسه در ۱۷ آوریل ۱۹۳٤ فرستاد مجدداً و کتباً اعلام داشت وقرار شد مذاکراتی بر این اساس تا ۱۷ آوریل ۱۹۳٤ صورت بگیرد . فرانسه در اول ژانویه ۱۹۳٤ بیادداشت آلمان جواب داد واظهار نمود که قبل ازهر گونه بحث و مذاکره‌ای باید حکومت آلمان مجدداً بژنو مراجعت بکند وهمینکه این امر صورت تحقق بخود گرفت فرانسه قبول خواهد کرد که ارتشهای فرانسه و آلمان بشکل پلیس متحدالشکلی که افرادآن مدت کوتاهی انجام وظیفه نمایند درآید و ازحیث تعداد نفرات نیزارتش آلمان و ارتش فرانسه (بدون درنظر گرفتن قوای مستعمراتی آن) مساوی خواهند شد. ولی اشکال عمده آن بود که دولت فرانسه مایل است نظارت بین المللی قبل از انجام خلع سلاح اجرا شود و آلمان برعکس مایل بود که بدواً تساوی تسلیحات صـورت بگیرد و سپس نظارت بین المللی معمول گردد . در جوابی که در ۱۹ ژانویه ۱۹۳٤ آلمان بدولت فرانسه ارسال داشت علاوه بر این موضوع اعلام داشت که نه عدم تساوی تسلیحات ونه برگشت بجامعه ملل و نـه عدم تساوی بین دو ارتش را (بواسطه تعداد اضافی ارتش مستعمراتی فرانسه) قبول میکند بلکه بر اساس همان پیشنهادات ۱۸ دسامبر خویش که مجدداً بترتیب زیر بطور وضوح ومشروحاً بیان میکند مذاکرات را مایل است ادامه بدهد : یعنی تعداد نفرات ارتش آلمان سیصد هزار نفر است کـه مجهز بتوپخانه‌ای میباشد که تا کالیبره ۱۵۵ میتواند برسد و دارای عرابه های جنگی ٦ تنی میگردد . تعداد هواپیماهای آن مساوی با نصف هواپیماهای فرانسه یا مطابق ثلث هواپیماهای فرانسه و متفقین مجموعا باید باشد .

جواب فرانسه در ١٤ فوریه خیلی تند و شدید تربـود زیرا در این بین یعنی

در تاریخ ۲٦ ژانویه آلمان پیمان عدم تجاوزی با لهستان که متفق فرانسه بود منعقد کرده بودو در ٦ فوریه هم در پایتخت فرانسه درشهر پاریس اغتشاشات انقلابی پدید آمد ورئیس سابق جمهوری گاستون دو مرك کابینه‌ای تشکیل داد که دارای تمایلات ملی بودولوئی بارتو وزیر امور خارجه آن گردید .

درحقیقت درفرانسه برای ادامه مذاکرات با آلمان مدتی دچار شك و تردید گردیدند . سفیر فرانسه در برلن فرانسواپونسه چنانکه در کتاب خاطرات دوران سفارت خود بیان نموده است معتقد بود که اگر قراردادی در موضوع خلع سلاح بین فرانسه وآلمان منعقد شود حتی اگر این قـرارداد ارزش متوسطی داشته باشد ویاآنکه فرانسه نتواند کاملانظر خودرا در آن‌قرارداد بگنجاند بهتر است تاهیچگونه قراردادی بین‌دودولت وجود نداشته باشد.

بنظر میرسد که لوئی بارتوهم باعقیده فرانسوا پونسه مـوافقت داشت لیکن نخست وزیر وقت دو مرك با این امر مخـالفت نمود زیرا تصور میکرد کـه امضاء قراردادی‌در باره خلع سلاح باعث استحکام رژیم ناسیونال‌سوسیالیست و تثبیت قدرت هیتلر خواهد شد چون در ۱۹۳۳ هنوز معتقد بودند کـه حکومت هیتلر دوامی نخواهـد کرد وبدین ترتیب در ۸ آوریل ۱۹۳۳ دولت فرانسه اعلام نمود که مذاکرات‌در باره خلع سلاح باآلمان بنظراو خاتمه یافته تلقی میشود .

لیکن قبل ازاین تاریخ انگلستان برای آنکه‌ازقطع‌مذاکرات بین فرانسه و آلمان جلوگیری کند اقـدام بمیانجیگری نمود براین اساس کـه برابـری بین‌ارتش فرانسه وآلمان‌را باقبول تعداد نفراتی که بین ۲۰۰ هزار نفرطبق طرح ماکدونالـد و ۳۰۰ هزار نفر طبق طرح آلمان است برقرار کنند مستر ایدن‌که در این تاریخ لرد مهردار مخصوص بود مسافرتی به پایتخت‌های عمده اروپا نمود ودر ۱۷ فوریـه بپاریس ودر ۲۱ این ماه ببرلن رفت وباهیتلر ملاقاتی کرد ودرنتیجه مذاکراتی که صورت‌گرفت قرارشد که طرح جدید ماك دونالـد مـورد قبول قرار بگیرد بشرط آنکه پیشنهادات مورخ ۱۹ ژانویه هیتلر درباره قوای هوائی نیزقبول‌بشود . در۲٦ فوریه مستر ایدن موسولینی را ملاقات کرد و او هم قسمتهای عمده طرح پیشنهادی

انگلیسی ها را قبول نمود . لیکن یافتن راه حل بستگی بانظر دولت فرانسه داشت و چنانکه گذشت اختلاف عقیدهٔ در این باره بین اعضاء کابینه‌فرانسه وجود داشت. بارتو وسفیرفرانسه‌فرانسواپونسه که‌درتاریخ ۱۹ آوریل برای‌مذاکره و تعاطی‌افکار بپاریس آمده بود مایل بقبول این پیشنهادات اند با آنکه بدون شك اعتماد بس اندکی بقول وقرار باهیتلرداراند معذلك معتقداند که انعقاد قراردادی بین این دو دولت اقلا این مزیت‌را دارد که‌آلمان‌را پایبند قیود حقوقی مینماید چون در صورت فقدان این‌قیود هیچ عاملی نمیتواند تجدیدتسلیحات‌را که مدتی بود درآلمان شروع شده محدود بکند . در مقابل دو مرك و تاردیو باامضاء قرارداد مخالفت مینمودند زیرا معتقد اند که رژیم هیتلری درشرف سقوط است وبالنتیجه باجانشینان هیتلر با سهولت بیشتری میتوان مذاکره نمود .

بالاخره درکابینه فرانسه صاحبان این نظریه پیش‌بردند ودر ۷ آوریل۱۹۳٤ دریادداشتی که دولت فرانسه برای حکومت آلمان‌ارسال داشت اعلام نمود که‌رسماً ازقانونی‌شناختن‌تجدید تسلیحات آلمان‌امتناع مینمایدزیرا این امرهرگونه‌مذاکراتی را بیفایده نموده‌است‌وفرانسه امنیت خویش‌را بوسایلی که خود صلاح میداند تأمین خواهد نمود . پس بدون شك مذاکرات قطع شده است ولی در شرایطی این امر انجام‌گرفته بود که برای فرانسه نفعی دربر نداشت زیرا درانظار انگلوساکسونها مسئولیت قطع مذاکرات بعهده فرانسویها بوده است و آنهم بستگی با اشتباهات رئیس ستاد ارتش فرانسه دارد که بفرانسواپونسه چنین میگفت : « بسیار مایل‌هستم به بینم‌درچه مدتی آلمان‌خواهد توانست بیست میلیاردی‌راکه‌فرانسه تاکنون‌صرف تسلیحات خود کرده بدست آورد و صرف اینکار بنماید» . لیکن همه میدانستند که هیتلرمبالغی که بمراتب بیشتر‌ازاین مقداراست‌صرف‌تسلیحات آلمان‌خواهدنمود. علاوه بر این‌نه فرانسه‌ونه‌انگلیس‌مایل‌بقبول‌فکری‌راکه‌موسولینی‌درروزنامه (ایل‌پوپولو دیتالیا) بتاریخ ۱۳ مه ۱۹۳٤ بآنها تلقین مینمود نبودند. موسولینی در این روزنامه نوشته بود که برای ممانعت ازتجدید تسلیحات آلمان باید بجنك برعلیه آلمان دست زد . درحقیقت‌هیتلربسیار خوشحال‌شد که مذاکرات درباره خلع سلاح قطع گردید

زیرا منطق هیتلر دراین موقع چنین‌است که چون‌خلع‌سلاح عمومی صورت نگرفته آلمان محق است که بتجدید تسلیحات بپردازد .

۲ـ مسئله آلمانیهائی که خارج از آلمان میزیستند .

پس از این پیشرفت سیاسی توجه اولیاء امور آلمان از ۱۹۳٤ ببعد باجرای موضوع دوم یعنی بمسئله **الحاق آلمانیهائی** که در خارج از حدود وثغور آلمان مستقر شده‌بودند بمردم آنکشور پرداخت. لیکن سیاست‌دولت آلمان در اینموقع جانب احتیاط را بسیاررعایت نمود یعنی چنانکه‌خواهیم دید درصدد برنیامد که دراینمورد طریق زور وفشار را درپیش بگیرد . بخصوص که چون هنوز ارتش آلمان تجدید سازمانی نکرده بود امکان نداشت که بتوان از ارتش دراین موضوع استفاده کرد بلکه فقط بوسیله دیپلماسی میسر بود درصدد حل این‌مسئله بغرنج برآیند بنا براین بجاست که در سطور زیر مراحل مختلف اجرای چنین سیاستی را بوسیله دیپلماسی آلمان از ۱۹۳٤ ببعد مطالعه نمائیم .

۱ـ **تعدیل روابط آلمان بالهستان** ـ چنانکه میدانیم در روابط آلمان با لهستان از ۱۹۱۹ ببعد مستمراً مراحل صعب و مشکلی وجود داشته است : از جمله مسئله بسیار معضلی که دراین زمینه وجود داشت مسئله‌دانتزیك ودالان‌لهستان بوده است. درپایان سال ۱۹۳۳ این مسئله وضع سختی‌را بخودگرفته‌بود زیرا در دانتزیك حوادث وتصادمات فراوانی بین آلمانها ولهستانیها بوقوع میپیوست چنانکه عموم چنین تصور میکردند که اگر جنگی بین دول اروپا درگیرد بهانه وعلت این جنك همین‌قضیه خواهد بود .

هیتلر در ابتدای سال ۱۹۳٤ در روابط آلمان و لهستان بقول خود مرحله **آسایش وآرامشی** رابوجود آورد وباندکی غور وتأمل علل‌تعقیب‌وپیروی ازاین سیاست را بسهولت ما میتوانیم‌درك کنیم : هیتلرمایل است درابتدای‌امر ازبدگمانی حکومتهاوازروش‌احتیاط‌آمیزی که‌دول اروپادرمقابل‌رژیم‌هیتلری‌درپیش گرفته‌اند بکاهد و از عامل مدت و زمان نیز برای تحکیم قدرت خویش در داخله کشور بنفع خود استفاده بکند . بالنتیجه مایل است بسایر دول تلقین و بلکه آنها را

قانع بکند که آلمان دولتی است صلح طلب. بنابراین معتقد است چنانچه در مسئله روابط لهستان و آلمان که در اینموقع مشکلترین مسائل اروپا بنظر میآید راه سازشی در پیش گیرد دلیل محکمی دال براین نیت خود در مقابل سایر دول اروپا آورده ودرعمل حسن نیتی از خود نشان داده است. لیکن هیتلر مقصود دیگری نیز داشت و آن این بود که باصطلاح دردستگاه سیاست فرانسه درمورد پیمان هائی که با دول اروپای مرکزی و شرقی منعقد نموده ضعف وفتوری ایجادبکند وحداقل اتحاد بین لهستان و فرانسه ر از بین ببرد و بالنتیجه لهستان را برای مدتی تبدیل بکشور بیطرفی بکند . از این نیت هیتلر امروز اطمینان کامل داریم زیرا بلا فاصله قبل از جنك جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۳۹ میلادی یکی از مؤلفین آلمانی موسوم به فریتاك لورینگهون (۱) در کتابی « باسم سیاست خارجی آلمان» (۲) (دویچ اوسن پلیتیك) بطور وضوح تشریح کرده که چه عللی در ۱۹۳۳ هیتلررا براین امر تشویق نمود که بالهستان سیاست سازش و نزدیکی را در پیش گیرد .

لیکن مسئله‌ای که فهم آن مشکلتر است اینست که چرا حکومت لهستان موافقت بانزدیکی باآلمان نمود ؟ حکومت لهستان در ۱۹۳٤ تحت رهبری و اراده دو نفر است : پیلسودسکی و کلنل بك، پیلسودسکی ازدوران جنك ۱۸ - ۱۹۱٤در لهستان دشمن سرسخت آلمان بوده و حتی درشهر ماگدبورگ مدت چندین ماه اسیر آلمانها و درزندان بسر برده و هم اوست که از۱۹۲٦ ببعد رسماً ارباب وفرمانفرمای لهستان گردیده. البته عنوان او فقط فرماندهی کل قوا و وزیر جنك است ولی پیلسودسکی دیکتاتور حقیقی لهستان میباشدو رئیس جمهور و نخست وزیر لهستان رااو معین میکند. اما سرهنك بك (۳) از۱۹۳۳ وزیرامورخارجه اینکشور گردید وشناختن شخصیت ونظریات و نیات او مشکل است. سفیر فرانسه در ورشودراینزمان که موسوم به لئون نوئل میباشد با آنکه بشدت ازسیاستی که بك تعقیب نموده شکایت داشته اما هیچگاه اورا بعنوان یك نفرخائن معرفی نکرده است. پس در مراتب میهن پرستی بك نمیتوان شك داشت لیکن وی دارای تجارب زیادی درجهان وسیاست بین المللی نبوده و بنظر

(۱) Freytag Loringhoven

(۲) Deutsche Aussenpolitik (۳) Beck

میرسد که دراین زمینه مرتکب اشتباهاتی شده باشد .

ازجمله تصور کرده که چون هیتلر پروسی الاصل نیست بلکه اطریشی الاصل میباشد نسبت بسایر آلمانیها آن احساسات ضدلهستانی را دارا نیست. همچنین معتقد شده بود که لهستان میتواند سیاست مستقلی در پیش بگیرد زیرا آلمان و روسیه شوروی هیچگاه نخواهند توانست بضرر لهستان بایکدیگر اتفاق و اتحادی منعقد نمایند . اما عاملی که بیش از همه اورا درتعقیب نمودن سیاست نزدیکی با آلمان مصمم نمود آنستکه شخصاً در این تاریخ دیگر اعتمادی باتحاد فرانسه نداشت . علت این امر آنستکه عقاید عمومی فرانسه دراینزمان درباره مسئله دانتزیك ودالان لهستان بشدت دچار تشتت و تردید شده است ازجمله عده زیادی ازفرانسویان بصدای رسا میگفتند درصورتی که جنگی بین لهستان و آلمان برسر دانتزیك ودالان لهستان بوقوع بپیوندد باوجود قرارداداتحاد فرانسه ولهستان دولت فرانسه نبایدمداخلت در آن جنك نماید ولهستانیها بخوبی ازاینموضوع آگاه بودند .

علاوه براین اولیاء حکومت لهستان ازطرح پیمان چهاردولت که در سابق بتفصیل گذشت در ابتدا مضطرب و سپس رنجیده خاطر شدند بخصوص که این طرح براساس فکر موسولینی تکوین و توسعه یافت و این قرارداد بدون اطلاع لهستان امضاء گردید . بالاخره آخرین علت این امر آنستکه سرهنك بك نفرت زیادی نسبت بهر نوع رژیم دموکراتیک در خود احساس میکند و بخصوص نسبت برژیم پارلمانی فرانسه نفرت و اشمئزاز شدیدی ابراز مینمود یعنی بك بالطبع ازپیروان بکار بردن روشهای استبدادی بوده است بطور خلاصه اینها عللی هستند که بك را مجبور به پیروی از سیاست نزدیکی باآلمان نمود .

برای شروع مذاکرات بین دو دولت هیتلر شخصاً اقدام نمود یعنی درسپتامبر ۱۹۳۳ بحکومت لهستان پیشنهاد کرد که اعلامیه‌ئی درباره روابط آلمان ولهستان امضاء نمایند وسرانجام در ۲۶ ژانویه ۱۹۳۴ این اعلامیه برای مدت ده سال امضاء گردید. درمتن این اعلامیه دو حکومت آلمان ولهستان بدواً از تمایلات وحسن نیت خود در حفظ صلح پایداری بین دو دولت شرح مبسوطی دادموتأیید میکنند که بهیچوجه دخالت

در مسائلی که فقط مربوط با مورد داخلی هریك ازدو کشور است نخواهند نمود . مقصود ازذکراین جمله اینست که آلمان دخالتی درموضوع اقلیت‌های آلمانی ساکن لهستان نخواهد کرد و بالاخره دو دولت در این اعلامیه تعهد میکردند که در هیچ موردی برای حل اختلافات خود بجنك متوسل نخواهند شد .

مدتهای مدیدی سیاستمداران جهان تصور میکردند که همراه اعلامیه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳٤ يك‌قرارداد مخفی نیز امضا گردیده است ولی بعداً لهستانیها همیشه وجود قرارداد مخفی‌را انکار کرده اند وفعلا هم هیچ دلیلی دردست نیست که بکمك آن بتوان این انکار لهستانیهارا تکذیب نمود .

بهرصورت باید در نظر داشت که قرارداد آلمان ولهستان در ژانویه ۱۹۳٤ جنبه فوق العاده کلی‌داشته است. درحقیقت میتوان گفت که حل مسائل اساسی معلق بین دو کشوررا این قرار داد ببعد موکول مینمود ودر جریان مذاکراتی که منتهی بامضاء متن این اعلامیه گردید وزیرامورخارجه آلمان فن نورات بنمایندگان‌لهستان که مشغول مذاکره بانمایندگان آلمان‌بودند علناً اظهارداشت که امضاء چنین‌اعلامیهٔ بهیچوجه دال بر این مطلب نیست که سرحدات سال ۱۹۱۹ بین لهستان و آلمان بطور قطعی برسمیت شناخته شده باشد. بالنتیجه باامضاء اعلامیه مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳٤ آلمان حق بحث درمسئله دانزیك ویادالان لهستان را بعداً برای خود محفوظ میداشت ، درحقیقت میتوان‌گفت که این اعلامیه ایجاد آرامش موقتی درروابط این دو دولت‌نمود، است .

معذلك آلمانها بهرگونه وسایلی در این تاریخ متوسل شده‌اند تالهستانیها را تحت تأثیر قرار دهند و آنها تصور کنند که دوره آرامش و سازشی که شروع شده پایدارخواهدبود. گورنینك که دراین تاریخ مهمترین همکار هیتلر بشمارمیرود و در ژانویه ۱۹۳۵ برای شکار سفری بلهستان نموده بوزیر امور خارجه لهستان چنین اظهار کرد : آلمان احتیاج دارد که لهستان قوی بماند تاسدی درمقابل اتحاد جماهیر شوروی بوجود آید ، ودرضمن‌همین مذاکرات پیشنهادی‌بلهستانیها نمود که برعلیه روسیه بعقد قرارداد اتحادی‌باآلمان‌دست‌بزنند وچنین وانمود میکرد که در

اینصورت او کرائین بشکل منطقه نفوذلهستان در خواهدآمد وهیتلر هم‌دراظهاراتی که بتاریخ‌مه ۱۹۳۵ درمجلس‌رایشتاخ‌نمود اعلام کرد که مایل است‌لاینقطع‌روابط دوستی وحسن همواری بین آلمان ولهستان صمیمی‌تر وعمیق‌تر وریشه‌دارتر گردد. بنظر میآید که اولیای حکومت لهستان هم برای این اظهارات و اقوال زمامداران آلمان ارزشی‌قائل‌شده‌اندو بالنتیجه‌میتوان گفت آلمان بنتایجی که امیدوار بودنایل گردید بعبارة اخری برای مدتی لهستان را بصورت کشور بیطرفی درآورد.

۲- **جنبه دیگر سیاست آلمان : مسئله اطریش** - چنانکه میدانیم هیتلر اطریشی الاصل بوده و بنا براین برای الحاق آلمان های اطریش بکشور آلمان اهمیت خاصی قائل شده و معتقد بود که حل این مسئله بسیار مهم است و از سال ۱۹۲۰ یعنی هنگامیکه نخستین برنامه‌حزب ناسیونال سوسیالیست‌را تنظیم کرده بود این مطلب‌را بارهااظهار نموده ودر نخستین‌صفحه کتاب نبرد من‌نیز بدان اشاره کرده است. لیکن‌مردم‌اطریش که قبل‌ازسال۱۹۳۳چنانکه‌درپیش گذشت‌باکثریت رأی به الحاق ،آلمان داده بودند برعکس پس از احراز قدرت هیتلر درآلمان تغییر عقیده دادند زیرا سیاست داخلی‌هیتلر دراین کشور مورد مخالفت اطریشهاقرار گرفته‌بود. بدین معنی که هیتلردرآلمان خودرا دشمن‌سرسخت اشترا کیون اعلام کرده وصحت این مطلب را بدفعات نشان داده بود بنابراین کمونیستهای اطریش‌مخالف اوهستند. همینطور در آلمان هیتلر حزب سانترکاتولیك را منحل کرده بود در حالیکه در اطریش حزب سوسیالیستهای مسیحی که کاملا مشابه سانترکاتولیك آلمان است قدوت را در دست دارد ودر نتیجه کلیه پیروان واعضاء حزب‌سوسیالیست‌های‌مسیحی مخالف هیتلر می باشند. بالاخره هیتلر در آلمان سندیکاها یعنی‌اتحادیه کارگران سوسیالیست را منحل نموده است و بالنتیجه سوسیالیست های اطریشی ضد هیتلر می‌باشند وچون اوباقدامات شدیدی علیه یهودیها مبادرت کرده است‌ازجمله‌قوانین سختی معروف‌بقوانین‌نورنبرگ‌را برعلیه آنها در آلمان‌وضع نمود وتعداد یهودیان دروین مخصوصاً درموسسات مالی‌ودر بنگاههای‌داد وستد ومعاملات نیز زیاد است ونفوذ عمده‌ای درحیات اقتصادی این کشور دارند مخالفت آنها را نیز در اطریش برعلیه هیتلر باید درنظر گرفت.

بنابراین چهار دسته و طبقه از طبقات مهم نفوس اطریش بعلت سیاستی که هیتلر در آلمان پیش گرفته بود متمایل بنزدیکی آلمان هیتلری و اطریش نمی باشند : حکومت اطریش مدعی است که حداقل ۶۰٪ اطریشی ها مایل بالحاق اطریش بآلمان نیستند و صدراعظم اطریش دو لفوس که از اعضاء حزب سوسیالیست‌های مسیحی است ازمارس ۱۹۳۳ یعنی دوماه پس از عروج هیتلر بقدرت اعلام نمود که با این الحاق بکلی مخالف است و هیچگاه نخواهد گذارد این مسئله صورت تحقق بخود بگیرد .

لیکن دولتی که دولفوس بررأس آن قرار دارد حکومت ضعیف و ناتوانی است زیرا در مقابل او و بر علیه دولت وی از نظر سیاست داخلی اطریش دو دسته مخالفین قد علم کرده اند بدینمعنی که از یکطرف بامخالفت حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که موافق الحاق اطریش بآلمان اند واز طرف دیگر بامخالفت سوسیالیست‌ها رو برو میشود و با آنکه سوسیالیست ها مخالف با الحاق اطریش بآلمان هستند معذلك روابط خصمانه‌ای با حکومت دو لفوس که از اعضاء حزب سوسیالیستهای مسیحی تشکیل شده دارند . بنا به مراتب مذکور فقط حزب سوسیالیست های مسیحی وحزب دهاقین پشتیبان حکومت دولفوس اند ومجموع افراد این احزاب هم فقط شامل ۳۰ ٪ نفوس اطریش میشود و بنابراین دولفوس مجبور است بوسایل وطرق دیکتاتوری متوسل شده و بکمك آن حکومت کند. بهمین مناسبت است که در اول ماه مارس ۱۹۳٤ قانون اساسی را که جنبه استبدادی داشت قبول نمود و بمورد اجرا گذاشت و همین امر نشان میدهد که چرا دو لفوس این قبیل روشها را در سیاست داخلی بکار بسته است از جمله تکیه بروی میلیسی یا پلیسی که مشابه بامیلیس فاشیسم میباشد باسم هایموهرن (۱) میکند .

بنا براین همین تشتت و تفرق و اختلافاتی که در داخله اطریش وجود دارد امکاناتی را برای دخالت دادن سیاست آلمان درامور اطریش ایجاد میکند .

حال باید دید در این اوضاع و احوال حکومت آلمان چه روشیرا در پیش گرفته است ؟ دولت آلمان از حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که علناً بمبارزه بر علیه شانسلیه دو لفوس ادامه میدهد طرفداری میکند واز کلیه عملیات واقدامات آنها

---

(۱) Heimwehren

بمنظور ساقط کردن حکومت دو لفوس پشتیبانی مینماید . بـدون شك بین نازیهای اطریش و حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان روابط صمیمانه و بسیار نزدیك یعنی اشتراك مساعی بمعنای واقعی کلمه وجود دارد بطوریکه تماس دائـم بین رؤسـای حزب ناسیونال سوسیالیت اطریش و زعماء ناسیونال سوسیالیست آلمان برقرار میباشد. در حقیقت نازیهای اطریشی تشکیل حوزهٔ در حزب ناسیونـال سوسیالیست آلمان (باصطلاح نازیها یك گوئی) (۱) داده بودند . از طرف دیگر اداره رادیوی آلمان اغلب اوقات بمقصد اطریش مطالبی پخش میکرد و دراین سخن رانیها دستگاه رادیوی آلمان بهیچوجه از حملات شدید بحکومت دولفوس خود داری نمینمود . بالاخـره آلمانها شروع بفرستادن اسلحه برای مسلح کردن نازیهای اطریش کردند . کلیه این نکات از مجموعه اسنادی که موسوم « بکتاب قهوه » (۲) است و در اواخر سـال ۱۹۳۳ بوسیله حکومت اطریش منتشر شده معلوم گشته و به ثبوت پیوسته است.

بادر نظر گرفتن این اوضاع و احوال طبیعی است که حوادث و تصادمات زیادی بین حکومت اطریش و حکومت آلمان صورت خواهد گرفت که عمده آن از اینقرار است: در مه ۱۹۳۳ وزیر دادگستری آلمان هانس فرانك بوین مسافرت کرد تا برای نازیهای اطریشی سخن رانیهائی بنماید. دولت دولفوس بشدت هرچه تمامتر و بااصرار از فرانك تقاضا نمود که از اطریش بیرون رود و هرچه زودتر با آلمان برگردد. هیتلر هم عمل متقابلی نمود و در ۲۷ مه ۱۹۳۳ تصمیم گرفت کـه بکلیه آلمانیهائی کـه مایل بمسافرت به اطریش هستند درمقابل پرداخت مبلغی معادل یکهزار مارك ویزای مخصوصی باید داده شود در حقیقت بدینوسیله هیتلر میخواست از کثرت مسافرت جهانگردان آلمانی باطریش بکاهد و از این امر جلوگیری کند و صنعت جهانگردی اطریش را از بین ببرد چه درسابق این مسئله کمك زیادی باقتصاد اطریش مینمود . کمی بعد در همین سال ۱۹۳۳ یکنفر آلمانی دیگر باسم هابیچ (۳) بعنوان بازرس حزب ناسیونـال سوسیالیست باطریش آمد ودرهمین ضمن دولت آلمان این شخص را برتـبه وابسته مطبوعاتی سفارت آلمان در وین مرفع ساخت و بدینطریق او میتوانست از حقوق

(۱) Gau
(۲) Livre Brun
(۳) Habitch

برون مرزی و مصونیت سیاسی استفاده کند . لیکن حکومت دولفوس که درجریان فعالیتهای هابیچ وارد بود از شناسائی او بعنوان عضو سفارت آلمان در وین امتناع نمود وسپس اورا توقیف کردوحکومت آلمان هم اعتراض شدیدی باین عمل حکومت اطریش بعنوان تجاوز بحقوق بین‌المللی نمود .

لیکن در نتیجه این امر در اراده دولفوس ضعف و فتوری روی نداد و حتی ازاین لحاظ سیاست او روز بروز محکمتروسخت‌تر وشدید تر شد . درماه نوامبر ۱۹۳۳ در نتیجه سوء قصدهائی که‌ازطرف ناسیونال سوسیالیستهای اطریشی صورت گرفت دولفوس ابراز هرگونه فعالیتی را از طرف آنها قدغن کرد و تصمیم گرفت که کلیه کارمندان دولت‌را که قبول عضویت این حزب را نموده اند از کار بر کنار کنند . در ژانویه ۱۹۳۴ هم اعتراض رسمی بحکومت آلمان نمود وشکایت کرد که سیاستمداران آلمان‌درامورداخلی اطریش‌دخالت‌میکنند طبیعی‌است که‌هیتلردرجواب این مسئله را انکار نمود وبالاخره دولفوس این مطلب را باطلاع دولتهای فرانسه وانگلستان وایطالیا نیز رسانید وبه نتیجهٔ هم نایل شد بدینطریق که بوسیله امضاء پروتکلی درتاریخ ۱۷ مارس ۱۹۳٤ باایطالیا وهنگری موقعیت‌خودرا محکم‌نمود. در متن این پروتکل البته بیشتر بموضوعات‌اقتصادی‌اشاره‌شده‌بود که بدینوسیله‌فیصله می‌یافت ولی‌دول امضا کننده‌تعهدنمودند که بمنظور نگاهداری استقلال‌اطریش «مشاوره متقابلی» نیز بنمایند

برای اینکه مقاومت دولفوس‌را نازیها از بین‌ببرند در ژوئیه ۱۹۳۴ کودتائی برعلیه دولفوس ترتیب دادند. هنوز اسناد ومدارك متقن و مسلمی در باره اوضاع و احوالی که کودتادرآن شرایط‌صورت گرفت دردست نداریم . بدون شك ازحوادث کودتا اطلاع داریم ولی نیات بانیان کودتا بـرما معلوم نیست . معهذا چنین بنظر میرسد که نازیهای‌اطریش‌یکمرتبه تصمیم بعمل گرفتند تاازحادثه مساعدی که دراین ضمن پیش آمده بود یعنی قطع کامل روابط بین صدر اعظم اطریش (دولفوس) و سوسیالیست‌ها درفوریه ۱۹۳٤ استفاده نمایند .

چنانکه گفته شد دولفوس ازمدتها قبل روابط خصمانهٔای باسوسیالیست های اطریش داشت . لیکن‌در ماه فوریه ۱۹۳۴ این مسئله‌وضع‌خطرناکی بخود گرفت

بدین ترتیب که در نتیجه تفتیشی که پلیس اطریش در شهر لینز نمود دولت اطریش اطمینان پیدا کرد که سوسیالیست ها بر علیه او توطئه‌ای ترتیب داده‌اند. بنابراین دستور به پلیس داده شد که درمرکز حزب سوسیالیست در شهر وین تفتیش کند ودرعین حال اعلام نمود که انبارهای اسلحه‌ای را که فراهم آورده ودردست دارند بمحض کشف دستور توقیف آن داده خواهد شد. مبارزه کنندگان یعنی اعضاء حزب سوسیالیست هم اعتصاب عمومی را اعلان نمودند وحکومت اطریش به پلیس و هایموهر (۱) دستور داد که بنواحی کارگری حومه وین وارد شوند و تفتیش کنند زیرا بیم آن میرفت که سوسیالیست‌ها انبارهای اسلحه خودرا در آنجا مخفی کرده باشد درضمن برای اجرای این عمل بجای استفاده ازروش وطرق خاص یعنی اعمال فشار غیرمستقیم مثل صدور دستور قطع آب و برق نواحی کارگری (تاکارگران دست از دفاع این نواحی بردارند) دولفوس بدون اینکه تردیدی بخود راه بدهد دستور داد که قوا وتوپخانه در آنمنطقه وارد عملیات شود ودر نتیجه صدور این حکم توپخانه دولتی شروع به بمباردمان شهرهای کارگری حومه وین نمود. بدون‌شك دراین نواحی اعضاء مسلح حزب سوسیالیست وجود داشتند لیکن اکثریت ساکنین آنجا زنها و اطفال بودند. اگرچه سوسیالیست ها در نتیجه این بمباردمان بکلی تار و مار شدند ولی هیچگاه حادثه فوریه ۱۹۳٤ را فراموش نکردند و ارتکاب این عمل را بدلفوس نبخشیدند و گذشت ننمودند همچنین سوسیالیست های فرانسه و انگلیس همین احساسات را نسبت بصدر اعظم اطریش ابراز داشتند.

اما اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که در تمام ماه فوریه ۱۹۳٤ ودرجریان این وقایع آرام مانده بودند ازاینکه دولفوس سوسیالیست‌ها را معدوم نمود بسیارخوشحال‌شدندولی‌چون دراین‌ضمن‌پی بردند که ممکن‌است‌نبردی که بین دولت اطریش وسوسیالیست‌ها درگرفته بنفع حزب تمام شود ازهمین زمان شروع بتهیه توطئه ای بر علیه حکومت دلفوس نمودند.

از تفصیلات این‌توطئه بطور دقیق اطلاع نداریم‌همچنین نمی‌توان سهم‌دولت آلمان را در تهیه‌مقدمات‌این کودتا بدقت‌تعیین نمود ولی یقین‌است که حزب ناسیونال

---

(۱) Heimwehr

سوسیالیست آلمان درجریان این توطئه دست داشته است ودلیل این مدعا آنست که در روز وقوع کودتا یعنی ۲۵ ژویه ۱۹۳٤ صبحگاهان حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان برای برای روزنامه های اینکشور عکس هائی از دلفوس و ساختمان و عمارت نخست وزیری اطریش فرستاد باقید این جمله « **استفاده نکنید مگر آنکه این دستور تأئید شود** » . بنا بر این قبل از آنکه حادثه ای در وین بوقوع پیوسته باشد روزنامه های آلمان اطلاع پیدا کرده بودند که واقعه‌ای در آن شهر روی خواهد داد.

حال باید دید جریان وقایع بچه طریق صورت گرفته است ؟ بعد از ظهر روز ۲۵ ژویه ۱۹۳٤ تعدادی کامیون درجلوی عمارت شانسلری یعنی مقر نخست وزیر اطریش توقف کرده و ۱۵۰ نفر افرادیکه کلیه ملبس باونیفرم پلیس اطریش بودند ولی در حقیقت همه از اعضای حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش انداز کامیونها خارج شدند . چون همه ملبس بلباس متحد الشکل پلیس اطریش بودند بسهولت و بدون برخورد بمانعی توانستند بمقر اقامت نخست وزیر وارد شوند و مستقیماً بدفتر شانسلیه دولفوس راه یافتند و یکی از اعضاء این دسته باسم پلانتا (۱) که سابقاً سرژان ماژور بود باگلوله طپانچه صدراعظم اطریش را بقتل رسانید بدینطریق که بلا فاصله شانسلیه کشته نشد بلکه مدت دو ساعت با مرگ دست بگریبان بود ودر تمام مدت احتضار این مرد نازیهای اطریش از اینکه کوچکترین کمکی از خارج بدولفوس برسد جلوگیری کردند .

همینکه دولفوس بقتل رسید نازیها تصور کردند که قدرت را در دست گرفته اند . لیکن رئیس جمهور اطریش میکلاس(۲) نخست وزیر دیگری انتخاب نمود یعنی شوشنیك (۳) که عضو کابینه دولفوس بود و مانند او از اعضاء حزب سوسیالیت های مسیحی است بعنوان شانسلیه اطریش انتخاب گردید . ازطرف دیگر پلیس اطریش وقوای هایموهر عمارت صدارت عظمی را احاطه کرده و ۱۵۰ نازی را که در آنجا بودند مجبور بتسلیم کردند. تسلیم نازیها پس از مذاکرهٔ با آنها صورت گرفت بدینطریق که رئیس پلیس اطریش بنازیها قول داد که پس از تسلیم بآنها امان نامه خواهد داد تا بآلمان بروند و بنا براین آنها تسلیم شدند . لیکن حکومت اطریش

(۱) Planetta
(۲) Miklas
(۳) Schuschnigg

بقولی که رئیس پلیس داده بود وفانمودو سیزده نفر از نازیها محکوم بمرگ و دیگران بحبس بمدت‌های مختلف محکوم گردیدند .

بنا براین کودتا دچار شکست گردید زیرا مردم وین دخالتی دراین امر ننمودند وحتی طبق روایاتی که ازاین روز تاریخی باقیمانده بعضی از مردم پایتخت اطریش حتی از آنچه درمقر صدارت عظمی میگذشت هیچ گونه اطلاعی نداشتند. عدم موفقیت در کودتا سپس بعلت آن بوده که آلمان‌ها هم‌تکان نخوردند و دخالتی دراین امر نکردند زیرا نازیهای اطریشی انتظار داشتند که هیتلر از آنها پشتیبانی نماید درصورتیکه هیتلر بهیچ اقدامی دست نزد. زیرا بعدازظهر ۲۵ ژوئیه ۱۹۳۴ وی اطلاع پیدا کرده بود که موسولینی بلا فاصله پس ازاینکه ازسوء قصد وقتل دولفوس باخبر شده دستور داده است که چهار دیویزیون یعنی چهار تیپ ازقوای ایطالیا درسرحد اطریش و ایتالیا در محل برنر (۱) متمرکز شوند یعنی بدینوسیله نشان داد که مصمم است بهرنحو باشد ازالحاق اطریش بآلمان مانع گردد .

در حقیقت بااوضاعی که در جریان کودتا پیش آمد دولت آلمان باعجله هر گونه دخالتی را دراین توطئه انکار کرد وحتی رادیو آلمان اقدام نازیهای اطریش را بکودتا مزمت وسرزنش نمود و سفیر خود در وین را که در جریان کودتا بدنام شده بود احضار وبجای اوفن پاپن را فرستاد وهیتلر شخصاً دستوراتی باو داد تا در روابط بین اطریش وآلمان دوره صلح وصفا وسلم وآرامشی پدیدآورد. بنا براین درمسئله اطریش موقتاً آرامشی پدید آمد بخصوص که حزب نازی اطریش در نتیجه شکستی که درکودتا دچار آن شده بود بکلی ازهم پاشیده شد و مدت چندین ماه این وضع ادامه پیدا کرد .

از نکات وملاحظات فوق بخوبی بوضعی که سیاستمداران آلمان دراین‌مورد اختیار کردند پی میبریم : در ابتدای امر آلمانها از نازیهای اطریشی پشتیبانی و تقویت نمودند ولی بهیچوجه علناً باین اقدام دست نزدند . معذلك بدون شك هیتلر در این واقعه بمانعی بزرك برخورده و آنهم قبل از هرچیز بعلت سیاستی بوده است که

---

(۱) Brenner

موسولینی در قضیه اطریش در پیش گرفت . زیرا در نطقی که دوچ در میلان در ٦ اکتوبر ۱۹۳۳ نمود اعلام کرد که مصمم است «بهر وسیله‌ای» شده از استقلال اطریش دفاع بکند .

۴- حال باید دید در همین سال ۱۹۳۴ هیتلر چه روشی در مقابل فرانسه در پیش گرفت : مسئله‌ای که در روابط فرانسه و آلمان در اینزمان پیش آمده مسئله اراضی سار است که طبق قرارداد ورسای از آلمان جدا شده و برای مدت پانزده سال تحت اداره جامعه اتفاق ملل قرار گرفته بود. این مدت (پانزده سال) در سال ۱۹۳۵ خاتمه میبافت . بموجب قرار داد و رسای مقرر شده بود که پس از خاتمه ۱۵ سال باید مراجعه بآراء عمومی اهالی نمود تا آلمانهای ناحیه‌سار اگر مایل اند مجدداً بآلمان ملحق شوند ویا کماکان تحت‌اداره بین‌المللی بسر ببرند و یاجزء فرانسه باقی بمانند و بهرصورت بدین طریق وسیله ابراز نظریه خود را داشته باشند . البته این موضوع در روابط فرانسه و آلمان مسئله بسیار حساسی بوده است زیرا هیتلر در نطقی که در ١٤ اکتوبر ۱۹۳۳ نمود تقاضای برگشتن آلمانهای ناحیه سار را بآلمان بدون مراجعه بآراء عمومی کرده‌بود وحکومت فرانسه هم جدا از آن تحاشی نمود .

بالنتیجه در تابستان سال ۱۹۳٤ محیط سوء ظن‌وعدم اعتماد شدیدی در روابط فرانسه و آلمان حکمفرماست. حکومت فرانسه در صدد بود که احتیاطهای لازم را بکند و تصمیماتی در مقابل قدرت روز افزونی که آلمان روز بروز احراز مینمود بگیرد وسیاست وزیرامورخارجه وقت‌فرانسه لوئی‌بارتو بیز براین محوردورمیزند. باید در نظر داشت که در سیاست بارتو تاکنون مطالعه عمیقی صورت نگرفته زیرا ما هنوز باسناد سیاسی‌فرانسه دراین تاریخ دسترسی نیافته ایم. ولی‌بهرصورت چنین بنظر میرسد که لوئی بارتو یك طرح کاملی برای سیاستی که باید اجرا کند در نظر گرفته و تنظیم کرده بود یعنی از یکطرف میخواهد روابط ومناسبات فرانسه را با اتحاد صغیر بنحو مطلوب و بطور دقیق معلوم کند . دیگر آنکه بانگلستان بقبولاند که در زمینه تجدید تسلیحات خود کوشش بکند ـ بین فرانسه وایتالیائیها نیز سازش بیشتری بر قرار سازد و بالاخره اتحاد جماهیرشوروی رادرجرگه دول اروپائی وارد کند . لیکن لوئی‌بارتو در شهر مارسی در تاریخ ۹ اکتبر ۱۹۳٤

بهنگام بازدید رسمی که پادشاه یوگوسلاوی از دولت فرانسه مینمود کشته شد و پیرلاوال که جانشین او شد بکلی سیاستی متفاوت باسیاست وی در پیش گرفت یعنی سیاست نزدیك شدن فرانسه و آلمان و کمك بهمدیگر. مثلا برای حل موضوع سار باب مذاکرات را با آلمان مفتوح نمود و بهیتلر قبولانید که درخصوص سار مراجعه بآرای عمومی صورت بگیرد والبته این گذشتی بود از طرف آلمان اگر نظریه هیتلر را در اینمورد که یکسال قبل اظهار نموده بود بحساب بیاوریم. ولی درعین حال باید در نظر گرفت که لاوال شفاهاً بهیتلر قول داده است که هیچگونه اشکالی در زمان مراجعه بآراء عمومی در ناحیه سار فرانسه ایجاد نخواهد کرد هر چند در این موضوع اطلاعات موثقی در دست نداریم.

بهرصورت چنانکه میدانیم مراجعه بآراء عمومی در ۱۳ ژانویه ۱۹۳۵ صورت گرفت و با کثریت ۹۰ ./ آلمانهای سار رأی بالحاق بآلمان دادند و نتیجه برخلاف امیدهائی که در فرانسه در مورد مراجعه بآراء عمومی اهالی سار وجود داشت گردید زیرا میگفتند بعلت تنفر و اشمئزاز شدیدی که اهالی سار نسبت برژیم ناسیونال سوسیالیست دارند بموافقت حفظ اداره بین‌المللی رأی خواهند داد. این مراجعه بآراء عمومی باوجود تحریکات شدیدی که در نتیجه تبلیغات آلمان بعمل آمده وعصیانی که بر روح اهالی غالب شده بود بدون حوادث ووقایع صعب ودشواری انجام گرفت.

البته خاتمه دادن بمسئله‌ای مشکل مانند حل مسئله سار بدین ترتیب نشانه بروز آرامش در روابط فرانسه و آلمان بود وهیتلر هم ازاین امر استفاده کرده واظهارات مطمئن کننده‌ای در این موقع نمود ازجمله چنین گفت: «اقدام ۱۳ ژانویه باید بمنزله قدم قطعی درراه سازش وایجاد صفا و آشتی در بین ملل باشد... منبعد دولت آلمان هیچگونه دعاوی ارضی ازفرانسه نخواهد داشت» ولی چنانکه میدانیم هیتلر چندین مرتبه ازاین قبیل اظهارات نمود ولی درفرانسه مردمی بودند که باین اظهارات هیتلر اعتقاد پیدا کرده بودند بنا براین سیاست خارجی آلمان نازی با وجود عدم موفقیت وشکستی که در قضیه اطریش دچار شده بود باز هم بنتایج قابل توجهی نایل شده است یعنی هم توانسته بود اولیاء امور لهستان را از آلمان مطمئن کند و هم وسایل اطمینان عقاید عمومی فرانسه را فراهم سازد.

III - استقرار مجدد نظام وظیفه در آلمان
(۱۶ مارس ۱۹۳۵)

لیکن پس از این دوره آرامش حکومت آلمان درماه مارس **۱۹۳۵** تصمیم فوق العاده شدیدی میگیرد یعنی تصمیمی که نقض بین ومسلم مقرراتی چند از معاهده ورسای بودچه در ۱۶ مارس ۱۹۳۵ هیتلر اعلام نمود که سرویس نظام اجباری را در آلمان بر قرار میکند وارتشی را که از ۳۶ تیپ یادیویزیـون تشکیل میشود ایجاد خواهد نمود درحالیکه دراینموقع ارتش فرانسه فقط از ۳۰ دیویزیون مرکب میشد و بهانه این امر یابعبارت دیگر علت اتخاذ چنین تصمیمی را خلع سلاح نشدن سایـر دول اروپا همچنانکه قرارداد ورسای معین نموده بود اعلام میکند ومیگوید بنا بر این آلمان درتصمیم خود محق است.

باید دید دول اروپا درمقابل چنین تصمیمی چه اقدامی نمودند ؟ البته دولتی که بیش ازهمه مستقیماً بااین تصمیم درمعرض خطر قرار میگرفت فرانسه بود بنابراین بسیار جالب توجه است ملاحظه کنیم که فرانسه در مقابل نقض قرارداد ورسای چه رویه‌ای درپیش میگیرد . آیا سفیر خویش را از برلن احضار میکند ؟ زیـرا خود فرانسواپونسه نیز این رویه را بزمامداران فرانسه گوشزد کرده بود .

ولی حکومت فرانسه چنین اقدامی ننمودوبنظر میرسد که درهیچیك ازمحافل فرانسه دراینموقع عکس العمل شدیدی ابراز ننموده اند. اگرخاطرات ژنرال گاملن را که در اینوقت رئیس ستاد کل ارتش فرانسه بود مطالعه نمائیم ملاحظه میکنیم که مسئله تجدید تسلیحات آلمان در ۱۹۳۵ درارو پاسه سطر بیشترمورد توجه مؤلف (در صفحه ۱۵۹ این کتاب) قرار نگرفته. بنا براین حتی در محافل نظامی کـه معذلك از سایر محافل فرانسه بهتر باهمیت این تصمیم آلمان واقف بودند هیچگونه عکس العملی نشان داده نشده است .

بدون شك حکومت فرانسه جرئت نمیکرد که تنها و بطورانفرادی اقدامی بعمل آورد وحد اکثر قدرتی که بکار برد این است که سعی کرد جبهه مشترکی برعلیه آلمان تشکیل دهد باینمعنی که اقداماتی نزد انگلستان وایتالیا بعمل آورد وازآنها

تقاضا نمود که **اعتراض مشترکی** برعلیه تصمیمی که حکومت آلمان گرفته و اجرا نموده است بنمایند . لیکن سه دولت معظم اولا هریك منفرداً اعتراض نمودند بدینمعنی که انگلیس وفرانسه وایتالیا هریك ازطرف خود بین **۱۸** و **۲۱ مارس** اعتراضاتی نمودند که ازحیث شدت لحن دردرجات مختلف قرارداشته است. بعلاوه بایددر نظرداشت که در هیچیك ازیادداشتها آلمانرا تهدید باعلام جنك برعلیه او نمینمودند وهیتلر که دراینموقع قادر بجنك نبود بنابراین ازاین لحاظ فارغ البال وخاطرجمع شد وفقط پس از باز دیدی که وزیر امور خارجه انگلیس ووزیر امورخارجه ایتالیای فاشیست در پاریس ازاولیاء حکومت فرانسه بعمل آوردند تصمیم گرفته شد که **کنفرانس سه دولت در استرزا** در کنار دریاچه ماژور منعقد شودودر **۱۴ آوریل ۱۹۳۵** درآنجا قراردادی بین انگلیس و فرانسه وایتالیا منعقد گردید که بموجب آن سه دولت معظم تعهداتی راکه در پیمان لوکارنو نموده بودند مجدداً تأیید کرده و بعلاوه اعلام داشتند که مصمم اند باهمکاری صمیمانه یکدیگر اقداماتی کنند و برعلیه هرگونـه نقض یکطرفه قراردادهائی که ممکن است صلح اروپا را درخطر بیاندازدقیام نموده وبهر وسیله‌ای شده ازآن جلوگیری بعمل آورند . **شورای جامعهٔ اتفاق ملل** هم به نوبت خود در ۱۸ آوریل تصمیمی گرفت که درمتن آن چنین اعلام شده بود : «آلمان بـا اتخاذ تصمیم درمورد تجدید تسلیحات خویش ازانجام وظایف خود شانه خالی کرده است ودر جای دیگر همین تصمیمی که جامعه اتفاق ملل گرفت این جمله گنجانیده شده است که در آتیه مجازاتهائی برعلیه آلمان بکار برده خواهد شد یعنی مجازاتهای اقتصادی و مالی (نه مجازاتهای نظامی) چنانکه بزودی ازاین بابت هم هیتلر خاطرجمع شد که این تهدید معنا ومفهومی ندارد .

ازطرف دیگر فرانسه شروع باقداماتی کردتا از پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بشود .چنانکه گفتیم لوئی بارتو در سال ۱۹۳٤ مایل بود این فکر را در معرض عمل بگذارد ولی وزیر امور خارجه فرانسه پیرلاوال نیز در ۱۹۳۵ درهمین اندیشه است . ودر ۱۹ مارس روسها ازپیرلاوال دعوت کردند که مسافرتی بمسکو بنماید ودر ۲ ماه مه ۱۹۳۵ پیمان فرانسه و روسیه منعقد گردیـد . اساس این پیمان ماده ۲ آن میباشد که میگوید · در صورت تجاوز بدون جهت علیه فرانسه یا علیه

روسیه دو دولت امضا کننده این قرار داد بلا فاصله از یکدیگر کمك و پشتیبانی خواهند نمود و در ماده ۳ این قرارداد نیز گنجانیده شده بود که این تعهدات در هیچ موردی وظایفی راکه میثاق جامعه ملل بعهده دو دولت گذارده محدود نخواهد نمود .

نتیجه آنی امضاء پیمان فرانسه و روسیه این بود که استالین بطور رسمی کوشش و فعالیتی را که حکومت فرانسه برای توسعه تسلیحات خود مبذول میداشت مورد تأئید و تمجید قرارداد و اظهار داشت که فرانسه باید وسایل دفاع ملی خودرا بهمان میزانی که برای امنیت کشور لازم است برساند . این پشتیبانی روسیه از حکومت فرانسه باعث تقویت سیاست خارجی آن دولت گردید زیرا کمونیست های فرانسه که تا اینموقع خویشرا مخالف سرسخت سیاست تقویت تسلیحات فرانسه نشان داده بودند طرز فکر وروش خود را پس از اظهارات استالین تغییر دادند . معذلك باید ملاحظه کرد و دید که آیا قرار داد فرانسه و روسیه بغیر از نتیجه آنی که در زمینه سیاست داخلی فرانسه داشته باعث تحقق یافتن کلیه نتایجی که بر آن مترتب میگردید شده است یا خیر ؟ بدون شك جواب این سؤال منفی است زیرا مثلا در ماه ژوئیه ۱۹۳۵ حکومت اتحاد جماهیر شوروی بدولت فرانسه پیشنهاد انعقاد و امضاء یك قرارداد نظامی را نمود تا موجبات تکمیل پیمان ۲ مه ۱۹۳۵ در حقیقت فراهم شود. ولی دولت وقت فرانسه یعنی کابینه پیرلاوال عطف توجهی باین مسئله ننمود ومذاکرات برای انعقاد این قراردادرا شروع نکرد زیرا بیم آن داشت که بدینطریق سرنوشت صلح درجهان منبعد بستگی بانظریات روسیه داشته باشد. بعلاوه او بخوبی آگاه بود که قسمتی از عقاید عمومی ملت فرانسه باتحاد باروسیه موافق نبوده و نیست.

معذلك باید در نظرداشت که موقعیت سیاسی آلمان دراین ماههای مارس و آوریل ۱۹۳۵ وضع بسیار مناسب ومساعدی ندارد. بدون شك حکومت آلمان نازی توانسته بود بیکی از نتایج مهم اقدامات و عملیاتش برسد یعنی رسماً بدنیا اعلام کرده بود که نسبت بمواد قرارداد ورسای مربوط بمحدودیت قوای مسلح آلمان توجهی نخواهد نمود . لیکن اعلام چنین امری فقط باعث اعتراضات شفاهی از طرف دول ذینفع شده بود معهذا دولت آلمان بخوبی پی برده است که دول دیگر درصدداند «جبهه

مشترکی» برعلیه آلمان تشکیل دهندو کنفرانس استرزا ازیکطرف وپیمان فرانسه وروسیه از طرف دیگر بخوبی نشان میداد که در آتیه آلمان دچار مشکلات بیشماری خواهد شد و درهمین تاریخ فرانسوا پونسه سفیر فرانسه در برلن بژنرال گاملن رئیس ستاد ارتش فرانسه چنین مینوشت : (۱) از نظر سیاست خارجی آلمانها در وضع خوبی نیستند و دلیل تأئید این مطلب آنست که هیتلر طبق نقشه وتاکتیك محبوب ومطبوع خود در **۲۱مه ۱۹۳۵** نطق مهمی ایراد کرد ودر آن رسماً ویکدفعه دیگر ازمیل وعلاقه شدید خویش بصلح یاد کرد ، چه درحقیقت وی احساس کرده وپی برده است که بایدوسایل اطمینان خاطرسایر دول رافراهم نماید وازسوء ظن شدید آنها نسبت بآلمان ناسیونال سوسیالیست بکاهد .

لیکن درهمان موقعیکه وضع برای تشکیل یك جبهه مشترکی برعلیه آلمان مساعد شده بود حادثه تازه‌ای پیش آمد که اهمیت فوق العاده‌ای بعدها درروابط بین المللی پیدا کرد وموقعیت سیاسی را بکلی تغییرداد یعنی بین ایتالیا وحبشه جنك درگرفت ونتایج این واقعه درروابط بین دول اروپا بسیار شدیدوخطرناك بوده است. چون جنك ایتالیا وحبشه و تصرف اینکشور بوسیله حکومت ایتالیای فاشیست با موضوع این کتاب تماس مستقیمی دارد لذا به تشریح آن ونتایج حاصل از این بحران در سیاست دول اروپائی تا آنجائی که باموضوع آلمان مربوط میشود اکتفا میکنیم .

---

(۱) عین جمله سفیر فرانسه اینست .Les Allemands sont à plats

فصل دهم

موضوع حبشه و بحرانی که در روابط بین‌المللی درسالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۴ پیش آمد .

حادثه جدیدی که درسال ۱۹۳۵ درروابط بین‌الملل بوقوع پیوست وانعکاس شدیدی در مناسبات بین دول معظم داشته جنگی است که بمنظور تصرف حبشه از طرف‌دولت ایتالیا شروع شد. چنانکه میدانیم حبشه در این تاریخ تنها دولت نسبتاً مهمی است که استقلال خود را هنوز حفظ کرده ولی بیش از یک قرن است که از دسترسی بدریا محروم شده زیرا دول اروپائی نواحی ساحلی این کشور را تصرف کرده اند و بدین‌طریق ایتالیا ناحیه اریتره‌وفرانسه بنادرجیبوتی وابوخ وانگلستان قسمتی از سواحل شمالی را بدست آورده. معهذابمناسبت مجاورت حبشه بادره نیل‌و دریای‌احمر اینکشور کماکان دارای موقعیت جغرافیائی مهمی است .

بدون اینکه بجزئیات وقایع اشاره کنیم بطور خلاصه باید بخاطر داشت که استقلال حبشه قبل از جنك جهانی اول (۱۹۱٤) بعلت دست اندازی ایتالیائیها باین نواحی درمعرض خطر قرار گرفت . اقدامات ایتالیائیها بمنظور برقرار کردن تحت الحمایگی خود در حبشه بین سالهای۱۸۹۱و۱۸۹۵ صورت گرفته است ولی بالاخره دراول مارس ۱۸۹٦ درجنك آدوا شکست سختی‌خوردند وعقب نشستند . ازطرف دیگر درسال ۱۹۰٦ بین دولتهای فرانسه و ایطالیا و انگلستان قراردادی منعقد شد که بموجب آن حبشه از لحاظ اقتصادی بمناطق نفوذی بین سه دولت تقسیم شد ولی چه بسا ممکن بود که این مناطق نفوذ اقتصادی روزی تبدیل بتقسیم سیاسی حبشه بشود .

لیکن در ۱۹۲۳ اینکشور بعضویت جامعه ملل در آمد و چون بموجب ماده دهم میثاق استقلال وتمامیت ارضی‌دول عضو جامعه ملل تضمین شده بود بنظرمیآمد

که بدین ترتیب موقعیت امپراطوری حبشه تحکیم یافته باشد ولی حقیقت امر غیراز آنست زیرا دولت ایتالیا از سال ۱۹۲۳ ببعد دست بیك رشته اقدامات منظمی برای استقرار نفوذ وسلطه خود برحبشه زد .

در دسامبر ۱۹۲۵ قراردادی بین ایتالیا وانگلستان منعقد شد که بموجب آن انگلیس مجاز بساختن سدی درمحل خروج آب دریاچه تانا(۱) گردیدو این دریاچه بمنزله مخزن عظیمی است که یکی ازشعبات نیل باسم بحرالارزق (نیل آبی) از آن سرچشمه میگیرد ودرنتیجه اهمیت بسزائی در وضع آب شط نیل در مصر نیزدارد. بعلاوه بموجب همین قرارداد ایتالیا میتواند بالانحصار نفوذ اقتصادی خودرا درتمام نواحی غربی حبشه بسط دهد بصورتی که بین متصرفات ایتالیا چه درناحیه اریتره و چه درسومالی «یك نوع ارتباطی» ازراه زمین برقرار شود .

درنتیجه انعقاد این قرارداد ایتالیا تمام مساعی خـود را معطوف توسعه نفوذ اقتصادی خود در مغرب حبشه نمود چون دراین تاریخ بریتانیای کبیر مناطق نفوذی باایتالیا دراینکشور بر قرار کرده است . لیکن دولت ایتالیا دربسط نفوذ اقتصادی خود مصادف بامقاومت شدیدی ازطرف حکومت حبشه گردید که ازانعقاد قراردادی که مورد علاقه ایتالیائیها بود سرباز زدند وبرای بهره برداری و استفاده از کشور خود ازسرمایه های آمریکائی کمك خواستند .

دراینموقع دولت ایتالیا درصدد برآمد که بازور این مقاومت را از بین ببردو تصمیم دراین موضوع چنانکه از کتاب مارشال دبونو ایتالیائی بنام «تصرف امپراطوری» (۲) معلوم میشود در پائیز ۱۹۳۳ در محافل دولتی ایتالیا گرفته شد چون در همین تاریخ است که موسولینی نیت خودرا مبنی برحل موضوع حبشه حد اکثر در سال ۱۹۳۶ باسرداران خویش درمیان گذارد . بلا فاصله درمستعمره ارتیره شروع بساختن اسکله برای پیاده شدن قوا و طرق وشوارع وخطوط آهن نمودند تابتوانند قوای خودرا بحبشه وارد کنندوبدون شك از این فعالیت‌ها بسیاری از دولتهاباخبرشدند.

---

(۱) Tana

(۲) La Conquista del ImPero

البته در اتخاذ این تصمیم از طرف حکومت ایتالیا مسائل اقتصادی نقش بسزائی داشته است ولی مسئله مهم افزودن حیثیت و اعتبار دولت فاشیست میباشد زیرا موسولینی برای تحکیم رژیم فاشیسم علاقه دارد بدنیا نشان بدهد که توانائی ایجاد امپراطوری مستعمراتی برای ایتالیائیها و از بین بردن خاطره شکست آدوا را دارد.

اما موضوع حبشه از نظر تماسی که باسیاست دول معظم اروپا داشته بخصوص باید مورد توجه قرار بگیرد و بدین مناسبت دراین کتاب از آن ذکری بمیان میآید. این مسئله ازدو جهت حائز اهمیت است.

۱ـ اگر ایتالیا تجاوز بخاك حبشه بکند لطمه‌ای باستقلال یکی از دولی که عضو جامعه ملل است وارد آورده و بالنتیجه این امر بمنزله لطمهٔ دیگری است که «باصل امنیت دسته جمعی» و بضمانت‌هائی که به‌دول‌عضو میثاق‌جامعه ملل‌داده‌واردمیشود بعبارة اخری این عمل یکنوع تحریك آنان بجنك میباشد و باید دید آیا جامعه ملل جوابی باین موضوع خواهد داد؟ و یاهمانطوریکه در مورد تجاوز دولت ژاپن بخاك چین‌وتصرف منچوری (۱۹۳۳) پیش آمد لطمهٔ دیگری بحیثیت واعتبار جامعه ملل درقضیه حمله به حبشه وارد خواهد شد.

۲ـ علاوه براین بسط نفوذ ایتالیا در حبشه مخالف منافع بریتانیای کبیر و در درجه دوم منافع فرانسه می‌باشد البته منافع فرانسه اساسی و چندان مهم نیست زیرا علاوه بر مستعمره فرانسه (جیبوتی وابوخ) این دولت خط آهنی از آنجا تا آدیس آبه‌بابا باسرمایه شرکت‌فرانسوی کشیده‌است. لیکن منافع انگلیسها مهمتر میباشد زیرا وضع آب نیل تا حدودی بستگی بدریاچه تانا داردکه در سطور قبل گذشت. از آن گذشته بموجب قرارداد ۱۹۲۵ انگلیسها حق ساختن سدی را در مخرج دریاچه تانا بدست آورده اند ولی اگر ایتالیا حبشه را متصرف شود معلوم نیست چه وضعی پیش خواهدآمد؛ دریای احمر نیز یکی از مهمترین طرق ارتباط بریتانیای کبیربااامپراطوری‌وی‌میباشدواگردرافریقای شرقی‌امپراطوری مستعمراتی ایتالیابوجودآید باسواحلی که‌دربحراحمردرناحیه‌اریتره‌دارا خواهد شدبرای‌روابط امپراطوری مستعمراتی انگلستان خطرناك خواهد بود.

ازطرف دیگر اگر فرانسه وانگلیس درصدد مخالفت با سیاست توسعه‌نفوذ ایتالیا در حبشه برآیند چگونه خواهند توانست روح همکاری را که در موضوع حفظ اطریش بکمك ایطالیا ایجاد کرده اند ادامه دهند .

بنا براین آنچه مورد توجه ما در این مقام است همین انعکاسات بین المللی تصادم بین حبشه‌وایتالیا میباشد . البته بکلیه اسنادی که دراین موضوع درآرشیوهای انگلیس موجود میباشد وشاید دو الی سه سال دیگر منتشر گردد دسترسی نداریم بعبارهٔ اخری اطلاعات ما تا حدودی ناقص است و قضاوت ما برروی مدار کی که موجود میباشد قرار دارد .

(I)

اگر موضوع حبشه را از نظر بین المللی بخواهیم مورد توجه قرار بدهیم باید وقایعی را که بین ماه دسامبر ١٩٣٤ و اوایل ماه اکتوبر ١٩٣٥ حادث شده بررسی نموده وبآن واقف شویم .

درماه دسامبر ١٩٣٤ درسرحدات سومالی ایتالیا وحبشه درناحیه موسوم به (وال وال) حادثهٔ بوقوع پیوست که باعث شروع جنك بین حبشه‌وایطالیا گردید. دراین‌منطقه سرحدبین‌این دوناحیه‌هیچ زمانی بطور دقیق‌معین‌نشده بود وایطالیائیها پست نگهبانی‌وتعداد کمی‌نفرات‌بعنوان‌ساخلودروال‌وال‌مستقر کرده بودندولی‌درجریان عملیاتی که برای تعین سرحد صورت میگرفت قوای حبشه درصدد تصرف وال وال برآمدند وناگهان نبرد کوچکی بین قوای حبشه وقوای بومی که تحت فرماندهی افسران ایطالیائی بودند در گرفت و دولت ایتالیا این حادثه را عمل تجاوزی تلقی کرد وتقاضای تنبیه نفرات خاطی و غرامت نمود . جواب دولت حبشه این بود که این حادثه عمل تجاوزی تلقی نمیشود زیرا وال‌وال همیشه جزء اراضی حبشه بوده‌و بنا براین تقاضای ارجاع این امررا بحکمیت کرد . حکومت‌ایطالیا ازقبول‌حکمیت سرباززدواز قبول هرگونه‌بحث‌مجددی دراین‌باره‌امتناع نمود زیرامیگفت درحقیقت تصادم‌بین‌قوای‌دودولت‌پیش‌آمده‌است.موسولینی‌درماه‌ژانویه١٩٣٥اعلام‌نموداگردر این حادثه رضایت‌خاطراولیاء دولت ایتالیا جلب‌نشود ایندولت بمنظور تأمین منافع خویش تصمیمات مقتضی اتخاذ خواهد کرد وازهمین تاریخ در ایتالیا بتمرکز قوا

دست میزند و امپراطور حبشه هایله سلاسیه نیز از جامعه ملل استمداد نمود و کمك خواست .

اما جامعه‌ملل نیزموضوع‌را بدفع‌الوقت گذرانیدوطریق‌تسامح‌را پیش گرفت بطوریکه‌رسیدگی باین‌موضوع‌مدت هشت‌ماه طول کشید ودراین‌دوران انتظارهمه میدانستند که ایتالیا در تهیه مقدمات جنك برعلیه حبشه میکوشد ولی معلوم‌نبود در کدام نقطه این تصادم بوقوع خواهد پیوست . حال باید ملاحظه نمود که بریتانیای کبیر وفرانسه وجامعه ملل چه روشی درپیش گرفتند ؟

درژانویه ۱۹۳۵ حکومت فرانسه (کابینه پیرلاوال) شروع بمذاکراتی با ایتالیا نمود . فکر شروع بمذاکرات‌بااین دولت ازلاوال نیست بلکه ابتکارآن با بارتو وزیر امور خارجه فرانسه میباشد ولی همینکه لاوال بروم رفت در اوایل ماه ژانویه ۱۹۳۵ ملاقاتی با موسولینی نمود وقرارداد ۷ ژانویه ۱۹۳۵ را باوی منعقد کرد که شامل نکات زیر است

درابتدای اعلامیه بطور کلی ملاحظه میشود که از اراده دو دولت مبنی بر توسعه سیاست دوستانه حکایت میکنندوسپس‌دراعلامیه نکته دیگری درباره‌اروپای مرکزی‌مشاهده‌میگردد بدین معنی که‌دودولت درصورتیکه حادثهٔ بوقوع‌بپیوندد و خطری‌متوجه‌استقلال‌وتمامیت‌خاك اطریش‌بشود‌بمشاوره‌خواهند پرداخت. بالاخره دراین‌اعلامیه‌نکته ثالثی است‌درباره‌مسائل‌مربوط‌بافریقا که‌دلالت‌برآن‌دارد که دراین مسائل سازش نموده اند زیرا میگوید دولتهای فرانسه وایطالیا موافقت میکنند که کلیه مسائل مورد اختلاف درباره افریقا را مخصوصاً مسئله‌ایتالیائیهائیکه درتونس سکونت دارند دوستانه حل‌نمایند بدینطریق که قراردادهائی که درسال ۱۸۹۶ بین ایتالیا وفرانسه منعقد شده برای مدت ده سال دیگر نیز معتبر خواهد بود و پس از گذشت دهسال مزایائی که برای ایتالیائیها در تونس منظور کرده اند متدرجاً لغو وبالاخره پس ازگذشتن سی سال (یعنی در ۱۹٦۵) این مزایا بکلی ازبین خواهد رفت . ازطرف دیگر فرانسه متعهد شده‌است که درسرحدات بین طرابلس و تونس ودر اریتره و ساحل سومالی فرانسه تغییراتی بنفع ایتالیا در سرحدات این نواحی بدهد. و در منطقه سرحدات تونس و ترابلس ایتالیا طبق قرار داد های ۷ ژانویه

۱۹۳۵ ناحیهٔ وسیعی‌را که درروی نقشه ملاحظه میشود و۱۱۴هزار کیلو متر مربع مساحت دارد ولی بکلی ناحیه صحرائی و بی‌آب و علفی میباشد بدست میاورد . در سرحدات ارتیره و مستعمره جیبوتی فرانسه نیز تغییرات کوچکی درسرحدات بنفع ایتالیـا داده شده(۸۰۰ کیلومتر مربع) ولی آنچه مهم بود در بحر احمر است کـه جزیره‌دومیراح‌را که درتنگه‌باب‌المندب قرار گرفته و بالنتیجه موقعیت سوق‌الجیشی دارد ایتالیا بدست میآورد .

بالاخره دو دولت موافقت‌نموده بودند که خط‌آهن جیبوتی به آدیس‌آبه‌بابا کماکان درتصرف شرکت فرانسوی که آنرا اداره میکند باقی خواهد ماند ولـی بایتالیائیها سهمی در سرمایه این شرکت داده خواهد شد .

بنا براین اغلب مشکلاتی که در این زمان بین فرانسه و ایتالیا وجود داشت بموجب‌متن این‌قراردادها فیصله یافت . در نظراول چنین ملاحظه میشود که درعوض امتیازات ارضی بسیار ناچیز و بی‌اهمیتی فرانسه مزیتی مهم در آتیه بدست میآورد وآن لغومزایائی است که ایتالیائی‌های‌مقیم تونس از آن برخوردار ومتمتع‌میشدند. بهمین مناسبت همه ازخود میپرسیدند چگونه دولت فرانسه‌توانسته‌است‌چنین‌موافقت نامهٔ درمسائل مستعمرات که مزایائی بسیار دربردارد باایتالیا منعقد کند.ولی‌بلافاصله همه پی بردند که (ما به ازائی) در مقابل آن وجود دارد که در متن قرارداد آنرا نگنجانیده اند . البته بعدها حکومت‌ایتالیا مدعی شده که پیرلاوال درمذاکراتی که باشخص موسولینی نموده بود درصبح ۶ ژانویه ۱۹۳۵ مخفیانه متعهد شد که فرانسه درمسئله حبشه‌مداخله‌نخواهد کرد و بالنتیجه‌ازاین لحاظ مانعی درراه پیشرفت‌سیاست ایتالیا ایجاد نمیکند .

باید دیدآیا چنین‌ادعائی‌ازطرف‌ایتالیائیهامقرون بصحت‌است‌یاخیر ؟زیرا بعداً یعنی‌دردسامبر۱۹۳۵هنگامیکه‌ازلاوال درمجلس‌نمایندگان فرانسه‌دراین‌باره‌سؤالی کردند وی اعتراف نمود در مذاکراتی که با مـوسولینی نمود ازحبشه سخن بمیان آمده‌ولی این موضوع بدین طریق حل‌شد که‌او (یعنی پیرلاوال)حق بدست‌آوردن همه‌گونه مزایای اقتصادی را درحبشه برای ایتالیا برسمیت شناخت لیکن بهیچوجه رضایت بلشکرکشی وعملیات نظامی در حبشه نداده است و موافقتی در این مسئله

نکرده‌است ولاوال بعدها نیز این استدلال‌را نموده است.

فعلا امکان ندارد که بین این دوعقیده صحیح را ازسقیم تشخیص داد و شاید هیچ وقت نتوان بحل این مسئله نایل شد زیرا ازاین مذاکرات صورت مجلسی که دو طرف محاوره تأیید کرده‌باشندوجود نداشته‌است . بنا براین حتی‌اگر درآرشیو اسناد سیاسی فرانسه صورت مجلسی ازلاوال (اگر چه بنظر میرسد که چنین‌سندی وجود ندارد) ودرآرشیو اسناد سیاسی ایتالیا نیز صورت مجلسی بامضاء موسولینی در باره این مذاکرات بدست آید بدون شك این دو صورت مجلس یکسان و متحدالشکل نخواهد بود .

بهرصورت دولت ایتالیا ازاینزمان ببعد یقین نمود که در لشگرکشی بحبشه رضایت دولت فرانسه را جلب کرده است و بهمین مناسبت فوراً (یعنی از ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵) دست دوستی بطرف انگلستان دراز کرده و اظهار داشت که در موضوع حبشه با فرانسه بموافقتی رسیده است و اکنون بفکر جلب موافقت دولت انگلیس بر آمده‌است. لیکن انگلیسها با مهارت از جواب دادن به تقاضای ایتالیا اجتناب نمودند .

بدینطریق در حالی که‌سیاستمداران‌ایتالیا معتقد شده بودند که درمذاکرات خود بافرانسه‌به‌نتیجه‌رسیده‌اند(باوجود آنکه این‌موافقت‌متکی‌به‌سندی نمیباشد) در مذاکرات‌باانگلستان بهمین‌نتیجه‌نتوانستندنایل‌شوند. لیکن‌همه‌میدانیم که‌موسولینی درعین حال وسیله خوبی برای فشار وارد آوردن بدولتهای فرانسه و انگلیس در دست داشت وآن‌موضوع روابط با آلمان است. چنانکه ملاحظه شد درکنفرنس استرزا (۱) دولتهای فرانسه - بریتانیای کبیر و ایتالیا در ماه مارس ۱۹۳۵ در باره روشی که درمقابل مسئله تجدید تسلیحات آلمان‌باید پیش گرفت بموافقتی‌نایل‌شدند. تصمیمی که‌دراسترزا دول‌ثلاثه مذکور اتخاذنموده بودند حاکی‌ازاین‌است که‌بکمك کلیه وسایل و طرق مناسب بر علیه هر گونه لغو قرار دادهائی که با نسخ آن صلح در اروپا بخطر خواهد افتاد قیام و اقدام خواهند نمود و در این امر همه موافقت داشتند .

---

(۱) Stresa

اما اگر این تصمیم فقط محدود باروپا بوده است بعلت آنست که موسولینی مایل بود آزادی عمل در خارج از قاره اروپا (یعنی مثلا در حبشه) را برای خود حفظ کرده باشد و نماینده اتحاد جماهیر شوروی در کنفرانس استرزا یعنی لیتوینف نیز باین موضوع اشاره کرد و گفت چرا در اعلامیه کنفرانس استرزا فقط بحفظ صلح در اروپا اشاره شده و از استعمال جمله « حفظ صلح در جهان » بجای آن خود داری گردیده است. لیکن نه نماینده انگلستان و نه نماینده فرانسه از این اظهارات لیتونیف پشتیبانی ننموده اند . خود داری نمایندگان فرانسه و انگلیس در این مسئله در استرزا موسولینی را در اجراء تصمیمات خود تأیید کرد چنانکه در نطقی که در ۲۵ مه ۱۹۳۵ در مجلس نمایندگان ایتالیا ایراد نمود و دانستن آن برای تحلیل و تجزیه این بحران سیاسی بسیار مهم است پس از اشاره بکنفرانس استرزا که تازه منعقد شده بود اعلام نمود که موضوع اطریش در عین حال که مسئلهٔ مربوط باطریش است بصورت موضوعی اروپائی نیز در آمده . از نظر اینکه موضوعی است اروپائی البته مورد توجه ایتالیا هم میباشد ولی فقط مورد توجه این دولت نیست زیرا بعضی از دولتها مایل اند که الی الابد و کماکان ایتالیائیها در سرحد برنر بنگهبانی خود ادامه دهند تا نتوانند در قسمت دیگری از جهان بفعالیت بپردازند . و در آخـر نطق خویش موسولینی چنین نتیجه میگرفت: ایتالیای فاشیست علاقه ندارد که مأموریت تاریخی خود را فقط محدود بدفاع از سرحدی (هر چند که این سرحد بدرجه اهمیت برنر باشد) بنماید زیرا از کلیه سرحدات حتی سرحدات مستعمرات باید دفع شود و این اظهارات اشاره ایست بسرحد سومالی ایتالیا و بحادثه (وال‌وال) .روزنامه پوپولو دیتالیا که ارگان رسمی موسولینی است در تفسیری که بر نطق موسولینی در ۲۶ مه نگاشت چنین اظهار عقیده نمود : «موضوع حبشه سنك محکی است که ارزش روش و سیاست دول دیگر را در مقابـل ایتالیا نشان خواهد داد و خط مشی و روشی که دولت ایتالیا بعنوان دولت بزرك در پیش خواهد گرفت نیز تحت تأثیر آن قرار خواهد گرفت .

در حقیقت ایتالیا دولتهای فرانسه و انگلیس را مخیر در دو امر میکند یا آزادی عمل برای ایتالیا در تصرف حبشه قائل شوند و یا این دولت فرانسه و انگلیس را در حل موضوع اطریش و سایر مسائل اروپای مرکزی تنها خواهد گذارد . دولت انگلستان

بخوبی پی بخطری که ازاین راه متوجه اومیگردد برده است و بنا براین ترجیح داد که باایتالیا شروع بمذاکراتی بکنند حساس ترین ومهمترین مرحله این مذاکرات از ۱۵ تا ۱۸ اوت ۱۹۳۵ بوده که نمایندگان انگلیس و فرانسه و ایتالیا در پاریس در کنفرانس بزرگی مجتمع شدند. پیشنهاد انگلستان که مورد موافقت فرانسه نیز واقع شد این بود که قیمومیت فرانسه و انگلیس و ایتالیا را برحبشه قبول بکنند. البته این راه حل بسیار غریب بنظر میآید زیرا حبشه دولت مستقلی است که عضو جامعه ملل میباشد و بسیار مشکل است که تحت قیمومیت درآید. ولی دراین صورت ایتالیائیها درحبشه عملا موقعیت برتر و مرجهی نسبت بسایر دول احراز مینمودند چون انگلستان نه تنها ازنظر اقتصادی بلکه از لحاظ اداری وحتی نظامی نیز این ترجیح وتقدم راقبول میشود ازنظراداری بدینطریق که نظارت در پست وتلگراف حبشه بعهده ایتالیائیها واگذار میشد و ازنظر نظامی تقدم ایتالیا بدین ترتیب عملی میشد که مشاورین فنی ایتالیا در ارتش حبشه گماشته میشدند. لیکن موسولینی از قبول این پیشنهاد امتناع نمود زیرا گفت علاقه براه حل ناقصی ندارد وتنها راه حل ممکن قبول سلطه کامل ایتالیا برحبشه میباشد.

در اینموقع دولتهای فرانسه و انگلیس که تا آنوقت از اقدامات جامعه ملل خود داری کرده بودند شورای جامعه ملل را آزاد گذاردند که بنوبه خود در این موضوع مهم تصمیمی بگیرد وشوری در ٦ سپتامبر ۱۹۳۵ اصلاح ذات البین را بر اساسی که بسیارمشابه آنچه گفته شد میبود قائل شد. لیکن حکومت ایتالیا ازقبول آن امتناع نمود و معلوم شد که بطور قطع از قبول هرگونه سازشی خود داری خواهد کرد.

دراینوقت حکومت انگلیس بدون مشاوره بادولت فرانسه تصمیم گرفت که بمنظورمرعوب ساختن ایتالیاتصمیماتی بگیرد ودرنیمه ماه سپتامبر جهازات انگلیس در دریای شمال به بحرالروم بمنظور انجام مانورهائی در این دریا وارد شدند ودر بندر اسکندریه متمرکز گردیدند سپس متدرجاً درمدت پانزده روز بعد ازآن از کلیه نقاط دنیاجهازات جنگی انگلستان به بحرالروم آمدند و درآنجا متمرکزشدند بطوریکه درآخر ماه سپتامبر انگلستان دربحرالروم شرقی ۱٤٤ کشتی جنگی که

مجموعاً ۸۰۰ هزار تن ظرفیت داشت گردآورد درصورتیکه مجموع ظرفیت بحریه ایتالیا بیش از (۵۰۰) هزار تن نبود و چنانکه ملاحظه میشود انگلستان از این لحاظ تفوق کاملی بر ایتالیا داشت .

بدون شك انگلیسها معتقد بودند که با تمرکز جهازات رئیس دولت ایتالیا تأمل بیشتری در تصمیمی که میخواست بگیرد خواهد نمود و از لشگر کشی بحبشه منصرف خواهد شد زیرا از زمانیکه ایتالیا بصورت سلطنت نشین در آمده بود یعنی از ۱۸٦۱ هیچگاه سیاستمداران ایتالیا جرئت تحقیر کردن انگلستان را ننموده بودند. سپس اولیأ بریتانیای کبیر گمان کردند در مقابل خطری که ناشی از حضور بحریه انگلستان در مدیترانه میباشد ایتالیا تسلیم خواهد شد .

در صورتیکه برخلاف آن و علیرغم تجمع جهازات و قوای بحری انگلیس موسولینی بتصرف حبشه دست زد و روز دوم اکتوبر بقوای آندولت که در ارتیره مجتمع شده بود فرمان داد که شروع بحمله بخاك حبشه بنمایند . درحقیقت موسولینی آشکارا بانگلیس اعتنائی ننموده و ایندولترا حقیر و ناچیز میشمرد . درهمین ضمن سه دیویزیون قوا در ناحیه لیبی متمرکز کرد در مجاورت مرز مصر و باصطلاح امروز به جنك سرد ایتالیا دست زد و در این تاریخ تاحدود زیادی در اینراه پیش رفت

لیکن انگلیسها از این مرحله دیگر قدمی بجلو نگذاردند بعبارة اخری همینکه ملاحظه کردند که تجمع قوای بحری در بحرالروم مانع از اقدام ایتالیا و لشگر کشی بحبشه نشد در این موضوع دخالت دیگری ننمودند .

(II)

شروع جنك در حبشه در ۱۲ اکتوبر ۱۹۳۵ بمنزله مرحله دوم این بحران میباشد . قبل از آن تاریخ یعنی درمدت هشت ماهی که بتهیه مقدمات این امر برداختند موسولینی درحدود دویست هزار نفر قوا گرد آورده بود . بدون شك انجام عملیات نظامی در این کشور بسهولت ممکن نبود صورت بگیرد و مانع عمده آن ناهمواری و کوهستانی بودن حبشه و نوع آب و هوای اینکشور میبود. ولی قوای ایتالیائی از نظر فنی تفوق عظیمی برقوای حبشه داشتند و مخصوصاً دارای تانك و عرابه های

جنگی وهواپیماهای زیادبودند. کارشناسان نظامی‌در‌این زمان در فرانسه وانگلیس تصور میکردند که حمله ایتالیائیها بحبشه مدت‌زمانی بطول خواهد انجامید ولی‌در این پیش بینی خود بکلی اشتباه نموده بودند زیرا در لشگر کشی بحبشه در مدت کوتاهی‌ایتالیائیها بموفقیتی‌بزرك نایل شدندچنانکه‌درسوم‌مارس ۱۹۳۶ پس از نبرد دریاچه آشیانجی(۱) که‌عملیات نظامی درجبهۀ بطول ۲۰۰ کیلو مترصورت‌میگرفت و ایتالیائیها کلیه قوای‌خودرابکمك‌تانك وزره پوش وهوا پیما وارد مبارزه نمودند سرنوشت حبشه معلوم گردید .

حال باید پی برد که انعکاس بین المللی جنك حبشه چه بوده است ؛ دولتهای انگلیس وفرانسه ولی بخصوص انگلستان فشار زیادی بایتالیا وارد وارد آوردند و البته این امر موافق میثاق جامعه ملل بوده است . زیرا حبشه عضو جامعه ملل میباشد وایتالیا دولت متجاوز است. بنا براین بموجب ماده ۱۶ میثاق جامعه ملل و طبق تقاضای بریتانیای کبیروفرانسه این مجمع تصمیم گرفت که مجازات هارا برعلیه ایتالیااجرا کند . البته مقصوداز مجازات‌مجازاتهای‌اقتصادی ومالی‌است نه‌مجازاتهای نظامی زیرا حتی صحبتی‌هم ازمجازاتهائی که اجرای آن مستلزم‌بکار بردن وسایل بحری است نمیشود، بعبارت دیگر باوجود آنکه انگلیسهاوسایل محاصره سواحل ایتالیارا دردست داشتند ، زیراتفوق آنها ازلحاظ قوا وجهازات بحری دربحرالروم امری مشهود وبین بود معهذا تصمیم بدین امر نگرفتند .

حال باید دید چرا انگلیسها راه حل محدودی را در پیش گرفتند و باجراء مجازاتهای اقتصادی ومالی فقطرضایت دادندوازاجرای مجازاتهای نظامی کوتاهی کردند ؛ مطالعه وقایع نشان میدهد که پیرلاوال درصدد محدود نمودن مجازاتها بر آمد زیرا معتقد بود که در مسئله اروپای مرکزی دوستی حکومت ایتالیا را بایدحفظ کند ودرصددبرنیامد که‌فشارشدیدی‌باینددولت وارد بکند . لیکن ازطرف دیگر نیز نباید فراموش نمود که انگلیسها هم در این امر مصمم نبوده اند چون اقدامیرا که برای آنها میسر بود عملی نمایند همان بستن ترعه سوئز بود . بدون تردید قرارداد ۱۸۸۸ مقرر داشته است که کانال سوئز در هراوضاع و احوالی چه

---

(۱) Achiangi

در زمان صلح وچه درجنك باید باز ومفتوح بماند .

اما آیا نمیتوانستند از جامعه‌ملل تقاضا بکنندو تصمیم بگیرند که بعنوان مجازات علیه ایتالیا کانال سوئزرا ببندند ؟ خاصه که بستن کانال سوئز بمعنی انهدام قوای جنگی ایتالیا درحبشه بود . ممکن است سؤال بکنند که ایتالیائیها در صورت عدم امکان عبور از کانال‌سوئز آیا نمیتوانستندسواحل‌افریقای جنوبی‌را دور بزنند؟ البته این‌امر میسر بود ولی دراینصورت کشتی‌بیشتری(سه برابر) ازاین‌راه مورد احتیاج آنان بود تا از راه سوئز که آنهم بعلت دوری راه است و زمانی که برای‌رسیدن بحبشه‌لازم‌میباشد.اما ایتالیائیها از لحاظ کشتی ظرفیت لازم برای نیل بدین هدف را نداشتند و رسانیدن لوازم وتدارکات ارتش ایتالیا درحبشه برای آنان ممکن نمیشد . درحقیقت فقط این‌مجازات مؤثر بود وبس پس‌اگر تصمیم بدین‌امر نگرفتند بدانجهت بوده است که حقوقدانان پادشاهی اظهار کردند که طبق قرارداد ۱۸۸۸ بستن کانال سوئز امکان ندارد . لیکن اگر باتعمق توجه کنیم ملاحظه میکنیم که در بعضی موارد حقوقدانان درست بهمان نتیجهٔ رسیده اند که مورد علاقه و تمایل دولتهابوده است بالنتیجه‌اگر حکومت انگلستان‌تصمیم به بستن کانال سوئز گرفته بود شاید حقوقدانان نیز باستدلالی‌دست یافته بودند که بخوبی بستن کانال‌را توجیه مینمود بعبارة اخری حکومت بریتانیای کبیر جرئت نکرده است که باقدام مؤثر و کاملی دراین‌زمینه دست بزند .

بنا براین فقط باجرای مجازاتهای اقتصادی‌پرداختند . البته باید ملاحظه کرد که دراین زمینه ایتالیا عکس العملی نشان داده‌است یا خیر؟ بدون شك ابراز چنین عکس‌العمل از طرف ایتالیا ممکن بود و انگلیسها نیز از خود پرسیده اند که در صورت ابراز عکس العملی از طرف ایتالیائیها چه تصمیماتی باید بگیرند و بهمین مناسبت قراردادهائی بامصر و یونان و فرانسه منعقد کردند چنانکه در ۱۸ اکتوبر ۱۹۳۵ پیرلاوال که ریاست حکومت فرانسه را داشت اظهار کرد :

فرانسه درصورتی که ایتالیا در نتیجه اجرای‌مجازاتهای‌اقتصادی دست بعملیات متقابل برعلیه بحریه انگلستان که کما کان در بندر اسکندریه متمرکزشده‌بود بزند ازآن دولت‌پشتیبانی خواهد نمود . درحقیقت ملاحظه میشود که خط مشی و روش

حکومت فرانسه عجیب است بدینمعنی که چون احتیاج به انگلستان از لحاظ سیاست خود در اروپا دارد نمیتواند از انعقاد قرار دادی با بریتانیای کبیر در باره اجرای مجازاتها برعلیه ایتالیا سرباز زند ولی چون در ضمن مایل نیست که در روابط فرانسه باایتالیا کدورت ورنجش و قهری بوجود آید چنان اقدام میکند که حتی‌الامکان اجرای مجازاتها برعلیه دولت متجاوز کمتر عملی شود و این امر در سیاست ایتالیا مؤثر نبوده و ایجاد مزاحمت کمتری برای آندولت بنماید . در حقیقت وی راه متوسطی رادرپیش میگیرد .

درمرحله‌دوم یعنی پس از آن دورانی که انگلستان وفرانسه فشارهائی بدولت ایتالیا آوردند دو دولت مذکور درصدد برآمدند که در طریق سازش و آشتی با ایتالیا قدم بگذارند چنانکه رئیس دولت فرانسه پیروال و سرساموئل هور (۱) در ماه نوامبر ۱۹۳۵ بمطالعه طرحی پرداختندودر۸دسامبر ۱۹۳۵ پیشنهاداتی بمنظور استقرار صلح و صفا بین دودولت‌متحارب یعنی حبشه و ایتالیا تنظیم‌وباین دو دولت فرستادند . این پیشنهادات متضمن نکات زیر بود :

اولا ـ واگذار کردن در حدود دو ثلث اراضی حبشه که شامل تمام ایالت اوگادن (۲) وقسمتی ازشهرستان تیگره (۳) بود .

ثانیاً ـ ایتالیا مجازاست درناحیه جنوب غربی حبشه یعنی آن منطقهٔ که‌بطور قطع به آن دولت واگذار نشده شروع به بهره برداری و حتی اسکان مهاجرین ایتالیائی بنماید .

ثالثاً ـ درعوض سایر نواحی حبشه (که درحقیقت بسیار مختصر وناچیزبرد) از راه بندر عصب که متعلق بایتالیا ودر ناحیه ارتیره واقع شده دست رسی بدریا پیدا میکند .

پس از دریافت این پیشنهادات دولت ایتالیا جواب رد نداد بلکه اظهار نمود که مهلتی میخواهد تادراین باب مطالعه و تأمل نماید ولی در ضمن اعلام نمود که شاید پس ازمطالعه تاحدودی تغییراتی‌را دراین پیشنهادات لازم بداند . اما حکومت

---

(۱) S. Samuel Hoare (۲) Ogaden
(۳) Tigré

حبشه از قبول این پیشنهادات بکلی امتناع نمود واعلام کرد که طرح لاوال- هـور بمنزله تشویقی است که ازدولت متجاوز بعمل میآید .

ولی این طرح بمقاومت سختی برخورد از جمله در فرانسه مخالفت شدیدی باآن بعمل آمد چنانکه درجلسه ۱۷ دسامبر ۱۹۳۵ مجلس نمایندگان فرانسه دولت مورد اعتراض واستیضاح قرار گرفت و در مورد مشی کلی سیاست خارجی فرانسه و کلاء ملت بحث ومذاکراتی نمودند.این انتقادات ازطرف نمایندگان احزاب کمونیست و سوسیالیست و رادیکال سوسیالیست صورت گرفت یعنی جمله نمایندگان بـلاوال اعتراض میکنند که ازایتالیا که دولت متجاوزی است تشویق میکند که بتجاوز خود بخاك حبشه ادامه دهد. درجواب نخست وزیر فرانسه اظهار کرد که هدف اقدامات و عقایدوی دراین مسئله آنست که صلح دراروپا برقرار وحفظ شود بعبارة اخری مایل است بهرصورتی که میسرخواهد شد بسازشی برسند وخاتمه باین جنك داده شود و بالاخره با کثریت ۳۰٤ رأی درمقابل ۲۵۲ رأی کابینه پیرلاوال تثبیت میشود . لیکن عکس العمل این طرح درانگلستان بمراتب شدیدتر بوده است چنانکه اعتراضاتی سخت درمطبوعات سوسیالیست وجراید وابسته بحزب لیبرال وحتی درعده‌ای ازروزنامه‌های محافظه کاران منتشر شد و روز دهم دسامبر درمجلس عوام بحثی شدید دراین باب درگرفت زیرا مخالفین کابینه سرساموئل هور را متهم میکنند که بجامعه ملل خیانت نموده و متجاوزرا تشویق کرده ودرنتیجه این استیضاح وزیر امورخارجه بریتانیای کبیر مستعفی شد. ازاین گذشته هیئت وزیران لاوال نیز دوامی نیاورد وبنوبت خود در ۲۲ ژانویه ۱۹۳٦ لاوال مجبور باستعفا گردید .

در نتیجه طرح لاوال - هور که بدون شك مورد قبول ایتالیا قرار میگرفت عملی نشد زیرا عقاید عمومی فرانسه وبیشتر ازآن عقاید عمومی ومردم انگلیس مخالفت شدیدی باآن نمودند . البته بطور قطع نمیتوان گفت که دولت ایتالیا این طرح را قبول مینمود ولی ازظواهر امر چنین مشهود میشود که این نظر مقرون بحقیقت است.

پس درچنین اوضاعی که اجرای مجازاتهای اقتصادی مانع لشکرکشی ایتالیا بحبشه نشده بود و طرح سازشی هم کـه مورد قبول متهاجمین قـرار گیرد دولتها نتوانسته بودند تنظیم نمایند بچه عملی باید دست زد ؟ بهمین مناسبت در مرحله سوم

این بحران بفکر افتادند که **مجازات‌هارا درباره ایتالیا تشدید** نمایند.

در بین مجازات های اقتصادی که در بدو جنك حبشه اجرا شده بود ازاجرای مجازات مهمی سخن بمیان نیامده بود و آن موضوع نفت میباشد. البته احتیاجی نیست که باهمیت این مسئله اشاره شود زیرا قوای ایتالیادرحبشه همه نوع وسایل موتوری داشتند و بکمك هواپیمائی قوی درنبرد پیش میرفتند که جمله احتیاج به بنزین داشت و اگر نفت را نیز جزء کالائی که در عداد قاچاق جنگی میباشد منظور میکردند ایتالیا نمیتوانست در شرایط موفقیت آمیزی قوای خویش‌را درجنك حبشه بکار ببرد. اعضاء جامعه ملل نیز باین فکر افتادند و کمیتهٔ از کارشناسان که مأمور اجرای مجازات‌ها بود در ۲۱ ژانویه ۱۹۳٦ گزارشی تنظیم کرد ودرآن پیشنهاد کرد که از وصول نفت بایتالیا جلوگیری بعمل آید. امابلافاصله‌دیده شد که‌عکس‌العمل‌ایتالیانسبت باین تصمیم بسیار شدید بوده‌است چنانکه‌جراید ایتالیا اعلام نمودند که دراینصورت اینکشور دست‌بعملیات نظامی متقابلی خواهدزد وجنك‌باروپانیز سرایت‌خواهد کرد بعبارهٔ اخری موسولینی تهدید کرد که بفرانسه‌وانگلستان اعلان جنك خواهد داد.

اما درصورت اتخاذ تصمیم مساعدی‌نسبت باین‌مجازات مسئله مهم اجرای آن در باره ایتالیا بود. لیکن قسمت اعظم نفتی که باین کشور میرسید نه ازفرانسه و نه‌از انگلستان بود بلکه از ایالات متحده آمریکای‌شمالی‌میآمد چنانکه ازابتدای جنك حبشه صادرات‌نفت ازاتازونی بایتالیا چهار برابرشده بود.

بنا بر این لازم بود بدانند آیا میتوان بایالات متحده آمریکا بقبولانند که صدور نفت‌را بایتالیا غدقن بکنند. درحالیکه پس‌ازمذاکرات دراین موضوع عدم موفقیت کاملی‌دچار شدند زیرا دراین موقع در کنگره آمریکا تمایلات نمایندگانی سلطه و تفوق داشت که معتقد به پیروی اتازونی از سیاست‌اعتزال و انزوا بودند و همینکه دول‌اروپا پی‌بردند که کنگره آمریکا مخالف قدغن‌نمودن صدور نفت‌بایتالیا میباشد از طرح اجرای آن دست برداشتند زیرا میدیدند این سیاست درعین حال غیر عملی بوده‌و مؤثر نیست‌وازطرف دیگر خطرناك نیز بنظر میآید.

پس پیروزی ایتالیا در جنك حبشه بعلت عدم کفایت مجازاتهائی است که بر علیه او اجرا نمودند وپس ازفتح و پیروزی قوای ایتالیا درحبشه دولتهای فرانسه‌و

انگلیس تصمیم گرفتند که از اجرای مجازاتها منبعد صرف نظر بکنند و درسیاست اینفدو دولت این امر شکستی بوده که نمیتوان اهمیت آنرا انکار نمود. حال باید دید که مسئولیت این شکست متوجه چه دولتی میشود ؟ عقایـد عمومی انگلیس کلیه مسئولیت‌را متوجه سیاستمداران فرانسه نموده‌اند زیرا معتقداند که کلیه این اقدامات که منتهی به شکست گردیده بستگی باسیاست پیرلاوال دارد کـه بهنگام اجـرای مجازاتها سوء نیت بسیاری بکار برده و از هرگونه عملی بمنظور کمك و مساعدت بایتالیا در اینراه خود داری ننموده است ؛ لیکن نباید فراموش کـرد که انگلستان نیز جرئت نکرد در این راه دور تر رود و ازجمله به بستن راه کانال سوئـز دست نزند . زیرا سیاستمداران انگلیس معتقدبودند که فقط باتهدید و تمرکز قوای بحری عظیمی در دریای مدیترانه دولت ایتالیا عقب نشینی خواهد کرد ولی در این عقیده مرتکب اشتباهی بزرك گردیدند .

(III)

حال باید توجه به نتایج بحرانی که بین حبشه وایتالیا پیش آمد بنمائیم . این بحران دو نتیجه داشته است یکی درسیاست دولتها در بحرالروم‌ودیگری‌درسیاست عمومی دول اروپا .

۱- **درسیاست دول درمدیترانه** - چون سرانجام ایتالیا تـوانست حبشه را متصرف ودرآنجا مستقر شود نفوذ وی در بحر احمر بخوبی بعدها احساس خواهد شد زیرا در اواخر جنك بین ایتالیا و حبشه قریب سیصد هزار نفر سرباز ایتالیائی درحبشه و ۸۰ هزار نفر درلیبی‌متمرکزگردیده‌بود واگر نظری به نقشه جغرافیای افریقا بنمائیم بخوبی پی خواهیم برد که این امر برای استقلال مصر خطر بزرگی بشمار میرود بخصوص اگر درنظربگیریم که بالاخص‌درناحیه دلتای مصر درحدود پنجاه وپنج‌هزارنفر ایتالیائی وجود دارد. پس‌حکومت‌انگلستان مجبورشد که باین وضع توجه خاصی مبذول دارد .

چنانکه میدانیم از ۱۹۲۲ ببعد در روابط مصر و انگلستان مشکلات زیاد ومراحل بسیار بحرانی پیش آمده بود بنا بر این در ۱۹۳٦ بفکر افتادند کـه برای این مشکلات راه حلی بیاندیشند وچون مصریها هم ازتمرکز واستقرار ایتالیائیهـا

درحبشه دچار اضطراب شده بودند پس ازمذاکراتی که بین دودولت صورت گرفت قرارداد ۲۶ اوت ۱۹۳۶ منعقد شد. بموجب این قرارداد انگلستان استقلال مصر را برسمیت میشناخت ومصر هم باانگلیس اتحاد دائمی برقرار میساخت یعنی تعهد مینمود که در سیاست خارجی همان راهی را در پیش گیرد که بااین اتحاد واتفاق دائمی مطابقت داشته باشد.

معذلك این قرارداد مانع از این نمیشد که انگلستان در مصر باشغال نظامی خود کماکان ادامه دهد منتهی بوضع محرمانه‌ای و آنهم در منطقه کانال سوئز. زیرا بموجب قرارداد ۱۹۳۶ انگلستان حق داشت برای مدت بیست سال ده هزار قوای ساخلو وچهارصد خلبان و هوا پیما در آنجا مستقر نماید. بالاخره بحریه جنگی انگلیس حق توقف در بندر اسکندریه را برای مدت هشت سال برای خود حفظ کرده است.

از طرف دیگر مذاکراتی بین جمهوری ترکیه و انگلستان در همین تاریخ صورت گرفت: درزمان وقوع جنك بین ایتالیاو حبشه انگلستان احتیاج بترکها داشت و بنا براین پس از یکرشته مذاکرات توافق نظرهائی با ترکیه درمورد وقایعی که احتمالا ممکن است در بحرالروم صورت بگیرد نمودند وبالطبع ترکها هم درمقابل این گذشت تقاضائی داشتند ومابه ازائی در حقیقت میخواستند بالنتیجه در ۲۰ ژوئیه ۱۹۳۶ قرارداد مونترو (سوئیس) منعقد گردید. این قرارداد تجدید نظری درمقررات معاهده معروف لوزان مربوط به بغازهای بسفر و داردانل مینمود. بموجب قرارداد مونترو مقرر شد که عبور از تنگه‌ها در مواقع صلح آزاد و بدون مانع خواهد بود ولی در زمان جنك بسته خواهد شد درصورتیکه ترکیه وارد در جنك شود و درصورت وقوع جنگی که ترکیه در آن وارد نگردد کشتی های دول متخاصم حق عبور از بسفر وداردانل را نخواهند داشت مگر آنکه موظف بکمکی باشند که طبق میثاق جامعه ملل معین شده یا بموجب پیمان کمکی باشد که دولت ترکیه هم تعهداتی در آن مورد داشته باشد. درحقیقت نتیجه انعقاد قرارداد مونترو آن شد که ترکیه بتواند نظارت مستقیم درتنگه‌ها بنماید و بالنتیجه مقام مهمتری را درسیاست بین‌المللی بتواند احراز کند.

۲ - لیکن نتایجی که بحران بین حبشه وایتالیا درسیاست عمومی داشته بمراتب

مهمتر است : اولین نتیجه تضعیف جامعه ملل بوده‌است چنانکه در طی صفحات این کتاب ملاحظه شد در قضیه منچوری و تجاوز ژاپن چنین ضربت سهمگینی به حیثیت جامعه ملل وارد شده بود لیکن منچوری در خاور دور یعنی در نواحی دوردستی نسبت باروپا قرارداشت واعضاء مجمع میگفتند که وسائلی برای جلوگیری از تجاوز ژاپن دردست ندارند ولی در قضیه جنك بین ایتالیا و حبشه وسایل ممانعت وجلوگیری از ایتالیا موجود بود زیرا انگلستان در مدیترانه قوای بحری عظیمی داشت که بمیزان یك ثلث اقلا ازقوای بحری ایتالیا بیشتر بود . معذلك دولت ایتالیا توانسته بود بهدف نهائی خود برسد ودر جامعه‌ملل تصمیم بمجازاتهای جزئی گرفته بودند ولی این مجازاتها مؤثر درسیر وقایع نبوده است .

بنابراین خود این امر باعث انحطاط قدرت معنوی جامعه‌ملل گردید اما هرچند این مطلب ازلحاظ جامعه ملل خطرناك است ولی برای دول کوچك اروپا بمراتب خطرناکتر میباشد زیرا همه میترسند که روزی بسرنوشت حبشه دچار شوند . حبشه که عضو جامعه ملل بود بدین سهولت بتصرف دولت ایتالیا درآمد بدون اینکه این مجمع بتواند باقدامات لازمی برای جلوگیری ازاین واقعه مبادرت نماید. پس اولیاء دول کوچك اروپا بخود میگویند که میثاق جامعه ملل دیگر کافی برای حمایت نمودن از آنان نخواهد بود .

بالاخره آخرین نتیجه مهم این بحران بهم خوردن و قطع رشته همکاری و اشتراك مساعی است که بین دولتهای ایتالیا وفرانسه وانگلستان در مسائل اروپای مرکزی برقرار شده بود بعبارة اخری جبهه استرزا بواسطه اینکه فرانسه وانگلیس مجازاتهائی را برعلیه ایتالیا اجرا کرده اند از هم پاشیده شده است . ازجمله دراین تاریخ در مطبوعات ایتالیا مینویسند که ایتالیا هیچگاه خودخواهی و بیشرافتی این دول را که نخواسته اند پی باحتیاجات توسعه طلبی ایتالیا ببرند فراموش نخواهد کرد وهمینطور فراموش نخواهد کرد که فرانسه وانگلیس در انجام وظیفه اخلاقی خود در مقابل ایتالیا قصور ورزیده و کوتاهی کرده اند . درهمین جراید ایتالیا بسیاری از نویسندگان اشاره باین موضوع نیز میکنند که درچنین وضعی فقط یکراه برای ایتالیا باقیمانده و آن برگشتن بطرف آلمان نازی وهمکاری نمودن بااوست یعنی ازمنافع ایتالیا دراروپای مرکزی باید چشم بپوشد بعبارة اخری اطریش را متوکل بسرنوشت خود تنها و بی پشتیبان باید رها بکند !

فصل یازدهم

بحران ماه مارس ۱۹۳۶

اولیاء سیاست آلمان درهمانموقعی که جنگ ایتالیاو حبشه باتصرف اینکشور بوسیله ایتالیا خاتمه پذیرفت قدم تازه‌ای در راه اجرای برنامه‌ای که هیتلر در کتاب نبرد من تشریح و بیان کرده بود برداشتند. گام‌تازهٔ که در این راه آلمانها برداشتند تجدید استقرار حاکمیت آلمان در منطقه رنانی که غیر نظامی اعلام شده بود میباشد . درحقیقت تحقق یافتن این امر نه تنها بمنزله نقض‌قرارداد ورسای بلکه‌پاره کردن قراردادهای لوکارنو نیز بوده است .

برای اینکه‌به‌بهترین‌وجهی‌بچگونگی بحران ماه مارس ۱۹۳۶ پی ببریم‌باید بدواً دید درچه اوضاعی هیتلر تصمیم باجرای این امـر گرفت وسپس عکس العمل دولتهای امضاکننده قرارداد های لوکارنو چه بوده و بالاخـره این امرمنتج بچه نتایجی درسیاست کلی اروپا گردیده است ؟

(۱)

اولین پرسشی که در این مسئلـه پیش میآید اینست که چگونه هیتلر جرئت انجام این امررا بخود داد وچرا تصمیم به تجدید اشغال ناحیه رنانی وبوضع نظامی درآوردن آن گرفت ؟ برای پی بردن‌باین مطلب باید تغییراتی‌را که دروضع‌روابط بین المللی در جریـان سال ۱۹۳۵ روی داد و موقعیت آلمان را بمراتب بهتر نمود در نظر گرفت .

اولین تغییر وتطور در روابط‌بین المللی‌چنانکه اشاره شد از بین رفتن اتحاد واتفاقی بود که دراسترزا بین دولتهای‌فرانسه وانگلستان وایتالیا برقرار شده‌بود. دومین واقعه‌ای که برحسن موقعیت سیاسی آلمان افزود قرارداد موافقت بحـری آلمان وانگلستان بوده است که درژوئن ۱۹۳۵ منعقد شد بدون شك‌انعقاد ایـن

موافقت نامه بحری میان آلمان و انگلستان مربوط بجنك ایتالیا و حبشه بوده زیرا هنگامیکه انگلستان تصمیم بتمرکز قوای عظیم بحری خویش در مدیترانه گرفت منافعش اقتضا میکرد که اگر موقتاً هم ممکن است باآلمان سازشی نماید. دولت آلمان هم بوسیلهٔ نطقی که هیتلر در ۲۱ مه ۱۹۳۵ ایراد نمود اعلام کرد که بعقیده وی مسئله تجدید تسلیحات بحری آلمان وضعی کاملا متفاوت با تجدید تسلیحات بری اینکشور دارد و در این زمینه حاضر است که باانگلستان درباره محدود کردن تسلیحات بحری مذاکراتی را شروع نماید. حکومت انگلستان هم با شروع این مذاکرات موافقت نمود و در لندن بوسیله فن‌ریبن‌تروپ (که در این موقع هنوز در رأس وزارت امور خارجه آلمان قرار نگرفته است) باانگلیسها این مذاکرات شروع گردید و در ۱۸ ژوئن ۱۹۳۵ منتهی به عقد قرارداد موافقتی بین دو طرف شد بموجب این موافقت نامه دولت آلمان بانگلستان قول داد و تعهد نمود که بحریه جنگی آلمان از ۳۵٪ مجموع ظرفیت بحریه امپراطوری انگلستان تجاوز نخواهد کرد و این نسبت ۳۵٪ برای هر طبقه‌ای از سفاین یعنی برای کشتیهای زره پوش ـ کروآزر ـ ضدتربی وزیر دریائی. جداگانه اجرا خواهد شد.

لکن انگلستان باقبول مذاکرات مستقیم با آلمان در حقیقت بدون تصویب سایر دول مقررات بحری معاهده ورسای را ملغی کرده بود و حکومت فرانسه در همانوقت نتوانست از اظهار تعجب از این امر خود داری کند و حتی در این باره انگلستان را بباد سرزنش و ملامت گرفت. ولی هیئت وزراء انگلیس در این تاریخ باین جواب متوسل شدند که موقع و زمان برای از بین بردن رقابت بحری بین دودولت آلمان و انگلستان مناسب بوده و در صورت کوتاهی از اقدام باین امر آلمان شروع برقابت بحری بابریتانیای کبیر مینمود. بهرصورت اینده امر یعنی جهت تازه‌ای که سیاست ایتالیا در پیش گرفت و نزدیکی آلمان و انگلیس در زمینه تسلیحات بحری در نیمه سال ۱۹۳۵ امکان استقرار اساس و سیاستی را که منتهی به بحران ماه مارس ۱۹۳۶ شد برای هیتلر فراهم نمود.

باآنکه اسناد محاکمه نورنبرك تادرجه‌ای اطلاعات جالب توجهی در دسترس ما قرار داده لیکن به جزئیات و مراحل تهیه و تدارك این امر و باصطلاح ساخته و

پرداخته شدن این فکر هنوز پی نبرده ایم و آنچه تاکنون معلوم شده اینست که هیتلر از بهار سال ۱۹۳۵ شروع بتهیه مقدمات امر و توجیه دیپلماسی این تصمیم نموده است. بعبارة اخری لازم بود که دلایل ومدارکی بدست آورد تا نسخ قراردادهای لوکارنو را توجیه کند و در نتیجه عقاید عمومی را چه در فرانسه و چه در بریتانیای کبیر تحت تأثیر قرار بدهد و این دلایل باانعقاد پیمان فرانسه و روسیه در تاریخ دوم مه ۱۹۳۵ فراهم شد.

از ۲۵ مه ۱۹۳۵ یعنی سه هفته پس از امضاء این پیمان دولت آلمان اعلام نمود که پیمان فرانسه و روسیه باموادّ قرارداد های لوکارنو و بالاخص باپیمان رن موافق نمیباشد. دولت فرانسه درمقابل این اعتراض و این سنخ استدلال یادداشتی در ۲۵ ژوئن ۱۹۳۵ بحکومت آلمان فرستاد و از این دولت تقاضا نمود که مشترکا شروع بمطالعه وضعی که پیش آمده بنمایند ولی هیتلر جوابی باین یادداشت فرانسه نداد والبته این سکوت برای آنست که هیتلر مایل بود کماکان این بهانه را در دست داشته باشد

بنظر میآید که از همین لحظه حکومت آلمان شروع بمطالعه طرح اشغال مجدد نواحی رنانی مینماید چنانکه طبق اسناد ومدارکی که در محاکمه نورنبرك تشریح گردیده معلوم میشود که در ۲۹ ژوئن ۱۹۳۵ کمیسیون دفاع آلمان برای اولین مرتبه مقدمات امر و آنچه را که باید اجرا بشود مطالعه کرد ولی در فوریه ۱۹۳۶ است که هیتلر تصمیم باجرای این امر گرفت. حال باید دید چرا این تاریخ را برای این اقدام تاریخی انتخاب کردند؟

این امر ظاهراً بعلت آنستکه حکومت فرانسه که تااین تاریخ پیمان فرانسه و روسیه رابتصویب پارلمان نرسانیده تصمیم گرفت که پیمان رااز تصویب مجلس شورای بگذراند. لیکن علاوه بر آن عامل دیگری هم دراین جریان دخالت داشته است یعنی تاریخ فوریه ۱۹۳۶ موقعی است که در جامعه ملل راجع باجرا یاعدم اجرای مجازات مربوط به نفت درباره ایتالیا بحث و گفتگو میشود. در حقیقت موقع بسیار بحرانی و خطرناك غائله حبشه را هیتلر برای اجرای این نقشه انتخاب کرد زیرا فکر کرد که بهترین ومساعد ترین مواقع برای آلمان است.

معذلك همینکه هیتلر این تصمیم را گرفت رؤسای ارتش آلمان اعتراضات و

مخالفت های شدیدی ابراز نمودند و از آنچه در جریان محاکمه نورنبرک گذشت اینطور مشهود میشود که رؤسای ارتش آلمان میگفتند اگر در مقابل این امر یعنی اشغال مجدد ناحیه رنانی (که غیر نظامی اعلام شده است) دولت فرانسه عکس العمل نشان دهد دولت آلمان نمیتواند بجنك دست زند زیرا دارای هواپیماهای بمباردمان نمیباشد وارتش هم در حال تجدید سازمان کامل است و بنا براین حد اکثر ضعف وفتور در این ارتش روی داده است . در مقابل اعتراضات تیمساران ارتش آلمان هیتلر جواب داد که هیچ خطری متوجه آلمان نمیشود زیرا فرانسه بوسیله قوه قهریه در مقابل استقرار حاکمیت آلمان در ناحیه رنانی اقدامی نخواهد نمود و بنا براین این تصمیم باید اجرا شود. بمحض اینکه حکومت فرانسه در ۲۵ فوریه ۱۹۳۶ پیمان فرانسه و روسیه را برای تصویب بمجلس شوری عرضه داشت (تصویب قرارداد در ۲۷ فوریه با ۳۵۳ رأی در مقابل ۱۶٤ رأی صورت گرفت) هیتلر فرمان داد که ارتش آلمان نواحی رنانی را که خلع سلاح گردیده وغیر نظامی اعلام شده بود مجدداً اشغال کند .

در دوم مارس فرماندهی عالی ارتش آلمان فرمانهای مربوط باین امر را تهیه وامضا کرد و برای سران ارتش فرستاد. معذلك بنظر میآید که در آخرین لحظه باز دچار تردید گردیدند مثلا در ٦ مارس درشورای جنگی تیمساران آلمان اعتراضات جدیدی بهیتلر کردند. طبق اظهارات شهودی که در محاکمه نورنبرك حضور بهم رسانیده اند و بیاناتی که کرده اند اینطور معلوم میشود که هیتلر در مقابل این اعتراضات جواب داده بود درصورتیکه فرانسه عکس العمل نظامی نشان دهد بقوای آلمان که در صدد ورود بمنطقه رنانی هستند دستور داده خواهد شد که فوراً عقب نشینی نماید . در نتیجه هیتلر تصدیق میکرد که در صورت مقاومت فرانسه برای اینکه دچار جنك نشوند نباید در این باره ابرام واصرار کرد و بهمین مناسبت ست که رئیس ستاد ارتش قوای آلمان گفته است که تصمیم هیتلر در ماه مارس ۱۹۳۶ بمنزله بازی نرد و کعبتین بوده است که هم برد و هم باخت دارد .

بهرصورت این تصمیم را صبحگاهان هفتم مارس ۱۹۳۶ بوسیله یادداشتی

دولت آلمان باطلاع جهانیان رسانید . در این یادداشت این دولت اعلام مینمود که پیمان فرانسه و روسیه مورخ ۲ مه ۱۹۳۵ باتکالیف و وظایف و تعهداتی که طبق قرارداد لوکارنو فرانسه برعهده گرفته موافقت ندارد زیرا طبق نظر آلمان ها در جنگ احتمالی بین آلمان و روسیه بموجب پیمان فرانسه و شوروی ارتش فرانسه کمك خودرا بروسیه وعده داده است بعبارة اخری ارتش فرانسه برعلیه آلمان وارد جنگ خواهد شد حتی در صورتیکه این عمل طبق سفارش یا تصمیم قبلی شورای جامعه ملل صورت نگرفته باشد . دومین دلیلی که در یادداشت آلمان راجع بـه تباین ایندو قرارداد اشاره شده آن است که درقرارداد لوکارنو درمورد ناحیه رنانی فرانسه قبول کرده بود که بجنگ برعلیه آلمان متوسل نشود مگر در دو مورد که درقراردادهای لوکارنو بطور وضوح معلوم گردیده :

یك مورد آن مربوط **بچکواسلواکی** ودیگری مربوط **بلهستان** است.دولت آلمان باامضاء قراردادهای لوکارنو این دومورد استثنائی را یعنی راجع بچکواسلواکی و لهستان قبول کرده است . اما دولت فرانسه با امضاء پیمان فرانسه و روسیه علاوه براین دومورد مورد ثالثی هم بدان اضافه کرده که مربوط به اتحاد جماهیر شوروی است. ولی فرانسه در این امر محق نبوده زیرا باقبول این مورد استثنائی در حقیقت ازقرارداد های لوکارنو منحرف شده است. درنتیجه بعقیده تهیه کنندگان یادداشت آلمان حکومت رایش منبعد خود را ملزم برعایت قرارداد لوکارنو درباره ناحیه رنانی نمیداند و آلمان حق دارد ناحیه رنانی را که طبق قرارداد لوکارنو کماکان غیر نظامی اعلام شده است مجدداً اشغال بکند .

معهذا در همین یادداشت مورخ ۷ مارس ۱۹۳۶ دولت آلمان پیشنهادمیکند حاضراست مذاکراتی بمنظور انعقاد قرارداد جدیدی که جانشین قرارداد لوکارنو گردد بافرانسه شروع بکندو این قرارداد جدیدبشرح زیرممکن است تنظیم گردد: پیمان عدم تجاوزی برای مدت ۲۵ سال بین آلمان ازیکطرف وفرانسه و بلژیك ازطرف دیگر منعقدشود. ایجاد یك منطقه متقابل که خلع سلاح شده باشد یعنی یك منطقهٔ که این وضع را داشته وهم در خاك آلمان و هم در اراضی فرانسه واقـع شده باشد و بالاخره قرارداد های عدم تجاوزی بین آلمان و کشور های هم سرحـد اینکشور

(آلمان)درمشرق باید منعقد گردد .

چنانکه ملاحظه میشود کلمه‌همسرحد قابل‌توجه است‌زیرا بدینطریق‌شوروی که همسرحد باآلمان نیست درجر که کشورهائی که قرارداد عـدم تجاوز با آلمان منعقد میکنند قرار ندارد بالاخره درصورت عملی‌شدن این امور آلمان واردجامعه ملل خواهد شد و جلوگیری از تبلیغاتی که جنبه ملی افراطی دارد و استعمال گاز خفه کننده وبمباردمان مردم غیر نظامی نیز خواهد نمود .

دراین‌شرایط است که در۸مارس۱۹۳۶ صبحگاهان قوای آلمان تعداد کمی نواحی رنانی را برخلاف مقررات مؤکدقرارداد های لو کارنو اشغال کردند . (۱) درموقع مطالعه مبانی این تصمیم آلمان مسئله‌ای که بالطبع بخاطـر خطور میکند اینست که آیا حکومت فرانسه انتظار این اشغال نظامـی را داشت یا خیر ؟ هنوز نمیتوان جزئیات این مسئله را مورد مطالعه قرار داد زیرا اسناد و مدارك لازم در دسترس ما نیست .

معذلك یکرشته اطـلاعات جالب توجهی بدست ما آمـده است از جمله در تلگرافی بتاریخ **۳۱ دسامبر۱۹۳۵** سفیر فرانسه در برلن **مسیوفرانسواپونسه** پیش بینی کرده‌است که درجریان سال ۱۹۳۶ آلمان قراردادهای لوکارنو را نقض‌خواهد کرد وخودرا ازقیود مربوط به خلع‌سلاح شدن ناحیه رنانی‌آزاد میکند . ازطرف دیگراولیاء ستادارتش فرانسه طبق گزارشانی که‌ازاداره‌اطلاعات‌خودبدست آورده پیش بینی کرده بودند که بفاصله کوتاه‌یعنی درآتیه نزدیکی آلمانها منطقه رنانی‌را که غیر نظامی اعلام شده است اشغال خواهند کرد .

هیئت وزیران فرانسه که بریاست آلبرسارو(۲) تازه‌تشکیل‌شده‌بود بلافاصله مشغول رسیدگی‌باین‌مسئله مهم گردید ودر کمیته‌عالی‌نظامی که اعضاء آن‌مرکب‌از نخست‌وزیر ووزیر دفاع‌ملی ورؤسای‌ستاد ارتش بری وبحری‌وهوائی بودند تقاضا

---

(۱) این قوا مرکب بود از ۱۹ گردان و ۱۲ باطری توپخانه یعنی مجموعا ۳۰ هزار نفرومردم‌رنانی با مسرت وشعف زایدالوصف آنها را استقبال کردند وسپس قوای بیشتری‌بمنطقه رنانی وارد شد ودر ۲۰ مارس در مراجعه به آراء عمومی ٤٤میلیون آراء یعنی ۹۹ / رأی دهندگان عمل‌هیتلر را تصویب‌وتأیید کردند

(۲) A. Sarraut

کردند پس از مطالعه کامل در اطراف این موضوع در باره تصمیماتی که باید اتخاذ کرد کمیته نظر بدهد. طبق اظهارات شهودی که در این جلسه حاضر بودند وزراء جنگ وبحریه و هواپیمائی در اظهارات خود فوق‌العاده جانب احتیاط و ایهام را رعایت کرده‌اند . از جمله وزیر جنگ فرانسه اظهار کرد که چون سازمان ارتش فرانسه براساس مأموریت خاصی که همان دفاع از خاک فرانسه است تشکیل شده نمیتوانند بسهولت و بلافاصله در اراضی مجاور رودخانهٔ رن دست بعمل تجاوزی بزنند. وزیر دریاداری اظهار داشت که بحریه فرانسه باندازه کافی قوی نیست تابتواند بتنهائی بنادر آلمان را محاصره نماید وبدون شك باید در این مأموریت قوای بحری انگلستان از آن پشتیبانی بکنند. امانظر وزیر هواپیمائی فرانسه این بود که البته قوای هوائی فرانسه قدرت بمباران کردن شهرهای آلمان را دارد ولی این عمل جنگ است و بنابراین بدواً باید باین نکته واقف شد که در فرانسه آیا مصمم بجنگ با آلمان هستند یاخیر؟

درنتیجه گزارشی که کمیته عالی نظامی تنظیم کرد هیئت وزراء فرانسه تصمیم گرفت که درصورت اشغال مجدد ناحیه رنانی (که غیرنظامی اعلام شده است) بوسیله آلمان دولت فرانسه قوای بری ودریائی وهوائی خودرا تحت اختیار جامعه‌ملل خواهد گذارد بنابراین با اتخاذ چنین تصمیمی ازطرف هیئت‌وزراء این دولت فرض اینکه فرانسه تنها و بطور انفرادی پس از وقوع این حادثه اقدامی در این باره بعمل خواهد آورد معنی ومفهومی ندارد همینطور موافقت شد که حکومت فرانسه بادولت انگلستان مذاکره کند تا از نظر آن دولت دراین موضوع باخبر و آگاه گردد. وزیر امور خارجه وقت فرانسه پیراتین فلاندن(۱) مسافرتی بژنو کرد و در آنجا باوزیر امور خارجه انگلیس انتونی ایدن ملاقات نمود ودرضمن این مذاکره ایدن قول داد که باهیئت وزراء انگلیس مشاوره نماید ولی بنظر میرسد که هیئت دولت بریتانیا هیچگاه جوابی بپاسخ فرانسه نداده است علاوه براین طبق مطالبی که در کتاب خاطرات سفیر انگلیس در برلن سیر نویل هندرسن مندرج است ملاحظه میشود که سفیر انگلیس در پاریس شخصا بدون اینکه دستوری از دولت مطبوع خود دریافت بکند در مذاکراتی که باوزیر امور خارجه فرانسه بعمل آورد باین مسئله اشاره کرد که درصورت اشغال مجدد ناحیه رنانی بوسیلهٔ آلمان دولتهای فرانسه وانگلیس بچه اقدامی دست باید بزنند؟ ودراین

---

(۱) pierre – Etienne Flandin

مورد گزارشی بدولت مطبوع خود فرستاد ودر جوابی که دریافت نمود انگلستان بدو گوشزد نموده بود که بچه مناسبت باحکومت فرانسه درباره مسائل احتمالی مذاکره کرده است ؟ بنابراین چنین بنظر میآید که دراین موضوع مانند بسیاری مسائل دیگر انگلیسیها نخواسته‌اند آنطور که شایسته است وقایع را روشن در نظر بگیرند

در هرصورت بنظر میرسد که دولت فرانسه قادر نبوده و نتوانسته قبلا طرحی در این باره تهیه کند . همچنین نمیتوان ازعدم پیوستگی و عدم ارتباط سیاست فرانسه دراین واقعه دچار تعجب نشد بدینمعنی که حکومت فرانسه میداند که بمحض اینکه قرارداد بین فرانسه واتحاد جماهیرشوروی به‌تصویب پارلمان آنکشور برسد آلمانها پاسخی باین اقدام دولت فرانسه خواهند داد وعکس العمل آنها هم بدون شك اشغال ناحیه رنانی خواهد بود معهذا وسایل تصویب این پیمان را در مجلس شورا فراهم میکنند . لیکن درهمین ضمن مطلقاً پیش‌بینی نکرده اند که پس از آن یعنی همینکه آلمانها عکس العمل خودرا نشان دادند ومنطقه رنانی‌را مجدداً تصرف نمودند چه خواهند کرد وچه تصمیمی اتخاذ خواهندنمود .

شرحی که تیمسار گاملن در این موضوع در حاطرات خود نوشته وتوجیهی که از آن نموده چنین است . هیئت وزرای فرانسه بخوبی پی برده وواقف است که دراین مسئله خطری وجود دارد و حادثه‌ای ممکن است بوقوع بپیوندد لیکن در تصمیم خود دراینکه پیمان فرانسه‌واتحاد جماهیر شوروی‌را بتصویب پارلمان برساند مصر بوده وتغییری نداده است .

زیرا اگر در تصویب این پیمان تردیدی مینمود این امر بمنزله یکنوع عقب نشینی بود . این مطلب بدون شك صحیح است ولی آیا شورای وزیران فرانسه در این تاریخ فکر نکرده بود که اگر عکس العمل آلمان که منتظر آن بودند صورت میگرفت وفرانسه عکس العملی درمقابل آن انجام نداد عقب نشینی فرانسه بمراتب بدتر وشدید تر جلوه خواهدنمود ؟ متأسفانه عین این پیش بینی صورت تحقق بخود گرفت یعنی وقایع صحت آنرا نشان داد .

(۲)

حال باید دید دول امضاء کننده معاهدات لوکارنو در زمانی که آلمان (در

اوضاع واحوالی که بیان شد) این قرارداد هارا نقض کرد و بوسیله قوای نظامی خود اراضی رنانی را که غیر نظامی اعلام شده بود مجدداً اشغال کرد چه اقداماتی بعمل آوردند ؟ برای این منظور باید ابتدا وقایع و حوادث را مطالعه نمود وسپس بتفسیر آن پرداخت .

وقایع را نمیتوان هنوز بطور دقیق و کامل بیان نمود بعبارة اخری فقط بکمك شهادت شهود است یعنی خاطرات کسانیکه در فرانسه یا در انگلستان دراین وقایع بنحوی از انحاء شرکت داشته‌اند که میتوان بآنها پی برد زیرا در این تاریخ هنوز صورت مجلسی ازمسائلی که در شورای وزیران فرانسه مطرح میگردید تهیه نمیشد و شهادت شهودی را که در دست داریم مانند خاطرات پل بونکور و فلاندن و ژنرال گاملن در اغلب جزئیات امر بایکدیگر متضاد و مخالف است و بهمین مناسبت تشریح وقایعی را که درزیر خواهد گذشت بطور موقتی باید قبول نمود .

پس وقایع و حوادث چگونه بوده است ؟

اولاً ـ در ۸ مارس در نخستین شورای وزیران فرانسه وزیر امور خارجه فلاندن وضع سیاسی را تشریح نمود و اظهار کرد که فرانسه از شورای جامعه ملل تقاضا کرده که باین موضوع رسیدگی نماید ولی دولت فرانسه بدون اینکه بانتظار اخذ تصمیمی دراین باره از طرف جامعه ملل بنشینند در صورت تمایل حق دارد که بتنهائی باقداماتی دست بزند و تصمیمات نظامی برعلیه آلمان بگیرد زیرا این موضوع مربوط به نقض قرارداد لوکارنو میباشد ودر بحثی که در این مورد در شورای وزیران پیش آمد دو نکته اساسی مورد توجه آنان قرار گرفت

نخستین نکته که باتفاق آراء جمله شهود غیر نظامی بدان شهادت داده اند اینستکه وزیر جنگ فرانسه ژنرال مورن (۱) اعلام نمود برای آنکه ارتش فرانسه بتواند در منطقه رنانی دخالت کند وقوای آلمان را که وارد این منطقه شده اند بیرون نماید حتماً بسیج عمومی بایدصورت گیرد ولی اعلام این خبر باعث برانگیختن خشم و غضب کلیه وزراء گردید زیرا دراین تاریخ فقط شش هفته بانتخابات عمومی کشور مانده است و افکار عمومی مردم فرانسه پی نخواهد برد که بچه مناسبت فرمان بسیج عمومی که

(۱) Maurin

بهیچوجه برای آن ملت حاضر و مهیا نشده اعلام گردیده‌است بعقیده ژنرال گاملن (هرچند گاملن جزء شهودی که مستقیماً در این موضوع اظهار عقیده کرده باشند نیست زیرا در جلسه شورای وزیـران حضور نـداشته است) وزیر جنك از بسیج عمومی سخنی بمیان نیاورده بلکه تقاضای احضار بعضی از طبقـات قوای ذخیره‌را نموده است .

دومین نکته آنست که در جریان جلسه شورای وزیران (طبق شهـادت پل بنکور) وزرای فرانسه از تلگرافی که وزیر امور خارجه انگلیس مستر ایـدن فرستاده بود اطلاع پیدا کردند. در این تلگراف ایدن از حکومت فرانسه خواهش میکرد که دراین‌موضوع مهم خونسردی‌خود را حفظ نموده و بهیچگونه عملی که غیر قابل ترمیم باشد متوسل‌نشوند. متأسفانه متن صحیح این تلگراف که انگلیسها فرستاده اند هنوز بدست نیامده است .

نتیجه این‌شد که اعضاء شورای وزیران دراین موضوع اختلاف عقیده پیدا کردند . از یکطرف عده‌ای موافق اعمال عکس‌العمل مستقیمی بلا فاصله ازطرف فرانسه برعلیه آلمان‌هستند یعنی فرانسه بتنهائی‌وبدون اینکه انتظار تصمیم جامعه ملل را بکشد شخصاً اقدام بکنند . ازطرف دیگر کسانی هستند که معتقد اند بایـد منتظر تشکیل شورای جامعه ملل تاآن تاریخ گردید ودید عکس‌العملی که مراجع بین‌المللی دراین‌باره‌ازخود نشان خواهندداد چه خواهد بود ولی‌وزرائی که‌موافق‌با اقدام فرانسه هستند که بتنهائی وفوراً صورت بگیرد دراقلیت میباشند .

لیکن‌عصرهمین‌روز هشتم مارس رئیس‌الوزراء فرانسه‌آلبرسار ودر مقابل رادیو نطقی‌ایراد کرد ودر آن اعلام نمودتصمیمی که‌آلمان اتخاذنموده برای‌فرانسه غیرقابل‌تحمل‌است ودر این‌ضمن جمله‌ای‌ذکر کرد که‌تأثیرفوق‌العادهٔ بخشیده‌است بدین معنی که گفت :

« مانخواهیم گذارد استراسبورك زیر توپهای آلمان قرار بگیرد » آیا معنی این جمله این‌نبود که قوای فرانسه فوراً وارد منطقه رنانی‌خواهندشدتاقوای آلمان را از آنجا بیرون کنند . درصورتیکه بنظرمیآید که این نطق برای آن ایراد شده که‌زمینه عقاید خارجی‌را سنجیده‌و ببینند این‌مراجع چه عکس‌العملی درمقابل‌نشان

خواهند داد» ولی این عکس العمل مساعد بااین موضوع نبوده است زیرا همینکه دردهم مارس در پاریس کنفرانسی از امضاء کنندگان قراردادهای لوکارنو منعقدشد مستر ایدن مجدداً تکرار کرد که فرانسه نباید بهیچ عملی دست بزند که غیرقابل جبران باشد بلکه بایدمنتظر انعقاد شورای جامعه ملل بشود وازمجرای دیپلماسی این موضوع را حل نماید و نخست وزیر بلژیك فان زیلند هم از نظر وزیر امور خارجه انگلیس پشتیبانی میکنند. اما رفتار حکومت لهستان که بافرانسه قرارداد اتحادی منعقد کرده بود ولی دراین بین یعنی درژانویه ۱۹۳٤ نیز قراردادی باآلمان امضاءنموده است در ابتدای امر بنظر عجیب وشگفت آور میآید بدین معنی که روز هفتم مارس همینکه اشغال مجدد ناحیه رنانی ازطرف آلمان معلوم شدوزیرامورخارجه لهستان سرهنك بك بسفیر فرانسه اظهار نمود که لهستان مصمم است درصورت لزوم تعهدات ناشی از اتحاد خودرا بافرانسه انجام دهد.

بنابراین لهستان مایل است که برعلیه آلمان وارد میدان عمل شود لیکن ٤۸ ساعت بعد دراعلامیه رسمی دولت که درمطبوعات لهستان انتشاریافت نظر آلمان را موجه شمردند زیرا اعلام میکردند که اشغال ناحیه رنانی بعلت تصویب قراردادفرانسه و شوروی موجه بنظر میآید. در پاریس چنین تصور کردند که لهستانیها دو جانبه بازی کرده اند معذلك امکان دارد که اظهارات نماینده حکومت لهستان در هفتم مارس صادقانه بوده است. منتها همینکه مشاهده کردند که فرانسه فوراً اقدامی دراینخصوص بعمل نمیآورد آنها نیز«تغییرجهت» داده و نظر دیگری ابراز داشتند و خواستند با مهارت خویش را از این امرخطیر بطور دقیق ببرون بکشند.

دردهم مارس دومین شورای وزیران فرانسه برای رسیدگی بابنموضوع تشکیل شد. دراین شوری وزیر امور خارجه اتین فلاندن گزارش کامل کنفرانسی را که بین امضاءکنندگان قراردادهای لوکارنو صورت گرفته بود بشورای وزیران فرانسه داد وشوری باکثریت تصمیم گرفت که بایدسعی کرد آلمان ناحیه رنانی را بوسیله مذاکرات سیاسی تخلیه کند. بدون شك در کتاب خاطرات ژنرال گاملن هم بشرح جلسه ای برمیخوریم که درحضور نخست وزیر درشب دهم مارس تشکیل شدودرآن وزیران دفاع ملی ورؤسای ستادارتش هم حاضرشده بودند وموضوع بدست آوردن یك

نوع وثیقه‌ورهینه‌ای مورد بحث قرار گرفت یعنی میگفتند دو شهر کهل(۱) وساربروك(۲) را فرانسه تصرف بکند لیکن اینطور تصمیم گرفتند که **باموافقت جامعه ملل این امر صورت بگیرد** نه اینکه به‌تنهائی فرانسه اقدام باین عمل نماید .

دلیل این تغییر تصمیم کابینه فرانسه اعلامیه‌ای است که‌در مجلس شوری نخست وزیر آلبرسارو در یازدهم مارس بسمع نمایندگان رسانید واظهار کرد که فرانسه از مذاکره باآلمان دراینخصوص امتناع میکند زیرا آلمان است که قراردادها را نقض نموده . آلبرسارو سپس اضافه کرد که در کادر جامعه ملل فرانسه مصمم است قوای بری و بحری وهوائی خودرا بضمیمهٔ قوای سایر اعضاء جامعه ملل علیه این سوء قصد واقعی که لطمه بروح اعتماد واطمینان بین‌المللی زده‌است بکار ببرد . باوجود آنکه لحن این نطق شدید میباشد معذلك بخوبی معلوم است که حکومت فرانسه‌از اقدام فوری و انفرادی برعلیه آلمان صرفنظر کرده وحال آنکه اصل موضوع درهمین بود .

بالنتیجه حکومت فرانسه ناچار بفکر افتاد که بوسیلهٔ **اعتراض دسته جمعی** علیه حدوث این واقعه عکس‌العملی نشان دهد وحال آنکه این عمل فرانسه را بهیچ راهی ومقصدی نمیرساند.شورای جامعه‌ملل که‌در لندن‌منعقد گردید در تاریخ **۱۹ مارس** بالاخره تصویب کرد که باتفاق آراء روش آلمان را درمورد تخطی وتجاوزو نقض قراردادهای لوکارنو محکوم نماید یعنی فقط بمحکومیت اخلاقی ومعنوی متجاوز اکتفا کردند .

البته دولتهای شرکت کننده در کنفرانس که قرارداد های لوکارنو را امضاء نموده بودنداعلام کردند که مذاکراتی را بین ستاد های‌ارتش‌خود شروع‌میکنندو منظور آنهم پیش بینی کردن‌اقداماتی‌است که‌برعلیه آلمان باید بعمل آوردودر صورتیکه این‌دولت مجدداً قراردادهارا بخواهدنقض بکند. معذلك باید در نظرداشت که‌در این موردخطر دوری‌را پیش‌بینی میکنندیعنی تهدیدی‌است برعلیه اقدامات آلمان در آتیه.

حال باید دید چگونه این‌وقایع‌را که نتایج فوق العاده خطرناکی داشته‌است میتوان تفسیر کرد ؟ دلیل عمده کسانیکه مسئول عدم فعالیت فرانسه در این مورد

Kehl (۱) Sarrebruck (۲)

بوده اند اینست که میگویند در صورتیکه حکومت انگلیس مایل باقدام خشنی بر علیه آلمان نبوده چه میتوانستم بکنیم ؟ همین نظر را در اینموقع دبیر کل وزارت امور خارجه فرانسه الکسیس لەژه (۱) اظهار کرده است کـه بعدها در خاطرات پل‌رینو نیز مورد استناد قرار گرفته است بدون شك حکومت انگلستان جنبه ایهامی به جواب های خود دراین مورد داده ولی بایددید آیا این امر مانع ورادعی بوده که مطلقا جلوی هر گونه اقدامات رامیگرفته است ؟

اگر فرانسه بر علیه آلمان وارد عمل میگردید مقرون بحقیقت است اگر بگوئیم انگلستان هم دراین موضوع در مقابل کار انجام شده قرار گرفته و مجبور میشد از عمل فرانسه پیروی کند . لیکن مسئله عمده آنستکه بدانیم آیا بریتانیای کبیر فوراً این اقدام را مینمود یا اگرهم از عمل فرانسه پیروی میکرد پس از مدتی این امر صورت میگرفت و حال آنکه برای فرانسه در صورتی میسر بود که بدون اطمینان واعتماد داشتن به پشتیبانی انگلیس یعنی بلافاصله وارد عمل شود که بعضی شرایط واوضاع و احوال وجود داشته باشد که در اینموقع وجـود نـدارد . از جمله حکومت وقت فرانسه بایددولتی مصمم ووزیران صاحب اراده قوی بوده وباتفاق آراء معتقد بلزوم این اقدام باشند در صورتیکه چنانکه شرح داده شد اختلاف نظر و عقیده در این موضوع درهیئت وزیران حکمفرماست . همچنین لازم بود که عقاید عمومی فرانسه متمایل بنشان دادن عکس العمل شدیدی باشد وازدولت خود دراین موضوع پشتیبانی نماید ولی همه اذعان دارند که درمحافل نمایندگان ووکلای پارلمان فرانسه در ماه مارس ۱۹۳۶ فقط روح تسلیم ورضا در مقابل وقایع و حوادثی که در سیاست بین-المللی پیش میآید حکمفرمابوده است. در حقیقت آنها بیشتر متمایل بودند که کاریرا که آلمانها انجام داده‌اند قبول بکنند بدون اینکه بشدت برعلیه آن عکس العمل نشان بدهد.

اما عکس العمل مطبوعات فرانسه دراین موقع چه بوده است ؟

درمحافل مطبوعاتی فرانسه بملاحظاتیکه بستگی باسیاست داخلی داشته موافق با اعمال سیاست شدیدی در برابـر آلمان نیستند مثلا مطبوعات دست راست پس از وقوع این قضیه اظهار داشتند اگر قـرارداد فرانسه و شوروی را بـرای تصویب

Alexis Léger (۱) ·

بمجلس نبرده بودند این امر پیش نمیآمد . ولی سوسیالیست‌ها که موافق باقرارداد روسیه وفرانسه بودند نیز تقویتی از حکومت نکردند واورا بعکس العمل شدید‌تری تشویق ننمودند وبرعکس بدو اندرز دادند که با کمال احتیاط عمل کند حقیقت امر آنستکه بواسطه نزدیك بودن انتخابات عمومی فرانسه این امر درمحافل سیاسی تأثیر زیادی داشته وهیچکس نخواسته است قبول این مسئولیت را بکند و با کمال صراحت لهجه بمردم فرانسه بگوید که باید عکس‌العمل شدیدی درمقابل عمل آلمانها نشان داد زیرا این لحظه آخرین لحظه‌ایست که فرانسه میتواند درشرایط مساعدی بچنین عملی دست بزنند .

علاوه براین لازم بود که ستاد ارتش فرانسه هم مصم باشد ودراینراه تقویت وپشتیبانی ازدولت بنماید در صورتیکه میدانیم اینطور نبوده : البته مشکل است که از جزئیات برخوردی که سران ارتش در این موضوع با محافل حکومت فرانسه نموده اندسرپوش برداشت واین‌موضوع‌راروشن نمودزیرامادرمقابل شهادت شهودی که نقیضه گوئی کرده‌اند قرار گرفته ایم. چنانکه پاره‌ای معتقداند که ستاد ارتش برای نشان دادن عکس العمل در مقابل آلمانها بسیج عمومی را لازم دانسته است درصورتیکه میدانیم قوای آلمانی در ناحیه رن زیاد نبوده وبنا براین احتیاجی به بسیج عمومی در فرانسه نبوده است . عده‌ای دیگر میگویند که ستاد ارتش بسیج عمومی‌را لازم ندانسته است بلکه احتیاج به بسیج سه طبقه از قوای ذخیره را لازم شمرده ولی آنچه ازمجموع اظهارات این شهود استنباط میشود ستاد ارتش بیشتر سعی کرده مشکلات این وضع‌را بدولت‌فرانسه گوشزد کند پس باید دیدآیااین‌طرز رفتار خردمندانه بوده است ؟

ژنرال گاملن در خاطرات‌خود جواب این سؤال‌را اینطور داده است : برای ستاد ارتش امکان داشت که برای نشان دادن عکس العمل درمقابل‌آلمانها تقاضای اقدامات نظامی پردامنه‌ای را از دولت ننماید وحکومت فرانسه‌را در میان‌مشکلات تصمیمی که اتخاذ شده‌بودتنها بگذاردچون‌همینکه دولت‌فرانسه دراین وضع قرار گرفت‌البته‌مجبوراست‌جلوبرود. لیکن گاملن میگوید که‌درموقعیت‌خطرناکی‌مانند حادثه مارس۱۹۳۶خردمندانه نبود که حکومت‌را باجبار وارد این‌جریان‌نمود.

اما درضمن بنظر میرسد که ستاد ارتش فرانسه هیچگاه پی نبرده بود که اگر در این واقعه فرانسه عکس العمل شدیدی ازخودنشان دهدآلمان فوراً قوای خویش را عقب خواهد کشید در حقیقت بجای اینکه ستاد ارتش بدولت فرانسه اظهار کند که موقع نشان دادن عکس العمل شدیدی است فقط گفته اگر عمل شدیدی میخواهید انجام دهید باین اقدامات باید دست بزنید .

بهرصورت آنچه از سیر حوادث و وقایع استنباط میشود اینست که نمیتوان مسئولیت وقایع مارس ۱۹۳۶ را بگردن یکفرد گذاشت بلکه در اینمورد ما ناظر یکنوع عجز و ناتوانی وسستی دسته جمعی هستیم ودراین اظهار عجز و ناتوانی نه فقط فرانسه بلکه انگلستان هم ذی سهم است. زیرا اگر مطبوعات انگلستان را در تاریخ ۹ تا ۱۰ ویا ۱۱ ماه مارس مطالعه بکنیم می بینیم که کلیه مطبوعات انگلیس متحدالقول انددراینکه عملی که آلمان انجام داده یعنی اشغال مجدد ناحیه رنانی غیرقابل قبول میباشد. معذلك کلیه روزنامه ها باستثنای روزنامه حزب کمونیست که موسوم به دیلی ورکر است میگویند که بالاخره هیتلر در این ضمن فرصت مذاکره باما را بر اساس جدیدی مانند انعقاد قرارداد عدم تجاوز بمدت ۲۵ سال وغیره ..... میدهد و بدون مطالعه و مداقه در آن نمیتوان از مذاکره در اطراف این قبیل پیشنهادات امتناع نمود بالنتیجه باید گفت که عقایدملت انگلیس تقریباً باتفاق آراء معتقد است که بجای دست زدن باقدامات شدید نظامی بایدباب مذاکرات را باآلمان مفتوح گذاشت وتعقیب کرد .

۳- نتایج اشغال مجدد منطقه رن بوسیلهٔ هیتلر .- مطالعه نتایج این بحران از حیث تأثیراتی که در روابط بین المللی داشته بسیار مفید است . اولین امری که اهمیت زیادی دراین جریانات داشته اینست که عجزوناتوانی وفقدان تصمیم دراولیاء حکومت فرانسه درمارس ۱۹۳۶ وپیروی از سیاست تسلیم و رضا وقبول وقایع بهر نحو که پیش آید نتایج شدیدی در روحیه دول کوچك اروپا داشته و آنها را فوق العاده مشوش و مضطرب کرده است زیرا قاطبه زمامداران این دول دراین واقعه ازخود میپرسند هنگامی که منافع مستقیم وحیاتی واساسی دولت فرانسه در معرض

خطر قرار میگیرد و ایندولت عکس العمل شدیدی ابراز نمیدارد چگونه میتوان باور کرد که دولت فرانسه روزی که منافع دوستان و متحدین او نیز در معرض خطر قرار بگیرد عکس العملی از خود نشان خواهد داد و در صدد کمك بآنان بر خواهد آمد ؟

ازطرف دیگر موقعیت نظامی وسوق الجیشی جدیدی که پس ازدخول قوای آلمان در منطقه رن بوجود آمده وامکاناتیکه آلمانها برای ایجاد استحکامات منظم و پیوسته در این ناحیه دارند مسئله دخالت نظامی فرانسه را احتمالا بنفع متفقین خود در اروپای شرقی مشکلتر میکنند . حتی اگرفرانسه بعدها تصمیم بابراز عکس‌العمل شدیدی بگیردوجود این استحکامات آلمانی درمنطقه رن مانع ورادع بزرگی درمقابل مداخله ارتش فرانسه ایجاد خواهد کرد . بنا براین باید دید چه نتایجی بر این واقعه مهم تاریخی مترتب گردیده است ؟

نتیجه اول ـ تطورات و تغییراتی است که در دولت اطریش پیش آمد؟

درپیش بتفصیل گفته شد که پس از قتل صدراعظم اینکشور (**دلفوس**) درماه ژوئیه ۱۹۳٤ سیاستی را که دلفوس تعقیب میکرد بوسیله جانشین وی شانسلیه شوشنیك نیز تعقیب شد یعنی شوشنیك قهرمان استقلال وتمامیت خاك اطریش گردید. علاوه براین دیدیم چگونه پیروی از چنین سیاستی که هدفش حفظ استقلال اطریش بود ازطرف دولتهای فرانسه وبریتانیای کبیر وایتالیا در ابتدای سال ۱۹۳۵ مجتمعاً تأیید گردید واز آن در موقع انعقاد قرارداد استرزا مدافعه شد وتقویت و پشتیبانی بعمل آمد و لیکن در بهار سال ۱۹۳٦حکومت اطریش حس کرد که تاچه درجه در وضع اوضعف روی کرده است. زیرا اشغال مجدد ناحیه رن بوسیله قوای آلمان دفاع از استقلال اطریش را بوسیله دول باختری بمراتب مشکلتر مینمود چون درعمل ارتش فرانسه است که باید بکمك اطریش بشتابد ودراینصورت یعنی اگر تجاوز وحملهٔ از طرف آلمان نازی بخاك اطریش بعمل آید شوشنیك میتواند فقط ازیك دولت انتظار کمك داشته باشد و آنهم ایتالیاست ولی بعلت جنك حبشه در سیاست وطرز رفتار دولت ایتالیا نسبت بمسئله اطریش بکلی تغییر راه یافته زیرا از زمانیکه روابط بین موسولینی و حکومت های فرانسه و انگلیس دچار مشکلات گردید حکومت

ایتالیا احتیاج به نزدیك شدن بآلمان را احساس کرده است و نطق موسولینی در مه ۱۹۳۵ نیز حاکی ازاین امر میباشد .

بنا براین سیاست ایتالیا درمسئله اطریش جهت دیگری را اختیار کرده است یعنی موسولینی درصدد سازشی نسبت بآلمان است که تاحدی بتواند رضایت آن دولترا بدینوسیله جلب بکند .

در پنجم ژوئن ۱۹۳۶ درملاقاتیکه بین موسولینی و شوشنیك صورت میگرفت موسولینی بصدر اعظم اینکشور نصیحت میکند که حتی الامکان قرارداد اتحادی با آلمان منعقد کند زیرا بعقیده موسولینی (چنانکه صریحاً در این تاریـخ بشوشنیك اظهار کرده) چون اطریش کشوری است آلمانی نژاد و بسیار ضعیف لذا نمیتواند ادامه بسیاست ضد آلمانی که درپیش گرفته است بدهد .

شوشنیك هم نمیتواند توجهی باین پیشنهاد ننموده یا از آن صرف نظر بکند زیرا ایتالیا تنها دولتی است که اطریش میتوانـد بر روی کمك آن حکومت تکیه کند. بهمین مناسبت شوشنیك مذاکراتی را باآلمان شروع میکند که بالاخره منتهی بعقد قرارداد اطریش و آلمان در ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶ میشود . مواد این قرار داد که در همانوقت انتشار پیدا کرد بقرار زیر است.

دو دولت طبق جملات متن این قرارداد مصمم اند که روابط دوستانه بین خود برقرار کنند وچنانکه میدانیم این روابط صمیمانه از ۱۹۳۳ ببعد وجود خارجی ندارد. آلمان حاکمیت کامل اطریش را برسمیت میشناسد واطریش هم ازطرف خودمتعهد میگردد از سیاستی تعقیب وپیروی بکند که موافق با این اصل که اطریش کشوری است آلمانی نژاد باشد. از این فورمول کـه جنبه ابهام و ایهام دارد چنین مستفاد میشود که در مسائل اساسی بین دو دولت اختلافی وجود ندارد کـه باعث جـدائی اطریش و آلمان بشود . بالاخره دودولت متعهد میشوند که متقابلا درمسائل داخلی خود دخالت نکنند .

لیکن علاوه براین مواد که انتشار پیدا کرد قرارداد مورخ ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶ دارای مواد مخفی نیز بوده که هنوز هم بطور کامل چاپ و منتشر نشده ولی چنانکه میدانیم بطور کلی حاوی دو نکته بوده است :

یکی اینکه حکومت اطریش تعهد میکرد برای کلیه نازیهای اطریشی که بزندان افتاده بودند و تعداد آنها بهزاران نفر میرسد عفو عمومی اعلام بنماید. البته این امر شامل آنهائیکه مستقیما در سوء قصد برعلیه سانشلیه دلفوس دخالت داشته‌اند نمیشود. از طرف دیگر حکومت اطریش اجازه ورود و توزیع کتب آلمانی (مقصود اشاره بکتاب نبرد من است) و بعضی از روزنامه های آلمانیرا میدهد و در نتیجه تبلیغات نازی در اطریش مجدداً قوت میگرفت در صورتیکه پس از قتل شانسلیه دولفوس این امر تقریباً بکلی خاتمه یافته و از آن جلوگیری شده بود.

بدون شك بوسیله انعقاد قرار داد ۱۱ ژوئیه ۱۹۳٦ اطریش از هیتلر قول گرفته است که استقلال اطریش را محترم بشمارد ولی باید دید چه ارزشی برای این قول باید قائل شد؟

آیا حقیقتاً شوشنیك نیز اهمیتی و ارزشی برای آن قائل شده است؟ بنظر میرسد که در نخستین هفته‌های بعد از امضاء قرارداد شوشنیك برای این قول ارزشی قائل بوده است ولی دراین امر اشتباه کرده زیرا طبق اسنادیکه در جریان محاکمه نورنبرك کشف وارائه داده شده از ٦ ژوئیه همان سال یعنی چند روز پس ازامضاء این قرارداد هیتلر رؤسای نازی اطریشی‌را احضار نمود و برای ادامه مبارزه علیه حکومت شوشنیك دستورات صریح ومؤکدی بآنها داد. در حقیقت سیاست آلمان همان وضعی‌را که تا اینزمان درباره اطریش اختیار کرده بود باز هم ادامه میدهد.

ازطرف‌دیگر باامضاء این قرارداد درروح نازیهای اطریشی اطمینان و اعتمادی مجدداً حلول میکرد یعنی در واقع این سیاست باعث تسهیل تبلیغات آنان میگردید و امکان ایجاد اغتشاشات در اطریش مجدداً قوت‌میگرفت. و درمقابل این مشکلات داخلی روز افزون شوشنیك بمراتب بیش از سابق فاقد و سایل است زیرا حزب سوسیالیست‌های مسیحی که وی در رأس آن قرار دارد کماکان اختلافات شدید با سوسیالیست‌ها دارد وبمخالفت خود ادامه میدهد.

شوشنیك دراین تاریخ بخوبی به بی‌ثباتی وضع خود پی برده وبهمین مناسبت است که در۱۹۳٦ جداً بفکر برگشت سلسله‌ها بسبورگها واعاده رژیم‌سلطنتی سابق در اطریش‌افتاد زیرا معتقد بود که اعاده رژیم سلطنتی در اطریش راه را بروی نهضت‌الحاق‌اطریش بآلمان بطورقطع میبندد لیکن پیروی‌ازسیاست‌اعاده‌رژیم‌سلطنتی

در اطریش و رسانیدن آن بحسن ختام ممکن نبود ادامه یابد زیرا ایتالیا و چکواسلواکی ودول عضو اتفاق صغیر نیز مخالف آن بودند

مثلاادوار بنش رئیس وقت جمهوری چکواسلواکی معتقد استهمان روزی که رژیم سلطنتی دراطریش بر قرار شود هنگری هم بآن رژیم ملحق خواهد شد و همینکه دو دولت اطریش و هنگری دارای حکومت سلطنتی شدند و بطور یقین ازیك پادشاه اطاعت کردندهدف دولت اطریش وهنگری هم بزودی همانا اعاده امپراطوری سابق اطریش وهنگری بنحوی که در ۱۹۱٤ وجود داشته خواهد بود. موسولینی نیز معتقد بود کـه اعاده رژیم سلطنتی در این کشور مخالف با منافع ایتالیاست زیرا این اعاده رژیم بدون شك بنفع سلسله سلطنتی ها بسبورك ها صورت خواهد گرفت و آنها هم احساسات ضد ایتالیائی دارند ومخالف با پیشرفت نظریات ایتالیا در این ناحیه میباشند .

نتیجه دوم این واقعه سیاست جدید دولت بلژیك است :

چنانکه میدانیم دولت بلژیك در ۱۹۲۰ ازوضع دولت بیطرفی که از ابتدای تأسیس خوداختیار کرده بودخارج شده است ودردهم سپتامبر ۱۹۲۰ قراردادنظامی بافرانسه منعقد کرده بود که بموجب آن درصورتیکه فرانسه یا بلژیك مورد تجاوز بدون علت وسببی قرار بگیرد اقدام مشترکی دو دولت دراین مورد بعمل خواهند آورد . البته اسم این قرارداد را نمیتوان قرارداد اتحاد گذارد ولی بسیار بآن شبیه است . بحران مارس ۱۹۳٦زمامداران بلژیك را بتفکر وتامل بیشتری واداشت زیرا بلا فاصله از حکومت فرانسه تقاضا کردند که قرارداد نظامی منعقدبافرانسه را ملغی شده وکان لم یکن به پندارند ودرتاریخ ۱۴ اکتوبر ۱۹۳۶ پادشاه بلژیك لئوپلدسوم نطقی ایراد نمودو درآن به جهت جدیدی که سیاست بلژیك منبعد تعقیب خواهد کرد اشاره نمود . لئوپلد میگوید که اشغال مجدد ناحیه رن قرارداد های لوکارنو را مغشوش نموده ومخصوصاً اشاره میکند که تکیه گاههای شروع حمله احتمالی آلمان در سرحدات بلژیك قرار گرفته است .

بنابراین نسبت بسابق وضع بمراتب برای بلژیك خطرناك تر گردیده پس باید دیددراین اوضاع واحوال ودرشرایط فعلی چه راهی را بلژیك بایددرپیش بگیرد؟ بعقیده پادشاه بلژیك این کشور کماکان بایددارای ارتشی قوی باشدتابتواند جلوی عبور ارتش

متجاوزی را در خاك خود بگیرد ولی نباید بهیچوجه تعهداتی برعهده بگیرد وهیچ گونه قرارداد اتحادی (حتی اگر کاملاجنبه دفاعی داشته باشد)نباید بادولت دیگری منعقدنماید بالاخره‌در خاتمه نطق خودپادشاه بلژیك اعلام نمود که بلژیك منبعد باید سیاستی که‌منحصراً و کاملا متضمن منافع بلژیك باشد واین‌امررا در نظر گرفته‌وتأمین بکند تعقیب نماید. ازجمله‌میگوید بلژیکی‌ها باید بخاطرآورند که قبل از ۱۹۱٤ آنها وضع‌دولت بیطرفی‌را داشته‌اند واین‌وضع بیطرفی محاسن ومزایای بزرگی‌را دربر داشته است . در حقیقت لئوپلدسوم‌قرارداد اتحاد بافرانسه را بدور میافکند وبطور صریح اظهار میدارد که بلژیك‌باید رعایت سیاست انزوا وبیطرفی‌را نماید.

درنتیجه ایراد این نطق ازطرف پادشاه بلژیك یکرشته‌مذاکرات سیاسی و نظامی بین فرانسه و بلژیك صورت گرفت و بموجب این مذاکرات در ۲٤ آوریل ۱۹۳۷ بلژیك از کلیه تعهداتی که بموجب قرارداد های لوکارنو برگردن گرفته بود خودرا آزاد نمود وفقط اعلام کرد که کماکان‌نسبت‌بمیثاق جامعه ملل وفادارخواهد ماند یعنی درصورتیکه بموجب ماده ۱٦ میثاق جامعه ملل از آنکشور تقاضای‌عبور قوای خارجی ازخاك بلژیك بشود بلژیك‌آنرا قبول خواهد کرد .

بنا براین منبعد بلژیك‌هیچگونه قرارداد نظامی بافرانسه‌ندارد بعبارة اخری پس ازاین برای ستاد ارتش‌های فرانسه وبلژیك غیر ممکن است که درصورت‌حمله آلمانها طرح عملیات نظامی مشترکی بریزند وهمینطور برای قوای فرانسه دخول در خاك بلژیك برای ایجاد یك خط دفاعی و اشغال آن پس از اعلام بسیج عمومی غیر ممکن میباشد . پس بر گشتن بلژیك بوضع کشور بیطرفی فرانسه را درموقعیت سوق الجیشی که بمراتب از پیش مشکلتر شده است قرار میدهد ونتایج این امر در جریان جنگهای ٤۰ - ۱۹۳۹ بخوبی معلوم خواهد شد .



بنا براین‌درماه مارس ۱۹۳٦ حکومت فرانسه بهترین موقع‌را برای شکست دادن سیاستی که هیتلر پیش گرفته است ازدست داد زیرادراینزمان فرانسه‌میتوانست باسهولت بیشتری باین مقصود نایل گردد چون ارتش آلمان حاضر برای مقابله نبود وتیمساران وفرماندهان ارتش این کشور دراین موضوع شدیدترین‌اعتراضات

را بوی نموده‌اند وحتی هیتلرهم تصدیق و تأیید کرده بود که اگر از طرف فرانسه عکس‌العمل شدیدی نشان داده شود بلافاصله باید قوای آلمان که برنانی واردشده بودند عقب‌نشینی نمایند. پس‌دراین تاریخ اگرفرانسه عکس‌العملی ازخود نشانداده بود میتوانست‌جلوی سیاست توسعه‌طلبی هیتلررا درمارس ۱۹۳٦ بگیرد . ولی‌باید دید درصورتی که این‌دولت باین اقدام دست زده بودمیتوانست بکلی ازخطرآلمان جلوگیری نماید و از این حیث فارغ‌البال میگردید ؟

البته این مطلب صحیح نیست زیرابدون شك اگر فرانسه اقدامی نموده بود آلمان هم مقاومتی ازخود نشان نمیداد بالنتیجه بین فرانسه و آلمان جنگی صورت نمیگرفت وقوای آلمان که وارد منطقه رن شده بودند عقب نشینی مینمودند لیکن بهیچوجه‌قطعی نیست که‌بگوئیم‌چنین‌شکست‌وعدم‌موفقیتی باعث‌سقوط رژیم‌ناسیونال سوسیالیست در آلمان میگردید زیرا علت اشغال مجدد ناحیه رن در نظر اکثریت مردم‌آلمان‌موجه شمرده میشد و آنها هیتلر را محق‌باعمال چنین سیاستی میدانستند و حتی اشتیاق باین امر داشتند .

فصل دوازدهم

تشدید خصومت بین دول اروپا
و تشکیل بلوکهای متخاصم (۱۹۳۷-۱۹۳۶)

وقوع جنك حبشه واشغال مجدد ناحیه رنانی درمارس ۱۹۳۶ باعث افزایش خصومت بین‌دودسته ازدول‌اروپاشده‌است یعنی‌بین‌یکدسته ازدولتهائی که باصطلاح سیر اندوازطرف دیگردولی که راضی ازوضع وسرنوشت خود نیستند مانندآلمان وایتالیا. حال باید چگونه این‌خصومت دردومین نیمه سال ۱۹۳۶ ودر ۱۹۳۷تشدید یافت برای‌اینکه بعلل‌تشدیدروابط‌خصومت‌آمیز بین‌این‌دولتهایی‌ببریم‌بایدازسه‌رشته حوادث واقف شویم :

اولا سیاست‌توسعه‌و بسط تسلیحات دوم جنك «سربستهٔ» که‌بین دول بزرك بمناسبت جنك داخلی اسپانی در گرفت و بالاخره ایجاد بلوکهای متخالف ومتخاصم بین‌این‌دول .

I-سیاست توسعه و بسط تسلیحات

در این مبحث باید تا حدود امکان از سیاست توسعه تسلیحاتی که هریك از دولتها در پیش گرفتند سخن گفت.

در آلمان .-چنانکه میدانیم مقصد و مقصودرژیم ناسیونال‌سوسیالیست اعاده قدرت سابق آلمان و اعمال و تعقیب نوعی سیاست خارجی بود که در کتاب نبرد من بهدف های آن اشاره شده است یعنی تهیه وسایل جنك و این مطلب همچنانکه هیتلرهیچگاه آنرا مخفی ننموده‌موضوع‌اساسی برای او بشمارمیرفته است. ولی‌در سال ۳۷ - ۱۹۳۶ برای نیل باین مأمول و انجام این مقصودوی دست‌بفعالیت بیمانندی‌زده است. از نظر تهیه وتوسعه تعداد نفرات ودرجه‌داران وافسران برخلاف نظریات تیمساران ارتش آلمان هیتلر عمل کرد زیرا طبق شهادت شهودیکه در محاکمه‌نورنبرك حاضر شده وبیاناتی ایراد نموده‌اند فرماندهان ارتش بههیتلر گفته

بودند که برای آلمان مدت ۸ یا ۱۰ سال لازم است تا سازمان قوای مسلح خود را تکمیل کند .

اما او برعکس معتقد است که باید بسرعت عمل کرد و همینطور هـم اقدام نمود. بطوری که حساب کرده بودنـد در عمل ارتش آلمان در ۱۹۳۵ یعنی تاریخی که سرویس نظام اجباری برقرار شد باید دارای ۳٦ دیویزیون بشود وحال آنکه در ۱۹۳۸ توانسته بودند ٤۲ دیویزیون برای آن ایجاد نمایند .

با این حساب آلمان در ۱۹۳۸ یعنی در زمان صلح دارای ارتشی شده بود مرکب از یك میلیون و نیم نفرات . البته قوای پلیس هم در این رقم گنجانیده شده ولی در عوض قوای شبه نظامی یابارا میلیتر یعنی قوای حمله (S. A.) و دستجات مأمور امنیت (S.S.) که تعدادشان به ٤۰۰ هزار نفر میرسد در این صورت محسوب نشده است . ارتش اتحاد جماهیرشوروی هم دراینزمان درحدود بیش از یك میلیون و نیم بود اماارتش فرانسه دراواخرسال ۱۹۳٦ بیش از ٦۲۰ هزار نفر که ۲۰۰ هزارنفر آن درمستعمرات بود قوای زیر پرچم نداشت .

اما از نظر اقتصادی هم به تهیه و تدارك جنگ پرداختند یعنی بطرح برنامه اقتصادی واجرای آن از ۱۹۳۳ ببعد دست زدند ولی از ۱۹۳٦ ببعد این برنامه بطور وضوح در راه مستعد و حاضر کردن ملت و اقتصاد آلمان بـرای جنك سیر میکند . هدف **برنامه دوم چهارساله** که اداره عمومی آن بعهده گورینك سپرده شده بود توسعه صنعت تسلیحات و صنایعیکه محصولات مصنوعیرا میسازد که جانشین منابع مواد خام و مود اولیه میشود مانند نفت وبنزین ترکیبی معروف بسنتتیك (۱) و لاستیك ترکیبی و پنبه مصنوعی زیرا آلمان احتیاج بمواد خام ومواد اولیه داشت و باید آنها را از خارج بخرد ودرصورت بروز جنك اینکشور نمیتوانست از خارج وارد کند و حکومت آلمان چندین مرتبه بوسیله گورینك اعلام نمود که هرملتی اگر میخواهد قدرت قابل توجهی در تسلیحات احراز کند بایدبا کمال میل جیره بندی مواد خوراکی و آذوقه را قبول کند و چنانکه همه میدانیم تکیه کلام گورینك نیز این بود که ملت آلمان احتیاج بکره ندارد بلکه احتیاج بتوپ دارد .

---

(۱) Synthètique

از طرف دیگر از لحاظ معنوی و روحی هم ملت آلمان را برای جنگ حاضر کردند و مظاهر این سیاست ابتدا در بسط و توسعه سازمان جوانان صورت گرفت: نظام وظیفه در دستگاه هیتلری مرحله نهائی تربیت مدنی و غیر نظامی افراد است ولی تربیت جسمانی افراد از سنینی شروع میشود که باسن افرادیکه بزیر پرچم خوانده میشوند بسیار متفاوت است بدین ترتیب که اطفال از سن ۱۴ سالگی در سازمان جوانان هیتلری وارد میشوند و این سازمان از نظر تمرینات ورزشی جنبه نظامی هم دارد مثلا افراد را عادت به پیاده روی و پریدن وجستن ازموانع وزندگی در هوای آزاد در دشت و دهات و شناسائی نقشه و علامات وغیره میدهند * در بیست سالگی همین جوانان در سازمان معروف بجبهه کار وارد میشوند وورود آن برای کلیه جوانان آلمانی ذکور پس از تصویب قانون ۲۶ ژوئن ۱۹۳۵ اجباری بوده است.

مدت تمرین در سازمان کار شش ماه است وهدف آن اصولا اجرای کارهائی است که جنبه نفع عمومی دارد مانند درو ی محصول و علف کندن و وجین کردن و کارهای مربوط بفواید عامه وراه سازی و غیره. لیکن نفراتی که در سازمان کار وارد میشوند در اردوها مجتمع میشوند و هر روز مدت دو ساعت باین کارگران دروس تعلیمات میهنی و دروس نظامی یاد میدهند. طبق قانون آلمان سرویس کار برای دختران اجباری نبود بلکه اختیاری بوده است.

درضمن حکومت ناسیونال سوسیالیست بطور مرتب و منظم برنامهٔ را برای توسعه آئین ضد کمونیستی درروح جوانان اجرا میکند وبالاخص نطق هیتلر در کنگره حزب ناسیونال سوسیالیست در نورنبرك درسپتامبر ۱۹۳۶ جدیت و کوشش حکومت آلمان را دراینراه بخوبی نشان میدهد. در این نطق هیتلر اعلام نمود که آلمان یك توده ضد بلشویك است و باید کماکان عامل عمده ومهمی درمبارزه با بلشویك باقی بماند وباین سیاست خود ادامه بدهد.

بالاخره برای اینکه از نظر روحی حاضر نمودن افراد برای جنگ تکمیل گردد باید باقداماتی که حکومت هیتلر برای از بن کندن روحیه دشمنان خود دست زده عطف توجه نمود بعبارة اخری باید هدف اختلافات داخلی را درهر کشوری دامن زده و تشدید بکنند و باختلافاتی که درباره سیاست خارجی کشورها پیش آمده است جنبه

شدید تری بالاخص درفرانسه و بریتانیای کبیر بدهند یعنی بفعالیت هائی که باصطلاح بستون پنجم معروف است توسعه داد همچنین باید بخاطر داشت که در ملاقات و مذاکراتی که بین وزیر امور خارجه ایتالیا کنت چیانو (داماد موسولینی) در ۲٤ اکتوبر ۱۹۳٦ و هیتلر روی داد رئیس دولت آلمان بدو چنین گفت : تاسه سال وحد اکثر و بطور کامل در چهار سال و اگر بنحو احسن نخواهند در پنج سال آلمان برای جنگ حاضر خواهد شد .

بنا براین باید معتقد شد که در این تاریخ هیتلر هنوز تصور نمیکرد که جنگ در ۱۹۳۹ بروز خواهد کرد . بدون شك امکان آنرا در این تاریخ در نظر میگرفت ولی معتقد بود که ملت و کشور آلمان بطور تحقیق بین سالهای ۱۹٤۰ و ۱۹٤۲ حاضر برای این امر مهم خواهد شد .

در ایتالیا ـ درایتالیا در دوران بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۹ طرق وروشهای کار خود را حکومت فاشیست تأیید و تکمیل کرد . در این تاریخ است که بموجب قانون ۱۷ اکتوبر ۱۹۳۸ مجلس شورای ایتالیا که وکلای آن در نتیجه انتخاباتی باصطلاح آزاد در آنجا گرد آمده بودند منحل گردید وبجای آن مجلس «دستجات و اصناف» که اعضاء آن جزء کمیته ملی حزب فاشیست یا کمیته های مدیره اصناف فاشیست بودند و کلیه بوسیله حکومت فاشیست منصوب میشدند معمول گردید .

لیکن در این مقام مقصود ما تشریح و بیان سیاست داخلی حکومت فاشیست نیست بلکه از توسعه قوای مسلح آن باید گفتگو کرد و بدون شك در این زمینه حکومت فاشیست اقدامات جدی و بزرگی نموده است . از نظر ارتش بری بعلت فقدان منابع و مآخذ نمیتوان ارقامی ذکر کرد ولی بطور کلی میتوان گفت که اگر وضع ارتش ایتالیا را در ۱۹۲٦ و ۱۹۳۷ بایکدیگر مقایسه کنیم درحدود ۷۰ ٪ افزایش در آن حاصل شده است .

اما از نظر بحریه اطلاعات دقیق وموثقی در این موضوع داریم . در ۱۹۳۸ بحریه جنگی ایتالیا دارای هشت کشتی زره پوش جدید بود که ساختمان ٤ عدد آن کاملا تمام نشده است در صورتیکه در ۱۹۲٦ ایتالیا فقط ٥ زره پوش قدیمی دارا بود همچنین در ۱۹۳۷ اینکشور ۱۹ ناوشکن داشت و در ۱۹۲٦ تقریباً و اساساً ناوشکن

در بحریه ایتالیا وجود خارجی نداشت درهمان تاریخ ۱۴۴ تربی انداز وضد تربی و ۱۰۵ زیر دریائی داشته است در صورتیکه در ۱۹۲۶ فقط در حدود ۳۰ کشتی ضد تربی و بیست زیر دریائی دارا بوده .

همچنین توسعه و ترقی که از نظر تعداد هواپیماها حاصل شده نیز کمتر از آن نبوده است زیرا در ۱۹۳۲ ارتش ایتالیا در حدود **یکصد هواپیما** داشت و در ۱۹۳۸ این مقدار اصولا به دوهزار هوا پیما رسید. اگر کلمه اصولا را بکار بردیم بعلت آنستکه در سپتامبر ۱۹۳۹ یعنی در تاریخی که جنك جهانی دوم شروع شده موسولینی به کنت چینانو میگوید که از وضع حقیقی صنعت هواپیما سازی ایتالیا اطلاعی ندارد زیرا بنظر موسولینی همکاران او حقیقت را از وی پنهان مینمایند و کنت چینانو راهی را که برای نیل بااین مقصود نشان میدهد اینستکه کارمندان کشوری مربوط را بفرودگاهها بفرستند تاخود آنها هواپیماهارا بشمارند ولی درهرصورت هواپیما های ایتالیا تشکیل قوه هوائی نسبتاً مهمیرا میدهد .

از طرف دیگر حکومت فاشیست برای اینکه سازمان کشور را برای جنك حاضر کند بفعالیت دامنه داری دست میزند یعنی در اینراه هم از نظر **معنوی وهم اقتصادی** اقدام میکند همانطوریکه در آلمان نیز بهمان طریق عمل کرده بودند منتهی بدرجه کمتری توانسته اند ایتالیارا حاضر برای جنك بکنند . از نظر معنوی برای حاضر نمودن مردم کشور بجنك **سازمان جوانان** را بوجود آورده اند و مخصوصاً روح نظامی و اندیشه فداکاری و گذشت در مقابل منافع دولتی را در آنان راسختر وعمیق تر نموده اند . علاوه براین نباید فراموش نمود که در تعلیمات متوسطه اینکشور طبق برنامه های دولتی مورخ ۲ مارس ۱۹۳۴ موادیرا که بقول فاشیستها بفرهنك نظامی معروف بود دردروس مدارس وارد کردند بدینمعنی که استادان ودبیران تاریخ بیشتر تاریخ جنك هارا باید موردتوجه داشته باشند ودر تعلیم و تدریس جغرافیا نیز شاگردان را باید متوجه نمایند که وضع برجستگی یا امتداد رودخانه ها چه تسهیلاتی را برای دفاع منطقه ای ایجاد میکند وحتی در تعلیم زبان لاتین طبق این دستورات به دبیران و معلمان سفارش شده است که بیشتر به تفسیر و ترجمه متون تاریخی که مربوط بقیصر (ژولیوس سزاره) بود بپردازند .

اما از نظر توسعهٔ و ترقی اقتصادی ایتالیا نیز باید توجه داشت که از حیث تهیه و تدارکات مواد خوراکی و مواد خام‌وزغال سنك اینکشور احتیاج تام و تمامی بکشورهای خارجی داشت‌و این‌مسئله‌تابع‌خارج بودن کشور درصورت‌بروز جنك‌باعث مشکلات‌بزرگی‌برای ایتالیا میگردید. پس برای‌رفع این محظور حکومت فاشیست کوشش تام و تمامی در ارشاد اقتصادی کشوروپیروی ازسیاست معروف **باوتارشی** مبذول‌داشته‌است.ازجمله‌موسولینی نبردی‌باصطلاح رابمنظور تحصیل گندم بیشتری شروع کردومقصودوی از آن توسعه‌دادن‌بکشت گندم‌درسراسر کشور بوده .از نظر صنعتی نیز اهمیت‌زیادی بافزایش‌تولید ذغال سفید یعنی ازدیاد نیروی برق‌حاصل شده از آب و تهیه نفت‌ترکیبی‌وغیره‌دادند ودر کلیه این اموربعلت رژیم اصناف تسهیلات زیادی پیش آمد زیرا شرکت‌تولید کنندگان که‌بصنف‌معروف است بدینوسیله‌عملا تحت نظر نمایندگان دولت قرار گرفته بودند . ولی در کلیه این قبیل فعالیت‌ها و کوشش‌ها همانطوریکه موسولینی در یکی از مقالات دائرة المعارف ایتالیا نوشته هدف جنك بوده زیرا بعقیده موسولینی جنك است که فعالیتها و نیروی بشری را بحد اکثر توسعه و توانائی خود میرساند و یکنوع آثار بزرگی واصالت‌درمللی که شهامت مقابله با آن را دارند بوجود میآورد . همچنین موسولینی در نطقی که بتاریخ ۱۲۴ اوت ۱۹۳۴ ایراد کرد چنین گفت .

«سایه وشبح جنك‌درافق اروپامشاهده میشود وایتالیائیهابایدمنبعد برای جنك حاضر باشند وبصورت یك ملت سلحشور وجنگجوئی در آیند » لیکن برای اینکه این موضوع صورت تحقق بخود بگیرد میبایستی روح ایتالیائیها و طرز فکر آنها را تغییر داد ولی این امر کار آسانی نیست .

درفرانسه ـ چنانکه در سابق اشاره شد درسنوات ۱۹۳۶و۳۷ فرانسه دچار بحران داخلی شدیدی گردیده که عبارت از تشکیل حکومت « جبهه مردم » است بدینمعنی که از ابتدای ماه ژوئن **۱۹۳۶** برای نخستین باردرتاریخ فرانسه‌حکومتی که از نهضت سوسیالیسم الهام میگرفت ودر رأس آن آی‌لئون بلوم قرار داشت بروی کار آمده وقدرت را در دست گرفته است .

چون موضوع بحث دراین کتاب مطالعه روابط‌بین‌المللی میباشد بچگونگی

پیدایش این حکومت و برنامه آن اشاره نمیشود و فقط در این مقام از سیاستی که این دولت در مقابل مسئله تجدید تسلیحات فرانسه پیش گرفت سخن میگوئیم . در سال ۱۹۳۶ از طرف رئیس ستاد ارتش فرانسه ژنرال گاملن برنامه تسلیحاتی طرح شد و این برنامه با بعضی محدودیتهائی که بهنگام تأمین اعتبار برای آن قائل شدند بوسیله مجلس شورای فرانسه تصویب شد. دولت هم این برنامه را قبول کرد و مقصود از آن ساختن عرابه‌های جنگی وزره پوش و تانك ووسایل جدید توپخانه و تجهیزات تازه ومخصوصی برای پیاده نظام فرانسه بوده است .

معذلك در اواخر سال ۱۹۳۷ (یعنی در تاریخی که دیگر حکومت جبهه مردم(۱) برسر کار نبود) رئیس ستاد ارتش شکایت میکند و میگوید که اجرای این برنامه و تأمین تسلیحات بنحو دلخواه و بسرعتی که لازم است صورت نمیگیرد . زیرا فقط تصویب و تأمین اعتبارات مخصوص این برنامه مسئله مهمی نمیباشد بلکه امر مهم آنستکه باید در موقع خود این اعتبارات مورد استفاده قرار بگیرد اماهم آهنگی و سرعت در دستگاه تولیدی فرانسه (که قانون هشت ساعت کار در آنجا معمول است) و در آلمان که روز کار طولانی تر است یکسان نیست در نتیجه برنامه تجدید تسلیحات کاملا عملی نمیگردد وعدم کفایت و نقائص زیادی موجود میباشد .

ازطرف دیگر دراین دوران عقاید عمومی مردم فرانسه دچار تفرق و تشتت شدید وعمیقی شده و نتیجه این تشتت و تفرق آنست که عمل دولت در تعقیب سیاست خارجی خویش دچار مشکلات شده ودر حقیقت فلج گردیده است.

هیتلر هم منتظر همین جریانات است و امیدواری خود را براین اختلافات داخلی فرانسه استوار نموده چنانکه در ملاقات ومذاکراتی که با کنت چیانو دراکتوبر ۱۹۳۶ روی داد وی اظهار کرد که فرانسه نمیتواند در روابط بین المللی نقش مهمی داشته باشد زیرا کشوری است در حال تجزیه وازهم پاشیدن که دستخوش اختلافات داخلی شدیدی نیز گردیده است .

اتحاد جماهیر شوروی - بدون تردید رژیم اتحاد جماهیر شوروی از سال ۱۹۳٤ - ۱۹۳۵ ببعد بیش از سابق جنبه ملیت خواهی و نظامی پیدا کرده است .

---

(۱) Front - Populaire

چنانکه در این تاریخ است که برای درجه داران و افسران اونیفورم مخصوص و نشانهائی درنظر گرفتند .

لیکن موضوعی که در این محل مورد توجه ماست بسط و توسعه‌ای میباشد که در تسلیحات شوروی صورت گرفته ولی در باره اوضاع و احوال اینکشور بالاخص از این لحاظ بعلت عدم دسترسی بآمار واحصائیه اطلاعات دقیقی نداریم و فقط میتوان گفت که‌درشروع‌سال ۱۹۳۷طبق مندرجات‌جراید شوروی معلوم‌میشود که درارتش‌سرخ‌برای‌توسعه‌توپخانه کوشش زیادی مصروف‌میگرددو بعلت ترقیات وپیشرفتی که درصنعت فلز سازی اینکشور در این دوران پیش آمد این امر بوجه شایستهٔ تحقق یافت.همچنین درتعداد درجه داران‌وافسران ارتش وایجاد قوای‌هوائی قوی که سرعت تمام رو بافزایش گذاشت بهبود و توسعهٔ حاصل شد . معهذا همان طور که‌در بالا گذشت بعلت نبودن اسناد ومدارك اطلاعات ما در این باره بسیار ناقص است .

اما درعین‌حال نباید فراموش‌نمود که‌دولت شوروی دراین زمان دچار بحران شدیدی شده است و آن فعالیت های ضد دولتی میباشد که از طرف تروتسکی‌ها صورت گرفت وبالاخره منتهی به تصفیه عظیم‌سال ۱۹۳۸دراینکشور گردید و،فقط بیك نکته دراین باره که از نظر روابط بین المللی اهمیت بسیار زیادی داشته‌است اشاره میکنیم و آن موضوع توقیف و اعدام مارشال‌توخاچفسکی‌است که کفیل سابق دفاع ملی وفرمانده ناحیه نظامی ولگا بوده و درهمان تاریخی که او توقیف شد هفت نفر از شخصیت های بزرك شوروی که افسران عالیرتبه و تیمسار بودند نیزتوقیف‌شدند .

مطبوعات و جراید شوروی در این تاریخ نوشتند که متهمین باستاد ارتش دولت بیگانهٔ که سیاست غیردوستانه بااتحاد جماهیر شوروی داشته(در نتیجه معلوم شد که ایندولت آلمان ناسیونال سوسیالیست است) ارتباط داشته اند واطلاعاتی که دارای جنبه کاملا محرمانه بوده‌درباره‌وضع ارتش سرخ بایندولت‌داده اند و بالاخره هدف نهائی این دسته افسران استقرار قدرت « سرمایه‌داری » در اتحاد جماهیر شوروی بوده است

بنابراین بعقیده اولیاء شوروی و طبق مندرجات مطبوعات این امریک توطئه فاشیستی بشمار میرود. متهمین بلافاصله محاکمه ومحکوم بمرك از طرف محکمه مخصوص دیوان عالی اتحاد جماهیر شوروی شدند و طبق مندرجات جراید شوروی بگناهان خود اصرار و اعتراف نمودند. البته در جراید جزئیات اعترافات آنان را ننوشتند ولی امکان دارد که مارشال توخاچفسکی تماسهائی با ستاد ارتش آلمان گرفته باشد زیرا چنانکه در پیش گذشت همیشه در ستاد ارتش دولت آلمان دستهٔ بودند که متمایل بحفظ روابط دوستانه با روسیه بودند.

البته روزیکه تحقیقات کافی در این باره بشود و به آرشیو ستاد ارتش آلمان که درضمن جنك و شکست آلمانها بدست آمریکائیها افتاد و فعلا این اسناد در واشنگتن تمرکز یافته دست یافتیم بکنه آن خواهیم رسید هرچند که نباید فراموش نمود ازاین قبیل تماسها همیشه آثار کتبی باقی نمیماند.

بهرصورت در خارج از روسیه موضوع توخاچفسکی چنین نشان داد که اتحاد جماهیر شوروی ببحران بسیار شدیدی گرفتار شده واز نظر معنوی درحال تجزیه و خرابی است

البته این عقیده صحیح نبود زیرا وقایع بعدی نشان داد که رژیم شوروی در روسیه تحکیم یافته است. لیکن نباید فراموش نمود که در اواخر سال ۱۹۳۷ و اوایل ۱۹۳۸ در کشورهای فرانسه و بریتانیای کبیر بعلت موضوع توخاچفسکی بسیاری ازمردم مطمئن شده بودند که ارتش سرخ بوضعی دچارشده که نمیتواند درصورت وقوع جنك پیروز شود ویاازعهده دفاع سرزمین اتحاد جماهیر شوروی برآید.

درانگلیس - بر خلاف فرانسه روشی که بریتانیای کبیر در قضایای بین‌المللی درپیش میگیرد برای هیتلر بسیار اهمیت داشته ومورد توجه او میباشد بنا براین باید دید دراین دوران وضع انگلستان چگونه است؟

حکومت انگلیس در این تاریخ از حزب محافظه کاران تشکیل شده یعنی درنتیجه انتخابات عمومی انگلیس که در نوامبر **۱۹۳۵** صورت گرفت درمجلس عوام اکثریت بامحافظه کاران گردید واین اکثریت از ۱۹۳۲ ببعد بهمین حال باقی ماند.

هیئت وزیران محافظه کار ابتدا تحت ریاست استنلی **بالدوین** و بعداً یعنی از مه ۱۹۳۷ ببعد تحت ریاست سرنویل چمبرلن بوده است که قدرت زیادی در

سراسر کشور و در عقاید عمومی انگلیس داشته و دلیل آن اینستکه باسهولت تام وتمامی بحرانی را که در مسئله تعیین جانشینی برای سلطنت انگلیس پیش آمده بود حل کرد لیکن در مقابل گرفتار مشکلاتی در امپراطوری مستعمراتی انگلیس گردید وازآنجمله درفلسطین ودر هندوستان‌است که باین مشکلات برخورد .

حال باید دید آیا حکومت محافظه کار انگلیس در این تاریخ به سیاست تجدید تسلیحات‌دست زده است یاخیر ؟

البته این دولت نیز از این سیاست متابعت‌وپیروی نمود ولی زمانیکه باین کار دست‌زدبسیار دیر شده بودیعنی در پائیز۱۹۳٦است که پی‌برده واعتراف‌نمود که وضع ارتش چه قوای بری و چه هوائی (باستثنای بحریه انگلیس که کماکان قوی و با عظمت مانده است) اسف انگیز است وحکومت انگلیس‌باین مسئله درمجلس‌عوام در نوامبر۱۹۳٦ ودرفوریه ۲۷ اشاره‌نمود وبالاخره تصمیم گرفت که‌برنامه‌تسلیحات عظیمی‌را برای‌تصویب بپارلمان تقدیم کند . هرچنددراینزمان بیش‌ازدوسال‌ازآلمان ازاین‌لحاظ‌عقب‌است‌معهذاطبق‌این‌برنامه‌مقررشده بود که درمدت‌پنجسال یك‌میلیارد و پانصد میلیون لیره انگلیسی صرف تسلیحات شود و مجلس عوام هم این برنامه را تصویب کرده است .

لیکن فقط‌با تصویب چنین بودجهٔ این امرسر وصورتی بخود نمیگرفت‌بلکه امر مهم آنستکه این مقدار اسلحه باید ساخته شود و برای تحقق یافتن آن بدواً باید کارخانهای اسلحه سازی تازه‌ای بنا گردد و بنا براین فقط دو سال بعد یعنی در ۱۹۳۹ تجدید تسلیحات انگلیس حقیقتاً شروع میشود وبهمین مناسبت روحیه‌وطرز فکر رؤساء نظامی انگلیس در سنوات ۱۹۳۷ - ۳۸ چنین بوده است که پیوسته بدولت انگلیس اندرز میدهند وخاطر نشان میکنند چون باسرعت مطلوب اجرای برنامه تسلیحاتی انگلیس صورت نمیگیرد بنا بر این ارجح است که در قضایای بین المللی دولت بریتانیای کبیر بادشمنان احتمالی خودراه سازشی در پیش بگیرد و حتی‌الامکان جنگ را عقب بیاندازد .

حال باید دید آیا همه مردم انگلیس موافق با این سیاست تجدید تسلیحات بوده اند ؟

البته خیزیرادر بین اعضاء حزب کارگرهم دراین موضوع تردیدودودلی وجود داشته است مثلا در فوریه ۱۹۳۷ حزب کارگر طبق معمول تصمیم گرفت که برعلیه اعتبارات نظامی و جنگی رأی بدهد وسر استافورد کریپس در این تاریخ در ضمن نطقی که درمقابل کارگران کارخانهای جنگی ایراد کرد اظهار نمود « که ازساختن مهمات وتسلیحات سرباز زنید وامتناع نمائید ». لیکن حزب کارگر باین طرز عمل خود ادامه نداد ودر ژوئن ۱۹۳۷ تصمیم گرفت تغییر تاکتیك دهد چنانکه منبعد بر علیه اعتبارات جنگی رأی نمیداد بلکه در این باره از دادن رأی امتناع میکرد و این تصمیم هم باکثریت بسیار قلیلی در حزب کارگر گرفته شدیعنی با ۲۵ رأی در مقابل ۳۹ رأی. ولی مسئله شگفت آور آنستکه در همین موقع که حزب کارگر دچار چنین تردید ودو دلی شده بمراتب شدید تر و سختتر از سایر احزاب اعمال سیاست فعالی را از دولت انگلیس خواهان است و حکومت محافظه کار را ملامت میکند که ازمبارزه درمقابل دیکتاتورها بمعنای واقعی کلمه مضایقه میکند و از طرف دیگر رسماً مسئولیت موافقت باسیاست تجدید تسلیحات را هم بگردن نمیگیرد و این امر بس شگفت آور است .

ازنکات وملاحظاتی که گذشت بعدم تساوی که از لحاظ تعقیب سیاست تجدید تسلیحات وحاضر نمودن کشور ومردم آن ازنظر معنوی و اقتصادی برای جنك در سال ۱۹۳۹ بین آلمان وایطالیا از یکطرف ودول غربی وجود دارد پی میبریم حتی آلمان وایتالیا ازاتحاد جماهیر شوروی وازانگلیس وفرانسه هم سریعتر وبطرز کامل تری خودرا برای جنك حاضر کرده اند ونتایج این عقب ماندگی ازلحاظ تسلیحات درجنك داخلی اسپانی مشهود ومعلوم شد .

۲ـ جنك داخلی اسپانی یعنی جنك غیر مستقیم بین دول معظم (۱۹۳۶-۳۸)

از مهم ترین وقایع این زمان جنگی میباشد که بشکل غیر مستقیم بین دول بزرك بمناسبت جنك داخلی اسپانی روی داده است . بدون اینکه وارد جریانات خصوصی جنك داخلی اسپانی بشویم برای روشن شدن موضوع باید در نظر داشت

که ازماه آوریل **۱۹۳۱** یعنی پس ازسقوط واستعفای آلفونس سیزدهم پادشاه اسپانی حکومت جمهوریخواهان در اسپانی قدرت را در دست گرفته بود ودرفوریه ۱۹۳۶ در نتیجه انتخابات عمومی اکثریت باجبهه مردم معروف (فرنت پوپولار) (۱) شده است که تمایلات کاملا ضد مذهبی و ضد روحانیون داشت . از همین زمان اغتشاشات شدیدی مخصوصاً علیه مؤسسات روحانی در اسپانی بروز کرد از جمله دیرها و کلیساها دستخوش غارت و چپاول گردید وسپس در مقابل حکومت جمهوریخواهان اسپانی نهضت مقاومتی بوجود آمد و بکمك این نهضت شورشیان در خفا نضج گرفتند. ولی ژنرال سان جورجو که قرارشده بود در رأس این نهضت انقلابی قرار بگیرد دریك حادثه هوائی شب آنروزی که شورش مقرر شده بود علناً شروع شود کشته شد و بدین جهت ریاست و هدایت شورشیان بژنرال **فرانکو** که سابقاً رئیس ستاد ارتش بود و حکومت جمهوریخواهان اورا معزول نموده بود واگذار گردید .

شورش در ۱۷ ژوئیه ۱۹۳۶ درمراکش اسپانی شروع شد وازفردای آنروز یعنی ۱۸ژوئیه باسپانی هم سرایت کردودرمدت شش هفته تقریباً نیمی از اسپانی بتصرف فرانکو درآمد ولی در نقاط حساس مانند مادرید وبارسلون دچار شکست شد و وحکومت جمهوریخواهان بشدت مقاومت نمود .

این جنك داخلی تامارس ۱۹۳۹ ادامه پیدا کرد و در این تاریخ اولیاء حکومت جمهوریخواهان که پیوسته شکست میخوردند سرانجام بناحیه کاتالونی بناه برده و بالاخره از سرحد اسپانی و فرانسه در ناحیه پیرنه گذشته و بفرانسه ملتجی شدند . لیکن دخالت دول خارجی در جریان این جنك وضع را سخت و مشکل کرد زیرا نه تنها آنها باسپانی اسلحه میفرستادند (اگرچه در تمام جنگهای داخلی اسپانی در قرن ۱۹ دول خارجی مخفیانه اسلحه بدانجا فرستاده اند) بلکه متخصص وحتی داوطلب برای پیوستن بصفوف جنگجویان دو طرف گسیل داشتند بطوریکه بحقیقت میتوان گفت جنك داخلی اسپانی صورت واقعه بین المللی را بخود گرفت بعبارت دیگر در این جنك چندین دولت بزرك و ازجمله آلمان نمونه های جدید اسلحه های خود را فرستادند تادر معرض آزمایش قرار بگیرد وملاحظه کنند درمیدان جنك بچه وضعی این

---

(۱) Frent populare

سلاحها مورد استفاده واقع میشود وچگونه باآن عمل میکنند .

اگر تأثیرات ونتایج بین المللی جنك داخلی اسپانی را در نظر بگیریم باید گفت این جنك بعلت تصادم مسلك‌های سیاسی مختلف پیش آمده یعنی بمنزله نبرد بین فاشیسم(زیرافرانکوونهضت فالانشری نماینده‌این نوع تمایلات سیاسی است)و کمونیسم میباشدهر چندحکومت جبهه مردم در اسپانی حکومت کمونیستی نیست ولی کمونیستها در آن بشدت اعمال نفوذنموده وپشتیبانی از آن میکردند . البته منافع استراتژیکی یعنی سوق‌الجیشی دولتها را نیز در نظر باید گرفت وبنا براین باید پی برد که‌منافع دول بزرك‌درجریان جنك داخلی اسپانی برچه محوری دورمیزند .

منافع ایتالیا - ایتالیا درحقیقت محرك اصلی دخالت درجنك داخلی اسپانی است‌زیراازهمان‌ابتدای‌امر موسولینی‌اعلام نمود که‌پیروزی‌عقاید کمونیستی‌دراسپانی بمنزله‌لطمه‌ایست که بتعادل قوا در بحرالـروم وارد میشود. لیکن سیاست ایندولت دراسپانی سیاست دفاعی‌نبوده بلکه‌جنبه تجاوزی داشته‌است بعبارة اخری‌موسولینی در این فرصت‌سعی کرده بر نفوذ خود درمدیترانه بیافزاید .

ولی‌بایدواقف شد که هدف‌های ایتالیا دراین‌امرچیست ؟

البته ممکن است حکومت ایتالیا درصدد بـدست آوردن پایگاههای هوائی یابحری در جزایر بالئار (۱) از دولت جدید اسپانی برآید و بدون شك این مسئله برای فرانسه بسیار خطرناك میباشد زیرا این جزایر برخطوط ارتباطی بین فرانسه والجزایر مسلط است . همچنین ایتالیائیها میتوانستند بدینوسیله ناحیه جبل الطارق راکه فقط شش کیلو متر مربع وسعت دارد تهدید نمایند و یامجدداً مسئله مراکش را بمیان آورند واین پرونده را از نو مفتوح نمایند .

حقیقت امر اینست که فعلاً و بامنابع‌واسنادی که دردست است از نیات‌حقیقی موسولینی و هدفهائی که در نظر داشته نایل شود نمیتوان نظر متقنی اظهارنمود . بدون‌شك‌پس‌از‌دسترسی بمنابع‌ومآخذروزی‌باین‌موضوع پی‌خواهند برد ولی‌دروضع حاضر فقط‌بامطالعه اسنادموجود یعنی شرحی که‌ازملاقات هیتلر وموسولینی بدست آمده میتوان اظهار نظر نمود و گفت که درضمن همین مذاکرات موسولینی بهیتلر

(۱) Baleares

اظهار داشته است که تنها هدف و منظور وی از دخالت در اسپانی استقرار یك حکومت متمایل بفاشیسم در این کشور می باشد و بهمین جهت بفرانکو کمك میکند .

منافع آلمان - اما آلمان معتقد است که افزایش نفوذ ایتالیا در مدیترانه و بالاخص در اسپانی موافق بامنافع آلمان است . لیکن بسیار امکان دارد که آلمان از دخالت دراسپانی هدفهای مخصوص بخوذ نیز داشته باشد مثلا باپشتیبانی ازفرانکو میتواند مزایای اقتصادی بدست آورد از جمله بعضی مواد اولیه مانند آهن بیلبائو ومنگز ومس وپیریت و غیره را از اسپانی تهیه کند بعلاوه محقق است که هیتلر این نکته‌را نیز در نظر گرفته که اگر حکومت فاشیستی در اسپانی روی کار آید در صورتی که بین فرانسه و آلمان جنك در بگیرد برای نگاهداری و حفظ سرحدات خود در ناحیه پیرنه فرانسه مجبور بتمرکز قوا در آنمنطقه میشود و همین استدلال را بیزمارك در ۱۸۷۰ نموده وسعی کرد داوطلبی را از خانواده سلطنتی هوهانزلرن بتخت اسپانی بنشاند .

منافع فرانسه وانگلیس ·

منافع فرانسه وانگلیس نیز تاحد زیادی ایجاب میکرد که درسازمان ووضع موجود درمدیترانه‌غربی تغییراتی‌روی ندهد.همچنین ایندولتها مایل نیستند که‌نوعی حکومت‌فاشیستی‌دراسپانی‌پیروزشود‌زیرادراینصورت‌چنین‌دولتی‌توجه‌بیشتری‌بایتالیا وآلمان‌معطوف‌خواهدداشت درفرانسه‌دراین‌تاریخ‌حکومت‌جبهه‌مردم‌یعنی‌دولت‌لئون بلوم‌قدرت رادردست‌داشت و بمحض‌بروزشورش دراسپانی و شروع جنك داخلی در عقاید عمومی‌مردم‌تشتت واختلافی روی داد و کنفدراسیون ژنرال دوتراوای (۱) یا اتحادیه عمومی کار و حزب کمونیست فعالیت زیادی مبذول داشتند که اسلحه و تجهیزات و داو طلب بکمك جمهوریخواهان اسپانیولی بفرستند ولی احزاب دست راست مخالف این موضوع بودند . دولت هم درحالیکه تمایل خود را بحکومت جمهوریخواهان اسپانی نشان میدهد اظهار داشت که از کمك نظامی خود داری خواهد نمود چنانکه لئون بلوم صریحاً اعلام کرد : علل بروز و ایجاد جنك در

---

(۱) Confédération General du Travail (C.G.T.)

جهان بقدری زیاد است که دولت فرانسه مایل نیست این علل را با نظریات خصومت آمیز و جنك جویانه مسلکی نیز تشدید کند.

اما حکومت محافظه کار انگلیس چه روشی در پیش گرفت ؟

در مجلس عوام اکثریت و کلاء موافق باحکومت فرانکو هستند برعکس مخالفین دولت که ازحزب کار گراند موافق باحکومت جمهوریخواهان اسپانی اند ولی این تمایلات تاحدی مجازی است زیرا در کنگره اتحادیه کار تصمیم به پیروی ازسیاست عدم دخالت در اسپانی گرفته اند. بطور خلاصه تنها هدف انگلیس آنست که ایتالیا در مدیترانه در ضمن جریانات جنك داخلی اسپانی مزایا و محاسن سوق الجیشی بدست نیاورد.

روش اتحاد جماهیر شوروی - روش دولت روسیه در جنك داخلی اسپانی تحت الشعاع علل ایدئولوژیکی یعنی مسلکی قرار گرفته و روسیه میکوشد حتی الامکان نهضت فاشیسم را دچار عدم موفقیت بنماید و مخصوصاً برای ایجاد کانون فعالیت کمونیست ها در اروپای غربی سعی وافری مبذول میدارد ولی محققاً (همچنانکه موسولینی در مذاکرات خود با هیتلر اشعار داشته) میزان دخالت شوروی در جنك داخلی اسپانی هیچگاه بهمان میزان ودرجه اهمیتی که دخالت و کمك ایتالیا بخود گرفت نرسیده. درحالی که حکومت ایتالیا داو طلبانی که درظاهر داو طلب بودند ودرحقیقت بشکل فوج های ارتش ایتالیائی در آمده وتحت نظر فرماندهان ایتالیائی تمرین مینموده اند وبه تیپ های مستقلی تقسیم شده وتیمساران ایتالیائی در رأس آنها قرار داشتندو تعدادشان بگفته موسولینی در ابتدای سال ۱۹۳۷ به چهل وچهارهزار نفر رسیده و بعداً ازاین میزان هم بیشتر شد باسپانی فرستادند شوروی ها هیچگاه نتوانسته اند چنین فعالیتی مبذول دارند و فقط بفرستادن اهل فن ومخصوصاً خلبانان اکتفا کرده اندو اگر ملاحظه شده که تعداد زیادی داوطلب روسی در صفوف هنك های بین المللی بکمك جمهوریخواهان اسپانی آمده اند هیچگاه بسربازان روسی که تحت تعلیمات وفرماندهی افسران روسی جنك نمایند برنخورده اند.

بنا براین خطر عظیم ومشکل مهم در آن بود که چون از هردو طرف ولی

مخصوصاً از طرف حکومتهای ایتالیای فاشیست و آلمان نازی بوسیله ارسال انواع اسلحه و هواپیما و اهل فن و حتی با فرستادن داوطلبان کمك فوق العاده چه به پیروان فرانکو و چه به جمهوری خواهان میشود بسهولت ممکن بود جنك اسپانی تبدیل بجنك عمومی در اروپا گردد و چون حکومت فرانسه بخوبی متوجه این خطر شده است در اول ماه اوت ۱۹۳۶ تصمیم گرفت پیشنهاد کند قراردادی بین دول بزرك منعقد شود تا همه آنها از سیاست عدم دخالت در جنك داخلی اسپانی پیروی کنند و پس از سه هفته مذاکرات کلیه دول معظم این موضوع را قبول کردند ولی هیچیك از آنها این تعهد خودرا محترم نشمردند مثلا ایتالیا بفرستادن داوطلب ادامه داد و حکومت فرانسه هم باوجود اینکه مبتکر این پیشنهاد یعنی عدم دخالت بوده معذلك تعدادی هواپیما و تجهیزات برای جمهوری خواهان فرستاده است و مخصوصاً بوسیله بنا در فرانسه مقداری وسائل نظامی و اسلحه روسی را باسپانی رسانیده اند و حکومت ایتالیا بخصوص از این جهت دولت فرانسه را سرزنش و ملامت نمود هر چند دخالت ایتالیائیها بیش از دخالت کلیه دول بوده است .

بنا براین چون از یکطرف دول بزرك اصل عدم دخالت در امور اسپانی را اعلام و قبول کرده اند واز طرف دیگر همه میدانستند که این اصل محترم شمرده نشده باید دید چه اقدام اساسی دیگری دولتها میتوانستند بنمایند ؟

در این بین بفکر ایجاد یك **کمیسیون نظارت افتادند**. کمیسیون نظارت هم بزودی ایجاد شده و شروع بعمل کرد ولی هر موقعی که منعقد میشد در وضع وضع مشابهی قرار میگرفت یعنی حکومت جمهوریخواهان اسپانی نقض اصل عدم مداخله را از طرف دولتهای آلمان و ایتالیا اعلام میکرد و نمایندگان آلمان و ایتالیا هم بدون اینکه ارسال اسلحه و فرستادن خلبان را باسپانی انکار کنند همین سرزنش را بدیگران میکردند. بنا براین باید گفت که سیاست عدم مداخله باعتراف سرنویل چمبرلن نخست وزیر انگلیس وجود خارجی نداشته است. اگرچه سیاست عدم مداخله قبل از سایرین بنفع ایتالیا و بنا براین بنفع فرانکو بوده و هیچکس در این موضوع شکی ندارد معهذا این اصل محترم شمرده نشد.

در همان زمان که جنك داخلی اسپانی بسط و توسعه میگرفت ایتالیا از فرصت ووقایع استفاده کرد تا حقوق خود را در مدیترانه بوسیله دولت انگلیس بشناساند .

شناسانیدن دعاوی ایتالیا البته موجب بروز اشکالات شدیدی شده بود وحکومت انگلیس بعضی اوقات بر علیه اقدامات ایتالیا بشدت عکس العمل نشان داده است . چنانکه از این لحاظ ماه سپتامبر ۱۹۳۷ خطرناکترین اوقات بوده زیرا کشتیهای تجارتی انگلیس که برای جمهوریخواهان اسپانی کالا میآوردند (نه اسلحه) مورد حمله تحت البحری‌هائی که بحکومت فرانکو تعلق‌داشت‌قرار گرفتند بعقیده‌انگلیسها این تحت البحریها به ایتالیائیها تعلق داشت‌وبنظر میرسد که این مطلب صحت داشته باشد زیرا درمکاتبات کنت چیانو باین جمله برمیخوریم ·

« درصدد هستیم که تحت البحریهای بیشتری برای فرانکو بفرستیم » دراین اوضاع‌فوراً‌انگلستان پس از مذاکراتیکه بافرانسه نمود به‌بحریـه جنگی خویش دستور داد که در بحرالروم بگشت بپردازد و بهر زیر دریائی که حمله بکشتیهای تجارتی بکند‌تیراندازی نماید وبمحض اینکه این دستور داده شد حملات زیردریائی خاتمه یافت .

لیکن حکومت انگلیس فقط باین امر قناعت نکرد بلکه باب مذاکرات را باایتالیائیها مفتوح کرد وبالاخره در ۱۶ آوریل ۱۹۳۸ قراردادی بااین دولت منعقد کرد که بموجب آن ایتالیا نفوذ تام‌وتمام بریتانیای کبیررا در نواحی جنوبی‌عربستان برسمیت میشناخت‌وانگلیس هم در عوض‌بایتالیاقول‌میداد که آزادی حمل‌ونقل‌رادر مدیترانه‌درهر اوضاعی‌محترم بشماردوهمچنین‌آزادی عبور کشتی از کانال‌سوئزرا در هرشرایطی چون‌ایتالیا قبل‌ازاین‌تاریخ یعنی‌در ۱۹۳۵ واهمه بسیار داشت که‌انگلیسها معبر کانال سوئزرا ببندند و روابط بین ایطالیا وارتش وی درحبشه قطع شود.پس معنی و مفهوم این قرارداد این بـود که انگلیسها منبعد ادعای سیادت و اولویت در مدیترانه نمینمایند · بدون شك تصمیم باین امر پس از برخوردبمشکلات زیادی در لندن گرفته شد زیرا در هیئت وزیران انگلیس سرنویل چمبرلن معتقدبلزوم‌امضاء قراردادی دراین باره باایتالیا بود واما وزیرامور خارجه انگلیس ایدن مخالف‌این نظر است و بالاخره ایدن مجبور باستعفا‌گردید و نـویل چمبرلن سیـاست خود را عملی کرد و تعقیب نمود .

۲- تشکیل بلوکهای مخالف بین دول بزرك .

جنك داخلی اسپانی باعث تشدید خصومت بین دول بزرك شد وهمین موضوع دنیارا بتشکیل بلوکهای مخالف بین اینکشورها میکشاند . پس واقعه عده دراواخر سال ۱۹۳٦ تشکیل بلوك آلمان وایتالیابوده است وسایر دول نتوانسته اند درمقابل این امر پاسخ مؤثری بدهند وجبههٔ که بهماندرجه متحد ومتفق باشد تشکیل دهند.

باید دید چگونه نزدیکی بین آلمان وایتالیا صورت گرفت ؟

برای پی بردن باین امر باید جریانات جنك حبشه و جنك داخلی اسپانی را درنظر گرفت . موسولینی حس کرده بود که در عین حال نمیتواند سیاست فعالی در مدیترانه ودر اروپای مرکزی اعمال نماید . بنا براین در اواخر سال ۱۹۳٦ مجبور گردید که ازسیاست سابق خود دراروپای مرکزی دست بکشد یعنی تصمیم میگیرد که متدرجاً اطریش را بسرنوشت خود واگذارد وحال آنکه تااینموقع ازاستقلال اطریش حمایت کرده بودولی درعوض امیدوار است که ازپشتیبانی آلمان درسیاست خود درمدیترانه برخوردار گردد .

حگونه این نزدیکی بسط و توسعه گرفت ؟

در ۲۳ سپتامبر ۱۹۳٦ طبق مندرجات خاطرات کنت چیانو که چند سال پیش منتشر شده هیتلر یکی ازوزرایش باسم فرانك را بایتالیا فرستاد و او از موسولینی و کنت چیانودعوت نمود که ملاقاتی ازهیتلر بنمایند. موسولینی قبول نمود که وزیر امور خارجه و دامادوی کنت چیانو به برلن برود ودراین ملاقات طرح یك سیاست مشترکی بین دودولت ریخته شدوهدف این سیاست مشترك بعقیده موسولینی باید باوضوح تمام توجه بمغرب ومشرق وشمال گردد. در حقیقت موسولینی مایل است که بین ایتالیاو آلمان اروپا بمناطق نفوذی تقسیم شود .

بالاخره چیانو ببرلن مسافرت نمود ودر ۲۱ اکتوبر ۱۹۳٦ وزیرامورخارجه آلمان فن نورات را ملاقات کرد وسپس در ۲٤ اکتوبر بملاقات هیتلربه برتچگادن رفت . درابتدای این مذاکرات از مسائل سیاسی بطور کلی بحث کردند و هیتلر با دقت لزوم ایجاد اتحادی بین ایتالیا و آلمان راگوشزد کرد وزمینه تاکتیکی را که

باید برای این مانورسیاسی درپیش بگیرندهمانا اعمال سیاست ضدبلشویسم دانست. زیرا بعقیده هیتلر اگر فقط اعلامیه ای حاکی از نزدیکی که بین آلمان و ایتالیا صورت گرفته است منتشر سازند سوء ظن کلیه اشخاصی که از امپریالیسم آلمان وامپریالیسم ایتالیا بیم دارند تشدید خواهد شد ولی اگربنام مبارزه برضد بلشویسم شروع باعمال سیاست مشترک خود بنمایند شاید درفرانسه ودر بریتانیای کبیر بتوانند عده‌ای ازمردم را از نیات خود مطمئن بسازند و اعتماد دسته‌ای از عقاید عمومی را بخودجلب نمایند. بالاخره بعقیده هیتلر نتیجه‌اتحاد ایتالیا و آلمان احتمالا این‌خواهد شدکه انگلیس هم بفکر انعقاد قرارداد اتحادی بااین دودولت که بلافاصله در انظار بسیار قوی جلوه گرخواهند شد بیافتد ودر صورتیکه بریتانیای کبیر نخواهد باین اتحاد بپیوندد در آنصورت آلمان و ایتالیا سریعتر از انگلستان تسلیحات خود را توسعه خواهند داد.

بمناسبت این ملاقات و مذاکرات کنت‌چیانو در خاطرات خود یادداشتی باقی گذارده بدینمعنی که صورت مجلسی‌ازاین مذاکرات برداشت وامضا شد ولی مخفی ماند. بهرصورت پس از این ملاقات است که در اول نوامبر ۱۹۳۶ موسولینی در نطقی که ایراد نمود بوجود محور برلن ـ رم اشاره کرد و در ۲۳ ژانویه ۱۹۳۷ وزیر هواپیمائی آلمان‌مارشال هرمان گورنیک‌برومسافرتی نمود واوضاع‌سیاسی‌را باموسولینی موردبحث‌قراردادودرضمن‌توافق‌میکنندکه تماس دائمی بین‌دو کشور برقرار باشد ودرباره برنامه‌ای که‌حتی‌الامکان در اجرای‌آن کوشش وسعی‌وافری مبذول باید بنمایند نیز توافق نظر حاصل میشود.

درخاطرات خودکنت‌چیانو دراین مورد مینویسد:

موسولینی میگفت آنچه ازهمه بیشتر مورد لزوم است ازبین بردن هرگونه نفوذ شوروی در باختر میباشد یعنی باید سعی نمائیم پیمان فرانسه و شوروی را از بین ببریم وازطرف دیگر حتی الامکان از تقویت صمیمیت و دوستی بین فرانسه و انگلیس بااحتیاط‌هرچه تمامترجلوگیری بعمل‌آوریم زیرا درصورت تظاهرواصرار وابرام زیاد دراین‌امر اقدامات‌ما مستقیماًعلیه هدفی که درنظرداریم تمام‌خواهد شد. چنانکه‌مشاهده میکنیم به‌هیچگونه‌تعهدو نکته دقیقی‌دراین‌ملاقات‌اشاره‌نشده‌وهنوز

مسئله اتحاد نظامی بین ایتالیا و آلمان پیش نیامده زیرا این اتحاد نظامی فقط درسال ۱۹۳۹ عملی خواهد شد .

از طرف دیگر در ۲۳ اکتوبر ۱۹۳۷ دولت آلمان از ایتالیا تقاضا نمود که به پیمان ضد کمینترن که قبلا بین آلمان وژاپون منعقدشده بود به پیوندد ودر ٦ نوامبر همین سال ایتالیا باین پیمان پیوست .

حال باید دید دولتهائی که دستگاه سیاسی جدید یعنی اتحاد آلمان و ژاپون وایتالیا علیه آنان روز بروز تقویت میگیرد درمقابل این خطر روز افزون وعظیم چه اقداماتی بعمل آورده و چه عکس العملی نشان داده اند ؟ حائل و سدی که از جامعه ملل درمقابل متجاوز تشکیل شده بود تقریباً در این تاریخ وجود خارجی ندارد زیرا مجمع پس ازشکستها وعدم موفقیتهائی که درمسئله منچو کئو و تجاوز ژاپون بچین ودر قضیه حبشه خورده است بسیار ضعیف شده و بنا براین تنها امکان عکس العمل بسته بانعقاد پیمانهای دوجانبه میباشد

بدون شك در نتیجه این حوادث روح همکاری بین فرانسه و بریتانیای کبیر تقویت یافت چنانکه حکومت انگلیس دراعلامیه‌ای که در مجلس عوام بتاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۳٦ قرائت نمود ودر حقیقت جوابی در مقابل اعلام تشکیل محور برلن ــ روم میباشد درضمن اظهار کرد که برنامه تسلیحاتی انگلستان که هم اکنون دردست اجراست برای دفاع مشترك فرانسه و بلژیك درصورت بروز تجاوز بدون علت و سبب ازطرف هردولتی مورد استفاده قرار خواهد گرفت . حکومت فرانسه هم از طرف خود از این اعلامیه اتخاذ سند نمود و بوسیله وزیرامور خارجه خود اظهار کرد که فرانسه نیز کلیه قوای مسلح خود را برای دفاع ازانگلستان درمقابل تجاوز بدون علت و سببی اگر پیش آید بکار خواهد برد .

البته این اظهارات را نمیتوان قرارداد اتحادی تلقی نمود ولی ممکن است اعلامیه‌های رسمی این‌دو دولت را معادل قرارداد اتحادی دانست

اما نکته جالب توجه آنست که ببینیم مقصود انگلیسها از جمله « تجاوز بدون علت وسبب » چه میباشد ؟ زیرا درمجلس عوام انگلستان این موضوع مطرح گردیدوسئوال شد که آیاتعهدی که برای کمك بفرانسه دولت انگلستان نموده درصورتی

که آن کشور بموجب پیمان شوروی وفرانسه یا پیمانهائی که ایندولت با دول اتحاد صغیر یا پیمانی که با لهستان منعقد نموده مجبور بجنك برعلیه آلمان شود انجام خواهد شد یاخیر ؟ وزیرامورخارجه وقت انگلیس جواب داد که دولت انگلستان بقرارداد لوکارنو مراجعه خواهد نمود و چنانکه میدانیم دراین قرارداد فقط درمورد تجاوز بسرحدات فرانسه بوسیله آلمان اشاره باین موضوع شده است . اما باید دید در صورتیکه حکومت فرانسه مجبور شود که تصمیم بعملیات نظامی برای کمك کردن به چکوسلواکی یالهستان بگیرد تعهد خودرا انگلستان باز هم محترم شمرده واجرا خواهد کرد یاخیر ؟ بدون شك طبق متن قرار داد های لوکارنو بعید بنظر میرسد که دراینصورت انگلستان به تعهدات خود وفا نماید .

از طرف دیگر جنانکه درپیش ملاحظه شد اتحاد جماهیر شوری با فرانسه از سال ۱۹۳۵ ببعد پیمانی منعقد کرده است ولی باید ملاحظه کرد که ارزش حقیقی این پیمان چیست ؟

درزمان حکومت جبهه مردم عده زیادی از مردم فرانسه کینه شدید و نفرت عمیقی در خود نسبت به مرام بلشویسم حس میکردند. علاوه بر این باوقایعی که در اسپانی دراین تاریخ حادث شده بود پیمان منعقد بین فرانسه وشوروی بنظر آنها بسیار خطرناك مینمود زیرا شوروی ازسیاست مداخله درجنك داخلی اسپانی بشدت پیروی میکرد ودر نتیجه ممکن بود بعلت انعقاد پیمان فرانسه و روسیه فرانسه مثلا مجبور شود دورتر از آن هدفی که تعقیب میکنند در عرصه پیکار کشانیده شود از طرف دیگر دولت انگلیس یعنی کابینه محافظه کار هیچگونه تمایل وعلاقه بطرز حکومت شوروی نداردومؤکداً اعلام نموده بود که مایل بقبول هیچگونه تعهداتی در اروپای شرقی نمیباشد .

بنا براین همکاری بین شوری از یکطرف وفرانسه وبریتانیای کبیر ازطرف دیگر بوجه مؤثری برقرار نگردید . اما دردورانی که اروپا بدودسته ازدول متخاصم یعنی ایتالیا وآلمان از یکطرف وفرانسه وانگلیس ازطرف دیگر تقسیم شده باید دید آیا اولیاء حکومت ایالات متحده آمریکا نمیتوانند نقش مهمی اعمال نمایند و

آیا متمایل به بیان عقاید و نظریات خود در این موضوع نیستند ؟

علیرغم تمایلات شخصی پرزیدنت روزولت که در ۱۹۲۰ موافق سیاست ویلسن بود اعضاء کنگرهٔ اتازونی بین سالهای ۱۹۳۵ و ۱۹۳۷ برخلاف متمایل به پیروی از سیاست اعتزال وعدم دخالت درامور اروپا هستند وواقعه مشخص این دوره هم تصویب قانون بیطرفی (نوترالیتی آ کت) (۱) مورخ ۳۱ اوت ۱۹۳۵ است که کمی بعد در ۲۹ فوریه ۱۹۳٦ واول مارس ۱۹۳۷ تقریبا باهمان نکات قانون بدوی تجدید شد .

هدف این قانون محدود کردن تجارت خارجی اتازونی در صورت وقوع جنك بین دول خارجی است تا از دخول اتازونی در جنك جلو گیری شود . از جمله فروش وسایل وتجهیزات جنگی را ازطرف آمریکا بمتخاصمین مطلقاً قدغن میکند وحتی اجازه برئیس جمهور میدهد که از فروش کالای آمریکائی جلو گیری بعمل آورد مگر اینکه بهاء این کالا ، قدماً پرداخت شود وبوسیله خریدار حمل و نقل گردد.

البته این اوضاع برای فرانسه وانگلیس که درصورت بروز جنك در اروپا احتیاج فوری برای دریافت وسایل و تجهیزات و مواد اولیه باتازونی دارند بسیار خطرناك است وموجب اضطراب ووحشت کشورهای باختری میشود ولی در مقابل روش و سیاستی که آلمان و ایتالیا وژاپن در پیش گرفته اند و برای فرانسه و انگلیس وسایر دول متضمن خطراتی است بدینطریق مشاهده میگردد که هیچگونه مقاومتی ازطرف آنان ابراز نمیشود وسیاست خارجی حزب ناسیونال سوسیالیست وشخص هیتلر هم ازاین اوضاع واحوال استفاده شایانی میکند .

(۱) Neutrality Act

فصل سیزدهم

بحرانهای سال ۱۹۳۸ : آنشلوس

یاالحاق اطریش باآلمان وقرارداد مونیخ

در تاریخ پنجم نوامبر ۱۹۳۸ طبق اسناد و مدارکی که در دادگاه نورنبرك هنگام محاکمه مسئولین جنك ارائه داده شد هیتلر عمده ترین همکاران نظامی و مشاورین غیر نظامی خودرا بکنفرانسی دعوت نمود تاگزارشی از سیاست خارجی آلمان بسمع آنها برساند . عقاید ونظریاتی که هیتلر دراین سخن رانی بیان نمود بقرار زیر بوده است :

نکته اول . آلمان احتیاج دارد که بمسئله فضای حیاتی توجه تامی مبذول داشته وراه حلی برای انجام آن بیاندیشد بنا براین بایددید درچه نقطهٔ ازاین لحاظ بارزانترین بهاء میتواند وسیعترین اراضی را تحت تصرف خود در آورد . هدف آنی این سیاست اتخاذتصمیم درباره مسئله آلمانهای ساکن اطریش وچکواسلواکی است. **نکته دومی** که دراین جلسه مورد مذاکره قرار گرفت اینستکه بعقیده هیتلر دور ترین تاریخ اجرای این برنامه باید سال ۱۹۴۳ باشد زیرا اگر دیرتر از این زمان آلمان تصمیم باجرای آن بگیرد تفوقی راکه از نظر تسلیحات داراست ازدست خواهدداد. ولی درضمن وی اضافه میکند اگر عوامل مساعدی پیش بیاید مخصوصاً اگر حکومت فرانسه درنتیجه بحران داخلی خود ضعیف و فلج شود یا تصادمی در مدیترانه باایتالیا پیش آید (مثلا درمورد جنك داخلی اسپانی) باید قبل ازسال ۱۹۴۳ آلمان شروع باین عمل بکنند .

بنابراین اصولا تصمیم اجرای این عمل یعنی حل موضوع اطریش ومسئله آلمانیهای چکواسلواکی در این تاریخ بوسیله حکومت آلمان گرفته شده لیکن تاریخ آن هنوز تعین وتثبیت نشده است . اما عملا این دومسئله درنتیجه اقدامات هیتلر درسال

۱۹۳۸ حل شده‌است . بنا براین باید دید چه گونه وچه طرق حلی برای این مسائل پیدا نمودند ؟

مسئله الحاق اطریش باآلمان : (مارس ۱۹۳۸)

حل مسئله اطریش یعنی الحاق آن باآلمان در ماه مارس ۱۹۳۸ و فقط تحت تهدید آلمان بمتوسل شدن بعملیات نظامی صورت گرفت واین فشار از طرف هیتلر بطریق زیر بحکومت اطریش وارد آمده است . در ژوئیه ۱۹۳۶ چنانکه درپیش اشاره شد دولت اطریش تحت هدایت و نظر شوشنیك مصمم بـه انعقاد قراردادی با حکومت آلمان گردید و این موافقت‌نامه اصولا استقلال اطریش را حفظ و حمایت مینمود . لیکن بعقیده دولت‌آلمان نتیجه منطقی‌این قرارداد (۱۱ ژوئیه ۱۹۳۶)دخول اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش در هیئت وزیران دولت اطریش میباشد لیکن شوشنیك حاضر برای قبول این پیشنهاد نیست و بنظر میآید کـه علت اساسی تشدید تدریجی روابط بین‌آلمان‌واطریش دراواخر سال ۱۹۳۷ همین موضوع‌است.

درژانویه ۱۹۳۸ دولت اطریش درنتیجه تفتیشی که پلیس بعمل آورد سندی بدست‌آورد که موسوم بطرح‌تاوس (۱) (بعلت‌اسم شخصی که این‌سند نزداو کشف شد) است‌وطبق‌مندرجات‌آن معلوم‌شد که حکومت آلمان درصدد ایجاداغتشاش در اطریش میباشد بامید آنکه این اغتشاشات سرانجام موجبات سقوط دولت شوشنیك را فراهم نماید .

البته این خبر موجب اضطراب شدیـد اولیاء حکومت اطریش شد معذلـك شانسلیه اطـریش شوشنیك یـك ماه بعد قبول کرد کـه ملاقـاتـی بـاهیتلر در برتچگادن بنماید .

برای توجیه این امر ودانستن علت قبول این ملاقات دلایل زیادی آورده‌اند که هیچیك کاملا قاطع نیست . بنظر میآید که در اینـزمان شوشنیك چنین تصور میکرد که در شرایط مساعدی میتواند با هیتلر مذاکراتی بنماید پس در حالی کـه تصورات کاملا بی‌اساسی مینماید بملاقات هیتلر به برتچگادن رفته است .

---

(۱) Plan Tavs

معذلك رئیس حکومت اطریش در این تاریخ در عین این توهمات تاحدی از روحیه هیتلر خبر داشته است زیرا طبق شهادت بعضی شهود در همان لحظه‌ای که از سرحد اطریش برای ملاقات هیتلر میگذرد برای همکاران خود دستورات بسیار دقیق در باره اقداماتی که باید انجام دهند درصورتیکه‌وی نتواند از آلمان برگردد نوشته و بآنها سپرده است .

بهرصورت در تاریخ ۱۲ فوریه ۱۹۳۸ ملاقات شوشنیك وهیتلر صورت گرفت وازاین ملاقات اطلاعات زیادی که با هم مطابقت داشته و بوسیله شهودی باقی گذارده شده در دست داریم . شوشنیك البته اطمینان باین امر داشت که در شرایط مساعدی خواهد توانست مذاکراتی با هیتلر بنماید در صورتی که پس از ورود به برتچگادن وضع را کاملا متفاوت و مخالف آنچه تصور میکرد مشاهده کرد یعنی هیتلر شروع بملامت وسرزنش شدیدی بدو نمود وسپس باشدت و حدت غیر قابل تصوری اورا تهدید کرد بطوریکه در نتیجه مجموع این حرکات و سرزنش‌ها و فشارهائی که بدو وارد شد شوشنیك کنترل اعصاب خود را از دست داده و ازخود بیخود شد و پس‌از آن هیتلر شوشنیك‌را وادار بترمیم کابینهٔ‌وهیئت وزراء اطریش نمود تا وزارت داخله‌را بیك نفر ناسیونال سوسیالیست اطریشی واگذار کند .

درابتدای امر البته وی تسلیم نشد یعنی شوشنیك شروع ببحث و مجادله با «پیشوا» نمود لیکن‌هیتلر عده‌ای از تیمساران ارتش آلمان و ازجمله رئیس‌ستاد کل ارتش‌تیمسارفن کایتل را نزدخود فراخوانده بود که‌همگی درجریان‌مباحثه‌حاضراما هیچ گونه‌دخالتی نکرده اند ولی‌حضور آنها بسیار پرمعنی بوده‌است بدینطریق که هیتلر بشوشنیك‌فهمانید که در صورت امتناع وی آلمان ممکن است هرلحظه دست بعملیات نظامی بزنند . شوشنیك در ساعات آخر بعد ازظهر ۱۲ فوریه شرایطی را که هیتلر پیشنهادنموده قبول کرد منتها بقید احتیاط یعنی بشرط تصویب آنها از طرف رئیس جمهوراطریش میکلاس وسه روزبعد میکلاس هم پس ازتردید زیاد بالاخره این شرایط را قبول نمود .

نتیجه این‌ملاقات بنا براین ورود سایس اینکوارت(۱) بعنوان وزیر داخله در

---

(۱) Seyss – Inquart

هیئت وزیران اطریش بوده است. سایس اینکوارت از اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش بوده‌ولی رئیس این حزب‌محسوب نمیشده و این موقعیت بسیار شگفت آور است زیرا ازیکطرف سایس اینکوارت وزیر داخله اطریش بود و از طرف دیگر تعلیمات ودستورات رئیس حزب خود را فراگرفته واجرا میکرد. با تشریح این نکات سیاست آلمان دراطریش بخوبی معلوم میشود.

مقصود آلمانها این است که بدون ابراز عمل خصمانه‌ای اطریش را تصرف کنند بعبارة اخری از داخل دولت اطریش‌را تحت‌اطاعت خود درآورند وبصورت ظاهر بگویند الحاق اطریش‌بآلمان از روی میل واشتیاق وباراده اطریشی‌ها عملی شده است زیرا همینکه پست‌وزارت‌داخله که پلیس‌را درحیطه قدرت وفرمانفرمائی خودداربدست آورندودر رأس آن‌یکنفر نازی‌قرار دهند هیتلرونازیهاتصور میکنند که‌بزودی‌بهدفهای خود نایل خواهند شد.

معذلك‌شوشنیك‌دراین‌امرمقاومتی‌سخت‌از خودنشان‌داده‌است بدینمعنی که‌اولا در ۲٤ فوریه ۱۹۳۸ نطقی ایراد کرد ودرضمن این‌نطق گفت که تصمیماتی‌را که‌پس ازملاقات باهیتلر گرفته است نباید باعث دخالت آلمان در امور داخلی اطریش‌شود زیرا خط مشی حکومت اطریش دراین بوده که تااین حدود بموافقتی باآلمان نایل شود ولی ار آن تجاوز نخواهد نمود، بعبارت دیگر شوشنیگ میگوید که‌بآخرین حد گذشتهائیکه درباره آلمان ممکن بود بنماید رسیده و اراده غیرقابل تغییر ملت اطریش براینست که اطریش کشوری مستقل باقی بماند.

علاوه براین‌شوشنیگ‌درابتدای ماه‌مارس۱۹۳۸یعنی‌ششم‌یاهفتم‌مارس‌تصمیم گرفت که بآراء عمومی دراطریش مراجعه کنند و تاریخ آنرا برای روز ۱۳ مارس معین کرده است. دراین مراجعه بآراء عمومی ملت اطریش باید بسؤال زیر نفیاً یا اثباتاً جواب بدهد: **آیا مایل بحفظ استقلال اطریش میباشد یاخیر؟** شوشینك (طبق شهادت شهودی که راجع باین موضوع خاطراتی از خود باقی گذاشته اند) مطمئن بود که ۷۰ ٪ رأی دهندگان موافق با حفظ استقلال اطریش رأی خواهند داد وبدینطریق وضع وموقعیت حکومت وی استحکام خواهد یافت و برای تأمین این مقصود در آخرین روز های قبل از مراجعه بآراء عمومی شوشینك سعی نمود

که باسوسیالیست های اطریشی تماس بگیرد. چنانکه میدانیم پس از وقایعی که در فوریه ۱۹۳٤ روی‌داده‌است‌مناسبات وروابط حکومت اطریش‌با‌آنهاسخت تیره‌و تار شده بود و بنظر میرسد که سوسیالیست ها هم موافق با این نزدیك شدن با شوشنیك بوده اند.

اما دراینوقت هیتلرتصمیم گرفت که بعمل دست بزندزیرا یقین داشت که اگر مراجعه بآراء عمومی صورت بگیرد نتیجه آن موافق با نظر آلمان نخواهد بود. بنابراین قبل‌ازمراجعه‌بآراء عمومی‌مصمم شد که این مسئله رابازور حل کند. درباره روز **۱۱ مارس ۱۹۳۸** که سرنوشت ملت‌اطریش درآنروزتاریخی تعیین‌شدیکرشته اسناد و مدارك ذیقیمتی در دست است که در جریان دادگاه نورنبرك ارائه‌داده شد ووقایعی راکه دراین روز فراموش نشدنی ساعت بساعت صورت گرفت تشریح وبیان کرده است.

اگر وقایع‌را بطورخلاصه‌مطالعه‌کنیم چنین مستفاد میشود که ساعت ده‌صبح اینروز سایس اینکوارت وزیر داخله و عضو حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش که از بیست و چهار ساعت قبل تماس با حکومت آلمان گرفته و تعلیمات و دستورات دقیق در جریان شب قبل از آنجا دریافت کرده بود نامه‌ای به شوشنیك میفرستد و درآن ازاو میخواهد که از مراجعه بآراء عمومی که قرار شده است در روز ۱۳ مارس صورت بگیرد صرف نظر بکند. علاوه براین بشوشنیك اعلام میکند که هیتلر خواهان جلوگیری از مراجعه بآراء عمومی است ودر صورتی که حکومت اطریش ازاین‌امر امتناع ورزد دولت‌آلمان دست باقدامات نظامی خواهد زد. شوشنیك جلسه هیئت‌وزراء اطریش‌را دوساعت‌بعداز ظهر آنروز منعقد نمود و سه ساعت بعد تصمیم میگیرد که از مراجعه بآراء عمومی صرف نظر بکند وبوسیله تلفن چند دقیقه پس از ساعت سه بعد ازظهر مراتب به برلن اطلاع داده میشود.

لیکن سه ساعت‌وپنج‌دقیقه بعد ازظهرمارشال هرمان گورینك از برلن‌بیکی از رؤسای حزب ناسیونال سوسیالیست‌اطریش تلفن میکند که راه‌حلی که‌شوشنیك انتخاب کرده بنظر کافی نمیآیدبلکه بایدشوشنیك‌استعفا بدهد. بعلاوه طبق‌مندرجات‌این

اسناد اطلاع پیدا میکنیم که دو ساعت بعد از ظهر آنروز هیتلر فرمان محرمانهٔ را امضا کرده بود خطاب بآرتش آلمان که برای ورود باطریش در روز ۱۲ مارس بحال حاضر باش در آید « در صورتیکه بوسایل دیگری بدین هدف نایل نشدند»

سه ساعت و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر شوشینك پس از مذاکره باهمکارانش که باتفاق آراء اظهار میدارند که مقاومت مسلح در مقابل آلمان غیر ممکن است استعفا میدهد و بلا فاصله ناسیونال سوسیالیست های اطریش میخواهند که بجای شوشنیك سایس اینکوارت بعنوان صدر اعظم اطریش منصوب شود و قدرت را را در دست نگاهدارد .

لیکن رئیس جمهور اطریش میکلاس از این امر امتناع میکند ودر اینوقت یعنی ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه بعد از ظهر هرمان گورینك مجدداً از برلن تلفن میکند و میگوید اگر در ساعت هفت و نیم بعد ازظهر هیئت وزیران جدید اطریش تشکیل نشده باشد وسایس اینکوارت ریاست این کابینه‌را نداشته باشد آرتش آلمان وارد خاك اطریش خواهد شد .

معذلك میکلاس مقاومت میکند ولی در ضمن اظهار میکند که اگر قوای آلمان وارد اطریش شود او فرمان عدم مقاومت رابقوای اطریش خواهدداد. بنا بر این بین ساعت هفت و نیم وهشت بعد از ظهر عمارتی که محل اقامت رئیس جمهور اطریش بوداز طرف اعضاء حزب ناسیونال سوسیالیست اطریش محاصره میشود و بالاخره اواخر شب در ساعت ۲۳ (۱۱ ازشب رفته) میکلاس تسلیم میشود وسایس اینکوارت را بعنوان صدر اعظم اطریش انتخاب میکند .

سرنوشت اطریش درهمین روزتاریخی ۱۱ مارس تعیین شدزیرا بقیه حوادث که صورت گرفت گوئی جنبه‌تشریفات داشته بدینمعنی که صبح روز ۱۲ مارس قوای آلمان بنا برتقاضای صدر اعظم جدید اطریش سایس اینکوارت وارد خاك اطریش شدند ولی امروزه طبق همان اسنادیکه در محاکمه نورنبرك ارائه داده شد معلوم میشود که سایس اینکوارت بدواً ازصدور چنین دستوری امتناع ورزیده است و پس از چندین ساعت مقاومت و امتناع از ان وبعد از آنکه از طرف حکومت

آلمان بدو اخطاریهٔ مبنی بر تسلیم داده شد بالاخره تسلیم گردید و تقاضای دخول قوای آلمان‌را باطریش نمود .

در ۱۳ مارس طبق قانونی که در اطریش تصویب گردید الحاق اطریش بآلمان برسمیت‌شناخته شد ودرهمین روز نیزقانونی در آلمان‌تصویب میشود که بموجب آن الحاق اطریش را بآلمان برسمیت میشناسندو پس از آن اولیای امور آلمان تصمیم میگیرند که‌مراجعه بآراء عمومی بنمایند تااطریشیها این تصمیمی‌را که‌قبلا گرفته‌شده واجرا گردیده است تصویب نمایند . البته مراجعه بآراء عمومی هم تحت اختیاراتی که حکومت آلمان اشغال کننده بدست آورده صورت گرفت و بنا براین ۹۷ ./. آراء رأی دهندگان موافق بااین امر یعنی الحاق اطریش بآلمان بوده است .

در نتیجه ملاحظه میشود که شوشنیك و رئیس جمهور میکلاس که بیش از شوشنیك مقاومت نمود در مقابل فشاری که مستقیماً از جانب حکومت آلمان ابراز شد تسلیم شدند و بدانعلت تسلیم شدند که میدانستند قوای آلمان بحال حاضر باش برای ورود بخاك اطریش‌در آمده‌است. بعلاوه امیددریافت‌هیچگونه کمکی‌راازخارج نداشتند و این مسئله اخیر از نظر بین المللی بسیار مهم است زیرا باید پی برد بچه جهت دول‌معظم سه‌گانه اروپا در مقابـل چنین وقایعیکه در روز ۱۱ مارس ۱۹۳۸ دروین میگذشت‌هیچگونه عکس‌العملی نشان نداده اند و آرامش خود را کماکان حفظ کرده اندوچگونه‌و بچه علت این سیاست را تعقیب نموده اند ؟

سیاست ایطالیا ـ چنانکه‌در پیش گذشت حکومت‌ایتالیـا ازاستقلال اطریش بهنگام قتل دولفوس در ۱۹۳٤ دفاع نمود واین کشوررانجات‌دادچه‌موسولینی چند تیپ قوا بمعبر برنر فرستاد وهمین اقدام کافی برای متوقف ساختن آلمان‌بوده‌است. بدون شك از ۱۹۳۵ ببعد ایتالیا در سیاست خود در اطریش تغییراتی داد و بنا بـر سفارش‌موسولینی‌است که‌موافقت نامه اطریش و آلمان در ۱۹۳٦ منعقد شده لیکن در ابتدای سال ۱۹۳۷ رئیس حکومت ایتالیا بطور وضوح بـدولت آلمان اخطار کرده است که از اینحدود تجاوز نکنند و مخصوصاً بهرمان گـورینك اظهار داشته بود که مایل نیست در مسئله اطریش « غافلگیر شود » ولی چون ایتالیا بوجه تام وتمامی درجنك داخلی اسپانی مداخله‌نموده‌و از نظر سیاسی حد اقل‌درمعرض خطر

تصادم بافرانسه و بریتانیای کبیر در آمده بود دراین تاریخ بیش از گذشته احتیاج بکمك و پشتیبانی آلمان داشته است.

بهمین مناسبت از نوامبر ۱۹۳۷ موسولینی درصدد از دست دادن اطریش بوده چنانکه در ٦ نوامبر ۱۹۳۷ به فن ریبن تروپ گفته بود« که از نگهبانی دائمی برای دفاع از استقلال اطریش » خسته شده وفقط از حکومت آلمان تقاضا مینماید که دست بعمل ناگهانی نزند «ومخصوصاً بدون اطلاع قبلی و مشاورهٔ که باید متقابل باشد» در این خصوص اقدامی نکند. درحقیقت ایتالیا بمصادر امور آلمان خاطر نشان میساخت که بدون شك امروز یافرداست که ایتالیا اطریش را بسرنوشت خود تنها و بدون پشتیبان رها خواهد کرد منتهاشمابابد بانزاکت اقدام کنیدو قبلا ازاین لحاظ بایتالیا اطلاعی داده شود.

بهرصورت در ۱۲ فوریه ۱۹۳۸ شوشنیك با هیتلر در برتچگادن ملاقات کرد وازاین تاریخ همه پی برده بودند که استقلال اطریش مدتی مدید حفظ و نگاهداری نخواهد شد وایتالیا هم ازاین جریان سیار ناراضی شده بود ودلیل این عدم رضایت در خاطرات کنت چیانووزیر امور خارجه ایتالیا آنجا که چیانو به پرنس دوهس در ۱۸ فوریه اظهار میکند که الحاق قطعی اطریش بدون شك درعقاید عمومی جهان ایجاد عکس العمل های خطرناك و شدیدی خواهد نمود موجود است. درهمین تاریخ کنت چیانو بسفیر ایتالیا درلندن مینویسد:

در روز الحاق اطریش آلمان بزرك قدرتیرا که مبتنی بر ۷۰ میلیون نفوس خویش میباشد در سرحدات ایتالیا نشان خواهد داد. در نتیجه بعقیده کنت چیانو الحاق اطریش بآلمان برای ایتالیا بمنزله واقعه خطیری خواهدبود معذلك طبق اسناد موجود میدانیم که در ۷ مارس شوشنیك درلحظه‌ای که تصمیم بمراجعه بآراء عمومی میگیرد قبلا موسولینی را از اینموضوع آگاه میکند ولی موسولینی هم در جواب بدو مینویسد که این امر اشتباه است «واین بمب روزی در دست شما منفجر خواهد شد» (۱).

بنابراین حکومت ایتالیا بسیار گرفتار وسردرگم و دچار وضع ناگواری در

---

(۱) Cet engin vous éclatera dans les mains

این قضیه بوده است . در ساعات آخـر بعد از ظهر و ساعات اوایل شب ۱۱ مارس ۱۹۳۸ موسولینی پیغامی ازهیتلردریافت کرد که در آن هیتلر بدو میگفت : آلمان در شرف ملحق کردن اطریش بخویش میباشد و موسولینی تسلیم گردیـد یعنی در ساعت ۱۰ شب موسولینی بوسیله تلفن الحاق اطریش باآلمان را قبول کرده بـود و هیتلر باجملاتی که پرازمدح وثنای موسولینی است مسرت خودرااعلام نموده‌ودرضمن میگوید : « دوچه هیچگاه من این موضوع را فراموش نخواهم کرد و ما تا پـایه جان چه درحیات وچه درممات با یکدیگرمتحد باقی خواهیم ماند» .

بطورخلاصه‌دراین‌موضوع‌ایتالیا تسلیم‌شده‌است‌وموسولینی‌هم‌این‌امررا‌پنهان ننموده‌زیرا درنطقی که‌در۱۶مارس ۱۹۳۸ایرادنمودسعی کردعلل‌رفتارخودرا دراین قضیه حیاتی توجیه بکند‌بدین‌ترتیب که‌ابتدااشاره باینمطلب‌میکند که‌ایتالیاهیچگاه نه شفاها ونه کتباً تعهد دفاع از استقلال اطریش را ننموده (حقیقتاً هم پس از استرزا این موضوع واقعیت دارد) وسپس اضافه میکند

«هنگامیکه واقعه‌ای‌خواه ناخواه‌صورت‌خواهد گرفت‌بهتر است که آن‌حادثه بارضایت شخص صورت گیرد نه بدون رضایت‌وی‌وحتی بر خلاف میل‌او» . بالاخره موسولینی تأیید میکند که این حادثه برای ایتالیامتضمن خطری نیست زیرا ایتالیـا روابط حسنهٔ باآلمان دارد ودرنتیجه سرحد برنر یعنی سرحد جدید ایتالیا و آلمان بدون شك دستخوش تغییری نخواهد گردید . معهذا این جملات حاکی ازاینست که ایتالیاناچار وازروی‌اکراه‌چنین‌راه‌حلی رادراین‌مسئله‌قبول کرده است .

سیاست‌فرانسه و انگلیس ـ نبایدفراموش کرد که‌وضع دولت‌دراینٔدو کشور دراینزمان بسیار ناپایدارو بی ثبات‌است زیرا در فرانسه هیئت وزیرانی که بریاست شوتان(۱) بود درتاریخ ۸ مارس‌یعنی‌سه‌روزقبل از وقایع و حوادث وین‌استعفاداده وتا۱۱ مارس هنوز کابینه جدیدی تشکیل نشده است در حقیقت در فرانسه در این تاریخ فقط حکومتی‌وجودداشت که‌متکفل اجرای امورجمهور است‌نه‌دولت‌حقیقی.

دربریتانیای کبیر نیز وضع بمراتب از این بهتر نبود زیرا **کابینه محافظه کار نویل**

---

(۱) Chautemps

فصل چهاردهم
بحرانهای سال ۱۹۳۸
مسئله الحاق آلمانیهای چکواسلواکی
بآلمان و کنفرانس مونیخ

بمحض اینکه اطریش بآلمان ملحق گردید سر نوشت آلمانیهای ساکن چکواسلواکی بشدت مورد توجه آلمانهاقرار گرفت زیرا بوسیله الحاق اطریش بآلمان اولیاء این کشور میتوانستند چکواسلواکی را نه فقط از شمال واز مغرب بلکه ازسمت جنوب هم احاطه نمایند . ازسال ۱۹۱۹ در چکواسلواکی مسئله مهمی وجود داشت که در باره آن تا این تاریخ بحث زیادی شده و مطالب فراوانی در اطراف آن نوشته و گفته اند و آن مسئله آلمانهای ساکن ناحیه سودت است . ازقریب ۱۵ میلیون ساکنین چکواسلواکی در ۱۹۳۸ در حدود ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر نفوس آلمانی زبان وجود داشت که هیچگاه جزء مردم کشور آلمان نبوده اند زیرا قبل از ۱۹۱٤ هم این نفوس امپراطوری اطریش و هنگری میزیسته اند و همه در مناطقی که در سرحدات چکواسلواکی در شمال ودر مغرب واقعشده ساکن بوده اند ولی مخلوط بامردمی که بزبان چکی صحبت میکرده اند زندگی میکرده اند .

تا ۱۹۳۷ این قبیل آلمانهای چکواسلواکی از نظر سیاست داخلی در اینکشور تشکیل یك توده متجانسی را نداده بودند چنانکه در موقع اخذ آراء در انتخابات عمومی جزء چهار حزب مختلف بوده اند یعنی حزب **ارضی آلمان یاآگرارین (۱)** **وحزب سوسیالیست های مسیحی آلمان و حزب سوسیال دموکرات آلمان** و بنابراین باحکومت چك در مسائل کشوری همکاری میکردند ولی حزب رابعی هم وجود داشت باسم حزب **سودت آلمانی** که رئیس آن کنرادهنلاین (۲) نام داشت و از همکاری باحکومت چکواسلواک امتناع میورزیدند و برعلیه قدرت وتسلط چکها

---

(۱) Agrarien (۲) K. Henlein

همیشه اعتراض میکردند .

بمحض اینکه اطریش بآلمان ملحق شد اکثریت عظیمی از آلمانهای ناحیه سودت وارد حزب هنلاین شدند زیرا تا آنزمان تصور میکردند که دولت چکواسلواکی دوام خواهد داشت و بنا براین تشخیص داده بودند که ارجح است که با این حکومت همکاری نمایند لیکن همینکه مشکلات عظیمی را در راه ادامه حیات دولت چکواسلواکی مشاهده کردند وارد حزبی که تمایلات مخالف با آن داشت شدنـد و بدینطریق در چکواسلواکی مسئله ملیت بمیان آمد یعنی مسئله مهم و خطیری زیرا بدین مناسبت آلمانهای ناحیه سودت میتوانستند بنام اصولی که پرزیـدنت ویلسن رئیس جمهور وقت آمریکا در ۱۹۱۸ در مواد چهارده گانه خود گنجانیده بود از حق خودمختاری ملل در تعیین هر نوع حکومتی که برای خود مایل باشند استفاده کنند و بوسیله مراجعه بآرای عمومی از آن استعانت جویند .

بهرصورت این وضع را در این ناحیه باید در نظر گرفت زیـرا در افکار و عقاید عمومی ملل اروپا بخصوص در بریتانیای کبیر تأثیر و نفوذ زیادی داشته است. ولی مسئله مهم فقط این نبوده که آلمانهای ناحیه سودت جزء چکواسلواکی باقی خواهند ماند یا خیر بلکه در نظر حکومت اینکشور مسئله ملیت ها بوضع دیگری در آمده است و جنبه وسیعتری برای آن قائل میشوند یعنی میگویند آیا دولت چکواسلواکی خواهد توانست با این وضع مقام خود را کماکان در اروپا حفظ کند یا خیر یعنی نسبت به قرارداد های اتحادی که با فرانسه و با اتحاد جماهیر شوروی منعقد کـرده وفادار و صادق بماند و یـا چکواسلواکی هم مانند اطریش در جـزء اتحادیـه کشور های تابع آلمان در آید .

بنا براین باید ملاحظه نمود کـه بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی بچه نحو ایجاد و توسعه یافته است و سپس تأثیرات و انعکاس بین المللی آنرا مورد توجه و مطالعه قرار داد .

۱- بحران در روابط آلمان و چکواسلواکی و مراحل مختلف آن .

بطور خلاصه سیر وقایع ومشی حوادث بقرار زیر بوده است :

در ۲٤ آوریل ۱۹۳۸ کنراد هنلاین رئیس آلمانهای نواحی سودت در نطقی که در شهر کارلسباد (کارلوی واری) (۱) ایراد نموددعاوی خویش را بدینقرار تشریح کرد. خود مختاری اداری برای نواحی سودت که آلمانی نشین است و برسمیت شناختن حق آلمانها در پیروی و تعقیب اصول ناسیونال سوسیالیسم یعنی فلسفه رایج در کشورهای متعلق بآلمان نازی.

بسیار جالب توجه است که به بینیم در این تاریخ چرا هنلاین تقاضای جداشدن آلمانهای ناحیه سودت را از چکواسلواکی نمینماند هرچند طبق اسنادیکه در محاکمه نورنبرك ارائه داده شده است امروزه واقف شده ایم که تقاضاهائی را که کنراد هنلاین در شهر کارلوی واری نموده باموافقت حکومت آلمان ناسیونال سوسیالیست تهیه شده است. بهرصورت حکومت چکواسلواك اعلام نمود که براین اساس مذاکرات را شروع نخواهد نمود. ولی معذلك حاضر است که یکرشته گذشت هائی نسبت بآلمانهای ناحیه سودت بنماید وامتیازاتی برای آنان در نظر بگیرد.

در این جا بدون اینکه بتفصیل بدین موضوع اشاره شود کافیست بدانیم که حکومت چکواسلواکی قبول میکرد که قانون اساسی اینکشور را تغییر داده از نظر اداری خود مختاری را برای ولایات مختلف چکواسلواکی و از جمله نواحی سودت آلمانی نشین برسمیت بشناسد ولی درضمن اظهار میکرد که با بوجود آمدن خود مختاری اداری اعمال قدرت پلیس واداره قوای تأمینیه در تمام این نواحی بایددر دست حکومت مرکزی پراك باشد و کنراد هنلاین برعکس تقاضا میکرد که پلیس در دست حکومتهای محلی باشد بعبارة اخری آلمانهای ناحیه سودت فعال مایشاء در این نواحی باشند. در حقیقت مسئله اساسی این بود که آیا اعطاء خود مختاری مقدمه جدائی وتجزیه این نواحی از چکواسلواکی است ویابرعکس امکان تجدید سازمان دولت چکواسلواکی طبق قانون اساسی جدیدی موجود میباشد!

علیرغم میانجیگیری که در تابستان ۱۹٤۸ بوسیله لرد رنچیمان (۲) وزیر بازرگانی انگلیس صورت گرفت و این شخص بپراك مسافرت نمود تابین چکها و آلمانهای ناحیه سودت صلح وصفا برقرار سازد معذلك در پنجم سپتامبر معلوم شد

---

(۱) Karlovy-vary (۲) Runciman

که رنچیمان دچار عدم موفقیت دراینموضوع شده است .

حقیقت مطلب آنستکه موضوع اساسی و مورد توجه فقط مذاکرات بین هنلاین وحکومت چکواسلواکی نمیباشد بلکه اراده حکومت آلمان و نیت اولیای امور این کشور در این مسئله مهم است . طبق اسناد محاکمه نورنبرك معلوم شده که از ۲۸ مه ۱۹۳۸ هیتلر تصمیم گرفته بود که برعلیه چکواسلواکی دست بعملیات نظامی بزند .

درابتدای ماه سپتامبر در این مسئله تغییری حاصل شد بدین ترتیب که درسوم سپتامبر هیتلر بطور مخفی دستور حاضرباش بآرتش آلمان برای حمله بچکواسلواکی داد وقرار بود که برای ۲۸ سپتامبر ارتش آلمان بچکواسلواکی حمله کند . ازطرف دیگر در ۱۲ سپتامبر در نطقی که هیتلر در نورنبرك ایراد نمود برای آلمانهای ناحیه سودت نه تنها تقاضا کرد خود مختاری بدانها داده شود بلکه خواهان حق تعیین حکومتی که سودت ها مایلند بوسیله خود آنها بر قرار گردد یعنی جدائی ازدولت چکواسلواکی میباشد و بدینطریق هدف سیاست آلمان آشکار شد .

حال باید چگونه سیاست آلمان توانست بهدف خود برسد ؟

در ١٤ سپتامبر نخست وزیر انگلیس نویل چمبرلن تصمیم خود را به حرکت به برتچگادن برای مذاکره باهیتلر اعلام کرد. البته این تصمیم را پس ازمذاکره و بدست آوردن موافقت دولت فرانسه اتخاذ کرد ولی باید گفت از همان زمان که چمبرلن مصمم بملاقات باهیتلر گردید تصمیم بگذشت هائی که درباره آلمان باید بنماید گرفته بود در ملاقات بر تچگادن که در ١٥ سپتامبر صورت گرفت هیتلر بچمبرلن اعلام کرد که آلمانها مصمم بملحق کردن نواحی آلمانی نشین سودت بکشور آلمان هستند و اگر مسئله بصورت آرام و صلح جویانه حل نشود بعملیات نظامی متوسل خواهند شد . فرانسه و بریتانیای کبیر در مقابل تصمیمات هیتلر تسلیم شدند و تصمیم گرفتند که بدولت چکواسلواکی اندرز دهند که این اراضی را بآلمان واگذار کنند . بعد از ظهر روز ۲۱ سپتامبر پس ازمذاکرات بسیار شدید و تندی که صورت گرفت و بعداز فشار بسیار سختی که از طرف حکومت فرانسه و انگلیس بچکواسلواکی وارد شد دولت چکواسلواکی مجبوراً تسلیم گردید .

چمبرلن پس از این امر فوراً برای ملاقات هیتلر به گودسبرك که در کنار رودخانه

رن درمجاورت شهر بن واقع شده رفت تا بدو اطلاع دهد که حکومت چکواسلواکی تسلیم شده ولی همینکه چمبرلن قبول تقاضاهای هیتلر را از طرف چکواسلواکی بوی اعلام نمود هیتلر بر تقاضاهای خود افزود بدین ترتیب که گفت واگذار کردن اراضی ناحیه سودت بوسیله چکواسلواکی بآلمان باید فوراً و بدون مهلت صورت گیرد یعنی بدون اینکه بچك هائی که در این نواحی ساکن اند زمان و وقت لازم برای بردن اموال شخصی خود بدهند .

بعلاوه اظهار نمود که این اراضی را تا تاریخ اول اکتوبر چکها باید تخلیه نمایند واستحکاماتیرا که دراین نواحی ساخته اند خراب نکنند. بالاخره هیتلر تقاضا میکرد که اراضی که قبلا تقاضا کرده بود یعنی نواحی که آلمانها اکثریت نفوس آنرا تشکیل میدادند شامل چند ناحیه دیگر نیز بگردد .

ایندفعه حکومت انگلیس شرایط جدیدی را که هیتلر تقضا میکرد باطلاع حکومت چکواسلواکی رسانید بدون اینکه قبول کردن آنهارا بدانددولت سفارش و توصیه کند و حکومت چکواسلواکی نیز تصمیم بمقاومت گرفت و فرمان بسیج عمومی ارتش را صادر نمود واعلام کرد که شرایط هیتلر غیرقابل قبول است . در اینوقت یعنی در شب ۲٦ سپتامبر در نطقی که هیتلر در برلن در اشپر پالاس ایراد نمود اعلام کرد که حوصله او تمام شده ودیگر جائی برای صبر و تحمل او باقی نمانده و برای آخرین مرتبه تاریخ واگذار کردن اراضی آلمانی نشین سودت والحاق آنرا بآلمان اول اکتوبر تعیین میکند. روز بعد در ۲۷ سپتامبر درملاقاتی که بانماینده نخست وزیر انگلیس نمود اعلام کرد که ساعت ۲ بعدازظهر روز ۲۸ سپتامبر آلمان بسیج عمومی ارتش خود را شروع خواهد کرد واگر تاآن تاریخ دولت چکواسلواکی تسلیم نشده باشد بعملیات نظامی متوسل خوهد شد بطوریکه در شب ۲۷ سپتامبر ۱۹۳۸ همه مردم دراروپا تصور میکردند که روز بعد جنك عمومی درخواهد گرفت و فرانسه وانگلیس ازچکواسلواکی پشتیبانی خواهند نمود .

معذلك در نطقی که چمبرلن در مقابل رادیو خطاب بملت انگلیس در این شب ایراد نمود بطور وضوح اشاره باین مطلب کرد که با کمال بی میلی وارد این جنك میشود و معتقداست که بهرطور ممکن باشد باید از آن جلوگیری بعمل آورد.

لیکن همین شب حکومت انگلیس دست بیکرشته اقدامات احتیاطی برای بسیج بحریه خود زد یعنی فرمان حاضر باش وحالت هشداررا در بحریه انگلیس اعلام نمود. آیا این تصمیم هیتلر را بتأمل و تفکر بیشتری در تصمیمات آتی خوددعوت کرد؟ بهرصورت نمیتوان بطور قطع اظهار نظری دراین باره نمود ولی صبح ۲۸ سپتامبر هیتلر قبول کرد که این مسئله درکنفرانسی که در شهر مونیخ منعقد باید گردد مورد مطالعه قرار گیرد وحاضر شد ۲٤ ساعت عملیات نظامی را که قرار بود درباره چکواسلواکی اجرا گردد عقب بیاندازد. حقیقت مطلب آنست که هیتلر بخوبی میدانست که دراین کنفرانس آنچه مایل است بدست خواهد آورد والبته شرط عقل نبود در صورتیکه بدون جنك بدین هدف نایل میشود دست بعملیات جنگی بزند.

کنفرانس مونیخ روز ۲۹ سپتامبر درحضورهیتلروموسولینی و چمبرلن و دالادیه منعقد گردید ولی نه نماینده‌ای از چکواسلواکی ونه نماینده‌ای ازاتحاد جماهیر شوروی بدین شهر دعوت شده بود وبالاخره پس از مذاکرات زیاد درشب ۳۰/۲۹ سپتامبر موافقت نامه‌ای امضا گردید مبنی بر واگذار نمودن کلیه نواحی آلمانی نشین سودت بآلمان درحقیقت درمقابل اراده آلمان دولتهای باختر ارو پا تسلیم شدند واینددولت توانسته بود اراضی را که دارای ۲۸۰۰۰۰۰ نفوس آلمانی وهمچنین ۷۰۰ هزار نفر چك بود بخودملحق بکند. البته کلیه اراضی آلمانی نشین چکواسلواکی اززیربار حکومت این کشور خارج نشده است زیرا در حدود ۳۰۰ تا ٤۰۰ هزار نفر آلمانی درچکواسلواکی هنوز باقی مانده بودند ولی هیتلر کلیه نواحی را که آلمان‌های چکواسلواکی اکثریت اهالی راتشکیل میدادند تصرف کرد

بین تصمیماتی که در شهر مونیخ گرفته شد و تقاضاهای هیتلر در گودسبرك دو اختلاف جزئی وجود داشته: یکی آنکه هیتلر قبول کرد که اشغال کامل این نواحی را تادهم اکتوبر عقب بیاندازد درصورتیکه درابتدا مهلتی که قائل شده بود فقط تااول اکتوبر بود دوم آنکه برای نفوسی که از نژاد چك بودند ودر اراضی که بآلمان واگذار میشد اقامت داشتند حق اختیاری قائل شدند بدین معنی که در انتخاب اقامت در این نواحی یا مهاجرت بچکواسلواکی شش ماه برای آنها مهلت قائل شدند تابتوانند دراین مدت ششماه ضیاع و عقار واموال خودرا بیرون ببرند.

اما در مسئله استحکامات نواحی سودت هیتلر هیچگونه تغییری در تصمیمات خود نداد یعنی چکها در موقع تخلیه این نواحی مجبور بودند استحکاماتی را که ساخته بودند سالم تحویل آلمانها بدهند.

۲- انعکاسات بین المللی این بحران

تشریح و بیان وقایعی که در پیش گذشت به دو نتیجه‌مارا واقف میسازد:

اولا - چکواسلواکی در مقابل فشارفرانسه وبریتانیای کبیر تسلیم شده‌است یعنی درحقیقت دول باختری اینکشوررا بسرنوشت خود تنها و بدون یار و پشتیبان واگذاردند. لیکن بایددر نظر گرفت که‌فرانسه‌و بریتانیای کبیردرمقابل‌چکواسلواکی در شرایط کاملا متفاوتی قرار داشتند زیرا انگلستان کوچکترین قولی وتعهدی در باره کمك‌به چکواسلواکی نداده بود درصورتیکه فرانسه باچکواسلواکی قرارداد اتحاد واتفاقی از تاریخ ١٦ اکتوبر ١٩٢٥ امضا کرده است.

۲- بنظر میرسد که‌**اتحاد جماهیر شوروی** دراین‌بحران‌ظاهراً فقط نقش ناچیز واهمیت‌فرعی داشته‌است‌زیرا نه‌نماینده‌ای‌در کنفرانس‌داشته که‌قرار دادمونیخ راامضا کرده باشدوحکومت چکواسلواکی‌هم‌از آندولت تقاضای کمك‌واستمدادی‌ننموده با اینکه‌بین‌اتحادجماهیرشوروی‌وچکواسلواکی‌قرارداد اتحادی وجودداشت. لیکن‌باید درنظر گرفت که دراین‌قرارداداتحاد که در ١٦ مه ١٩٣٥ امضا شده‌بود ماده‌ای وجود داشته که بموجب آن اتحاد جماهیر شوروی بشرطی چکواسلواکی را کمك مینمود در صورت بروز جنك که فرانسه هم از چکواسلواکی پشتیبانی بنماید بنابر این در صورتی که فرانسه به تعهدات خود رفتار نکنند قـرار داد اتحاد جماهیر شوروی و چکواسلواکی هم فاقد ارزش خواهد شد. بنا بمراتب بالا ملاحظه میشود که‌رفتار فرانسه‌وسیاستی‌را که ایندولت‌دراین مسئله پیش میگرفت موضوع اساسی‌ومهمترین مسئله دراین بحران میباشد.

اما بایددید‌حکومت‌فرانسه‌چه‌روشی‌درباره‌اجرای‌این‌قراردادپیش گرفته‌است؟

در تابستان ١٩٣٨ حکومت فرانسه چندین مرتبه رسماً اعلام نمود کـه بکلیه تعهدات خود درباره چکواسلواکی عمل خواهد کرد.

معذلك تمام این اظهارات مانع از آن نشد که فرانسه بچکواسلواکی فشار آورد و درضمن اندرز دهد که کلیه گذشت های ممکن را در باره آلمانهای چکواسلواکی بنماید. بااین حال همینکه ازاولیاء حکومت چکواسلواکی گذشته از خود مختاری محلی برای سودت‌ها تقاضای ازدست دادن قسمتی از خاك کشورش را نمودند باز هم‌دولت فرانسه فشار شدیدی بچکواسلواکی وارد کرد تادعاوی هیتلررا قبول کند. حتی درشب ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۸ دولت فرانسه بحکومت چکواسلواکی اعلام نمود درصورتیکه اینکشور ابرام ولجاج در نظریات خود بنماید فرانسه از پشتیبانی و تقویت و کمك چکواسلواکی دست خواهد شست .

البته‌دراین‌موضوع است که بحث زیادی نموده‌اندو بالاخص درباره‌روش وزارت خارجه‌فرانسه وزیرامورخارجه‌فرانسه که‌دراینوقت ژرژبونه بوداعلام کرد که‌اظهارات مذکوردرفوق‌را در باره کمك نکردن بچکواسلواکی ازطرف فرانسه‌او(وزیرامور خارجه)طبق تقاضای نخست‌وزیر چك یعنی هودزا(۱)نموده‌است . درحقیقت‌تز ژرژبونه اینست که حکومت‌چکواسلواکی‌چون‌ملاحظه میکرد که نمیتواند در مقابل‌آلمان مقاومت نماید ترجیح‌داده که‌حکومت فرانسه اورا تحت فشار قرار دهد . ولی‌امروز هیچ وسیله‌ای نداریم که بتوانیم بحقیقت این مسئله مهم برسیم که‌آیا وزیر امور خارجه فرانسه‌راه‌حقیقت‌را پیموده یاخیر . بدون شك حکومت چکواسلواکی در مقابل این اظهارات گفته ژرژبونه را تکذیب کرد ولی در این تکذیب نامه دولت چك جملاتی بکار برده شده که لحن صداقت در آن ملاحظه نمیشود . بهرصورت حکومت‌چکواسلواکی انکار کرد که‌رئیس جمهورآن کشور ادوار بنش ازحکومت فرانسه‌چنین درخواستی نموده‌باشد درصورتیکه‌مسئله‌مهم‌آن‌بود که‌آیا بطورقطع‌و یقین نخست وزیرچك چنین تقاضاهائی‌را کرده است یاخیر ؛

بااتمام‌این مطالب‌نباید پنهان کرد که‌حکومت فرانسه‌در۱۹۳۸چکواسلواکی را بسرنوشت شوم خود بدون کمك واگذاشت و این کشوررا در میان بلایا و محن بی‌یار و یاور ترك کرده است ودراین مسئله همه متفق القول اند . بدون شك دولت فرانسه از اجرای قرار داد اتحاد خود با چکواسلواکی امتناع نموده ورسماً

---

(۱) Hodza

بحکومت چکواسلواکی اعلام داشته که بجنك با آلمان مبادرت نورزد زیرا درغیر اینصورت حاضر بکمك به چکواسلواکی وورود دراین جنك نیست ومیتوان گفت که تعقیب این روش تقریباً خود بمنزله عمل نکردن بقرارداد اتحاد منعقد بین چکواسلواکی وفرانسه میباشد .

برای توجیه این طرز رفتار خود باید دید حکومت فرانسه چه استدلالی را پیش گرفته‌است ؟ ژرژ بونه درخاطرات خود برای توجیه آن دوعلت ذکر کرده‌است

دلیل اول : ضعف وسایل نظامی فرانسه ودلیل دوم عدم‌وجود همکاری بین فرنسه وسایر دولتها میباشد حال باید دید ارزش این دلایل تاچه حدود است ؟

راجع به ضعف وسایـل و تجهیزات جنگی فرانسه امـروز بخوبی نمیتوانیم قضاوت کنیم مگر اینکه مراجعه بآنچه رؤسای نظامی و مخصوصاً ژنـرال گـاملن رئیس ستاد ارتش فرانسه نوشته اند بنمائیم . ژنرال گاملن درمذاکراتی که بانخست وزیر فرانسه دالادیه در ۱۲ سپتامبر ۱۹۳۸ نموده و در خاطرات خود با کلماتی که حاکی ازلحن بسیار محتاطی است ازآن یاد میکند و ازجمله چنین گفته است :

در صورتیکه اجباراً بکمك و پشتیبانی چکواسلواکی بخواهیم جنبه عملی بدهیم ارتش فرانسه باید بتجاوز وحمله بخاك آلمان دست بزند ولی باید دید درچه نقطهٔ بدین‌حمله میتواند مبادرت‌ورزد ؟ درناحیه‌رن بعلت‌وجود کوهستانات معروف به جنگل سیاه (فره نوآر) این عمل غیر ممکن است . از راه بلژیك البته مطلوب است ولی بلژیك حق عبور بارتش فرانسه نخواهد داد . در این صورت فقط منطقه سارباقی میماند ولی دراین منطقه نیز مواجه بااستحکاماتی که آلمانها ازسال ۱۹۳٦ دست بساختن آن زده اند و معروف بخط ذیگمیرید است میشویم. بنابراین بعقیده ژنرال گاملن انتظار پیشرفتهای سریعی‌را نباید داشت بلکه بانوعی‌ازنبرد سوم (۱) که درجنك بین المللی پیش آمد منتها بطرز جدیدی ارتش فرانسه رو برو خواهد شد وبرای او ونخست وزیر فرانسه دالادیه که درجنك سوم سروان بوده ودرآنجا خدمت نظامی کرده اند معنا و مفهوم شوم و تأثر انگیزی این حمله دارد زیرا جنك سوم سه ماه طول کشیده بودو ۲۷۰هزارنفر افراد فرانسوی از حیث کشته ومجروح

---

(۱) Sommes

من حیث المجموع در آن تلف شده اندو بالاخره این عملیات فقط منتهی به تصرف دوازده دهکده شده بود بدون اینکه جبهه قوای آلمان در این ناحیه شکافته شود و بنا بر این ارتش فرانسه بفتح نایل نشد. سپس ژنرال گاملن در خاطرات خود مینویسد که پیشرفت و توسعه عملیات نظامی نیز بستگی دارد بارفتار و روشی که حکومت لهستان پیش خواهد گرفت و بعداً یعنی اگر جنك طول بکشد بستگی باروش روسیه شوروی دارد زیرا از انگلستان بعقیده او بهتر است سخنی برلب نیاوریم . بنا براین بعقیده ژنرال گاملن دست زدن بعملیات نظامی غیر ممکن نیست ولی کمك رسانیدن بچکواسلواکی بسیار مشکل است . صحیح است که بعداً ژنرال گاملن روش و نظر خود را تغییر داده است زیرا در ۲٦ ماه سپتامبر اظهار کرد که نباید گذارد چکواسلواکی در مقابل آلمان خورد شود وفرانسه بهیچ عملی دست نزند زیرا اگر فرانسه این متفق نیرومند خود را از دست بدهد این امر بمنزله آنست که کسی بیشتر عقب نشینی بکند تادر نتیجه انفجار بمب بهتر از بین برود. ولی این نظریه را گاملن در ۲٦ ماه سپتامبر اظهار کرده و حال آنکه لحظات حساس همان شب ۲۰ تا ۲۱ سپتامبر یعنی تاریخی که حکومت فرانسه فشار شدیدی بحکومت چکواسلواکی برای قبول دعاوی آلمان وارد آورد میباشد .

مسئله دوم اینستکه فرانسه چه کمکی از ناحیه سایر دول میتوانست انتظار داشته باشد ؟

از طرف لهستان ؟ لهستان در بحران چکواسلواکی در ۱۹۳۸ منافعی داشته است که از بعضی جهات با منافع آلمان تطبیق میکرده زیرا از نظر سیاسی و دیپلماتیك روابط لهستان با چکواسلواکی از ۱۹۲۸ ببعد در موضوع ناحیه تچن (۱) دچار مشکلات سخت شده است و لی لهستانیها امیدوارند که موقعیت سخت چکواسلواکی در ۱۹۳۸ بالاخره منتهی باین امر میشود که لهستان بدون جنك بتواند ناحیه تچن را تصرف بکند بنا بر این بظاهر امر حکومت لهستان در ۱۹۳۸ بموازات سیاست آلمان عمل کرده است .

اما ازطرف **اتحاد شوروی** چه عکس العملی ابراز شده ؟ حکومت شوروی حد اقل سه بار در سال ۱۹۳۸ اعلام کرده است که در صورت وقوع تصادم در موضوع

---

(۱) Teschen

چکواسلواکی حاضر است وارد جنك شود بشرط اینکه فرانسه هم در این نبرد دخالت نماید ولی اشکال مسئله در این است که اگر روسیه وارد جنك میگردید باید دید از کجا باید دست بعملیات نظامی بزند زیرا سرحد مشترکی با آلمان نداشت و قوای روسیه از لهستان و یا رومانی بایدوارد میدان جنك شوند.

درصورتیکه هم لهستان و هم رومانی مخالف با این مسئله هستند و سیاستمداران و زعمای نظامی مدتها در این باره پیش بینیهائی نموده و فرضیات و حدسیاتی زده اند زیرا بدون شك لهستانیها مصمم اند که از عبور ارتش روسیه جلوگیری بنمایند ولی در مورد رومانی موضوع تا حدی متفاوت است زیرا حکومت رومانی اظهار کرده که ارتش سرخ در صورت عبور از رومانی دچار موفقیتی نخواهد گشت زیرا وارد کشوری خواهد شد که نه خطوط آهن و نه راههای متعددی دارد. در ضمن آنها اظهار نظر کرده اند که اگر هواپیماهای روسی از آسمان رومانی بخواهند برای کمك بچکواسلواکی پرواز کنند رومانی وسیله‌ای برای ممانعت از پرواز آن‌ها در دست ندارد. درحقیقت عملا رومانی با عبور این هواپیماها موافق بوده نه باعبور قوای روس که بوسیله خطوط آهن اینکشور مایل بودند بچکواسلواکی برای پشتیبانی آن دولت بهنگام بروز حادثه بشتابند.

اما روش انگلستان · درباره روش حکومت انگلیس سند مهمی در دست داریم که اخیراً منتشر شده و عبارت از گزارش مذاکراتی است که بین چمبرلن و دالادیه در ۲۸ و ۲۹ آوریل ۱۹۳۸ در لندن صورت گرفت و در آن مسائل بین المللی بوجه بسیار دقیق و بطور وضوح مورد بحث قرار گرفته است. رئیس الوزراء فرانسه در این مذاکرات با صراحت لهجه تام و تمامی گفتگو نموده از جمله اظهار کرده که باید بهرطریقی ممکن است مخصوصاً از چکواسلواکی حمایت و پشتیبانی بعمل آورد و باولیاء حکومت انگلیس گفته است که اگر از کمك و پشتیبانی چکواسلواکی کوتاهی و مضایقه نمائیم، وقوع جنك عمومی را فقط عقب انداخته‌ایم ولی مانع از وقوع آن در آتیه دورتری نخواهیم شد یعنی بدون شك جنك بالاخره وقوع خواهد یافت منتها در شرایط بدتر و نامساعدتری برای دول باختری. اولیاء امور انگلیس در جواب اظهار میدارند: باید منتظر باشیم به‌بینیم چه پیش میآید زیرا هنوز ما مطمئن نیستیم که در آوریل ۱۹۳۸ مقصود هیتلر تجزیه و از بین بردن کشور چکواسلواکی باشد زیرا فعلا او صحبت از خود

مختاری برای آلمانهای ناحیه سودت میکند وشاید علیرغم آنچه که در باره او گفته‌اند هیتلر در گفتار خود صادق باشد .

ازطرف دیگر باید در نظر داشت که اگر چکواسلواکی مورد تجاوز هیتلر قرار بگیرد ماهیچ وسیله‌ای دردست نداریم که ممانعت از این امر نموده واین کشور را نجات بدهیم زیرا قبل از آنکه کسی بتواند بآنها کمکی برساند ارتش آلمان قوای چکواسلواکی راخورد خواهد کرد. بدون شك همچنانکه اغلب تصور میکنند تصرف چکواسلواکی امری موقتی خواهد بود زیرا در صورتیکه جنك عمومی بین دول اروپا در گیرد البته پس از خاتمه این جنك درصورتیکه فرانسه وانگلیس پیروز شوند مجدداً چکواسلواکی احیا خواهد شد ولی (بگفته نویل چمبرلن که دراین مقام وارد بحث میشود) آیا میل داریم که در اینصورت باز هم چکواسلواکی را مانند سابق در حالیکه ۳،۲۰۰،۰۰۰ نفر آلمانی در آنجا زندگی میکنند کما فی السابق آنرا تشکیل دهیم وبوجود آوریم ؟

بالاخره آخرین استدلال آنها اینست که در این جنك عمومی که در اروپا (بعقیده نویل چمبرلن) درخواهد گرفت بهیچوجه معلوم نیست که دولتهای باختری پیروز شوند زیرا انگلستان درموقعیتی نیست که بتواند کمك مؤثری بفرانسه بنماید وفقط میتواند تاحدود دوتیپ(دیویزیون) «درحالیکه انگلیسها در ۱۹۱٤ پنج تیپ بفرانسه فرستاده بودند» کمك بکند ودراین مقام همینکه رئیس الوزراء فرانسه اعتراض میکند که چرا وچگونه میگوئید وضع بدتر از ۱۹۱٤ است ؟ جواب چمبرلن اینست که چون فعلا ، مجبوریم که هواپیما بسازیم لذا نمیتوانم همین فعالیت را درباره افزایش قوای بری هم بکار بریم ودرجواب دالادیه که میپرسد بالاخره آیا این دوتیپ تیپ‌های موتوریزه ومجهز به عرابه‌های جنگی است یاخیر ؟ جواب چمبرلن منفی میباشد زیرا میگوید این دو تیپ تاحدی موتوریزه است بعلاوه من نمیتوانم تعیین کنم که درچه تاریخی میتوان آنهارا بمیدان جنك فرستاد» .

البته بعداً انگلیسها تاحدی تغییر رویه دادند یعنی دردهم سپتامبر اظهار نمودند که اگر آلمان بخاك چکواسلواکی تجاوز بکند وفرانسه ارتش خودرا بسیج عمومی

بنماید دولت بریتانیای کبیر اجازه نخواهد داد که امنیت فرانسه هیچگاه در معرض خطر افتد . ولی باید دید مقصود از این اظهارات و بیان این فرمول چیست ؟

آیا مقصود اینست که **انگلستان فرانسه را در کمک کردن بچکواسلواکی تقویت و تشیید خواهد نمود** ؟ خیر بلکه مفهوم این جمله آنست که اگر درصورت کمک کردن بچکواسلواکی فرانسه مورد تجاوز آلمان قرار گرفت دراینصورت و دراین لحظه انگلستان بکمک فرانسه خواهد شتافت بنابراین ملاحظه میشود که در هرصورت دولت فرانسه باید تنها و منفرداً برعلیه آلمان اقدام نظامی بعمل آورد .

فقط در آخرین لحظه یعنی روز ۲۶ سپتامبر است که طبق اعلامیهٔ که خبر آن از منابع انگلیسی منتشر گردید اظهار شد که درصورت بروز جنگ بین فرانسه و آلمان بطور حتم انگلستان بکمک فرانسه خواهد شتافت ولی دراین موقع هم فرانسه از مقامات سیاسی انگلیس استعلام کرد که آیا مفهوم این خبر اینست که فوراً و بلافاصله انگلستان وارد جنگ خواهد شد یا خیر ؟ و جواب حکومت انگلستان بهیچوجه قانع کننده نبوده است هرچند که دراین باره هنوز سندی از منابع انگلیسی دردست نداریم .

اما از اتازونی آمریکا هم انتظار هیچ گونه کمکی نمیرود و میسر نمیباشد زیرا همینکه سفیر آمریکا در فرانسه ویلیام بولیت در نطقی که بتاریخ ٤ سپتامبر ۱۹۳۸ در پوآنت دگراو در جنوب غربی فرانسه نزدیک شهر بردو در ساحل اقیانوس اطلس ایراد نمود اشاره کرد که درصورت وقوع جنگ عمومی محتمل است که اتازونی هم وارد درآن بشود پس از ایراد این نطق فوراً ازطرف دولت آمریکا باو گوشزد شد که از دخالت آمریکا حتی دریك جنگ احتمالی هم نباید بهیچوجه صحبتی نمود.

بنا براین باید اذعان کرد که از نظر دیپلماتیك موقعیت دول باختر در این بحران بهیچوجه موجب امیدواری نبوده است . معذلك باید در نظر داشت سیاستی که باعث واگذار کردن چکواسلواکی بسرنوشت شوم خوددر این بحران گردیده نتایج وتأثیرات بسیار خطرناکی نه تنها از جنبه معنوی داشته است بلکه از نظر مادی هم همینطور بوده زیرا در نفوس دولت آلمان در نتیجه الحاق اطریش و منطقه آلمانی نشین سودت بآلمان در حدود ۱۰ میلیون نفر افزایش حاصل شده وقدرت صنعتی آن کشور هم باتصرف کارخانه های اسلحه سازی اشکودا بعدها بمراتب قوی تر خواهد گردید

زیرا معادن فلزات اطریش وشمال بوهم جزو آلمان شده‌است. علاوه براین درنتیجه تصاحب منطقه سودت آلمان چکواسلواکی را بصورت دولت ضعیفی درآورد در صورتیکه این دولت مطمئن ترین نقطه اتکاء فرانسه در بین دولتهائیکه تشکیل اتحادیه اروپای مرکزی یااتفاق صغیررا داده اند بود و دراین تاریخ میتوانستند در این منطقه سی تاچهل دیویزیون قوا برای کمك بفرانسه مسلح نمایند ولی همینکه چکواسلواکی مجبور به تسلیم در مقابل آلمان گردید این نقطه اتکاء مهم ازدست فرانسه بدرشد. بالاخره آخرین تأثیر تجزیه چکواسلواکی اینست که بین‌دول باختری و اتحاد جماهیر شوروی گودالی عمیق بوجودآمد و (ژورنال دومسکو) دراین‌تاریخ چنین نوشت : (باید ازخود سؤال کرد که چه ارزشی برای پیمان فرانسه وشوروی منبعد باید قائل شد درحالیکه فرانسه پیمانیرا که با چکواسلواکی امضا کرده بود بهیچوجه محترم نشمرد وبتعهدات ناشی ازاین قرارداد عمل نکرد) ودرهمین تاریخ یکی‌ازروزنامه‌های آلمان‌باسم‌هامبور گرفرمدن‌بلات اینطورمینوشت : «جنبه‌تاریخی کنفرانس مونیخ دراینست که آلمان توانست وموفق گردید اتحاد جماهیرشوری را ازجرگه دول معظم بدینوسیله بیرون بکند».

(۲) H. Fremden Blatt

ضمیمه

چون درضمن این کتاب درفصولی چند ازمیثاق جامعه ملل و نظریات مختلفی که نمایندگان دولتهای بزرك در تنظیم مواد آن بکار برده‌اند بحث فراوان شده است مؤلف بجا و شایسته دید که‌عین متن میثاق را ضمیمه این کتاب نماید تا معلمان ومتعلمان‌را موقع حاجت بکار آید .

میثاق جامعه ملل

نظر باینکه برای بسط و ترقی همکاری بین‌المللی‌و برای تضمین‌صلح‌وامنیت رعایت اصول ذیل لازم است :

قبول التزاماتی برای احتراز از توسل بجنك علنی کردن روابط بین‌المللی‌و مبتنی ساختن آن برعدالت‌وشرافت رعایت کامل‌حقوق بین الملل که ازاین ببعدمدار حقیقی عملیات دول شناخته‌خواهدشد. حکمفرما ساختن عدالت‌ورعایت کامل‌وطایفی که بموجب‌معاهدات‌برعهده گرفته شده‌درروابط‌بین‌امممی که‌دارای تشکیلاتی‌هستند.

علیهذا متعاهدین معظم میثاق نامهٔ حاضره را که اساس تشکیل جامعه ملل خواهد بود میپذیرند .

ماده اول

۱- اعضاء اصلی جامعه ملل عبارتند از :

امضاء کنندگانی که اسامی آنها درضمیمه این اساسنامه ثبت گردیده است .

دولی که اسامی آنها نیز درضمیمه‌ذکر شده وبدون‌هیچگونه قیداین‌اساسنامه را بپذیرند ودرظرف دوماه ازتاریخ‌اعتبار یافتن آن قبول‌خودرا بموجب اظهارنامهٔ که‌بدارالانشاء تقدیم خواهند نمود اعلام نمایند. این اظهار نامه توسط دارالانشاء باستحضار اعضاء جامعه خواهد رسید .

۲- هردولتی و نیز هرمستعمره ویامستملکهٔ که خودرا آزادانه اداره مینماید و درضمیمه اسم آن ثبت نگردیده در صورتی میتواند عضو جامعه بشود که دو ثلث

اعضاء مجمع عمومی به قبول عضویت وی رأی دهند به شرط آنکه تضمینات اطمینان بخشی بدهد که بانیت خالص تعهدات بین‌المللی خود وقواعدی را که جامعه در مورد قوای بری و بحری وهوائی مقرر می‌دارد انجام واجرا خواهد نمود .

۳- هرعضوی میتوانـد از جامعه خارج شود بشرط آنکه دو سال قبل این اراده خود را بجامعه اخطار کرده و تمام تعهدات بین‌المللی و وظایف ناشیه از این اساس‌نامه‌را تاموقع خروج خود ایفاء نموده باشد .

ماده دوم

عملیات جامعه که در این اساسنامه تحدید شده بوسیله یك مجمع عمومی و یك شوری بامعاونت یك دار الانشاء دائمی بموقع اجراء گذاشته خواهد شد .

ماده سوم

۱- مجمع عمومی مرکب از نمایندگان اعضاء جامعه است

۲-مجمع درمواقع معینه یاهرموقع‌دیگری که مقتضیات ایجاب مینماید درمقر جامعه یاهر نقطه دیگری که تعیین شود انعقاد خواهد یافت .

۳- صلاحیت مجمع عمومی شامل جمیع اموری‌است که داخل دردائره‌فعالیت جامعه ملل میباشد یابصلح عمومی خلل وارد میآورد .

٤- هرعضو جامعه بیش‌ازسه نفرنماینده در مجمع عمومی نمیتواند داشته‌باشد وفقط دارای یك رأی خواهد بود .

ماده چهارم

۱- شوری مرکب‌است از نمایندگان اعضاء مهمترین‌دول متفقهٔ مشترك‌المنافع (مقصود اتازونی و آمریکاوفرانسه وانگلیس‌وایتالیا وژاپن است) و نمایندگان چهار عضو دیگر جامعه و این چهار عضورا مجمع عمومی آزادانه و هرزمانی که مقتضی بداند انتخاب خواهد کرد .

نمایندگان بلژیك‌و برزیل‌واسپانی‌ویونان تازمانیکه مجمع‌عمومی برگزیدگان خودرا تعیین ننموده عضو شوری خواهند بود .

۲- علاوه بردولی که در شوری بطور دائم نماینده دارند شوری میتوانـد باتصویب اکثریت مجمع عمومی دول‌دیگری‌را ازاعضاء جامعه معین کندو نمایندگی

آنها نیز در شوری بطور دائمی باشد و همچنین میتواند با تصویب اکثریت مجمع عمومی بعده اعضائی که بموجب انتخاب مجمع عمومی تعیین میشوند بیفزاید .

(بموجب این فقره دولت آلمان عضو دائمی شوری شد وعده اعضاء انتخابی به نه رسید)

۲ مکرر- قواعد راجع بانتخاب اعضاء غیر دائم شوری و بالخصوص مدت عضویت وشرایط تجدید انتخاب آنهارا مجمع عمومی باکثریت دو ثلث آرا مقرر خواهد نمود .

۳- شوری در مواقعی که اوضاع اقتضا نماید ولا اقل سالی یك بار در مقر جامعه یادرجای دیگری که تعیین شود منعقد خواهد شد .

٤- شوری برای رسیدگی بکلیه اموری که درحدود عملیات جامعه ویامربوط بصلح عمومی باشد دارای صلاحیت است .

٥- هرعضو جامعه که درشوری نماینده ندارد درمواردیکه مسائلی درشوری مطرح است که آن دولت در آنجا مخصوصاً ذی نفع میباشد باید دعوت شود که نماینده بآنجا بفرستد .

٦- هرعضو جامعه که عضو شوری میباشد درآنجا فقط دارای یك نماینده ویك رای است .

ماده پنجم

۱- برای تصمیمات مجمع عمومی یاشوری جز درمواردیکه در این اساسنامه یادرمواد عهدنامه حاضر (یعنی عهدنامه و رسای) تصریح شده اتفاق آراء حاضردر جلسه لازم است .

۲- هرمسئلهٔ که مربوط بترتیب جریان امور درجلسات مجمع عمومی یاشوری باشد و همچنین تعیین کمیسیونهای تحقیق در قضایای مخصوصی در مجمع عمومی یا شوری تصفیه شده و باکثریت آراء اعضاء جامعه که درآنجا حاضرند قطع میشود .

۳- نخستین جلسه مجمع عمومی واولین جلسه شوری بر حسب دعوت رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا انعقاد خواهد یافت .

ماده ششم

۱ـ دارالانشاء دائمی درمقرجامعه تشکیل میگردد ومرکب ازیك رئیس ویك عده منشی واجزاء لازم خواهد بود .

۲ـ اولین رئیس دارالانشاء درضمیمه این اساس نامه تعیین شده و بعد از این انتخاب آن منوط به تعیین شوری وتصویب اکثریت مجمع عمومی است .

۳ـ منشی‌ها و سایر اجزاء دار الانشاء رارئیس با تصویب شوری تعیین خواهد نمود .

٤ ـ رئیس دارالانشاء جامعه حقاً همین سمت را درمجمع عمومی و درشوری دارا میباشد

۵ـ مخارج جامعه بمیزانی که مجمع تعیین نماید برعهده اعضاء جامعه‌است .

ماده هفتم

۱ـ مقر جامعه شهر ژنو است .

۲ـ شوری میتواند در هرموقع تصمیم درتغییرمقر مزبور بگیرد .

۳ـ کلیه مشاغل جامعه یا ادارات مربوط بآن و همچنین مشاغل دارالانشاء ممکن است بدون تفاوت بعهده مرد یازن محول گردد .

٤ـ نمایندگان اعضاء جامعه‌وعمال آن درموقعی که مشغول انجام‌وظایف رسمی خود هستند دارای امتیازات ومعافیت‌های دیپلماتیك میباشد .

۵ـ ابنیه واراضی که درتصرف جامعه یاادارات آنست ویامحل انعقاد جلسات میباشد حق مصونیت دارد .

ماده هشتم

۱ـ اعضاء جامعه تصدیق میکنند که حفظ صلح تقلیل تجهیزات نظامی ملی‌را ایجاب میکند واین تقلیل باید بحدی باشد که باامنیت ملی و تعهدات بین المللی که اجراء آنها عملیات مشترکی‌را الزام مینماید موافقت داشته باشد .

۲ـ شوری بارعایت کیفیت جغرافیائی واحوال خصوصی هرمملکت نقشه‌این تقلیل‌رابرای مطالعه‌ومداقه واخذتصمیم دولتهای مختلف تهیه خواهد نمود .

۳ـ این نقشه‌ها باید لااقل‌درهرده سال یك بارمورد مداقه جدید ودرصورت

لزوم موضوع تجدید نظری بشوند .

٤- پس از آنکه دول مختلف محدود بودن تجهیزاترا باین ترتیب پذیرفتند تجاوز ازحدود معینه بدون موافقت شوری جایز نخواهد بود .

٥- چون تهیه ذخایرومهمات جنگی در کارخانجات خصوصی مفاسدی دارداعضاء جامعه بشوری مأموریت میدهند که وسائل لازم برای جلوگیری از آن را تدارك بنماید و باید احتیاجات اعضاء جامعه که خود نمیتوانند ذخایرومهمات جنگی ضروری را برای تأمین مملکتشان بسازند رعایت بشود .

٦- اعضاء جامعه تعهد مینمایند که کلیه اطلاعات راجع بمیزان تجهیزات و برنامه نظامی بری و بحری خود و کیفیت آن قسمت ازصنایعی را که ممکن است برای جنك مورد استفاده واقع شود کاملا وصریحاً باستحضار یکدیگر برسانند .

ماده نهم

یك کمیسیون دائمی تشکیل خواهد شد برای اینکه نظر خودرا درطرزاجرای مندرجات ماده اول وماده هشتم و بطور کلی در مسائل مربوط به قشون بری و بحری وهوائی بشوری تقدیم نماید .

ماده دهم

اعضاء جامعه تعهد مینمایند که تمامیت ارضی واستقلال سیاسی کنونی همه اعضاء جامعه را محترم شمرده وازهرگونه تجاوز خارجی آنرا محفوظ بدارند . در موقع تجاوز یاتهدید یاخطر چنین تجاوزی شوری وسائلی را تهیه خواهد کرد که این تعهد را تأمین بنماید :

۱- صریحا اعلام میشود که درهرجنك یاتهدید جنگی خواه مستقیماً مربوط بیکی ار اعضاء جامعه باشد وخواه نباشد جامعه بالتمام ذی نفع ومکلف است برای صیانت حقیقی صلح ملل اقدامات لازمه بعمل بیاورد .

در چنین موردی نظر بتقاضای هریك ازاعضاء جامعه رئیس دارالانشاء بفوریت هیئت اجرائیه را دعوت باجلاس مینماید .

۲- و نیز اعلام میشود که نسبت بهرقضیه که مخل روابط بین المللی بوده وصلح یامناسبات حسنه ملل را که صلح متوقف برآن است تهدید کند هریك ازاعضاء جامعه

حق دارد جلب توجه مجمع عمومی یاشوری‌را بنماید .

ماده دوازدهم

۱- تمام اعضاء جامعه موافقت دارند که‌هر گاه فیما بین آنها اختلافی بروز کند اختلاف مزبور را بحکمیت یا تسویه قضائی محول یا رجوع به‌شوری خواهندنمود و نیز موافقت دارند که درهیچ موردی قبل از انقضاء سه ماه بعداز صدور حکم حکمیت یا تسویه قضائی یا راپرت شوری متوسل بجنك نشوند.

۲- در تمام مواردی که در این ماده پیش بینی شد است حکم قضیه باید در مدت مناسبی صادر شود وشوری نیز مکلف است در ظرف ششماه از تاریخ شروع برسیدگی بدعوی راپرت خودرا تهیه نماید .

ماده سیزدهم

۱- اعضاء جامعه‌موافقت‌دارند که هر گاه بین آنها اختلافی رخ دهد که‌بعقیده ایشان بوسیله حکمیت یاتسویه‌قضائی قابل حل بوده وتصفیه آن بطور رضایت‌بخش از طرف دیپلوماتیکی ممکن نشود آن اختلاف را بالتمام بحکمیت یاتسویه قضائی رجوع نمایند .

۲- مسائل مذکوره در ذیل از مسائلی شناخته شده که بطور کلی بوسیله حکمیت یاتسوبه قضائی قابل حل است (۱) اختلاف راجع‌به تفسیر عهدنامه(۲)بهر مسئله از مسائل حقوق بین الملل (۳) بامری که اگرواقعیت آن محقق شودموجب نقص یکی از تعهدات بین المللی‌است (٤)به‌کمیت یانوع جبران خساراتی که‌بچنین نقض عهد تعلق میگیرد .

۳- مرجع دعوی دیوان داوری دائمی بین المللی است یاهرمحکمه ودیوانی که اصحاب دعوی اختیار کنند یادرقرارداد های سابقه پیش بینی کرده باشند .

٤- اعضاء جامعه‌متعهد میشوند از روی کمال صمیمیت احکام صادره را اجرا نمایند وهرعضو جامعه که باحکام‌مزبوره تمکین کند براو قیام بجنك‌ننمایند. چنانچه احکام مذکور بموقع اجرا گذاشته نشود شوری اقدامات لازمه که اجراء حکم را تامین مینماید پیشنهاد خواهد نمود .

ماده چهاردهم

شوری مامور است لایحه تأسیس دیوان‌دائمی‌داوری بین‌المللی‌را تهیه نموده

وباعضاء جامعه عرضه بدارد دیوان مزبور برای کلیه اختلافات بین المللی که اصحاب دعوی باو رجوع نمایند صالح است بعلاوه در هر اختلاف یاهرمطلبی که شوری یا مجمع عمومی باو مراجعه نمایند اظهار عقیده او مشورتی بوده‌والزامی نیست .

ماده پانزدهم

۱- هرگاه مابین اعضاء جامعه اختلافی رو دهد که محتمل قطع روابط باشد وبرطبق مادهٔ ۱۳ بحکمیت یاتسویه قضائی رجوع نشده باشد اعضاء جامعه موافقت دارند که آنرا بشوری رجوع کنند بنا براین بمجرد آنکه یکی از اصحاب دعوی رئیس دارالانشاءرا از حدوث اختلاف مطلع نمود رئیس مزبور اقدامات لازمه را برای تحقیقات ومداقه کامل بعمل خواهد آورد .

۲- طرفین اختلاف باید هرچه زودتر شرح دعوای خود را بادلایل و اسناد مثبته بشوری بفرستند وشوری میتواند حکم بانتشار فوری آن بدهد .

۳- شوری ساعی خواهد بود که رفع اختلاف را بنماید .

اگر موفق شد احوال وتوضیحات ومواد تصفیهٔ آن اختلافرا باندازهٔ که مفید میداند انتشار میدهد .

٤- درصورت عدم موفقیت شوری باتفاق یا باکثریت آراء برای اعلام کیفیت اختلاف‌راپرتی انتشارداده عادلانه‌ترین‌ومناسبترین‌راه حلی که بنظرش‌میرسددرآن راپرت توصیه میکند .

۵- هریك از اعضاء جامعه که نماینده در شوری دارد نیز میتواند شرح حال اختلاف‌وعقاید خودرا درآن باب انتشار بدهد .

٦- هرگاه‌راپرت‌شوری‌باتفاق‌آراء صادرشود (صرف نظرازرأی نمایندگان اصحاب دعوی) اعضاء جامعه‌متعهدند که بهر کدام ازطرفین دعوی که‌عقیده‌شوری‌را قبول‌نموده باشد اعلان جنك ننمایند .

۷- درصورتیکه‌باصرف نظر ازرأی نمایندگان متداعیین‌راپرت‌شوری‌باتفاق آراء صادرنشود اعضاء جامعه حق‌خواهند داشت هرقسم که برای حفظ‌حق‌وعدالت لازم میدانند اقدام نمایند .

۸- هر گاه یکی از طرفین مدعی باشد که موافق حقوق بین المللی قطع دعوی منحصراً مربوط بخود اواست وشوری نیز این نظر را تصدیق بنماید این فقره را در راپرت خود اظهار واز ارائه راه حل احتراز خواهد نمود .

۹- شوری میتواند در تمام مواردیکه در این ماده پیش بینی شده اختلاف را به مجمع عمومی عرضه بدارد تقاضای یکی از متداعیین نیز موجب احالهٔ آن اختلاف به مجمع عمومی میشود ولی تقاضای مزبور باید در ظرف چهارده روز بعد از طرح اختلاف در شوری بعمل آید .

۱۰- در تمام مسائلی که در مجمع عمومی طرح میشود مقررات این ماده وماده ۱۲ که مربوط بعملیات واختیارات شوری میباشد در مورد عملیات واختیارات مجمع عمومی نیز مرعی است · هر راپرتی از مجمع عمومی که باتصدیق نمایندگان اعضاء جامعه که عضو شوری نیز هستند صادر شود و اکثریت نمایندگان اعضاء دیگر جامعه هم (صرف نظر از نمایندگان طرفین) تصدیق داشته باشند دارای همان اثر راپرت شوری است که باتفاق آراء اعضاء آن (صرف نظر از نمایندگان طرفین) صادر شده است .

ماده شانزدهم

۱- هر گاه یکی از اعضاء جامعه برخلاف التزاماتی که مطابق مواد دوازدهم سیزدهم و پانزدهم برعهده گرفته است متوسل بجنك شود مثل این است که نسبت بتمام اعضاء دیگر جامعه باب مخاصمه را باز کرده است و اعضاء جامعه ملزمند: اولا روابط تجارتی واقتصادی را باوی بفوریت قطع نمایند ثانیاً هر گونه رابطه رافی مابین اتباع خود و اتباع دولتی که نقض عهد نموده است منع کنند ثالثاً تمام مراودات مالی یا تجارتی یاشخصی بین اتباع این دولت واتباع دول دیگر را خواه عضو جامعه باشند وخواه نباشند مقطوع نمایند .

۲- دراین مورد شوری مکلف است که بدول مختلفه ذی نفع تهیه مقدار قوای نظامی بری وبحری را توصیه نماید تابوسیله آن قوی اعضای جامعه در قوای مسلحهٔ که بایددولت متخلف را بـرعایت تعهدات جامعه الزام کند شرکت نمایند ـ بعلاوه

اعضاء جامعه توافق میکنند که در اجراء مقدمات اقتصادی ومالی مقرره دراین‌ماده به یکدیگر مساعدت نمایند تاآنکه خسارات وزحمات حاصله ازاقدامات مذکوره حتی‌الامکان‌قلیل باشدوهمچنین‌بیکدیگر تقویت مینمایند برای جلوگیری‌ازهراقدام مخصوصی که‌دولت ناقض عهدبرضد یکی ازآنها نماید - ونیز عبور قشون هرعضو جامعه راکه داخل در عملیات مشترکه برای محترم داشتن تعهدات جامعه است از خاك خود تسهیل مینمایند .

٤- هرعضوی‌راکه بواسطه نقض یکی از التزامات اساسنامه مقصر شده‌باشد می توان از جامعه خارج نمود.این اخراج بحکم آراء تمام اعضاء دیگرجامعه است که درشوری نماینده دارند .

ماده هفدهم

۱- درمورد اختلاف بین دو مملکتی که فقط یکی ازآنها عضو جامعه است ویادرموردیکه طرفین اختلاف هیچ‌کدام عضو جامعه نیستند آن مملکت یا ممالك خارج‌ازجامعه‌را باید دعوت کرد که‌بهمان‌تعهدات‌اعضاء جامعه‌راجع بتصفیه‌اختلافات با شرایطیکه شوری عادلانه بداند عمل کنند . هرگاه دعوت مزبور پذیرفته شود مدلول ماده‌دوازدهم‌وسیزدهم‌و چهاردهم وپانزدهم وشانزدهم باجرح‌وتعدیلاتی که شوری لازم بداند درمورد آنها اعمال خواهدگردید .

۲- شوری‌بمجرد ارسال دعوت‌نامه مشغول‌تحقیق دراوضاع واحوال مربوطه باختلاف میشود و اقداماتی راکه برای آن مورد مخصوص بهتر و مؤثر تر بداند پیشنهاد میکند .

۳- چنانچه مملکتی که برای رفع‌دعوی‌بقبول تعهدات جامعه دعوت شده‌است استنکاف نموده ونسبت بیك عضو جامعه متوسل بجنك شود مدلول ماده‌شانزدهم‌در مورد وی مجراخوهدگشت .

٤- در صورتیکه طرفین دعوی از قبول تعهدات جامعه برای تصفیه اختلاف استنکاف‌نمایند شوری میتواند اقدامات‌لازمه‌وپیشنهادهای مقتضی بنمایدتاازمخاصمه جلوگیری شده وبرای دعوی راه حلی یافت شود .

ماده هیجدهم

از این ببعد هرعهدنامه ویاتعهد بین‌المللی که یکی از اعضاء جامعه منعقد نماید اید بفوریت به ثبت دارالانشاء رسیده‌و بوسیله همان اداره باسرع وسایل طبع‌وانتشار ابد.هیچیك از این عهدنامه‌ها و تعهدات بین‌المللی قبل از ثبت گردیدن لازم الاجرا خواهد شد .

مادهٔ نوزدهم

مجمع عمومی میتواند گاه گاهی اعضاء جامعه‌رادعوت کند که درعهدنامه‌هائی که غیرقابل‌اجراشده وهمچنین‌دراوضاع بین‌المللی که ادامه‌آن برای صلح عمومی دنیا وجب خطر شده است تجدید نظر نمایند .

مادهٔ بیستم

۱- اعضاء جامعهٔ‌ملل این‌مقررات‌را ناسخ کلیه‌تعهدات یامقاولات ذات‌البینی‌خود که بامدلول‌این مقررات‌مخالفت‌دارد میشناسند وتعهد رسمی مینمایند که ازاین ببعد یچگونه تعهدی‌را که بامفاد مقررات‌حاضره مخالف باشد تقبل ننمایند .

۲- هریك ازاعضاء که قبل ازورود در جامعه تعهداتی مخالف با مقررات این ساسنامه نموده باشد مکلف‌است‌اقدامات فوری‌برای‌آزاد شدن‌ازآن‌بعمل‌آورد .

ماده بیست و یکم

ازتعهدات بین المللی آنچه موجب استقرارصلح است ازقبیل معاهدات راجع حکمیت وقرارداد های اختصاصی محلی مانند اصل مونرو مخالف با هیچکدام از قررات این عهدنامه شمرده نمیشود .

ماده بیست و دوم

۱- در مورد اراضی یا مستعمراتی که در نتیجه جنگ اخیرا از تحت سلطنت مالکی که قبلا برآنهاحکمروائی‌داشته‌اند خارج گردیده وسکنهٔ‌آن‌نقاط مردمانی یباشند که بااوضاع مشکله عصرحاضرهنوز توانائی اداره کردن‌خودراندارند‌اصول یل‌مجرا خواهد گشت. سعادت وترقی این اقوام وظیفه مقدس مدنیت است وشایسته نکه دراساسنامهٔ حاضرتضمیناتی برای اجراء این وظیفه پیش بینی‌شود .

۲- بهترین‌طریقه عملی‌اجرای اصل‌مزبور آنست که قیمومت‌چنین اقوام بعهدهٔ

ملل متمدنهٔ واگذار شود که در پرتو قدرت وتجربه یاموقع جغرافیائی خود بهتر از سایرملل بتوانند عهده‌دار این مسئولیت شده‌و همچنین قبول‌این‌وظیفه‌را بنمایند ـ این قیومت‌را بسمت دولت قیم (ماندا تر) و بنام جامعه ملل اجراء خواهند نمود .

۳- کیفیت قیومت برحسب میزان ترقی وموقع جغرافیائی واوضاع اقتصادی‌و سائرخصائص قومیکه تحت قیومت واقع میگردد متفاوت باید باشد .

٤- پارهٔ اقوام که سابقاً جزء سلطنت عثمانی بوده اند بدرجهٔ از ترقـی نایل شده اند که میتوان آنهارا موقتاً بسمت ملت مستقل شناخت‌بشرط آنکه نصایح‌و کمك يك دولت‌قیم راهنمای اداره آنها بشود تازمانیکه خودشان لایق شوند که بتنهائی خودرا اداره کنند ـ برای انتخاب دولت قیم تمایلات‌خودآن اقوام بدواً باید درنظر گرفته شود .

٥- میزان نشو وارتقاء اقوام دیگر خاصه افریقای مرکزی ایجاب مینماید که دولت قیم تعهد اداره آن حدودرا بنماید بشرط اینکه جلوگیری از عادات ردیه از قبیل برده فروشی ومعاملهٔ اسلحه والکل فروشی بعمل‌آمده‌آزادی وجدان وادیان تضمین گردیده و هیچگونه محدودیتی برای آنها نباشد بغیر از قیودیکه حفظ نظم وحسن اخلاق‌آنرا الزام می‌نماید وهمچنین بنای قلاع‌ومواقع نظامی بحری درآنجا ممنوع شده و باهل محل تعلیمات نظامی بغیر از آنچه لازمهٔ خدمت پلیس و دفاع حدود است داده‌نشود وموجبات شرایط‌تساوی معاملات‌وتجارت‌را برای اعضاءدیگر جامعه تأمین نماید .

٦- بالاخره درقسمتهای دیگر ازافریقای جنوب غربی وپارهٔ جزایر واقعه د ـ جنوب اقیانوس کبیر بواسطه قلت‌جمعیت یامحدود بودن مساحت یادوری ازمراکز مدنیت یاهمجوار بودن باحدود خود دولت قیم بهترین وسائل اداره شدن اینست که جـزءلایتجزای خاك دولت محسوب شده و قوانین آن دولت در مورد آنها معمول و مجری گردد لیکن بشرط آنکه تأميناتيكه برعایت اهالی بومی فوقاً ذکـر شده محرز باشد .

۷- هردولت قیم باید هر سال راپرتی راجع به مملکتی که در تحت قیومت اوست بشوری تقدیم دارد .

۸- هرگاه میزان تسلط یانظارت یا کیفیت ادارهٔ دولت قیم نسبت بمملکتی که تحت قیومت واقع میشود قبلا موضوع قراردادی بین اعضاء جامعه نشده باشد این مسائل بالخصوص باید بتوسط شورای جامعه تشخیص شود .

۹- یك کمیسیون دائمی تشکیل ومأمور خواهد شد راپرتهای سالیانه دول قیم را دریافت و ملاحظه کرده نظر خود را در قضایای مربوطه بقیومت بشوری اشعار دارد.

ماده بیست و سوم

بارعایت مقررات قراردادهای بین المللی موجودهٔ امروزه ویاقراردادهائی که درآتیه منعقد بشوند وباموافقت آنها اعضاء جامعه تعهد مینمایند که :

اولا- سعی نمایند که برای کارمردان وزنان واطفال درحدود مملکت خودشان وممالکی که روابط تجارتی وصنعتی ایشان برآنها بسط دارد شرایط منصفانه وانسانیت پرورانه تأمین ونگاهداری کنند و برای نیل باین مقصد مؤسسات بین المللی لازمه را تأسیس وحفظ نمایند .

ثانیاً- ملتزم میشوند سلوك منصفانه را نسبت باهالی بومی اراضی که درتحت اداره آنها هستند تأمین بنمایند .

ثالثاً- جامعه را مأموریت میدهند که درقراردادهای راجع بخرید وفروش نسوان واطفال وتجارت تریاك وسایر ادویه مضره تفتیش عمومی بنماید .

رابعاً جامعه را مأموریت می‌دهند که در تجارت اسلحه و مهمات باممالکی که نظارت این امور در آنجا مستلزم حفظ منافع عمومی است نظارت نماید .

خامساً - وسایل لازمه اتخاذ خواهند کرد برای تأمین وحفظ آزادی خطوط ارتباط وترانزیت و همچنین معامله منصفانه نسبت بتجارت تمام اعضاء جامعه ولیکن مسلم است که احتیاجات خاصهٔ نواحی ویران شده در جنك ۱۹۱۴-۱۹۱۸ رعایت خواهد شد .

سادساً - ساعی خواهند بود که برای جلوگیری و مدافعه از امراض اقدامات بین المللی رابعمل آورند .

ماده بیست و چهارم

۱- تمام دوائر بین‌المللی که قبلا بموجب عهد نامه‌های جمعی تأسیس‌شده اند درصورت قبول متعاهدین در تحت‌حکم جامعه قرار خواهند گرفت.

همین ترتیب برای تمام دوائر و کمیسیونهائی که برای ترتیب امور بین‌المللی درآتیه تأسیس خواهند شد مجریست

۲- درمورد کلیه‌مسائل بین‌المللی که‌بوسیله‌قراردادهای عمومی مقرر شده‌ولی در تحت نظارت کمیسیونها یادوائر بین‌المللی واقع نیستند دارالانشاء درصورت‌تقاضای طرفین‌ورضای شورای‌جامعه هرگونه اطلاعات مفیده باید جمع آوری نموده‌و به‌دول ابلاغ نماید و بعلاوه هرنوع مساعدتیکه لازم‌ومقتضی باشد بعمل آورد.

شوری میتواند‌اتخاذ تصمیم‌نماید که مصارف‌هردایره یا کمیسیونی‌را که تحت اقتدارجامعه است جزو مخارج دارالانشاء قرار دهند.

ماده بیست وپنجم

اعضاء جامعه ملتزم میشوند که تأسیس وهمکاری‌تشکیلات داو طلبانهٔ صلیب احمر مللرا که بموجب قوانین مملکتی‌مجازهستندومقصودشان‌بهبودی حفظ‌صحت وجلوگیری امراض و تخفیف‌الام مردم باشد تشویق و ترغیب نمایند.

ماده بیست و ششم

۱- اصلاحاتیکه‌دراین اساسنامه‌بشودباید‌بتصویب اعضاء جامعه که‌جزوشوری هستند وهمچنین بتصویب اکثریت دولی که درمجمع عضویت دارند برسد و پس از این تصویب معتبر خواهد بود وبموقع اجراگذاشته خواهد شد.

۲- هریك ازاعضاء جامعه حق‌دارد ازقبول‌اصلاحاتی که دراین اساسنامه‌بعمل بیاید خود داری کند ودراینصورت از عضویت جامعه خارج میشود (۱)

---

(۱) متن‌این‌میثاق از(رسالهٔ درتشکیلات جامعه ملل ومقصودی که از آن درنظراست) طبع تهران سال ۱۳۱۰ اقتباس شده است

منابع و ماخذ کتاب

۱ـ کلیات در باره سیاست دول اروپا پس از جنگ جهانی اول

Baumont (Maurice) – La Faillite de la Paix 1918– 1939 Paris (Presses Universitaires de France) 1951 2 Vols :

I– De Rethondes à Stresa 531 Pages ·

II– De l'affaire éthiopienne à la guerre. Paginé– 533 à 950

Chastenet (Jacques) – Vingt ans d'histoire diplomatique, Genève (M.du monde) 1946-246 p.

Carr (Éd.Hallett) – The Twenty year's Crisis 1919 – 1939. London (Mac·Millan) 1942, 313 p.

Lee (Dwight E.) –Ten years The world on the way to war – 1930 – 1940, Boston 1942 – 443 p.

Jordan (w.m.) – Great Britain France and the German problem 1918 - 1939, London (Oxford Univercity pr.) 1944. 232 p.

Rain (Pierre) - L'Europe de Versailles paris payot 1945 314p.

Renouvin (pierre) – Les Relations Internationales 1914–1945. centre de documentation Universitaire) 1950-1951 paris 325 pages

۲ـ درباره مسئله آلمان و روابط آندولت با فرانسه وانگلیس و بلژیک

Bréal (Auguste) – Philippe Berthelot Paris 1937. 249 P· (Gallimard)

Chastenet (Jacques)– Raymond poincaré Paris 1948 – 313 P (Julliard)

Churchill (Winston) – La deuxième guerre mondiale (trad· de l'anglais. Paris Tom I. L'orage approche 2vol. 1948 - 436 + 391 P. Paris 1930

Clémanceau (Georges) – Grandeurs et miséres d'une victoire Paris 1930 Tom. IV 374p. (Plon)

Dorten (Dr. J.A) – La tragédie Rhénane Paris (R.Laffont) 1645 - 271 p.

Flandin (P.E.) – Politique française **1919**- **1940** Paris (Edit. Nouvelles.) **1947** - 467 p.

François - Poncet (A.) – De Versailles à Potsdame. Paris - (Flammarion) **1948**. 309 p.

Herriot (Edouard) – Jadis, tom. II D'une guerre á l'autre – **1934** – Paris 651p. (Flammarion) **1952**

Jones (Thomas) – Lloyd Georges, Cambridge, (Mass.) **1951** - 330 p.

Medlicott (William M.) – British foreign Policy since Versailles **1919** - **1939** London **1942** - 344 p.

Miller (Jane K.) – Belgian Foreign Policy between two wars **1919–1940** New- york **1951** 337 p.

Paul – Boncour (J.) – Entre deux guerres : Souvenirs sur la troisième République, Paris (plon) **1945**-46 3vols.

Vol. II Les Lendemains de la victoire **1919** - **1934** 435 p.

Vol. III. Sur les chemins de la défaite **1935** - **1940** 330 p.

Stresemann (G.). – Six années de politique allemande. Les – papiers de stresemann (trad. de l'allemand) paris (plon) **1932** – 33 3 Vols.

T I. La Bataille de la Ruhr. La conférence de Londres - **1923** – **1924**

T.II. Locarno et Génève 1925 - **1926**

T. III. De Thoiry à la mort de Stresemann 1926 - **1929**

Suarez (Georges) – Briand, sa vie Son œuvre, Paris (plon) **1938**- **1941** 6 vol.

T.V. L'artisan de la Paix **1918-1923**

T.VI. L'artisan de la Paix **1923–193**2

Tardieu (André)- La Paix, Paris (Payot) **1921** 52O P.

Tirard (Paul) – La France sur le Rhin. Douze années d'occupation Rhénane Paris (Plon) **1930** 518P.

Weill–Raynal (Et.) - Les Réparations allemandes et la France. Paris **1948** 3 Vols. (Nouvelles édit Latines)

Wolfers (Àrnold) - Britain and France between two Wars New—York **1940** 467p.

٣- راجع بجامعه ملل و امنیت دسته جمعی

Brugière (Pierre F.)- La Sécurité Collective 1919-1945 Paris (A. Pedon) 1946 379p.

Claud - Albert Colliard - Droit International et histoire diplomatique 1948 Paris 527P.

La Pradelle (A. de) - La Paix Moderne (1899 - 1945)-De La Haye à San Francisco Paris (Ed. Internationales) 1947 528 p.

Murray (Gilbert) - Frome the League to U. N. London - (Oxford. Univ. pr.) 194 821p.

Tucker (W.Rayburn) - The Attitude of the British Labour Party towards European and Collective Security Problems. 1920-1939 Genève (Inst. Univ. Hte. Etud. Inte.) 1950 270p.

٤- دوران هیتلر بین سال ۱۹۳۳ و جنگ جهانی دوم

Bonnet (Georges)- Défense de la paix, Genève 1946-1948,2 Vol. 270 p.

Benoist - Méchin - Histoire de l'armée Allemande t. II1919-1926 paris 1938. 696 p.

Ciano (Cte. Galeazzo)- Les Archives Secrètes du Comte Ciano 1936 - 1942 (trad. de l'italien). (plon) 1948 501 p.

François - poncet (André) - Lettres secrètes échangées de Janv. 1940 au mai 1943 par Hitler et Mussolini(Introd. Fr. -poncet.) 1946. 191 p.

François - poncet (André) - Souvenirs d'une ambassade à Berlin Sep. 1931 oct. 1938 paris-1946. 357 p.

Freytagh Loringhoven - La politique étrangère de L'Allemagne 1933 -1941 (traduit de l'allemand) paris 1942 332 p.

Gamelin (Général) . - Servir, Paris (Plon) 1646-1947 3vols.

Mussolini (Benito) - The Fall of Mussolini, His own story New-york 1948 212 p.

Reynaud (paul) - La France a Sauvé l' Europe, Paris - 1947 2 vols.

Toynbee (Arnold J.) - Survey of International Affairs . London (oxford University Press) tom. I 1920-1923.

Weizsacker (Ernst. Von) - Mémoirs . chicago (Regnery) 1951 323 p.

فهرست مطالب کتاب

غلطنامه

باآنکه در تصحیح این کتاب دقت کافی شده است معهذا بعضی اغلاط چاپی درآن ملاحظه میشود البته ذکر همه آنها در غلط نامه بنظر لازم نمیآید زیرا برخی ازآنها را خوانندگان بقرینه میتوانند تصحیح فرمایند چنانکه فی‌المثل میلیون‌ملیون واریتره ارتیره ودولفوس دلفوس ونطارت نظارت وجامعه ملل در بعضی صفحات مجمع اتفاق ملل یامجمع ملل بغلط ذکر شده و دستخوش دست خوش وطرف دیگر طرفدیگر و داشت‌که داشتکه و بدول به‌دول و بجمله بجمله ونتیجه نتیجه وارتش ازتش چاپ شده استواما پاره‌ای اغلاط فاحش وافتادگیهارا نمیتوان بدیده گرفت وازاین رو مهمترین آنها ذکرگردیدکه ذیلا ازنظر خوانندگان میگذرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱۹	بود	بودلیکن‌مشکلات دیگری‌که ناشی‌ازعدم‌اتحاد متفقین بوجود آمده است
۲	۱۳	بود	بودکه بصرر کامل دولت‌آلمان است
۲	۲۳	امر	امری مهم چون
۲	۲٤	زیرا	زیرا عملی شدن این موضوع
۳	۱	ملیت‌ها میگردید	ودعاوی ملیت‌ها میگردد
۳	٤	و	وایبك برمتفقین شاق‌ومشکل بود که در تحقق یافتن این مواعیدکمکی بنمایند
۳	۱۷		منتفع شوند و بهمین مناسبت ازآن
۳	۲۲	در	درمورد
۵	٦	ومتفقین	متفقین
۵	۷	حود دارد	وجود دارد .
٦	۱۸	بابیان قاطع فرانسه	وصاحب بیانی قاطع‌ورسا در فرانسه
۱۳	۱۵	درصورت	درغیر اینصورت یعنی بمحض
۱٤	۱۲	درصد	درصدد
۱۵	۱۹	بدون‌هیچگونه اختلاف‌نظری درباره‌آن (باستثنای پیرینه)	که هیچگونه‌اختلاف‌نظری‌درباره‌آن(باستثنای پیرنه) وجود ندارد
۱٦	۱۵	اعضاء ومجمع	اعضاء جامعه ملل
۱٦	۲۰	این مسئله اساسی	این مسئله یك‌موضوع اساسی
۱۷	٦	معنوی پیش بینی	معنوی در این مورد پیش بینی
۱۷	۹	بینا بین دو طرح آنها بود	بین بین دوطرحی‌که بوسیله آنهاتهیه‌شده‌بود
۱۷	۱۲	که بیشتر	درآن بیشتر
۱۷	۱۲	بود نه	بودند تا
۱۹	٦	بین	از

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۲۳	اخذ رأی اعتماد	برأی اعتماد
۲٤	۲۲	وضع نظامی وارتش	وضع عملیات نظامی وارتش
۲۵	۸	برنستدورف	برستورف
۲۵	۲۱	و عبارت اخری	عبارة اخری
۲٦	۲	ازبحثی	از خلال بحثی
۲۷	۸	معروف شده بوده	معروف گردیده قرار گرفته بود
۳۰	۵	اورلاند	اورلاندو
۳۱	۱۳	که سیاست	که سرنوشت وپیشرفت سیاست
۳۲	٤	عقاید عمومی	عقاید وافکار عمومی
۳۳	۱۳	ولی	ولی این مطلب صحیح نیست زیرا
۳۳	۱۵	.	وآنها آنرا ردکردند
۳٤	۱٦	مایل‌اندازسال ۱۹۱۹ بعد	ازسال ۱۹۱۹ ببعد مایلند
۳٦	۳	بمصبه	بمصبه
۳٦	٤	انگستان	انگلستان
۳۸	۲	استاد علوم سیاسی	استاد مدرسه علوم سیاسی
٤۰	۱	داشته باشد	داشته است
٤۰	۲۳	بقسمتی ازآسیای صغیر	تصرف قسمتی از آسیای صغیر را
٤٦	۱۱	وزیر مالیه وقت	وزیر مالیه وقت آلمان
٤۹	۷	ژوئیه ۱۹۳۰	ژوئیه ۱۹۲۰
۵۳	۱٦	وایشوهر	رایشوهر
۵٤	۹	آخر ماه ۱۹۲۱	آخرماه‌مه ۱۹۲۱
۵٦	٤	عقاید عقاید عمومی	عقاید وافکار عمومی
۵۹	۲٤	امعان نظری	امعان نظر بیشتری
٦۸	٦	ارزش کوشش	ارزش بذل کوشش
٦۸	۱۲	تعقیب از	تعقیب وپیروی از
٦۹	۱	حمایت آلمانیهائی‌راکه	حمایت آلمانیهائی که
٦۹	۲	بنماید	باشد
۷۱	۱۲	درماه ۳ مه	در ماه مه
۷٦	۲۳	بیچوجه پولی	بدون پیروی از سیاست سازش بهیچوجه پولی
۷٦	۲۵	ازکشورهای	اولیاءکشور های
۸۱	۱٦	پس ازاطلاع	پس ازاطلاع از آن
۸۵	۱۱	در ترتیبی	درقبول ترتیبات
۸٦	۷	بقرار داد اصولی	بموافقت اصولی
۸٦	۱۵	قرارداد	در قرارداد
۹۸	۲۰	بجلوگذاشته شد	برداشته شد
۱۱۱	٤و۷	عقیده عمومی	افکار وعقاید عمومی

صفحهٔ	سطر	غلط	صحیح
۱۱٦	۱۲	دوك جهان	دول جهان
۱۱٦	۳۰	اشتول	شتول
۱۱۸	۱	فصل ششم	فصل هفتم
۱۱۹	٥	عکس العل های	عکس العمل های
۱۲۱	۱۹	همین طرح بوجود آوردن	همین طرح وبوجود آوردن
۱۲۱	۲۳	صورت گرفته	انجام گرفت
۱۲۲	۱٥	ومصری	ومصرحی
۱۲۳	۸	موضوع	موضوع یعنی ممانعت از الحاق اطریش بآلمان
۱۲۳	۱۳	حق انعقاد اتحاد	حق انعقاد قرار داد اتحاد
۱۲٤	۱۳	آسلوش	آشلوس
۱۲۹	۳	مطالبه نمایند	مطالبه نمایند
۱۳۰	٦	بحالت	بصورتی
۱۳۳	۹	وبیکاری	وشیوع بیکاری
۱٤۱	۳	موحود دردولتها	موجود دولتها
۱٤۱	۱۰	ارضی دنیا	ارضی دولتهارا در دنیا
۱٤٦	٦و۷	۱۷ آوریل ۱۹۳٤	۱۸ دسامبر ۱۹۳۳
۱٤۷	۳و۱۲	دومرك	دو مرک
۱٤۸	۳	۱۹ آوریل	۹ آوریل
۱٤۸	۱۱	۷ آوریل	۱۷ آوریل
۱٥۲	۲۱	گوریگ	گورینگ
۱٥۳	۱۹	قدوت	قدرت
۱٥٥	۱۰	بکتاب قهوه	بکتاب قهوهٔ
۱٦۲	۱۹	سه سطر	در سه سطر
۱۷۲	۱۲	بفکر	در صدد
۱۷۳	۱۸	باید دفع شود	باید دفاع شود
۱۷٥	٤	جهازات	جهازات در دریای مدیترانه
۱۷۸	٤	کدورست	کدورت
۱۸۲	۱۷	بسفر	بسفر
۱۸٤	۱٤	جرئت انجام	جرئت اقدام باینکار نمود واجازه انجام
۱۹۲	۲٤	زیرا	زیرا میگفتند
۱۹۳	۱۸	که بتنهائی	که باید بتنهائی
۱۹٦	۲	میتوانستم	میتوانستیم
۱۹٦	۷	اگر بگوئیم	که بگوئیم
۱۹۷	٥	باکمال	باکمال وضوح و
۱۹۷	۱۱	برخوردی	مذاکرات وبرخوردی
۱۹۷	۲۲	برای نشاندان	بمنظور نشاندادن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۰۰	٦	صورت میگرومت	صورت میگیرد
۲۰۱	٤	مقصود اشاره	اشاره
۲۰۱	۱۸	در روح ناریهای اطریش	درنازیهای اطریش روح
۲۰۵	۷	باید چگونه	باید دید چگونه
۲۰٦	۱٤	اقتصادی هم	اقتصادی هم اولیاء حکومت آلمان
۲۰٦	۲۰	پنبه مصنوعی	پنبه مصنوعی میباشد
۲۰۷	۲	حوانان	حوانان متجلی شد و
۲۰۹	۸و۹	چیبانو	چپانو
۲۰۹	۳۳	وضع برجستگی	وضع برجستگی اراضی
۲۱۰	٦	بردی باصلاح را	باصطلاح بردی‌را
۲۱۰	۱٦	۱۲٤ اوب	۲٤ اوت
۲۱۰	۲٤	آی	آن
۲۱۲	۱۸	کمیل سابق دفاع ملی	کمیل سابق کمیساریای دفاع ملی
۲۱۳	۳	اصرار	اقرار
۲۱٤	۱۱	فوریه ۲۷	فوریه ۱۹۳۷
۲۱٦	۳	معروف	معروف به
۲۲۰	۱٤	دول برك	دول بروك
۲۲۱	۱۸	شرایطی	شرایطی تأمین نماید
۲۲٤	۱۱	خورده است	خورده ونصیب آن گردیده است
۲۲۷	۱۰	نقطهٔ	نقطهٔ اروپا
۲۳۰	۱٤	گرفته است	گرفته واجرا نموده است
۲۳۱	۲۱	سه ساعت بعد	سه ربع ساعت بعد
۲۳۲	۲۲	بنا بر	بنا به
۲۳۸	۵	آلمانیهای	سودتهای آلمانی نژاد
۲٤۱	۱۸	برتچستکان	برچتسگادن
۲٤۷	۱۰	بدهد	میدهد
۲٤۷	۱۱	بمنزله آنستکه کسی بیشتر عقب نشینی کند	برای آنست که کسی زمانی تسلیم میشود
۲٤۷	۱۱	تادر نتیجه انفجار بمب بهتر از بین برود	تا مزایای بهتری بعداً بدست آورد
۲٤۸	۲۲	وقوع	بروز
۲۵۲	۲۰	اظهار نامه	اظهار نامه
۲۵۷	۵	انقصاء	انقضاء

انتشارات دانشگاه تهران

۱ -	وراثت (۱)	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲ -	A Strain Theory of Matter	« « محمود حسابی
۳ -	آراء فلاسفه دربارهٔ عادت	ترجمهٔ « برزو سپهری
٤ -	کالبدشناسی هنری	تألیف « نعمت‌الله کیهانی
٥ -	تاریخ بیهقی جلد دوم	بتصحیح سعید نفیسی
٦ -	بیماریهای دندان	تألیف دکتر محمود سیاسی
۷ -	بهداشت و بازرسی خوراکیها	« « سرهنگ شمس
۸ -	حماسه سرائی در ایران	« « ذبیح‌الله صفا
۹ -	مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی	« « محمد معین
۱۰ -	نقشه برداری جلد دوم	« مهندس حسن شمسی
۱۱ -	گیاه شناسی	« حسین گل گلاب
۱۲ -	اساس‌الاقتباس خواجه نصیر طوسی	بتصحیح مدرس رضوی
۱۳ -	تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد اول	تألیف دکتر حسن ستودهٔ تهرانی
۱٤ -	روش تجزیه	« « علی‌اکبر پریمن
۱٥ -	تاریخ افضل - بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان	فراهم‌آوردهٔ دکتر مهدی بیانی
۱٦ -	حقوق اساسی	تألیف دکتر قاسم زاده
۱۷ -	فقه و تجارت	« زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۸ -	راهنمای دانشگاه	—
۱۹ -	مقررات دانشگاه	—
۲۰ -	درختان جنگلی ایران	« مهندس حبیب‌الله ثابتی
۲۱ -	راهنمای دانشگاه بانگلیسی	—
۲۲ -	راهنمای دانشگاه بفرانسه	
۲۳ -	Les Espaces Normaux	تألیف دکتر هشترودی
۲٤ -	موسیقی دورهٔ ساسانی	« مهدی برکشلی
۲٥ -	حماسه ملی ایران	ترجمهٔ بزرگ علوی
۲٦ -	زیست شناسی (۲) بحث در نظریهٔ لامارک	تألیف دکتر عزت‌الله خبیری
۲۷ -	هندسه تحلیلی	« « علینقی وحدتی
۲۸ -	اصول گدازو استخراج فلزات جلد اول	تألیف دکتر یگانه حایری
۲۹ -	اصول گدازو استخراج فلزات « دوم	« « «
۳۰ -	اصول گدازو استخراج فلزات « سوم	« « «

٣١-	ریاضیات در شیمی	نگارش دکتر هورفر
٣٢-	جنگل شناسی جلد اول	» مرحوم مهندس کریم ساعی
٣٣-	اصول آموزش و پرورش	» دکتر محمد باقر هوشیار
٣٤-	فیزیولژی گیاهی جلداول	» » اسمعیل زاهدی
٣٥-	جبر و آنالیز	نگارش دکتر محمدعلی مجتهدی
٣٦-	گزارش سفر هند	» » غلامحسین صدیقی
٣٧-	تحقیق انتقادی در عروض فارسی	» » پرویز ناتل خانلری
٣٨-	تاریخ صنایع ایران - ظروف سفالین	» » مهدی بهرامی
٣٩-	واژه نامه طبری	» » صادق کیا
٤٠-	تاریخ صنایع اروپا درقرون وسطی	» عیسی بهنام
٤١-	تاریخ اسلام	» دکتر فیاض
٤٢-	جانورشناسی عمومی	» » فاطمی
٤٣-	Les Connexions Normales	» » هشترودی
٤٤-	کالبد شناسی توصیفی (١) - استخوان‌شناسی	» دکتر امیراعلم - دکتر حکیم
		دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی - دکتر نیك نفس - دکتر نائینی
٤٥-	روان‌شناسی کودك	نگارش دکتر مهدی جلالی
٤٦-	اصول شیمی پزشکی	» » آ . وارتانی
٤٧-	ترجمه و شرح تبصرهٔ علامه جلداول	» زین‌العابدین ذوالمجدین
٤٨-	اکوستیك « صوت » (١) ارتعاشات - سرعت	» دکتر ضیاء الدین اسمعیل بیگی
٤٩-	انگل شناسی	» » ناصر انصاری
٥٠-	نظریه توابع متغیر مختلط	» » افضلی‌پور
٥١-	هندسه ترسیمی و هندسه رقومی	» احمد بیرشك
٥٢-	درس اللغة و الادب (١)	» دکتر محمدی
٥٣-	جانور شناسی سیستماتیك	» » آزرم
٥٤-	پزشکی عملی	» » نجم‌آبادی
٥٥-	روش تهیه مواد آلی	» » صفوی گلپایگانی
٥٦-	مامائی	» » آهی
٥٧-	فیزیولژی گیاهی جلددوم	» » زاهدی
٥٨-	فلسفه آموزش و پرورش	» دکتر فتح‌الله امیرهوشمند
٥٩-	شیمی تجزیه	» » علی‌اکبر پریمن
٦٠-	شیمی عمومی	» مهندس سعیدی
٦١-	امیل	ترجمهٔ مرحوم غلامحسین زیرك‌زاده
٦٢-	اصول علم‌اقتصاد	تألیف دکتر محمود کیهان
٦٣-	مقاومت مصالح	» مهندس گوهریان
٦٤-	کشت گیاه حشره کش پیرتر	» مهندس میردامادی
٦٥-	آسیب شناسی	» دکتر آرمین

۶۶- مکانیك فیزیك	تاليف دکتر کمال جناب
۶۷- کالبدشناسی توصیفی (۲) - مفصل شناسی	» » امیراعلم- دکترحکیم- دکتر کیهانی - دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۶۸- درمانشناسی جلد اول	تألیف دکتر عطائی
۶۹- درمانشناسی » دوم	» » »
۷۰- گیاه شناسی - تشریح عمومی نباتات	» مهندس حبیب‌الله ثابتی
۷۱- شیمی آنالیتیك	» دکتر گاگیك
۷۲- اقتصادجلداول	» » علی‌اصغر پورهمایون
۷۳- دیوان سیدحسن غزنوی	بتصحیح مدرس رضوی
۷۴- راهنمای دانشگاه	—
۷۵- اقتصاد اجتماعی	تألیف دکتر شیدفر
۷۶- تاریخ دیپلوماسی عمومی جلد دوم	» » حسن ستوده تهرانی
۷۷- زیبا شناسی	» علینقی وزیری
۷۸- تئوری سنتیك گازها	» دکتر روشن
۷۹- کارآموزی داروسازی	» » جنیدی
۸۰- قوانین دامپزشکی	» » میمندی‌نژاد
۸۱- جنگل‌شناسی جلد دوم	» مرحوم مهندس ساعی
۸۲- استقلال آمریکا	» دکترمجیر شیبانی
۸۳- کنجکاویهای علمی و ادبی	—
۸۴- ادوار فقه	» محمود شهابی
۸۵- دینامیك گازها	» دکتر غفاری
۸۶- آئین دادرسی دراسلام	» محمد سنگلجی
۸۷- ادبیات فرانسه	» دکتر سپهبدی
۸۸- از سربن تا یونسکو- دو ماه در پاریس	» » علی‌اکبر سیاسی
۸۹- حقوق تطبیقی	» » حسن افشار
۹۰- میکروب‌شناسی جلد اول	تألیف دکتر سهراب-دکتر میردامادی،
۹۱- میزراه‌جلد اول	» » حسین گاژ
۹۲- » » دوم	» » » »
۹۳- کالبد شکافی (تشریح عملی دست‌وپا)	» » نعمت‌الله کیهانی
۹۴- ترجمه وشرح تبصره علامه جلد دوم	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۹۵- کالبد شناسی توصیفی (۳) - عضله شناسی	» دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی- دکتر نیك نفس
۹۶- » » (۴) - رگ شناسی	» » » »
۹۷- بیماریهای گوش وحلق و بینی جلداول	تألیف دکتر جمشید اعلم
۹۸- هندسهٔ تحلیلی	» » کامکار پارسی
۹۹- جبر و آنالیز	» » » »
۱۰۰- تفوق وبرتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	» » بیانی

۱۰۱- کالبدشناسی توصیفی - استخوان‌شناسی اسب	تألیف دکتر میر بابائی
۱۰۲- تاریخ عقاید سیاسی	» » محسن عزیزی
۱۰۳- آزمایش و تصفیه آبها	نگارش » محمد جواد جنیدی
۱۰۴- هشت مقاله تاریخی وادبی	» نصرالله فلسفی
۱۰۵- فیه مافیه	» بدیع‌الزمان فروزانفر
۱۰۶- جغرافیای اقتصادی جلد اول	» دکتر محسن عزیزی
۱۰۷- الکتریسیته وموارد استعمال آن	» مهندس عبدالله ریاضی
۱۰۸- مبادلات انرژی درگیاه	» دکتر اسمعیل زاهدی
۱۰۹- تلخیص البیان عن مجازات القران	» سید محمد باقر سبزواری
۱۱۰- دو رساله - وضع الفاظ و قاعده لاضرر	» محمود شهابی
۱۱۱- شیمی آلی جلداول تئوری واصول کلی	» دکتر عابدی
۱۱۲- شیمی آلی «ارگانیك» جلداول	» » شیخ
۱۱۳- حکمت الهی عام و خاص	نگارش مهدی قمشة
۱۱۴- امراض حلق و بینی وحنجره	» دکتر علیم مروستی
۱۱۵- آنالیز ریاضی	» » منوچهر وصال
۱۱۶- هندسه تحلیلی	» » احمد عقیلی
۱۱۷- شکسته بندی جلد دوم	» » امیر کیا
۱۱۸- باغبانی (۱) باغبانی عمومی	» مهندس شیبانی
۱۱۹- اساس التوحید	» مهدی آشتیانی
۱۲۰- فیزیك پزشکی	» دکتر فرهاد
۱۲۱- اکوستیك «صوت» (۲) مشخصات صوت - لوله - تار	» » اسمعیل بیگی
۱۲۲- جراحی فوری اطفال	» » مرعشی
۱۲۲- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (۱)	» علینقی منزوی تهرانی
۱۲۴- چشم پزشکی جلداول	» دکتر ضرابی
۱۲۵- شیمی فیزیك	» » بازرگان
۱۲۶- بیماریهای گیاه	» » خبیری
۱۲۷- بحث درمسائل پرورش اخلاقی	» » سپهری
۱۲۸- اصول عقاید وکرائم اخلاق	» زین‌العابدین ذوالمجدین
۱۲۹- تاریخ کشاورزی	» دکتر تقی بهرامی
۱۳۰- کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن	» » حکیم ودکتر گنج بخش
۱۳۱- امراض واگیر دام	» » رستگار
۱۳۲- درس اللغة والادب (۲)	» » محمدی
۱۳۳- واژه نامه گرگانی	» » صادق کیا
۱۳۴- تك یاخته شناسی	» » عزیز رفیعی
۱۳۵- حقوق اساسی چاپ پنجم (اصلاح شده)	» » قاسم زاده
۱۳۶- عضله وزیبائی پلاستیك	» » کیهانی
۱۳۷- طیف جذبی واشعه ایکس	» » فاضل زندی

۱۳۸- مصنفات افضل الدین کاشانی	نگارش دکتر مینوی و یحیی مهدوی
۱۳۹- روان‌شناسی (ازلحاظ تربیت)	« « علی‌اکبر سیاسی
۱۴۰- ترمودینامیك (۱)	« مهندس بازرگان
۱۴۱- بهداشت روستائی	نگارش دکتر زوین
۱۴۲- زمین شناسی	« « یدالله سحابی
۱۴۳- مکانیك عمومی	« « مجتبی ریاضی
۱۴۴- فیزیولوژی جلداول	« « کاتوزیان
۱۴۵- کالبدشناسی وفیزیولوژی	« « نصرالله نیك نفس
۱۴۶- تاریخ تمدن ساسانی جلداول	« سعید نفیسی
۱۴۷- کالبدشناسی توصیفی(۵) قسمت‌اول سلسله اعصاب محیطی	« دکتر امیراعلم-دکتر حکیم دکتر کیهانی-دکتر نجم آبادی-دکتر نیك نفس
۱۴۸- کالبدشناسی توصیفی(۵) قسمت دوم سلسله اعصاب مرکزی	« « « «
۱۴۹- کالبدشناسی توصیفی (۶) اعضای‌حواس پنجگانه	« « « «
۱۵۰- هندسه‌عالی (گروه و هندسه)	تألیف دکتر اسدالله آل‌بویه
۱۵۱- اندام‌شناسی گیاهان	« « پارسا
۱۵۲- چشم پزشکی (۲)	نگارش دکتر ضرابی
۱۵۳- بهداشت شهری	« « اعتمادیان
۱۵۴- انشاء انگلیسی	« بازارگادی
۱۵۵- شیمی آلی (ارگانیك) (۲)	« دکتر شیخ
۱۵۶- آسیب شناسی(گانگلیوف استلر)	« « آرمین
۱۵۷- تاریخ علوم‌عقلی در تمدن اسلامی	« « ذبیح‌الله‌صفا
۱۵۸- تفسیر خواجه عبدالله انصاری	بتصحیح علی‌اصغر حکمت
۱۵۹- حشره‌شناسی	تألیف جلال افشار
۱۶۰- نشانه‌شناسی(علم‌العلامات) جلد اول	« دکتر محمدحسین‌میمندی‌نژاد
۱۶۱- نشانه‌شناسی بیماریهای اعصاب	« « صادق صبا
۱۶۲- آسیب‌شناسی‌عملی	« « حسین رحمتیان
۱۶۳- احتمالات‌وآمار	« « مهدوی اردبیلی
۱۶۴- الکتریسته‌صنعتی	« « محمد مظفری زنگنه
۱۶۵- آئین دادرسی کیفری	« « محمدعلی هدایتی
۱۶۶- اقتصاد سال اول(چاپ‌دوم اصلاح‌شده)	« « علی‌اصغر پورهمایون
۱۶۷- فیزیك (تابش)	« « روشن
۱۶۸- فهرست کتب‌اهدائی آقای مشکوة (جلددوم)	« علینقی منزوی
۱۶۹- « « « « « (جلدسوم-قسمت‌اول)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۷۰- رساله بودونمود	« محمودشهابی
۱۷۱- زندگانی شاه‌عباس‌اول	« نصرالله فلسفی
۱۷۲- تاریخ بیهقی (جلدسوم)	بتصحیح سعید نفیسی
۱۷۳- فهرست‌نشریات ابوعلی‌سینا بزبان فرانسه	« « «

۱۷۴- تاریخ مصر (جلد اول)	تالیف احمد بهمنش
۱۷۵- آسیب‌شناسی آزردگی سیستم رتیکولوآندوتلیال	« دکتر آرمین
۱۷۶- نهضت ادبیات فرانسه در دوره رومانتیك	« مرحوم زیرك‌زاده
۱۷۷- فیزیولژی (طب عمومی)	نگارش دکتر مصباح
۱۷۸- خطوط لبه‌های جذبی (اشعه ایکس)	« « زندی
۱۷۹- تاریخ مصر (جلد دوم)	« احمد بهمنش
۱۸۰- سیر فرهنك در ایران و مغرب زمین	« دکتر صدیق اعلم
۱۸۱- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم-قسمت دوم)	« محمدتقی دانش‌پژوه
۱۸۲- اصول فن کتابداری	« دکتر محسن صبا
۱۸۳- رادیو الکتریسیته	« « رحیمی
۱۸۴- پیوره	« « محمود سیاسی
۱۸۵- چهار رساله	« محمد سنگلجی
۱۸۶- آسیب‌شناسی (جلد دوم)	« دکتر آرمین
۱۸۷- یادداشت‌های مرحوم قزوینی	فراهم‌آورده آقای ایرج افشار
۱۸۸- استخوان شناسی مقایسه‌ای (جلد دوم)	تألیف دکتر میربابائی
۱۸۹- جغرافیای عمومی (جلد اول)	« « مستوفی
۱۹۰- بیماریهای واگیر (جلد اول)	« « غلامعلی بینش‌ور
۱۹۱- بتن فولادی (جلد اول)	» مهندس خلیلی
۱۹۲- حساب جامع و فاضل	نگارش دکتر مجتهدی
۱۹۳- ترجمهٔ مبدء و معاد	ترجمه آقای محمود شهابی
۱۹۴- تاریخ ادبیات روسی	تألیف « سعید نفیسی
۱۹۵- تاریخ تمدن ایران ساسانی (جلد دوم)	« « « «
۱۹۶- درمان تراخم با الکتروکوآگولاسیون	« دکتر پرفسور شمس
۱۹۷- شیمی و فیزیك (جلد اول)	« « توسلی
۱۹۸- فیزیولوژی عمومی	« « شیبانی
۱۹۹- داروسازی جالینوسی	« « مقدم
۲۰۰- علم‌العلامات نشانه‌شناسی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۰۱- استخوان شناسی (جلد اول)	« « نعمت‌اله کیهانی
۲۰۲- پیوره (جلد دوم)	« « محمود سیاسی
۲۰۳- علم‌النفس ابن‌سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید	« « علی‌اکبر سیاسی
۲۰۴- قواعد فقه	« آقای محمود شهابی
۲۰۵- تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران	« دکتر علی‌اکبر بینا
۲۰۶- فهرست مصنفات ابن‌سینا	« « مهدوی
۲۰۷- مخارج‌الحروف	تصحیح و ترجمهٔ دکتر پرویز ناتل‌خانلری
۲۰۸- عیون الحکمه	از ابن‌سینا - چاپ عکسی

۲۰۹- شیمی بیولوژی	تألیف دکتر مافی
۲۱۰- میکربشناسی (جلد دوم)	« آقایان دکتر سهراب- دکتر میردامادی
۲۱۱- حشرات زیان‌آور ایران	« مهندس عباس دواچی
۲۱۲- هواشناسی	« دکتر محمد منجمی
۲۱۳- حقوق مدنی	« « سیدحسن امامی
۲۱۴- ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی	نگارش آقای فروزانفر
۲۱۵- مکانیک استدلالی	« پرفسور فاطمی
۲۱۶- ترمودینامیك (جلد دوم)	« مهندس بازرگان
۲۱۸- گروه بندی و انتقال خون	« دکتر یحیی پویا
۲۱۸- فیزیك ، ترمودینامیك (جلداول)	« « روشن
۲۱۹- روان پزشکی (جلدسوم)	« « میرسپاسی
۲۲۰- بیماریهای درونی (جلداول)	« « میمندی‌نژاد
۲۲۱- حالات عصبانی یا نوروز	ترجمه « چهرازی
۲۲۲- کالبدشناسی توصیفی (۷) (دستگاه گوارش)	تألیف دکتر امیراعلم - دکتر حکیم دکتر کیهانی - دکتر نجم‌آبادی - دکتر نیك‌نفس
۲۲۳- علم‌الاجتماع	تألیف دکتر مهدوی
۲۲۴- الهیات	« فاضل تونی
۲۲۵- هیدرولیك عمومی	« مهندس ریاضی
۲۲۶- شیمی عمومی معدنی فلزات (جلداول)	تألیف دکتر فضل‌الله شیروانی
۲۲۷- آسیب‌شناسی آزردگیهای سورنال « غده فوق کلیوی »	« « آرمین
۲۲۸- اصول الصرف	« علی‌اکبر شهابی
۲۲۹- سازمان فرهنگی ایران	تألیف دکتر علی کنی
۲۳۰- فیزیك، ترمودینامیك (جلد دوم)	نگارش دکتر روشن
۲۳۱- راهنمای دانشگاه	—
۲۳۲- مجموعهٔ اصطلاحات علمی	—
۲۳۳- بهداشت غذائی (بهداشت نسل)	نگارش دکتر فضل‌الله صدیق
۲۳۴- جغرافیای کشاورزی ایران	« دکتر تقی بهرامی
۲۳۵- ترجمه النهایه باتصحیح ومقدمه (۱)	« آقای سیدمحمد سبزواری
۲۳۶- احتمالات و آمار ریاضی (۲)	« دکتر مهدوی اردبیلی
۲۳۷- اصول تشریح چوب	« مهندس رضا حجازی
۲۳۸- خون‌شناسی عملی (جلداول)	« دکتر رحمتیان دکتر شمسا
۲۳۹- تاریخ ملل قدیم آسیای غربی	« « بهمنش
۲۴۰- شیمی تجزیه	« « شیروانی
۲۴۱- دانشگاهها و مدارس عالی امریکا	« «ضیاءالدین اسمعیل بیکی
۲۴۲- پانزده گفتار	« آقای مجتبی مینوی
۲۴۳- بیماریهای خون (جلد دوم)	« دکتر یحیی پویا

۲۴۴ـ اقتصاد کشاورزی	نگارش دکتر احمد هومن
۲۴۵ـ علم العلامات (جلد سوم)	« « میمندی نژاد
۲۴۶ـ بتن آرمه (۲)	« آقای مهندس خلیلی
۲۴۷ـ هندسهٔ دیفرانسیل	« دکتر بهفروز
۲۴۸ـ فیزیولژی گل و رده بندی تك لپه ایها	« « زاهدی
۲۴۹ـ تاریخ زندیه	« « هادی هدایتی
۲۵۰ـ ترجمه النهایه با تصحیح و مقدمه (۲)	« آقای سبزواری
۲۵۱ـ حقوق مدنی (۲)	« « دکتر امامی
۲۵۲ـ دفتر دانش و ادب (جزء دوم)	—
۲۵۳ـ یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ب، ت، ث، ج)	« ایرج افشار
۲۵۴ـ تفوق و برتری اسپانیا	« دکتر خانبابا بیانی
۲۵۵ـ تیره شناسی (جلد اول)	« « احمد پارسا
۲۵۶ـ کالبد شناسی توصیفی (۸) دستگاه ادرار و تناسل ـ پردهٔ صفاق	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۵۷ـ حل مسائل هندسه تحلیلی	نگارش دکتر علینقی وحدتی
۲۵۸ـ کالبد شناسی توصیفی (حیوانات اهلی مفصل شناسی مقایسه‌ای)	« « میر بابائی
۲۵۹ـ اصول ساختمان و محاسبه ماشینهای برق	« مهندس احمد رضوی
۲۶۰ـ بیماریهای خون ولنف (بررسی بالینی و آسیب شناسی)	« دکتر رحمتیان
۲۶۱ـ سرطان شناسی (جلد اول)	« « آرمین
۲۶۲ـ شکسته بندی (جلد سوم)	« « امیرکیا
۲۶۳ـ بیماریهای واگیر (جلد دوم)	« « بینش ور
۲۶۴ـ انگل شناسی (بندپائیان)	« « عزیز رفیعی
۲۶۵ـ بیماریهای درونی (جلد دوم)	« « میمندی نژاد
۲۶۶ـ دامپروری عمومی (جلد اول)	« « بهرامی
۲۶۷ـ فیزیولوژی (جلد دوم)	« « علی کاتوزیان
۲۶۸ـ شعر فارسی (در عهد شاهرخ)	« « بارشاطر
۲۶۹ـ فن انگشت نگاری (جلد اول و دوم)	نگارش ناصرقلی رادسر
۲۷۰ـ منطق التلویحات	« دکتر فیاض
۲۷۱ـ حقوق جنائی	تألیف آقای دکتر عبدالحسین علی آبادی
۲۷۲ـ سمیولوژی اعصاب	« « « چهرازی
۲۷۳ـ کالبد شناسی توصیفی (۹) (دستگاه تولید صوت و تنفس)	تألیف دکتر امیر اعلم ـ دکتر حکیم ـ دکتر کیهانی دکتر نجم آبادی ـ دکتر نیك نفس
۲۷۴ـ اصول آمار و کلیات آمار اقتصادی	نگارش دکتر محسن صبا
۲۷۵ـ گزارش کنفرانس اتمی ژنو	« « جناب دکتر بازرگان
۲۷۶ـ امکان آلوده کردن آبهای مشروب	نگارش دکتر حسین سهراب ـ دکتر میمندی نژاد

۲۷۷- مدخل منطق صورت	نگارش دکتر غلامحسین مصاحب
۲۷۸- ویروسها	« « فرج‌الله شفا
۲۷۹- تالفیت‌ها (آلکها)	« « عزت‌الله خبیری
۲۸۰- گیاه‌شناسی سیستماتیك	« « محمد درویش
۲۸۱- تیره‌شناسی (جلد دوم)	« « پارسا
۲۸۲- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی	« مدرس رضوی
۲۸۳- احادیث مثنوی	« آقای فروزانفر
۲۸۴- قواعد النحو	« قاسم تویسرکانی
۲۸۵- آزمایشهای فیزیك	« دکتر محمدباقر محمودیان
۲۸۶- پندنامه اهوازی یا آئین پزشکی	« « محمود نجم‌آبادی
۲۸۷- بیماریهای خون (جلد سوم)	« « یحیی پویا
۲۸۸- جنین شناسی (رویان‌شناسی) جلد اول	« « احمد شفائی
۲۸۹- مکانیك فیزیك (اندازه‌گیری مکانیك نقطه مادی و فرضیه نسبی)(چاپ دوم)	تألیف دکتر کمال‌الدین جناب
۲۹۰- بیماریهای جراحی قفسه سینه (ریه، مری، قفسه سینه)	« « محمدتقی قوامیان
۲۹۱- اکوستیك (صوت) چاپ دوم	« « ضیاءالدین اسماعیل بیگی
۲۹۲- چهار مقاله	بتصحیح « محمد معین
۲۹۳- داریوش یکم (پادشاه پارسها)	نگارش « منشی‌زاده
۲۹۴- کالبدشکافی تشریح عملی سر و گردن - سلسلهٔ اعصاب مرکزی	« « نعمت‌الله کیهانی
۲۹۵- درس اللغة والادب (۱) چاپ دوم	« « محمد محمدی
۲۹۶- سه گفتار خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۷- Sur les espaces de Riemann	نگارش دکتر هشترودی
۲۹۸- فصول خواجه طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۲۹۹- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش سوم	نگارش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۰- الرسالة المعینیة	« « «
۳۰۱- آغاز و انجام	« ایرج افشار
۳۰۲- رسالهٔ امامت خواجهٔ طوسی	بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه
۳۰۳- فهرست کتب اهدائی آقای مشکوة (جلد سوم) بخش چهارم	« « «
۳۰۴- حل مشکلات معینه خواجه نصیر	« « «
۳۰۵- مقدمه قدیم اخلاق ناصری	« جلال‌الدین همائی
۳۰۶- بیوگرافی خواجه نصیرالدین طوسی (بزبان فرانسه)	نگارش دکتر امشه‌ای
۳۰۷- رساله بیست باب درمعرفت اسطرلاب	« مدرس رضوی
۳۰۸- مجموعهٔ رسائل خواجه نصیرالدین	« « «
۳۰۹- سرگذشت و عقائد فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی	« محمد مدرسی (زنجانی)

۳۱۰ـ فیزیك (پدیده‌های فیزیکی در دماهای بسیار خفیف) » دکتر روشن

کتاب هفتم

۳۱۱ ـ رساله جبر و مقابله خواجه نصیر طوسی بکوشش اکبر دانا سرشت

۳۱۲ ـ آلرژی بیماریهای ناشی از آن تألیف دکتر هادوی

۳۱۳ ـ راهنمای دانشگاه (بفرانسه) دوم چاپ —

۳۱۴ ـ احوال و آثار محمد بن جریری طبری تألیف آقای علی اکبر شهابی

۳۱۵ ـ مکانیك سینماتیك » دکتر احمد وزیری

۳۱۶ ـ مقدمه روانشناسی (قسمت اول) » دکتر مهدی جلالی

۳۱۷ ـ دامپروری (جلد دوم) » « تقی بهرامی

۳۱۸ ـ تمرینات و تجربیات (شیمی آلی) » « ابوالحسن شیخ

۳۱۹ ـ جغرافیای اقتصادی (جلد دوم) » » عزیزی

۳۲۰ ـ پاتولوژی مقایسه‌ای (بیماریهای مشترك انسان ودام) » » میمندی نژاد

۳۲۱ ـ اصول نظریه ریاضی احتمال تألیف دکتر افضلی پور

۳۲۲ ـ رده بندی دولپه‌ای ها و بازدانگان » » زاهدی

۳۲۳ ـ قوانین مالیه ومحاسبات عمومی ومطالعه بودجه » » جزایری

از ابتدای مشروطیت تا حال

۳۲۴ ـ کالبدشناسی انسانی (۱) سر و گردن » » منوچهر حکیم و

(توصیفی ـ موضعی ـ طرز تشریح) » سیدحسین گنج بخش

۳۲۵ ـ ایمنی شناسی (جلد اول) » » میردامادی

۳۲۶ ـ حکمت الهی عام و خاص (تجدید چاپ) » آقای مهدی الهی قمشه‌ای

۳۲۷ ـ اصول بیماری‌های ارثی انسان (۱) » دکتر محمدعلی مولوی

۳۲۸ ـ اصول استخراج معادن » مهندس محمودی

۳۲۹ ـ مقررات دانشگاه (۱) مقررات استخدامی و مالی جمع آوری دکتر کی نیا

۳۳۰ ـ شلیمر دانشکده پزشکی

۳۳۱ ـ تجزیه ادرار مرحوم دکتر ابوالقاسم بهرام

۳۳۲ ـ جراحی فك و صورت تألیف دکتر حسین مهدوی

۳۳۳ ـ فلسفه آموزش و پرورش » » امیر هوشمند

۳۳۴ ـ اکوستیك (۲) صوت » » اسماعیل بیگی

۳۳۵ ـ الکتریسته صنعتی (جلد اول چاپ دوم) » مهندس زنگنه

۳۳۶ ـ سالنامه دانشگاه —

۳۳۷ ـ فیزیك جلد هشتم ـ کارهای آزمایشگاه و مسائل ترمودینامیك » دکتر روشن

۳۳۸ ـ تاریخ اسلام (چاپ دوم) » دکتر فیاض

۳۳۹ ـ هندسهٔ تحلیلی (چاپ دوم) » » وحدتی

۳۴۰ ـ آداب اللغة العربیة و تاریخها (۱) » » محمد محمدی

۳۴۱ - حل مسائل ریاضیات عمومی	تألیف دکتر کامکار پارسی
۳۴۲ - جوامع الحکایات	» » محمد معین
۳۴۳ - شیمی تحلیلی	» مهندس قاسمی
۳۴۴ - ارادهٔ معطوف بقدرت (اثر نیچه)	ترجمه دکتر هوشیار
۳۴۵ - دفتر دانش وادب (جلد سوم)	مقالهٔ دکتر مهدوی
۳۴۶ - حقوق مدنی (جلد اول تجدید چاپ)	تألیف دکتر امامی
۳۴۷ - نمایشنامه لوسید	ترجمهٔ دکتر سپهبدی
۳۴۸ - آب شناسی هیدرولوژی	تألیف دکتر جنیدی
۳۴۹ - روش شیمی تجزیه (۱)	» » فخرالدین خوشنویسان
۳۵۰ - هندسهٔ ترسیمی	» » جمال عصار
۳۵۱ - اصول الصرف	» علی اکبر شهابی
۳۵۲ - استخراج نفت (جلد اول)	» دکتر جلال الدین توانا
۳۵۳ - سخنرانیهای پروفسور رنه ونسان	ترجمه دکتر سیاسی-دکتر سیمجور
۳۵۴ - کورش کبیر	تألیف دکتر هادی هدایتی
۳۵۵ - فرهنگ غفاری فارسی فرانسه (جلد اول)	مهندس امیر جلال الدین غفاری
۳۵۶ - اقتصاد اجتماعی	دکتر سید شمس الدین جزایری
۳۵۷ - بیولوژی (وراثت) (تجدید چاپ)	» خبیری
۳۵۸ - بیماریهای مغز و روان (۳)	» حسین رضاعی
۳۵۹ - آئین دادرسی دراسلام (تجدیدچاپ)	آقای محمد سنگلجی
۳۶۰ - تقریرات اصول	» محمود شهابی
۳۶۱ - کالبد شکافی توصیفی (جلد ٤ - عضله شناسی اسب)	تألیف دکتر میربابائی
۳۶۲ - الرسالة الکمالیه فی الحقایق الالهیه	» سبزواری
۳۶۳ - بی‌حسی‌های ناحیه‌ای دردندان پزشکی	» دکتر محمود مستوفی
۳۶۴ - چشم و بیماریهای آن	» » باستان
۳۶۵ - هندسهٔ تحلیلی	» » مصطفی کامکار پارسی
۳۶۶ - شیمی آلی ترکیبات حلقوی (چاپ دوم)	» » ابوالحسن شیخ
۳۶۷ - پزشکی عملی	» » ابوالقاسم نجم آبادی
۳۶۸ - اصول آموزش وپرورش (چاپ سوم)	» » هوشیار
۳۶۹ - پرتو اسلام	بقلم عباس خلیلی
۳۷۰ - جراحی عملی دهان ودندان (جلد اول)	تألیف دکتر کاظم سیمجور
۳۷۱ - درد شناسی دندان (۱)	» » محمود سیاسی
۳۷۲ - مجموعهٔ اصطلاحات علمی (قسمت دوم)	-
۳۷۳ - تیره شناسی (جلد سوم)	» » احمد پارسا
۳۷٤ - المعجم	بتصحیح مدرس رضوی
۳۷۵ - جواهر الآثار (ترجمهٔ مثنوی)	بقلم عبدالعزیز صاحب الجواهر